بیست و پنج رساله فارسی

اعتقادی، فقه، حدیث، تفسیر، هیئت، متفرقات

از

علامه مولی محمد باقر مجلسی

۱۰۳۷-۱۱۱۰ هـ

تحقیق
سید مهدی رجائی

زیر نظر
سید محمود مرعشی

بیست و پنج رسالهٔ فارسی

بیست و پنج رساله فارسی

اعتقادی، فقه، حدیث، تفسیر، هیئت، متفرقات

از

علامه مولی محمد باقر مجلسی

۱۰۳۷ - ۱۱۱۰ هـ





تحقیق
سید مهدی رجائی

زیر نظر
سید محمود مرعشی



کتابخانه عمومی
حضرت آیة الله العظمی مرعشی نجفی قم

● کتاب: بیست و پنج رسالۀ فارسی

● تألیف: علامه محمد باقر مجلسی قدس سره

● تحقیق: سید مهدی رجائی

● نشر: کتابخانۀ آیة الله العظمی مرعشی نجفی قدس سره ــ قم

● چاپ: چاپخانۀ سیدالشهداء علیه‌السلام ــ قم

● تاریخ چاپ: ۱۴۱۲ هـ . ق

● تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه

● نوبت چاپ: اول

بسمه تعالی

بمناسبت سیصدمین سال غروب ستارهٔ علم وتقوا، احیاگر فرهنگ اصیل اسلام، مروج مکتب أهل بیت عصمت وطهارت علیهم السلام، علامهٔ دوران ملا محمد باقر مجلسی قدس سره، این مجموعهٔ ارزشمند را به روح آن فرزانه تقدیم می‌داریم.

[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]

مجموعهٔ رسائل فارسی

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين، والصلاة والسلام علی خیر خلقه محمد وآله الطاهرین المعصومین، ولعنة الله علی أعدائهم ومخالفین أجمعین الی یوم الدین.

در این مقدمهٔ کوتاه قلم توان گویای شرح حال یکی از برجسته‌ترین وبزرگترین شخصیت تاریخ را ندارد، آری علامهٔ مجلسی قدس سره ستاره‌ای بود که با مشعل تابناك خود حیاتی دوباره به کالبد بی رمق فرهنگ اصیل اسلام داد.

و با تابش أنوار خود مکتب اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام را حیات تازه‌ای داد، و با افراختن علم مکتب أهل بیت علیهم السلام کلیه مکتبهای الحادی و کفر را سرنگون ساخت.

و با بوجود آوردن بزرگترین انقلاب فکری و فرهنگی جامعهٔ خود را در مسیر صراط مستقیم قرار داد، و با ترویج مکتب أهل‌بیت علیهم السلام راه و رسم را به جامعهٔ خود آموخت.

علامهٔ مجلسی قدس سره ستاره‌ای بود که با غروب خود انوار تابناك او تا روز قیامت می‌تابد، و راه ورسم دینی ومذهبی را به کلیهٔ جوامع دینی و مذهبی قرنها پس از قرن ترسیم می‌نماید.

ایشان باتألیفات خودنیاز فرهنگی‌کلیهٔ جوامع دینی رابرآورد، و در هر زمینه‌ای که نیاز فرهنگی بود اثری جاوید از خود بجای گذاشت.

وبحمدالله در این عصر و زمان توجه خاصی نسبت به شخصیت والای ایشان معطوف گشته، وکتابهای فراوانی و همچنین مقالات زیادی راجع به شرح حال و زندگینامهٔ ایشان نوشته شده است.

وحقیر گوشه هائي از ابعاد زندگی ایشان را در مقدمه بعضی آثار ایشان بازگو نموده‌ام، و بعضی از خدمات دینی و مذهبی ایشان را در بعضی مصاحبه‌ها و مقالات به سمع خوانندگان‌عزیز رسانده‌ام.

وهم اکنون مشغول تدوین شرح حال مبسوط وجامع که شامل تمام ابعاد وجودی حیات ایشان است می‌باشم.

ودر این مقدمهٔ کوتاه اکتفا می‌نمایم به معرفی این مجموعه، وخوانندگان محترم را پیرامون شناخت این بیست وپنج رسالهٔ فارسی علامهٔ مجلسی قدس سره متذکر می‌گردانم:

أول: رسالهٔ ترجمهٔ توحیدیه امام رضا علیه‌السلام.

این رساله در معرفی ذات باری تعالی وتوحید است، واین خطبهٔ شریفهٔ در اکثر کتب حدیث منقول است، همچون کتاب عیون اخبار الرضا علیه‌السلام، وکتاب توحید شیخ صدوق، وامالی شیخ مفید، وامالی شیخ طوسی، وکتاب‌احتجاج مرحوم طبرسی قدس‌الله اسرارهم.

و این خطبه که معروف گردیده به خطبهٔ توحیدیه پس از امر ولایت عهدی آن حضرت ایراد گردیده است، ودراین خطبهٔ شریفهٔ راههای معرفت وخداشناسی به نحومبسوط وجامعی بیان‌گردیده،

واین رساله ترجمه بسیار ساده وروان خطبهٔ مذکور می‌باشد و به مناسبت ترجمهٔ فقرات خطبه متعرض بعض نکات بسیار مهم وعلمی می‌شوند.

واساس تحقیق این رساله واکثر رسائل چاپی در این مجموعه بر نسخهٔ خطی کتابخانـهٔ مرحوم آیـة الله العظمی مرعشی نجفی قدس سره به شمارهٔ (۱۸۷) می‌باشد.

دوم: رسالهٔ ترجمهٔ قصیدهٔ دعبل خزاعی.

دعبل از شعرا وبلغای مشهور عرب است، وصاحب دیوان شعر است، واز شیعیان خالص اهل بیت علیهـم‌السلام است، ومـداح حضرت امام الجن والانس علی بن موسی الرضا علیه السلام بوده است.

ودر این رساله در ابتداء بحث از سند قصیـده می‌شود و این قصیده در کتب شیعه وسنی وارد شده است، و شرح مبسوطـی از جریان متعلق به‌قصیده ایراد نموده، ودراین رساله‌ابتداء یك بیت یا دو بیت را ایراد می‌نماید وپس از ترجـمه پیرامون بیت شعـر صحبت می‌نماید، وانصافاً یکی از ترجمه‌های بسیار جالب وگویا بر این قصیدهٔ شریفه است.

و اساس تحقیق این رساله بر نسخهٔ مجموعـهٔ خطی کتابخانهٔ مزبور، ونسخهٔ کتابخانهٔ آستان‌قدس‌رضوی به‌شمارهٔ (۴۳۰۷) می‌باشد.

سوم: رسالهٔ تحقیق در حدیث عدم احتساب عمر زائران امام حسین علیه السلام.

این رساله پیرامون حدیث منقول از امام باقر وصادق علیهما السلام است که فرمودند: به درستی که حق تعالی درعوض شهادت

سیدالشهداء علیه السلام چند چیز به او عطا فرمودکه یکی از آنها ایام زائران او در هنگام رفتن وبرگشتن از اعمار ایشان حساب نشود.

واشکال وارد بر حدیث این استکه می بینیم زائران‌آن حضرت گاهی در هنگام رفتن به زیارت، وگاهی درحین مراجعت وبرگشتن از زیارت، وگاهی در ایام اشتغال به زیارت یعنی در کربلای معلا وفات می‌یابند، واگر بنابراین استکه عمرزائر محسوب‌نشود چرا در این سه صورت وفات واقع می‌شود از این اشکال جوابهای گوناگونی داده‌اند ووجهی را خود بیان فرموده‌اند.

واساس تحقیق این رساله بر نسخهٔ خطی موجود در کتابخانهٔ حضرت آیة‌الله مرعشی قدس‌سره است، وهنوز این‌نسخه‌فیش نشده است.

چهارم: رسالهٔ تفسیر آیهٔ نور.

این رساله پیرامون حدیثی است که در اصول کافی در تفسیر آیهٔ شریفه وارد شده و مرحوم علامه مجلسی قدس سره این حدیث را ترجمه وشرح نموده‌اند.

اساس تحقیق این رساله برنسخهٔ مجموعهٔ خطی‌کتابخانهٔ مزبور به شمارهٔ (۱۸۷) می‌باشد.

پنجم: رسالهٔ تفسیر آیهٔ والسابقون الاولون.

سنیان به این آیهٔ شریفه استدلال می‌کنند بر نیکی خلفای‌خود و امامت آنها، مرحوم علامه مجلسی قدس سره هفت وجه جواب کوبنده به آنها می‌دهد، ومطلب را برخلاف مدعای آنها روشن می‌سازد.

این رساله قبلا در ضمن کتاب نظم اللئالی معروف به سؤال وجواب علامه مجلسی به وسیلهٔ این جانب چاپ گردیده بود.

واساس تحقیق این رساله بر نسخهٔ کتاب مذکور و نسخهٔ مجموعهٔ خطی کتابخانهٔ مزبور می‌باشد.

ششم: رسالهٔ آداب سلوك حاکم با رعیت.

یکی از بهترین رساله‌هائی است که در این زمینه نوشته شده است وکیفیت معامله ورفتار حاکم با رعیت و زیردستان خود بیان می‌فرماید.

این رساله در دو فصل است، فصل اول: در ترجمهٔ عهدنامهٔ مالك اشتر که در نهج‌البلاغه ایراد گردیده. فصل دوم: در بیان چند حدیث دیگر که در این باب وارد شده است. حدیث اول: نامهٔ حضرت علی علیه السلام به عثمان بن حنیف والی ایشان در بصره حدیث دوم: نامهٔ امام صادق علیه السلام به عبدالله نجاشی حاکم اهواز، حدیث سوم: نصایح حضرت خضر در مسجد الحرام به منصور دوانیقی.

این رساله سزاوار است مستقلا در تیراژ زیادی چاپ گردد و به عنوان منشور انقلاب درکلیهٔ ادارات وسازمانهای دولتی و اجرائی پخش گردد ومسؤولین محترم گفتار این بزرگان را نصب العین خود قرار دهند.

اساس تحقیق این رساله بر دو نسخهٔ خطی مربوط به‌کتابخانهٔ مزبور است که یکی هنوز فیش نشده است، ودیگری در نسخهٔ مجموعهٔ خطی به شمارهٔ (۱۸۷) است.

هفتم: رسالهٔ آداب ماه شعبان.

این رساله با بهره‌گرفتن از احادیث أئمه معصومین سلام الله علیهم أجمعین در بارهٔ ماه شریف شعبان تألیف گردیده، و اذکار واوراد و ادعیهٔ وارده در این ماه شریف اشاره گردیده.

و در آداب واعمال نیمهٔ ماه شعبان متذکر دعای شریف کمیل شده‌اند وفرموده‌اند در اینجا این دعا را ترجمه می‌نمایم که در وقت خواندن متذکر معانی آن باشند تا فایده‌اش تمام‌تر وثوابش عظیم‌تر باشد، ولیکن متأسفانه در این نسخه این ترجمه وجود نداشت، امیدوارم با دسترسی به این ترجمه مستقلا با اصل دعا چاپ گردد.

اساس تحقیق این‌رساله بر نسخهٔ مجموعهٔ خطی‌کتابخانهٔ مزبور است.

هشتم: رسالهٔ اختیارات ایام.

این رساله در بیان آنچه از احادیث معتبرهٔ أهل بیت عصمت وطهارت علیهم السلام معلوم می‌شود، از سعادت ونحوست ایام هفته وماه به جهت ارتکاب اشغال واعمال.

این رساله در سه فصل و یك خاتمه است. فصل اول: در اختیارات ایام ماه است. فصل دوم: در اختیار ایام هفته است. فصل سوم: در بیان امری چند که موجب رفع نحوست ایام وساعات می‌شود. خاتمه در ترجمهٔ حدیث شریف منقول از کتاب دانیال که مشتمل است بر احکام کسوف وخسوف وحوادث هر سال.

این رساله غیر از رسالهٔ کبیرهٔ اختیارات الایام است که چاپ سنگی شده، ودر بعض تراجم از این رساله به رسالهٔ صغیرهٔ اختیارات ایام نام برده شده است.

اساس تحقیق این‌رساله برنسخهٔ مجموعهٔ خطی‌کتابخانهٔ مزبور است.

نهم: رسالهٔ ترجمهٔ ثواب جوشن کبیر.

این رساله ترجمهٔ حدیثی است که مرحوم کفعمی رحمه‌الله در کتاب شریف بلدالامین‌روایت‌نموده ازامام‌زین‌العابدین‌علیه‌السلام در فضیلت و ثواب خواندن دعای شریف جوشن کبیر.

اساس تحقیق این رساله بر نسخهٔ مجموعهٔ خطی کتابخانه مزبور است.

دهم: رسالهٔ آداب نماز.

یکی از بهترین رساله‌هائی‌است‌که پیرامون اهمیت نمازوآداب آن نوشته شده، درابتدای رساله یك دور مختصرو بسیارمفیدراجع به اصول الدین نوشته‌اند، وبحثی در زمینهٔ وجوه اعجاز قرآن نگاشته‌اند، وسپس وارد مباحث وضو ونماز شده‌اند، وآداب‌وضو وغسل ونماز واحکام آنها را بیان فرموده‌اند، ودر ضمن شرح و تفسیری از سورهٔ حمد وسورهٔ قدر وتوحید نوشته‌اند.

وحقا رساله‌ای است بسیار ارزشمند ومفید، وامیدوارم این رسالهٔ گرانمایه مستقلا چاپ گردد و در مدارس ومراکز فرهنگی پخش ومنتشر گردد.

اساس تحقیق این‌رساله برنسخهٔ مجموعهٔ خطی کتابخانهٔ مزبور ونسخهٔ خطی کتابخانهٔ آستان قدس رضوی می‌باشد.

یازدهم: رسالهٔ بیان اوقات نماز.

در این رساله ضابطه وقانونی برای استعلام أوقات نماز بیان گردیده، وبرای شناخت وقت فریضهٔ ظهر وعصر و نوافل آنها دو

راه بیان فرموده‌اند، یکی از راه قدم، ودیگری از راه ساعت، این رساله در سنهٔ هزار ونود وهفت تحریر گردیده.

اساس تحقیق این رساله بر سه نسخهٔ خطی کتابخانهٔ مزبور و دو نسخهٔ خطی کتابخانهٔ آستان قدس رضوی می‌باشد.

دوازدهم: رسالهٔ فرق زنان و مردان در احکام طهارت وصلاة،

در این رساله چهارده فرق میان زنان ومردان در احکام وضو ونماز بیان گردیده.

اساس تحقیق این رساله بر نسخهٔ خطی کتاب نظم اللئالی معروف به‌سؤال‌وجواب مرحوم‌علامه مجلسی‌قدس‌سره می‌باشد، ودر ضمن کتاب چاپ گردیده.

سیزدهم: رسالهٔ شکیات نماز.

این رساله یکی از رساله‌هائی است که جامع جمیع احکام شك وسهو در نماز می‌باشد. و این رساله در یك مقدمه وپنج فصل و خاتمه می‌باشد. مقدمه در بیان اصطلاحی چند است که در این رساله دانستن آنها ضروری است.

فصل اول: در بیان خللی است که از روی عمد واقع شود.

فصل دوم: در أحکام سهو است.

فصل سوم: در احکام شك است.

فصل چهارم: در بیان متفرقات احکام شك وسهو است.

فصل پنجم: در بیان احکام سجدهٔ سهو وسببی چند است که به آنها واجب می‌شود، و در این فصل چند فائده است، فائدهٔ اول: در بیان موجبات سجدهٔ سهو است. فائده دوم: در کسی که چند موجب سجدهٔ سهو از او واقع شود. فائده سوم: در بیان کیفیت سجدهٔ سهو است.

خاتمه در بیان علاج کثرت شك وسهو است.

اساس تحقیق این رساله بر چهار نسخهٔ خطی کتابخانهٔ مزبور است.

چهاردهم: رسالهٔ زکات وخمس واعتکاف.

این رساله در سه فصل است: فصل أول: در زکات است، و در آن سه مبحث است، مبحث أول: در وجوب زکـات وعقاب مانع آن مبحث دوم: در اجناسی که درآنها زکات‌واجب می‌شود، مبحث سوم در مستحقین زکات است.

فصل دوم در خمس است و در آن دو مبحث است، مبحث اول در چیزهائی که خمس در آن واجب می‌شود، مبحث دوم: در مستحقین خمس است.

فصل سوم: در بیان فضیلت وکیفیت اعتکاف است.

اساس تحقیق این رساله برنسخهٔ مجموعهٔ خطی‌کتابخانهٔ مزبور است.

پانزدهم: رسالهٔ تحدید صاع.

احادیث درتحدید صـاع مختلف وارد شده است، مرحوم علامه مجلسی قدس سره در مقام جمع بین این اخبـار برآمده، ونظریهٔ خود و والد خود را در مقام جمع بین اخبار بیان می‌فرماید.

اساس تحقیق این‌رساله بر نسخهٔ مجموعهٔ خطی‌کتابخانهٔ مزبور است.

شانزدهم: رسالهٔ مال ناصبی.

رساله‌ای است در معرفی ناصب ومخالف اهل بیت عصـمت و طهارت علیهم السـلام، و بیان حکـم مال ناصبی، در این زمینـه

روایات زیادی ایراد می‌فرمایند و از دید ائمهٔ معصومین علیهم السلام ناصبی را معرفی می‌فرمایند.

اساس تحقیق این رساله بر نسخهٔ مجموعهٔ خطی و نسخهٔ دیگر کتابخانهٔ مزبور است، واین رساله درضمن‌کتاب نظم اللئالی مؤلف چاپ شده است.

هفدهم: رسالهٔ کفارات، در این رساله بنحو مبسوط راجع به احکام کفارات است، و هجده مورد از موارد وجوب کفاره را ذکر می‌نمایند و سپس متعرض احکام کفارات می‌گردند.

اساس تحقیق این رساله بر چهار نسخهٔ خطی کتابخانهٔ مزبور است.

هجدهم: رسالهٔ مفتتح الشهور.

در این رساله راجع به ثبوت هلال واول‌ماه بنحو مفصل‌صحبت می‌شود، و در چند مقصد ایراد می‌گردد مقصد اول: در بیان معنی ماه وسال شمسی وقمری است. مقصد دوم: در بیان حساب عدد و کبیسه‌است مقصد سوم: در تحقیق احادیث خمسه. مقصدچهارم: تحقیق در حدیثی است که در کافی مذکور است. مقصد پنجم: تحقیق در حدیث دیگر که در کتاب اقبال سید بن طاووس مذکور است. مقصدششم: در حدیث دیگری است نیز درکتاب‌اقبال مذکور است.

این رساله در اواخر عمر شریف مؤلف تألیف گردیده، در ماه شوال سنهٔ هزار وصد ونه هجری قمری.

اساس تحقیق این رساله بر سه نسخهٔ خطی کتابخانهٔ مزبور و دو نسخهٔ خطی کتابخانهٔ آستان قدس رضوی می‌باشد.

نوزدهم: رساله ماه نو دیدن و ناخن چیدن.

رسالهٔ مختصری است در بیان آن که هر ماه را بر روی چه چیز باید دید و چه سوره باید خواند، ودرباب ناخن‌چیدن چه روزهائی خوب است و چه روزهائی بداست، و همچنین درباب سرتراشیدن، و همچنین درباب جامهٔ نو بریدن و پوشیدن هر روز چه خاصیت دارد.

اساس تحقیق این رساله بر نسخهٔ مجموعهٔ خطی کتابخانه مزبور است.

بیستم: رسالهٔ صغیره آداب حج.

رساله‌ای است مختصر دربیان واجبات حج وعمره و برخی از مستحبات هر دو در یك مقدمه و سه فصل است. مقدمه: در بیان شرائط حج وعمره است وافعال این هر دو بر سبیل اجمال. فصل اول: در آداب حج است فصل دوم در افعال عمرهٔ تمتع است. فصل سوم در احکام حج تمتع است. خاتمه در بیان زیارت نبی و ائمه صلوات الله علیهم اجمعین است.

در این‌رساله فقط متعرض اعمال عمرهٔ تمتع وحج تمتع‌است، وبه نحو مبسوط أحکام آنها رادر بخشهائی متعرض می‌گردد.

أساس تحقیق این رساله بر نسخهٔ مجموعه خطی کتابخانه مزبور است و نسخهٔ کامل دیگر از کتابخانهٔ آستان قدس رضوی می‌باشد.

بیست و یکم: رسالهٔ کبیرهٔ آداب حج.

این رساله مقصور بر آداب و ادعیه اعمال حج می‌باشد، و این رسالهٔ مؤلف پس از تألیف رسالهٔ صغیره آداب حج تألیف نموده، در دیباچهٔ کتاب چنین می‌نگارد: چون والد ماجد فقیر نور الله مرقده رسائل صغیره و کبیره در بیان آداب و احکام حج

بیت‌الله الحرام تصنیف فرموده بودند، وفقیر نیز رسالهٔ صغیره در این باب تألیف نموده بودم، و بر رسالهٔ کبیرهٔ ایشان امرار نظر نموده الحاقات کرده بودم، خواستم‌که رسالهٔ مختصری تألیف نمایم که مقصور بر آداب و ادعیه بوده باشد، واحکام را بر رسائل‌دیگر حواله نمایم.

این رساله درسنهٔ هزار وهشتاد هجری قمری به پایان رسیده است.

اساس تحقیق این رساله بر نسخهٔ مجموعهٔ خطی کتابخانه مزبور و دو نسخهٔ خطی کتابخانه آستان‌قدس رضوی می‌باشد.

بیست ودوم: رسالهٔ صواعق الیهود.

رساله‌ای است مختصر در بیان حکم کفار و احکام جزیه بر اهل کتاب، و در بیان چیزهائی است که سزاوار است حاکم مسلمانان برایشان شرط کند، و همچنین در بیان اموری که ایشان را منع‌از آن باید کرد.

اساس تحقیق این رساله بر نسخهٔ مجموعهٔ خطی کتابخانهٔ مزبور است.

بیست و سوم: رسالهٔ أحکام و آداب اسب تاختن وتیرانداختن.

رساله‌ای است مختصر در بیان احکام و آداب گرو بستن در اسب تاختن و تیر انداختن، و همچنین در بیان چیزهائی که جایز است گرو بستن در آنها و چیزهائی که جایز نیست گرو بستن در آنها، و در این رساله ده شرط برای گرو دوانیدن اسب بیان می‌فرمایند، وهفت شرط برای گرو برتیراندراختن، وبیان‌احادیث وارده در فضیلت شمشیر زدن در راه خدا.

و در این رسالهٔ خطبهٔ حضرت علي عليه السلام در تحريص بر جهاد و فضيلت آن به نحو مبسوط ترجمه شده است.

اساس تحقیق این رساله بر نسخهٔ مجموعهٔ خطی کتابخانهٔ مزبور است.

بیست و چهارم: رسالهٔ صیغ عقود نکاح.

رساله‌ای است مختصر در تحریر انحاء صیغ عقود نکاح وأنواع تعبیرات آن با در نظر گرفتن غایت احتیاط که در جمیع امور مستحسن و مرغوب فیه است، در این رساله در مرحلهٔ اول وجوه انشاء عقد نکاح دائم ذکر می‌شود، و سپس صیغهٔ متعه بیان‌می‌شود و در خاتمه بعضی از صیغ طلاق ذکر می‌شود.

اساس تحقیق این رساله بر نسخهٔ مجموعهٔ خطی کتابخانهٔ مزبور است.

بیست و پنجم: مسائل ایادی سبا، استفتاءآت فقهی است که از علامهٔ مجلسی قدس سره شده، و به‌وسیله مرحوم ملا محمد جعفر بن محمد طاهر خراسانی قدس سره گرد آوری شده است.

وایشان از شاگردان مرحوم علامه مجلسی قدس سره می باشد، و صاحب تألیفات می باشند از جمله کتاب تباشیر واکلیل المنهج، وکتاب اصحاب النبي الممدوحين و أصحاب أمير المؤمنين عليه السلام، و در سنهٔ (۱۰۸۰) متولد شده است، و تا سنهٔ (۱۱۵۱) در قید حیات بوده.

واین کتاب را پس از تألیف به نظر مرحوم علامه مجلسی قدس سره رسانده و دارای دویست و هشتاد و شش مسأله‌می‌باشد و در دوازده باب می باشد.

باب اول: در بیان کیفیت وضو وغسل وتیمم ونماز باجماعت ومنفرد.

باب دوم: در بیان آنچه متعلق است به تطهیر و طهارت.

باب سوم: در احکام نماز واجبی و سنتی و آنچه مناسب این باب است.

باب چهارم: دربیان روزهٔ ماه‌مبارك‌رمضان وبعضی احکام‌آن.

باب پنجم: در خمس و زکات و بیان استطاعت حج.

باب ششم: در امر به معروف و نهی از منکر وصلهٔ ارحام و وجوب مواضع این دو.

باب هفتم: در معاملات وآنچه مناسب این باب است.

باب هشتم: در نذر وهبه وکفاره

باب نهم: درنکاح ورضاع وعده، وآنچه‌مناسب این باب‌است.

باب دهم: در بعضی وجوه محرمه و احکام اطعمه و اشربهٔ محرمه وبیان بعضی اسباب ملاهی.

باب یازدهم: در بیان بعضی مسائل میراث.

باب‌دوازدهم: در بعضی مسائل متفرقه.

وقبلا کتابی بنام نظم اللئالی معروف به سؤال و جواب از علامهٔ مجلسی قدس سره بوسیلهٔ این جانب تحقیق و منتشرگردیده که شامل بعض این مسائل و غیره می‌باشد.

واساس تحقیق این رساله بر یگانه نسخهٔ خطی کتابخانهٔ‌آستان قدس رضوی می‌باشد.

و درپایان مجموعهٔ بیست‌وپنج رسالهٔ علامه مجلسی قدس‌سره، رسالهٔ بیان عدد تألیفات علامه مجلسی قدس سره چاپ گردیده، و

این رساله از تألیفات علامهٔ عصر خویش و محقق و متتبع مرحوم سید محمد حسین بن محمد صالح حسینی خواتون آبادی قدس سره می‌باشد و والدهٔ ایشان دختر علامه محمد باقر مجلسی قدس سره می‌باشد.

ومرحوم خواتون آبادی از مشاهیر عصر خود بوده، و در فتنهٔ افغان در اصفهان صدمات زیادی متحمل گردیده و مورد اذیت و آزار و اهانت جنود افغان قرار گرفته، و تا سنهٔ (۱۱۵۱) هجری قمری در قید حیات بوده و بعضی از ارباب تراجم نوشته‌اند که ایشان در این سال وفات یا شهید گردیده، و نعش ایشان به مشهد مقدس رضوی حمل گردیده، وهیچ‌گونه اثری ازقبر ایشان دردست نمی‌باشد.

و این رساله در دو فصل و یك خاتمه است فصل اول در بیان تصانیف عربی ایشان، و فصل دوم در بیان کتابهای فارسی‌ایشان وخاتمه در بیان عدد ابیات مجموع آثار ایشان.

و آثاری که از مرحوم علامه مجلسی قدس سره در این رساله آمده مجموع آثار ایشان نمی‌باشد، و بعضی از آثار مسلمهٔ ایشان را ذکر نکرده، وبعضی را که ذکر نموده ناقص بیان فرموده، و استقراء تامی از آثار علامه مجلسی از جهت کم و کیف ننموده است، وچون دارای فوائد زیادی بود این رساله در پایان مجموعه چاپ گردید واکثر آثار معرفی شده در این رساله به وسیله این جانب تحقیق و چاپ و منتشر گردیده است.

و در پایان از زحمات طاقت فرسائی که دانشمند گرامی جناب آقای دکتر سید محمود مرعشی دامت توفیقاته سرپرست محترم کتابخانهٔ مرحوم حضرت آیة الله العظمی مرعشی نجفی قدس سره

در راه نشر آثار اهل بیت عصمت وطهارت علیهم السلام متحمل گردیده‌اند کمال تشکر و سپاس وقدردانی می‌شود، و به وسیلهٔ مساعی جمیلهٔ ایشان تاکنون ده‌ها کتاب و رساله از بهترین‌میراث مکتب أهل بیت علیهم السلام چاپ ونشر گردیده، خداوند متعال جزای خیر در دنیا و آخرت به ایشان عنایت بفرماید، و بر توفیقات ایشان در احیاء آثار اهل‌بیت‌علیهم‌السلام بیفزاید، انه خیر ناصر ومعین، والسلام علیکم ورحمة‌الله و برکاته.

سید مهدی رجائی

روز میلاد حضرت علی علیه‌السلام سنهٔ ۱٤۱۲ هـ ق

قم ــ صندوق پستی ۷۵۳

سلسلهٔ آثار علامهٔ مجلسی قدس سره

(۱)

رسالهٔ
ترجمهٔ خطبهٔ توحیدیه امام رضا علیه‌السلام

تالیف

علامه محمد باقر مجلسی قدس سره

متوفای ۱۱۱۰ هـ ق

تحقیق

سید مهدی رجائی

(١)

رسالة

[illegible]

تأليف

[illegible]

[illegible]

تحقيق

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمـد لله رب العالمين، والصلاة على سيد الموحديـن محمد وعترته المقدسين.

اما بعد: تـراب اقـدام سالكان مسالك يقين محمد باقر بن محمدتقي حشرهما الله مع الائمة الطاهرين، بهموقف عرض‌طالبان معارف ربانی، ومتعطشان زلال حقایق ایمانی می‌رساند.

که‌چون خطبه‌ای از حضرت بضعـة سيد المرسلين وقرة عين أشرف‌الوصيين، ومحرم اسرار رب‌العالمين، وثامن ائمهٔ طاهرين، امام الجن والانس علی بـن موسى الرضا صلوات الله عليه وعلى آبائه الطاهرين وأولاده المعصومين درتـوحيد، وطريـق معرفت جناب مقدس ایزدی تعالی شأنه وارد شده کـه آن را از معجزات غریبهٔ آن جناب می‌توان شمرد.

وهر عاقل می‌داند که به غیر رهنمائی دلیل وحی الهام پی به دقایق آن معانی نمی‌توان برد، وچنان سخنان اعجاز نشان از غیر زبانی که ینبوع بحار حکم ربـانی وکلید معارف فـرقانی باشد نمی‌تراود، وبه جـز عندلیب بیانی که هم آواز مرغان گلشن قدس باشد چنین نغمهٔ هوش ربا نمی‌سراید.

لهذا بعضی از محرمان دقایق معانی که گام جانشان پیوسته

از خوان نعمتهـای بی‌انتهـای اهل‌بیت رسالت صلوات الله علیهم چاشنی یافته، این بی‌بضاعت را مأمور ساخته که آن خطبه را به لغت فارسی ترجمه نمایم، تا اکثر طوائف انام از آن مائدهٔ نعمت ربانی بهره توانند یافت.

وچون کثرت اشغال واختلال احوال مانع بود از آن که‌استیفای حق مقام در شرح هریك از فقرات آن کلام معجز نظام توانم نمود، و مخـالفت امـر برادران ایمـانی و مخادیـم روحـانی‌روانبود، لهذا به ترجمهٔ الفاظ اکتفا نموده.

گاهی اشاره به سوی بعضی از دقایق معـانی کـه از برکات حضرات أئمهٔ اطهار براین بیگانه غوامض اسرار ظاهر گردیده بروجه اختصار می‌نماید.

وچون حدیث دیگر ازآن‌جناب وخطبه‌ای از حضرت سیداوصیاء ومفخـر اصفیاء امیرالمؤمنین وامام المتقین علی بـن ابی‌طالب صلوات‌الله علیهما منقول شده که اشاره به بعضی از فقرات آنها نیز می‌نماید، ومن الله استمد المعونة والتوفیق وهو حسبی ونعم الوکیل.

بدان که شیخ صدوق محمد بن بابویه رحمه الله در کتاب عیون اخبار الرضا علیه السلام[1]، وکتاب توحید[2]، وشیخ مفید روح الله روحه درکتاب مجالس[3]، وشیخ طوسی قدس الله روحـه در کتاب امالی[4]،وشیخ أحمـد بـن ابی‌طالب طبرسی طاب ثـراه درکتاب احتجاج[5] وغیر ایشان، به اسانید معتبره از محمد بن یحیی علوی

(۱) عیون اخبار الرضا علیه السلام ۱/۱۵۰ـ۱۵۳.
(۲) توحید شیخ صدوق ص۳٤ ـ ٤۱.
(۳) امالی شیخ مفید ص۲۵۳ ـ ۲۵۸.
(٤) امالی شیخ طوسی ۱/۲۲ ـ ۲۳.
(۵) احتجاج شیخ طبرسی ۲/۱۷٤ ـ ۱۷۸.

وقاسم بن ایوب علوی روایت کرده‌اند:

ان المأمون لما أراد أن يستعمل الرضا عليه السلام جمع بنى‌هاشم، فقال: انى أريد أن استعمل الرضا على هذا الامر من بعدى، فحسده بنوهاشم، وقالوا: تولى رجلا جاهلا ليس له بصر بتدبير الخلافة، فابعث اليه يأتنا، فترى من جهله ماتستدل به عليه، فبعث اليه فأتاه، فقال له بنوهاشم: يا أباالحسن اصعد المنبر وانصب لنا علماً نعبد الله عليه.

فصعد عليه السلام المنبر، فقعد ملياً لايتكلم مطرقاً، ثم انتقض انتقاضة واستوى قائماً وحمد الله وأثنا عليه وصلى على نبيه وأهل بيته، ثم قال:

یعنی: به تحقیق که مأمون چون اراده کرد که والی وخلیفه گرداند حضرت امام رضا صلوات الله علیه را جمع کرد فرزندان هاشم‌را، یعنی ساداتی که در آن زمان بودند.

پس گفت به درستی که اراده کرده‌ام که عامل وخلیفه گردانم امام رضا را بر این امر خلافت بعد از خود، پس حسد بردند بر او فرزندان هاشم وگفتند: والی می‌گردانی مرد نادانی را که او را بینائی نیست به تدبیر خلافت، پس بفرست به سوی او تا بیاید به سوی ما، پس به‌بینی از نادانی او آنچه استدلال کنی به آن بر آنچه ما گفتیم.

پس فرستاد مأمون به سوی آن حضرت، پس حضرت آمد به نزد او، پس گفتند فرزندان هاشم: ای ابوالحسن بالا رو بر منبر وبرپا دار برای ما نشانه‌ای که عبادت کنیم خدا را برآن، یعنی راه معرفت وبندگی حق تعالی را بما بنما.

پس برآمد امام علیه السلام برمنبر ونشست مدتی وسخن نمی‌گفت، وسر به زیر افکنده بود، پس به‌لرزید لرزیدنی وراست ایستاد وستایش کرد خدا را وثنا گفت براو، و درود فرستاد بر

پیغمبر او پس گفت:

أول عبادة الله معرفته، وأصل معرفة الله توحيده، ونظام توحيد الله نفي الصفات عنه، لشهادة العقول أن كل صفة وموصوف مخلوق، وشهادة كل موصوف أن له خالقاً ليس بصفة ولاموصوف، وشهادة كل صفة وموصوف بالاقتران، وشهادة الاقتران بالحدث، وشهادة الحدث بالامتناع من الازل الممتنع من الحدث.

یعنی: أول عبادت وپرستیدن خدا شناختن او است، و اصل شناختن‌خدا یگانه دانستن او است، ونظام وتمام یگانه شناسی او به نفی کردن صفتها است از او، زیرا که گواهی می‌دهند عقلها به آن که هر صفت وموصوف آفریده شده‌اند.

وشهادت می‌دهد هر موصوف به صفتی که آن را آفریننده‌ای هست که آن آفریننده نه صفت است ونه موصوف، وشهادت می‌دهند هر صفت وموصوفی به مقرون بودن یك‌دیگر، وشهادت می‌دهد مقرون بودن به حادث بودن، وگواهی می‌دهد حادث بودن به ممتنع و محال بودن ازلیت به امتناع وابا نمودن از ازلیت که ازلیت امتناع می‌نماید ازحادث بودن، وبعد ازنبودن موجود شدن.

مترجم گوید: فهم این فقرات اعجاز آیات موقوف بر بیان چند فایده است:

فایدهٔ اول

آن‌که حضرت فرمود: أول عبادت حق تعالی معرفت او است، یعنی معرفت خدا مقدم است‌بر عبادت، وتا یقین به وجود صانع عالم نکنی واورا به صفات کمالیه نشناسی نخواهی دانست که کی را می‌پرستی، وتذلل نزد کی می‌کنی، وفرمان کی می‌نمائی.

وایضاً از آیات واخبار بسیار ظاهر می‌شود که بدون معرفت

خدا ورسول وائمۂ هدا علیهم السلام و اقرار به ضروریات دین مبین عبادت صحیح نیست، واگر کسی یك امام را از ائمۂ خود را نشناسد وتمام‌عمردنیا عبادت‌کند، عبادت‌او هیچ‌فایده نمی‌بخشد، ومستحق ثواب نمی‌گردد.

ومشهور میان علما آن است که می‌باید عقائد خود را به دلیل بداند، وتقلید در آن کافی نیست. وظاهراً دلایل اجمالیه که در قرآن وحدیث وارد شده است کافی باشد، ومحتمل است که مراد ازاین فقره آن باشد که بهترین عبادتهای خدا معرفت او است.

فایدۂ دوم

آن که فرمود: اصل معرفت خدا توحید او است، یعنی اقرار به‌یکتائی‌ویگانگی‌او، ودرتوحید چندامر معتبراست، وبرهریك‌از آنها اطلاق می‌شود.

اول: آن که در خلق وتدبیر عالم برای‌خدا شریکی قرارندهد، چنانچه گبران عالم را به دو خالق ودو مدبر نسبت می‌دهند که نور و ظلمت یا یزدان واهرمن می‌گویند، وکمال این توحید آن است که حق تعالی را مالك نفع وضرر خود داند، وبه غیر او در هیچ امر توسل نجوید، ودر جمیع امور بر جناب مقدس او توکل نماید.

دوم: آن که در پرستیدن برای خدا شریکی قرار ندهد که او را با خدا عبادت کند، چنان چه کفار قریش بتها را در خلق عالم شریك‌خدا نمی‌دانستند، اما در عبادت شریك خدا می‌گردانیدند، و به این سبب مشرك بودند، وکمال این توحید آن است که در عبادت غیر جناب مقدس الهی چیزی منظور عابدنباشد، وازمراتب

شرك خفی واغراض فاسدهٔ نفسانی عبادت خود را خالص گرداند، چنان چه در کتاب عین الحیات بیان این مراتب شده است.

سوم: آن که حق تعالی را من حیث الذات والصفات از انواع تعددات و تکثرات مبرا داند، به آن که خدا را جسم ندانند، که صاحب اجزای خارجیه باشد، ومرکب از اجزاء واعضا ندانند، ومرکب از جنس وفصل ندانند، و او را بسیط مطلق داند که اجزای خارجیه و وهمیه وعقلیه مطلقاً در او نیست، و او را صاحب صفات زائده ندانند.

چنانچه اشاعره هفت صفت موجود قدیم برای حق تعالی اثبات می‌کنند، وهمه را قائم به ذات خدا می‌دانند، وآن هفت: علم است، وقدرت، و اراده، وحیات، وکلام، وسمع، وبصر، ودر حقیقت بهشت خدا قائل می‌شوند.

بلکه باید ذات حق را بسیط مطلق دانست، وذات را قائم مقام جمیع صفات باید دانست، و به هیچ صفتی که قائم به ذات باشد قائل نباشد، مثل آن که ما را قادر می‌گویند به قدرتی که قادر بر ذات ما است، وقائم است به ذات ما، وخدا را قادر می‌گوئیم به آن که ذات مقدس او کافی است برای ایجاد هرچه اراده نماید بی آن که قدرتی به ذات او قائم باشد.

وما را عالم می‌گویند به علمی که به ذات ما قائم است، وحق تعالی عالم است به همهٔ معلومات به نفس ذات مقدس خود بی آن که صفتی به ذات او قائم باشد که آن را علم گویند.

و ما را سمیع می‌گویند به آن که صداها را به حاسهٔ سمع می‌شنویم، وحق تعالی سمیع است، یعنی عالم است به صداها بی آن که او را گوشی وحاسه‌ای بوده باشد، وهمچنین در سایر صفات.

و مجملش آن است که صفات کمال مـا مشوب است به انواع نقص، پس باید که آنچه کمال است از آن صفت به وجهی که ما تعقل نتوانیم کرد برای حق تعالی اثبات نمائیم، وجهات نقص را از او سلب نمائیم، واقرار نمائیم که‌کنه صفات کمالیهٔ اورا تعقل نمی‌توانیم کرد، مثلا علم ما آنچه کمال است در آن هویدائی اشیا است نزد ما به سبب آن، ولیکن در ما مشوب است به انواع نقص.

اول: آن که در ما بعد از جهل حادث شده است، واین از خدا منفی است و او پیوسته عالم بوده است.

دوم: آن که در ما از علتی بهم رسیده است واین نقص است، و در خدا به غیر ذات علتی نداشته.

سوم: آن که در ما صفتی عارض ما شده و به آن صفت کامل شده‌ایم، وحق تعالی کامل بالذات است و به عروض صفتی کامل نمی‌شود.

چهارم: آن که در ما احتمال زوال دارد، و در خدا زوال علـم محال است.

پنجم: آن که در ما ناقص است علم، و در خدا کامل است.

ششم: آن که در ما مشروط به شرائط وادوات است، و در حق تعالی مشروط نیست.

هفتم: آن که علم ما ممکن است که به کنه حقیقت معلوم شود، وکنه علم او را به غیر ذات مقدس او کسی نمی‌داند، و همچنین در سایر صفات.

این است معنی آنچـه در احادیث بسیـاروارد شده است کـه می‌باید خدا را بیرون بری از دو جهت مذموم، که یکی حد تعطیل است که جمعی می‌گویندکه هیچ صفت ازصفات وجودیه را به هیچ

نحو از برای خدا اثبات نمی‌توان کرد، ودیگری حـد تشبیه است که آن صفت را به نحوی از برای خدا اثبات کنی که متضمن تشبیه حق تعالی به خلق بوده باشد.

ودر این فقرهٔ شریفه توحید به معنی اخیر اظهر است، اگرچه اعم از همه محتمل است به قرینهٔ فقرهٔ بعد،که فرمود: نظام‌توحید خدا نفی کردن صفات است از او، یعنی توحید حق تعالی بـه آن منتظم وکامل و تمام می‌شود که نفی کنی صفات زایده را.

فایدهٔ سوم

بدان که حضرت استدلال فرموده بـر نفی صفات زائده، در تقریر استدلال چند وجه به خاطر این قاصر می‌رسد.

تقریر اول: آن که این فقرات اشاره به دو دلیل باشند:

دلیل اول: آن که هر صفت وموصوف البته مخلوق‌انـد، زیرا که صفت محتاج است به موصوف، به سبب آن که قائم است به آن، و موصوف در کمال خود محتاج است به صفت، و ظاهر است که صفت غیر موصوف است، وهر چه به غیر خود محتاج است ممکن است، پس هیچ یك از صفت وموصوف واجب الوجود نمی‌توانند بود، ومرکب از هر دو به طریق اولی‌واجب‌الوجود نمی‌تواند بود، پس ثابت شد احتیاج این صفت وموصوف به علت ثالثی که نـه موصوف باشد ونه صفت.

دلیل دوم: آن‌که صانع عالم البته بایدکه‌کامل باشد ازلا وابدأ، زیرا که جمیع عقول عقلا بر این شهادت داده‌اند، پس باید که اگر خدا را صفات زائده باشد از ذات مقدس او منفك نشوند، وقدیم بودن همه جایز نیست، زیرا که تعدد قدما محال است، وبه جز یك

ذات قدیم نمی‌تواند بود، پس لازم می‌آید که ذات وصفات حق‌تعالی همه حادث باشد، پس هیچ یك واجب الوجود نباشد.

تقریر دوم: آن است که اشاره فرموده باشند باز بـه دو دلیل بر وجه دیگر.

اما دلیل اول: پس تقریرش آن است‌که اگرحق تعالی را صفات زائده باشد هر آینه ممکن خواهند بود، زیرا که تعدد واجب‌الوجود محال است، وجایز نیست که واجب تعالی آفرینندهٔ آنهـا باشد، بنابر آن که یك چیز قابل وفاعل یك چیز نمی‌تواند بود، یا به سبب آن که تأثیر حق تعالی در این صفات موقوف است بر اتصـاف به این صفات، زیرا که اگر تأثیر در این صفات‌که منشأ صدور جمیع ممکنات‌اند موقوف بر اتصاف حق‌تعالی به این‌صفات نباشدصدور هیچ امر موقوف بر اینها نخواهد بـود، پس هیچ صفت برای حق تعالی اثبات نتوان نمود، واین باطل است.

پس باید که صفات کمالیه حق تعالی معلول غیر او باشد، و بدیهی است که هر که جمیع صفات کمالیهٔ او از غیر باشد صانع جمیع موجودات نمی‌تواند بود.

واما دلیل دوم: آن است که توصیف چیزی به چیزی مقارنت مخصوصی است که نمی‌باشد مگر با احتیاج از دو طرف، واحتیاج موجب حدوث ومنافی ازلیت است.

تقریر سوم: آن است که همهٔ فقرات اشاره به یك دلیل باشد، به این نحو که اگر صفات حق تعالی زائد باشند هـر آینه ذات و صفات همگی‌مخلوق خواهندبود، زیراکه مقارنت صفت باموصوف موجب احتیاج است از جانبین، چنانچه گذشت، واحتیاج مستلزم امکان است.

ودر خطبهٔ دیگر حضرت امام رضا علیه السلام که کلینی وابن بابویه رضی الله عنهما از آن حضرت روایت کرده‌اند به این نحو وارد شده است:

أول الديانة به معرفته، وكمال معرفته توحيده، وكمال توحيده نفي الصفات عنه، بشهادة كل صفة أنها غيرالموصوف، وشهادة الموصوف انه غير الصفة، وشهادتهما جميعاً بالتثنية الممتنع منها الازل، فمن وصف الله فقد حده، ومن حده فقد عده، ومن عده فقد أبطل أزله(۱).

یعنی: اول دیانت به خدا و اعتقاد به خدا داشتن یا انقیاد او نمودن، یا دین او را اختیار کردن، معرفت وشناختن او است، و کمال معرفت او یگانه دانستن او است، وکمال یگانه دانستن او نفی کردن صفتها است از او، یعنی صفات موجوده زائده به سبب گواهی دادن هر صفت به زبان حال، که آن غیر موصوف است، و گواهی دادن موصوف که آن غیر صفت است، وگواهی دادن هر دو به دوتائی که ابا دارد از آن ازلی بودن.

پس هر که وصف کند خدا را پس حد واندازه‌ای برای او قرار داده است، وهر که حد واندازه‌ای برای او قرار داده او را بشمار درآورده است، و هر که او را بشمار در آورده پس به تحقیق که باطل کرده است ازلی بودن او را.

مترجم گوید: در فقرات اول احتمالات سابقه اکثر جاری است واعادهٔ آنهادر کار نیست، وآنچه در آخر فرموده است که هر که خدا راوصف کند پس به تحقیق که او را تحدید کرده است، محتمل است‌که‌مراد به آن اوصافی باشدکه مجسمه حق‌تعالی رامی‌کرده‌اند که جسم بزرگی است بر عرش نشسته است، یا به صورت جوان

(۱) توحید شیخ صدوق ص ۵۷.

مخطط است، وامثال این امور باطله.

یعنی: هر که خدا را به این صفتها وصف کند، پس طولی و عرضی وحدی‌واندازه‌ای برای او اثبات کرده است، و هر که حدی برای او اثبات کند او را صاحب ابعاض واجزاء قرار داده است، واجزای او به عدد وشمار در خواهند آمد، واینها منافات با ازلیت ووجوب وجود دارند.

ومحتمل است که مرا توصیف عقلی باشد، یعنی هر که خدا را خواهد به کنه حقیقت وصف کند، پس او را به حد عقلی شناخته خواهد بود، وحد عقلی مرکب از جنس وفصل می‌باشد، پس حق تعالی را به عدد درآورده و او را محتاج به اجزای متعدده قرار داده، وتعدد و احتیاج منافی ازلیت‌اند.

وممکن است که مراد آن باشد که هر که خدا را به صفات زائده وصف کند، پس ذات حق را محدود به صفات قرارداده که صفات زائد بر ذات ومحیط به او باشند، پس او را بشمار درآورده از جهت ذات وصفات، واین منافی ازلیت است چنانچه گذشت.

ودر نهج‌البلاغه از حضرت أمیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده است:

أول الدین معرفته، وكمال‌معرفته التصدیق‌به، وكمال‌التصدیق به‌توحیده، وكمال توحیده الاخلاص له، وكمال الاخلاص له نفی الصفات عنه، لشهادة كل صفة أنها غیر الموصوف، وشهادة كل موصوف أنه غیر الصفة، فمن وصف الله سبحانه فقد قرنه، ومن قرنه فقد ثناه ومن ثناه فقد جزأه، ومن جزأه فقد جهله، ومن جهله، فقد أشار الیه ومن أشار الیه فقد حده، ومن حده فقد عده[1] .

یعنی: اول دین معرفت خدا است، وكمال معرفت خدا تصدیق

---

(۱) نهج‌البلاغه ص۳۹ ـ ۴۰ خطبهٔ اول.

به‌او است، وکمال تصدیق به او یگانه‌دانستن او است، وکمال یگانه دانستن اواخلاص از برای او، وکمال اخلاص ازبرای ونفی کردن صفات است از او، برای شهادت دادن هر صفت که آن غیر موصوف است، وشهادت دادن هر موصوف که آن غیر صفت است.

پس هرکه وصف کند حق سبحانه وتعالی را، پس او را قرین امری قرار داده است، و هر که اورا قرین قراردهد، پس به تحقیق که او را دوتا کرده است، وهر که او را دوتا گرداند برای او أجزا ثابت کرده است، و هر که أجزا برای او ثابت کند او را نشناخته است، وهر که اشارت کند به سوی او پس به تحقیق که حد و اندازه از برای او ثابت کند، و هر که اندازه از برای او ثابت کند او را بشمار درآورده است.

مترجم گوید: مراد به معرفت در اول تصور ذات مقدس است به وجهی، ومراد به تصدیق اذعان به وجود و صفات کمالیه است، یا آن که مراد به معرفت، معرفت فطری است که همه کس را در اول تکلیف می‌باشد، ومراد به تصدیق تکمیل آن است به دلائل وبراهین وعبادات وطاعات.

وظاهر آن است که مراد به اخلاص در این فقرات خالص گردانیدن حق تعالی ازصفات‌جسمانیه وسمات امکانیه مراد باشد، واخلاص در عبادت نیز ممکن است که مراد باشد، زیرا که کسی که شریك برای حق تعالی در عبادت قرار می‌دهد خدا را مانند آن شرکا دانسته وصفات آنها را برای او اثبات کرده است. وکسی که خدای نشناخته را عبادت کند عبادت غیر او کرده، وعبادت را برای او خالص نگردانیده است.

وآن که حضرت فرمود: هر که خدا را وصف کند او را مقرون

گردانیده‌است، شاید مراد این باشد که هر که برای خدا صفتهای زائده اثبات کند، خدا را همیشه با غیر او مقرون گردانیده است. و هر که در ازلیت غیر خدا را با خدا مقرون گرداند، به دو واجب‌الوجود قائل شده است، زیرا که ممکن قدیم زمانی نمی‌تواند بود، و هر که به دو واجب الوجود قائل شود باید که ایشان هریك مرکب باشند از ما به الاشتراك وما به الامتیاز، پس در خدا اقلا دو جزء قرار داده است.

وهر که خدا را مرکب از اجزاء قرار دهد، او را به وجوب وجود نشناخته است، وممکن است که این فقرات اشاره به دو دلیل باشد، وبنای اول بر بطلان احتیاج واجب تعالی به غیر باشد چنانچه گذشت.

وابتدای دلیل دوم از «فمن وصف الله» باشد، وبنای آن برلزوم ترکب واجب تعالی باشد، چنانچه تقریرش گذشت، یا آن که مراد از تجزیه آن باشد که لازم می‌آید از وجود دو واجب الوجود که‌در پادشاهی هیچ یك مستقل نباشند، وپادشاهی ایشان متجزی شود، وهریك مدبر دو جزوی از عالم باشند، واین‌عین‌نقص هردواست، پس به یکی از تقریرات برهان تمانع برگردد، واول اظهر است.

وآنچه حضرت درآخر فرموده‌اند که هر که اشاره کند به‌سوی خدا، پس به تحقیق که تحدید او کرده است، محتمل است که مراد اشارهٔ حسی باشد، زیرا که اشارهٔ حسی به سوی چیزی مستلزم آن است که حدود داشته باشد که مکان به آنها احاطه کند، وحدود داشتن مستلزم اجزا داشتن و به عدد درآمدن است.

ومحتمل است که مراد اشارهٔ عقلی باشد که کنایه از معرفت کنه ذات مقدس باشد، وآن مستلزم حد عقلی است، وحد عقلی مستلزم ترکب عقلی است، وترکب‌عقلی منافی‌وجوب وجود است،

برگشتیم به خطبهٔ اول:

فلیس الله من عرف بالتشبیه ذاته.

این فقره متفرع بر فقرات سابقه باشد، یعنی پس خدا نیست آن کسی که به تشبیه به مخلوقات وممکنات ذات او شناخته شود.

ولا اياه وحد من اكتنهه.

وخدا را یگانه نشناخته است کسی که کنه ذات مقدس او را بیان کرده است، یا طلب شناختن کنه او کرده است، زیرا که اگر ممکنات به کنه ذات مقدس او توانند رسید او شریك خواهد بود با ممکنات، و در بعضی از صفات امکانی، یا آن که آن صورت عقلی که در ذهن ایشان بدر می‌آید شریك واجب خواهد بود.

ولا حقيقته أصاب من مثله.

وحقیقت اورا درنیافته است کسی که شخصی ومثالی برای او ثابت کرده است، یا آن که شبیه ومانندی برای او قرار داده است، یا آن که او را متمثل در ذهن قرار داده است، وصورت ذهنی را موافق اودر حقیقت دانسته است.

ولا به صدق من نهاه.

وبه او تصدیق نکرده است کسی که نهایتی وحدودی مانند حدود جسمانیه برای او ثابت کرده است او را نهایت فکر خود دانسته، وگمان کرده که بکنه حقیقت او رسیده است.

ولاصمد صمده من أشار اليه.

وقصد نکرده است جانب او را کسی که اشاره کرده است به سوی‌او به اشارهٔ حسی، یا اعم از اشارهٔ حسی و وهمی وعقلی.

ولا اياه عنى من شبهه.

یعنی نخواسته است کسی که او را تشبیه کرده است به‌غیر او.

ولا له تذلل من بعضه.

وبرای او تذلل نکرده است در بندگی کسی که بعضی و جزوی برای او ثابت کرده، زیرا که نشناخته خود را پرستیده است، وحق تعالی در صفت مخالف شناختهٔ او است.

ولا اياه أراد من توهمه.

واو را اراده نکرده است کسی‌که اورا توهم کرده است، یعنی برای او صورتی وشکلی وهیأتی در وهم قرار داده است، یا آن‌که آنچه عقول واوهام خلق به آن می‌رسد غیر حقیقت او است.

كل معروف بنفسه مصنوع.

یعنی هر شناخته شده‌ای به نفس خود ساخته شده است. وبیان حاصل معنی آن بر چند وجه ممکن است:

اول: آن که مبنی برآن است که اشیاء بردو قسم‌اند، بعضی‌به حواس مدرك می‌شوند، وآنها به‌نفس‌خود شناخته می‌شوند، مانند زید که دیده شود و صدائی که شنیده شود، وبعضی به حواس درنمی‌آیند وبه آثار بر آنها استدلال می‌کنند، مانند حق تعالی، پس مراد آن است که هرچه به نفس خود مدرك می‌شود وبه‌حواس درمی‌آید او ممکن ومصنوع است، پس حق‌تعالی مدرك به حواس نمی‌تواند شد.

دوم: آن که هرچه به کنه حقیقت مدرك شود او ممکن ومصنوع است، یابه اعتبار آن‌که وصول به‌کنه ازجهت تعقل اجزاءمی‌باشد و هر صاحب جزوی مرکب وممکن است، یا به اعتبار آن صورت عقلی فردی از حقیقت او خواهد بود، وتعدد وترکب لازم می‌آید.

سوم: آن که گوئیم: هرچه متعقل ومتصور می‌شود صورتی از آن در ذهن درمی‌آید، وآن صورت معلوم بـه نفس خود است نه‌به صورت دیگر، وآن صاحب صورت به صورت معلوم می‌شود.

پس این فقره دلیل خواهد بود بر آن که هرچه در اذهان وعقول بدر می‌آید عین حقیقت وکنه ذات حق‌تعالی‌نمی‌تواند بود، زیرا که آن صورت که معلوم بنفسه است مصنوع وحادث وممکن است، ومعلل است به علل بسیار، که از جملهٔ آنها آن شخصی‌است که تعقل کرده است، پس چون تواند بود که حقیقت واجب‌الوجود که هیچ‌گونه احتیاج‌بر او روا نیست در ذهن درآیـد، وبنابرایـن معنی فقرهٔ آینده مؤکد ومؤید این فقره خواهد بود.

وکل قائم فی سواه معلول.

وهرچه قائم است در غیر خوداو معلول‌است وعلتی دارد، یعنی حق‌تعالی مانند صور واعراض حلول در چیزی نکرده وقائم به‌غیر خود نیست، که اگر چنین باشد در وجود وتعین محتـاج به آن‌محل خواهد بود وممکن خواهد بود.

بصنع الله یستدل علیه.

به صنع خدا و آفریدن او یـا آفریده‌های او استدلال کـرده می‌شود بر او، یعنی بر وجود وعلم و قدرت وسایر صفات کمالیهٔ او، واین فقره مؤید معنی اول فقرهٔ سابقه است.

وبالعقول تعتقد معرفته.

وبه عقلها اعتقاد کرده می‌شود یا مستحکم می‌شود معرفت او.

وبالفطرة تثبت حجته.

و به خلق کردن ونو پدید آوردن او خلق را ثابت می‌شود حجت او بر خلق، زیرا که خلق هر مخلوقی دلیل است بر وجود وحدانیت

وعلم وقدرت وحکمت او.

ومحتمل است که اشاره باشد به آنچه حق تعالی فرموده است «فطرة الله التي فطر الناس عليها»[۱] ومفسران گفته‌اند: یعنی حق تعالی همه کس را چنان خلق کرده است که قابل آن هستند که ایمان بیاورند، وحق تعالی را به قدری که مناط تکلیف است بشناسند. ودر احادیث دو معنی وارد شده است:

اول: آن که حق تعالی همه کس را بر اسلام کرده است، که چون به حد تکلیف برسند وخود را مخلی بالطبع گردانند اذعان به خالق خود می‌نمایند.

دوم: آن‌که حق تعالی در روز ألست شهادت وحدانیت خود را از خلق گرفت، وخود را به خلق شناسانید، واگر آن نمی‌بود هیچ‌کس خدا را نمی‌شناخت، وهمهٔ این معانی خصوصاً معنی اخیر در این فقره مناسب است.

خلقة الله الخلق حجاب بينه وبينهم:

آفریدن خدا خلق را حجاب گردیده است میان او ومیان‌ایشان، یعنی چون خدا خالق ممکنات است، وخالق می‌باید در ذات وصفت مباین مخلوق باشد، این سبب شده که به حواس وعقول ایشان بدر نمی‌آید، وبه‌کنه مقدس او نمی‌توانند رسید، وحاصل آن‌است که حجاب میان خدا وممکنات به غیر کمال او ونقص ایشان‌نیست.

ومباينته اياهم مفارقته أينيتهم.

ومباینت او ایشان را مفارقت او است مکان داشتن ایشان‌را، این فقره دو احتمال دارد

اول: آن که مراد آن باشد که مباینت حق تعالی از خلق نه مثل

---

(۱) سورهٔ روم: ۳۰.

مباینت مخلوقات است از یك‌دیگر، که او در مکانی باشد وایشان در مکان دیگر، بلکه به آن است که ایشان به‌سبب امکان‌محبوس‌اند در مطمورهٔ زمان ومکان، واومنزه است از حصول درمکان وزمان.

دوم: آن‌که مراد آن باشد که چون حق‌تعالی مباین خلق‌است در صفات به این سبب او را مکـان داشتن روا نیست، پس در کلام تقدیری خواهد بود، یعنی سبب مفارقته، ومعنی اول اظهر است.

وابتداؤه اياهم دليلهم على أن لا ابتداء له، لعجز كل مبتدء عن ابتداء غيره:

وابتدا کردن خدا ایشان را دلیل ایشـان است بر آن که او را علتی وابتدائی نیست، زیراکه‌عاجز است ابتداشده وآفریده شده از آن که غیر خود را ابتدا کند و بیافریند.

وأدوه اياهم دليلهم على أن لا أداة فيه، لشهادة الادوات بفاقة المادين:

وگـردانیدن خدا مخلـوقات را صاحب ادوات وآلات واعضاء وجوارح وقوا وحواس، دلیل است ایشان را برآن‌که در خدا ادات وآلتی وجزوی وعضوی وحاسه نمی‌باشد، زیرا که گواهی‌می‌دهند ادوات بر آن که احتیاج دارند آنها که صاحب ماده‌اند به سوی آن ادوات، و خدا محتاج به چیزی نمی‌باشد، یا آن که شهادت‌می‌دهند ادوات به آن که خود محتاج‌اند به علت وممکن‌اند، پس چگونه در واجب الوجود غنی بالذات توانند بود، وگویا أول ظاهرتر است.

فاسماؤه تعبير:

پس نـامهای او تعبیر است، وبه عبارت درآوردن معنی چند است که غیر مدلولات آنها است، چنانچه اگر سمیع گویند شنوای به‌گوش می‌فهمند، ودر حق تعالی تعبیر ازعالم بودن به‌مسموعات به این عبارت می‌کنند.

وأفعاله تفهيم:

وکردهای او فهمانیدن است، یعنی در صنع مصنوعات صفات کمالیه خود را به مخلوقات فهمانیده است.

وذاته حقيقة:

وذات او حقیقتی است می‌تواند بود، که تنوین برای تعظیم وتبهیم باشد، یعنی حقیقتی است‌که عقلها به‌آن نمی‌تواند رسید، یا آن‌که «حقيقة» به‌معنی سزاوارباشد، یعنی‌ذات مقدسش‌سزاوار اتصاف به صفات حسنه است، یا به معنی ثابت ولازم باشد، یعنی راه تغیر وزوال در او نیست.

وكنهه تفريق بينه وبين خلقه :

وکنه او جدا گردانیدن میان او و میان خلق او است، در نظر این قاصر دو وجه در این فقره محتمل است:

اول: آن‌که اشاره باشد به آن که درکنه ذات وصفات هیچ‌گونه مشارکت با مخلوقات ندارد، پس حاصلش آن می‌شود که کنه ذات مقدس او جدائی افکنده است میان او و مخلوقات او، زیرا که با او در کنه شراکت ندارند.

دوم: آن‌که مراد آن باشد که نهایت توحید موحدان آن است که نفی کنند صفات ممکنات را از او زیرا که ایشان را راهی به معرفت کنه ذات و صفات اونیست، پس در اول کلام مضافی‌مقدر خواهد بود، یعنی معرفت کنه او، وفقرهٔ بعد از این مؤید معنی اول است.

وغيوره تحديد لما سواه:

وغیر او بودن تحدیدی است برای هرچه غیر او است، یعنی

هرچه غیر او است مغایر او است در حقیقت، یاآنچه غیر او است مغایر ومباین او است، وجزءو او حال در او نمی‌تواند بود.

فقد جهل الله من استوصفه :

پس به تحقیق که جاهل است به خدا کسی کــه طلب وصف او می‌کند، یا از اوصاف جسمانیات وممکنات از او سؤال می‌کند، چنانچه سؤال کند کــه خدا در کجا است؟ وبزرگی او چــه مقدار است؟ وچه رنگ دارد؟ وامثال اینها.

وقد تعداه من اشتمله :

واز او در گذشته است هرکه اشتمال او نموده است، این فقره چند احتمال دارد:

اول: آن که مراد از اشتمال چیزی بر خود پوشیدن باشد، یعنی خدا را نشناخته وازمعرفت اودرگذشته استکسی‌که اورا به‌روش جامهٔ محیط به خود دانسته است، یعنی به حلــول او در ممکنــات قائل شده است، یا آن که توهم کرده باشد کــه حق تعالی به روش اجسام واماکن احاطه به ممکنات کرده است.

دوم: آن که مراد اشتمال او مر خدا را باشد، وکنایه از معرفت کنه باشد، یعنی از خدا درگذشته کسی که توهم کند که احاطه به کنه او کرده است. ودر بعضی از نسخهای توحیــد «أشمله» وارد شده است، یعنی قائل شود که چیزی مانند مکان به او احاطه کرده است.

وقد أخطاه من اكتنهه :

و او را نیافته است کسی که گمان کرده است کــه کنه او را یافته است.

ومن قال کیف؟ فقد شبهه :

وهر که گفت چگونه است او، وسؤال کیفیات جسمانیه از او نمود، پس به تحقیق که او را شبیه به ممکنات دانسته است.

ومن قال لم؟ فقد علله :

وکسی که گوید که چرا پس به تحقیق که علتی برای او اثبات کرده است، یعنی اگر پرسند که حق تعالی چرا موجود شد. وبه چه علت بهم رسید، وبه چه سبب عالم شد؟ پس وجود وصفات کمالیهٔ حق تعالی را معلل به علت گردانیده است، وحال آن‌که ذات‌وصفات خدا علت نمی‌دارند.

ومن قال متی؟ فقد وقته :

وهر که گوید چه وقت موجود شد؟ پس ابتدای زمانی برای وجود او قرار داده است، وحال آن که وجود او ازلی است، یاآن‌که او را زمانی دانسته است وحال آن که زمانی نیست.

ومن قال فیم؟ فقد ضمنه :

وهر که گوید که در چه چیز است؟ پس او را در ضمن چیزی قرار داده، وچیزی را به او محیط دانسته‌است، چنانچه گوید که در چه مکان است؟ پس او را چنان دانسته که مکانی به او محیط می‌تواند شد، واین مستلزم جسمیت وتجزی واحتیاج، وهر یك مستلزم امکان‌اند، با آن که اصل محصور بودن نقصی است که بر خالق روا نیست.

ومن قال الی م؟ فقد نهاه :

وهر که گوید که خدا تا کجا کشیده است؟ پس او را جسمی دانسته محدود به نهایتی چند.

ومن قال حتی م؟ فقد غیاه، ومن غیاه فقد غایاه، ومن غایاه فقد جزاه، ومن جزاه فقد وصفه، ومن وصفه فقد ألحد فیه :

وکسی که گوید خدا تا کی خواهد بود؟ پس غایتی و نهایتی برای وجود او قرار داده است، وهر که غایتی برای او قرار دهد، پس او را بامخلوقات شریك دانسته درآن که وجود هریك راغایتی هست، وغایت بعضی بعد از غایت بعضی است، هرکه او را چنین داند باید که او را در ماهیت نیز با ممکنات شریك داند، پس ماهیت او مرکب باشد و او صاحب اجزاء باشد، وهر که او را صاحب اجزاء داند، پس وصف کرده است او را به صفات لازمهٔ امکان وعجز واحتیاج، وهرکه خدا را چنین داند پس به تحقیق‌که او متحد شده است در ذات وصفات خدا.

ووجه دیگر: محتمل است که مراد آن باشد که هرکه برای وجودش نهایتی قرار داد، پس او را جسم یا جسمانی وصاحب حدود ونهایات دانسته، بنابر آن که مجردی به غیر حق تعالی نمی‌باشد، چنانچه مختار اکثر متکلمان شیعه است، وبنابراین تفریع فقرات بعد از این نمایان‌تر می‌شود.

وایضاً محتمل است که غایاة مشتق از غایت به معنی علت غائی باشد، یا به معنی علت حقیقی‌که سلسلهٔ علل به‌او منتهی می‌شوند، یا معلول به آن‌منسوب می‌گردد، پس بنا بر اول مفادش آن خواهد بود که هر که حکم کند که وجود حق تعالی را نهایتی هست، پس وجود او را معلق به فایده ومصلحتی ساخته، مانند سایر ممکنات که بعد از انقضای مصلحت وجود ایشان متغیر و معدوم می‌شوند، وهر که اورا چنین داند، پس وجودش‌را زائد برذات دانسته است، واین است معنی صاحب اجزاء دانستن، وهر که اوراصاحب‌صفات

زائده داند، پس به چندین خدا قائل شده است، وملحد در ذات‌حق گردیده است.

وبنابر ثانی مراد آن خواهد بودکه هر که وجود خدا را به غایتی منتهاداند، پس اول واجب الوجود ندانسته ومحتاج به‌علت دانسته است، وهرکه او را محتاج به علت داند، پس وجودش را زائد برذات دانسته است، وبه تعدد آلهه قائل شده است به بیانی که مذکور شد.

مترجم گوید: این احتمالات در این فقرات به خاطر این قاصر رسیدکه هیچ یك خالی ازقصوری نیستند، وحق تعالی مرادمعصوم علیه السلام را بهتر می‌داند. ودر امالی شیخ مفید رحمه الله بجای این فقرات چنین است:

ومن قال حتی م؟ فقد غیاه، ومن غیاه فقد حواه، ومن حواه فقد ألحد فیه :

یعنی هر که گوید تا کی خواهد بود؟ پس غایتی برای او قرار داده است، وهرکه غایت برای او قرار دهد، پس حقیقت او را دانسته است، چنانچه حقایق ممکنات را می‌داند، پس ملحد شده است در ذات او.

ولا یتغیر الله بانغیار المخلوق، کما لا یتحد بتحدید المحدود :

متغیر نمی‌شود خدا به‌تغیر مخلوق‌او، چنانچه محدود نمی‌شود به سبب محدود گردانیدن اموری که حد واندازه دارند.

مترجم گوید: دو وجه در حاصل معنا محتمل است:

أول: آن که تغییراتی که در مخلوقات بهم می‌رسد از وجود وعدم وسایر احوال ایشان باعث تغییر در صفات حقیقیۀ او نمی‌شوند، چنانچه ممکنات محدود به حدود را خلق کردن سبب آن نمی‌شود که او صاحب حدودگردد، مثل‌آن‌که حق تعالی علم‌دارد

به زید دروقتی که معدوم است که موجود خواهد شد، وچون موجود شد علم دارد که او موجود است و چون معدوم شد علم دارد که او موجود بود، و این تغییرات راجع به تغیر معلوم می‌شود، ودر علم تغییری بهم نرسیده است، ودر همه وقت وجود زائد را در وقت معین به یك وجه دانسته است.

وچون حق تعالی خارج از زمان است نسبت به او ماضی وحال واستقبال نمی‌باشد، لیس عند الله صباح ولا مساء، وهمچنین در سایر متعلقات صفات کمالیه تغییر وتحدید در متعلق آنها باعث تغییر وتحدید در ذات مقدس او نمی‌گردد.

دوم: آن‌که مراد آن باشد که تغییرات مخلوقات او در او نمی‌باشد، و به تحدید محدودات متصف نمی‌گردد.

واحد لا بتأویل عدد :

یك است نه به تأویل عدد.

مترجم گوید: دو معنی احتمال دارد:

اول: آن که وحدت حق تعالی وحدت حقیقی است که هیچ‌گونه تکثر با او نیست، ووحدتهای دیگران با انواع تکثرات می‌باشد، مثل آن که می‌گویند انسان واحد، یعنی یك فرد از انسان است با آن که انواع تکثرات با او هست از اعضاء واجزاء واخلاط وروح وبدن وجنس وفصل وذات وصفات وغیر ذلك.

دوم: آن که مراد آن باشد که‌او واحد است، یعنی یك ویگانه بمعنی یکمین، و این را وحدت عددی می‌گویند که دومی از جنس داشته باشد، زیرا که خدای یکم لازم دارد که خدای دیگر باشدکه دوم او باشد.

چنانچه ابن‌بابویه رحمه الله وغیر او روایت کرده‌اند که در

روز جنگ جمل اعرابی به‌خدمت حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام آمد وگفت: یا امیرالمؤمنین آیا می‌گوئی خدا واحد است؟ پس مردم متوجه اعرابی شدند وگفتند: ای اعرابی مگر در این وقت نمی‌بینی تشویش خاطر امیرالمؤمنین را این چه وقت سؤال‌است؟

حضرت فرمود: بگذارید اورا که آنچه اعرابی از ما می‌پرسد همان است که ما از لشگر دشمن طلب می‌کنیم، یعنی ما جنگ می‌کنیم که مردم را به راه حق درآوریم، اعرابی خود آمده است و از حق سؤال می‌کند.

پس فرمود: ای اعرابی گفتن خدا واحد است بر چهار قسم می‌باشد که دو قسم آنها برخدا روا نیست، ودو قسم از برای خدا ثابت است. اما آن دو وجه که برخدا روا نیست.

پس اول: آن است که کسی گوید خدا یکمین است و باب أعداد را خواهد، یعنی خواهد که او را با دیگری از صنف او به عدد درآورد، نمی‌بینی که خدا گفته است که کافر شدند آنان که‌گفتند خدا سیمین خدا است یعنی نصارا، پس چنانچه او را سیمین نمی‌توان گفت یکمین نیز نمی‌توان گفت.

دوم: آن است که بگوئی که او واحد است، چنانچه می‌گویند کسی را که او واحدی است از ناس، یعنی صنف او که هندی است یا حبشی نوعی است از جنس انسان، و این بر خدا روا نیست، زیراکه مستلزم تشبیه خدا است به‌غیر او، وخدا جلیل‌تر و بلندتر است از آن که شباهتی به غیر خود داشته باشد.

واما آن دو وجه که ثابت‌اند در خدا:

اول: آن است که گویند خدا واحد است یعنی یگانه است در ذات‌وصفات، وشبیه و نظیر ندارد، چنانچه می‌گویندکه فلان‌شخص

یگانهٔ دهر است، وچنین است پروردگار ما.

دوم : آن است کـه گویند پروردگار ما احدی المعنی است، یعنی منقسم نمی‌شود نه درخارج به اجزای خارجیه یاذات وصفات موجوده، ونه در عقل به‌اجزای عقلیه، ونه دروهم به‌اجزای وهمیه، وچنین است پروردگار ما.[1]

ظاهر لا بتأویل المباشرة :

بدان که ظاهر در اسمای حق به دو معنا در احادیث وارد شده است، یکی به معنی هویدا، ویکی به معنی غالب.

بنا بر اول معنی این فقره آن است که خدا ظاهر وهویدا است نه به‌آن‌که حسی مباشر آن شده‌باشد وبه حسی درآمده باشد، بلکه به آیات وآثار وعلامات هویدا گردیده است.

وبنا برثانی مراد آن است که غالب ومسلط است بر خلـق به قدرت واستیلا، نه به آن که مباشر جسمی باشد، وبربالای اجسام درآمده باشد.

متجل لا باستهلال رؤیة

تجلی به معنی جلوه کردن وظاهر گـردیدن است، یعنی جلوه کرده است برای خلق نه به‌آن که به روش ماه او را به چشم دیده باشند.

باطن لا بمزایلة :

بدان که باطن به دو وجه تفسیر شده است.

اول: آن که پنهان است از عقول وعقلها، به کنه ذات وصفات او نمی‌رسند. پس معنی این فقره آن خواهد بود کـه پنهان است

(۱) توحید شیخ صدوق ص ۸۳ ــ ۸٤.

نه آن که به روش پنهان شدن مخلوق ازمکانی زائل شده باشد ودر مکان دیگر غایب شده باشد.

دوم: آن که عالم است به بواطن امور، پس مرادآن است که نه چنان است که در بواطن اشیاء داخل شده باشد تا به آنها عالم گردیده باشد.

مباین لا بمسافة :

جدا است از خلق نه به آن که میان او وایشان مسافتی بوده باشد، بلکه بسبب کمال او ونقص مخلوقات مباین ایشان است در ذات وصفات.

قریب لا بمداناة :

نزدیك است به مخلوقات نه به‌نزدیکی جسمانی، بلکه از جهت علم واطلاع برایشان وعلیت وتربیت ایشان، ولطف ومرحمت با ایشان.

لطیف لا بتجسم :

بدان که در احادیث لطیف را در اسمای الهی به سه معنا اطلاق می‌کنند.

اول: لطافت به معنی مجرد وپنهان بودن از ادراك واحساس ودر مخلوق که گویند جسمی را می‌گویند که غلیظ نباشد، وایضاً جسمی را می‌گویند که به دیده درنیاید یا مانع دیدن عقبش نباشد مانند آب وآبگینه.

دوم: آن که خالق خلقهای لطیف ونیکو است، چنانچه می‌گویند که فلان صانع لطیف است، یعنی صنعتهای ریزه یا نیکو می‌سازد.

سوم: آن که صاحب لطف وشفقت ومرحمت نسبت به بندگان خود. و در این فقره معنی اول اظهر است، یعنی لطیف است نه به

معانی که در مخلوق می‌گویند که قوامش تنگ است یا چشمش کوچك است، و به این سبب به دیده در نمی‌آید، بلکه به‌این‌معنا که مجرد است ومرئی نمی‌شود، وعقلها به او احاطه نمی‌کند.

ومعنی دوم نیز محتمل است که مراد آن باشد که آفریدن او صنعتهای لطیف را نه به مزاولت اعضا و جوارح است که مستلزم جسمیت او باشد، بلکه تعلق ارادهٔ کامله‌اش همه چیز موجود می‌شوند، ومعنی سوم نیز محتمل است اما بعید است.

موجود لا بعد عدم:

موجود است نه به آن که بعد از نبودن موجود شده باشد، بلکه ازلی است وعدم بر او روا نبوده و نیست.

فاعل لا باضطرار :

کننده است هرچه را خواهد نه ازروی‌اضطرار وجبر، چنانچه بعضی از حکما خدا را فاعل موجب می‌دانند ومختار نمی‌دانند. ودر نهج‌البلاغه چنین است «لا باضطراب آلة» یعنی کننده است نه به حرکت درآوردن آلتی.

مقدر لا بجول فکرة :

تقدیر کننده است امور را نه به جولان درآوردن فکر، چنانچه مخلوقین در تدبیر امور محتاج‌اند به حرکت درآوردن فکر خود وتدبر و تأمل کردن در آنها.

مدبر لا بحرکة :

تدبیرکننده است اشیا را نه به‌حرکت‌فکری یا به‌حرکت بدنی.

مرید لا بهمامة :

اراده کننده است بدون تردد و اهتمام وعزمی.

شاء لا بهمة :

خواهنده است بی آن که عزمی وقصدی او را حادث شود، بلکه مشیت واراده‌اش عین علم به‌اصلح‌است، چنانچه‌متکلمان‌می‌گویند وآن عین ذات است، وآن از صفات فعل است، چنانچه از احادیث ظاهر می‌شود.

مدرك لا بمجسة :

ادراك كننده است نه به دست ماليدن ولمس كردن.

سميع لا بآلة :

شنوا است نه به آلتی وجزوی.

بصير لا باداة :

بينا است نه به اداتی وعضوی.

لا تصحبه الاوقات :

مصاحب او نبود وقتها وزمانها، يعنی زمانی نيست، يا آن‌كه زمانها حادث‌اند واو قديم است.

ولا تضمنه الاماكن :

واو را فرانگرفته است مكانها.

ولا تأخذه السنات :

واو را نمی‌گيرد خوابها، وسنه پينه‌گی را می‌گويند كه مقدمهٔ خواب است، يعنی ضعيف او را نمی‌باشد چه جای خواب گران.

ولا تحده الصفات :

واندازه نمی‌كند او را صفات، يعنی تـوصيفات خلق به كنه ذات وصفات او نمی‌رسد، يا آن كه صاحب صفات زائده نيست.

ولا تفیده الادوات :

وفایده ونفع نمی‌بخشد اورا آلتها. ودربعضی نسخ «ولاتقیده» وارد شده است، یعنی کارهای او مقید ومقصور بر آلت نیست. ودر خطبهٔ حضرت أمیرالمؤمنین علیه‌السلام چنین است «ولاترفده الادوات» یعنی اعانت نمی‌کند او را ادوات واعضا و جوارح وآلات.

سبق الاوقات کونه، والعدم وجوده، والابتداء أزله :

پیشی گرفته بروقتها بودن او، وبر عدم وجود او، وبر ابتداء ازلیت او. در این فقرات چند وجه محتمل است.

اول: آن‌که مراد سبقت‌معنوی‌باشد به‌معنی غلبه، یعنی‌وجودش غالب گردیده است بر زمانها که مقید به زمان نشده است، وبر عدم‌که‌هیچ‌گونه عدم ونیستی درذات‌مقدسش راه‌نیافته، وازلیتش غالب گردیده برابتدا داشتن که ابتدا در وجود او و در صفات کمالیه او متصور نیست.

دوم: آن که مراد سبقت به علیت باشد، ومراد از عدم، عدم ممکنات باشد، وهمچنین ابتداء ابتدای آنها باشد، یعنی وجود او علت وجودها و عدمها گردیده است، وازلیت او علت ابتداها گردیده، ودر وجه بعضی مناقشات هست.

سوم: آن‌که سبقت به‌حسب زمان وهمی وتقدیری باشد، یعنی وجود او پیش از زمانها بوده، وپیش از عدمهای متصل به وجود موجودات دیگر بوده، وازلیت او پیش از ابتداها بوده.

بتشعیره المشاعر عرف أن لا مشعر له:

به آفریدن او مشاعر وحواس مدرکه را دانسته شد که او را مشعری وقوتی که به آن ادراك واحساس‌نماید نیست، بلکه به‌ذات

عالم است به جمیع معلومات. واثبات این مقدمه به چند وجه ممکن است:

اول: آن که حق تعالی متصف به مخلوق خود نمی‌تواند بود چنانچه گذشت.

دوم: آن که مراد آن باشد که ما چون بعد از افاضهٔ حق تعالی مشاعر را بر ما، دانستیم که ما در ادراك محتاجیم به این مشاعر، دانستیم که خدا منزه است از مشاعر، زیرا که اگر او را مشاعر باشد مثل ما محتاج خواهد بود.

سوم: آن که چون عقل می‌داند که می‌باید جاعل ومجعول در صفات مباین یك‌دیگر باشند به افاضهٔ مشاعر بر ما دانستیم که او چنین مشاعر ندارد

چهارم: آن که چون مشاعر به ما داد و دانستیم که ما بدون این مشاعر ناقصیم، پس دانستیم که حق تعالی را مشاعر نیست، واگر نه ناقص خواهدبود به ذات خود ودرکمال خود محتاج به غیر خود خواهد بود، و این بر واجب الوجود محال است، وجوه دیگر مذکور است که این ترجمه گنجایش ذکر آنها ندارد.

وبتجهیزه الجواهر عرف أن لاجوهر له :

وبه آفریدن او جوهرها را دانسته شدکه‌او را جوهری نیست، یعنی أو از جنس حقایق ممکنه نیست، واگر نه مثل اینها محتاج به علت می‌بود.

وبمضادته بین الاشیاء عرف أن لا ضد له :

وبه ضدیتی که او در میان اشیاء انداخته است دانسته شده که ضدی نیست او را.

بدان که مراد به‌ضد یامعنی مصطلح است، یعنی دوامروجودی که در یك‌زمان دریك‌محل جمع‌نتوانندشد، مانند سیاهی وسفیدی،

وصورت آتشی وصورت آبی، یا معنی عرفی است که کسی درقوت کسی است او را ضد او می‌گویند.

بنا بر معنی اول چند وجه تقریر می‌توان کرد:

اول: آن‌که چون‌اضداد را آفرید و آنها را دیدیم که‌محتاج‌اند به محلهای خود، دانستیم که او را ضد نیست، واگر نه محتاج به محل خواهد بود، واحتیاج دلیل امکان است.

دوم: آن که چون دیدیم کــه دو ضد هر یك منع وجود دیگری می‌کند واو را برطرف می‌کند، پس دانستیم‌که واجب‌الوجود منزه است از آن.

سوم: آن کــه عقل می‌یــابد کــه میان خالق و مخلوق ضدیت نمی‌باشد.

چهارم: آن که چون خالق می‌باید که منزه از صفات مخلوقات باشد، پس مضادهٔ اینها دلیل است برآن که براو نیست.

وبنا بر معنی دوم ظاهر است، زیرا کــه چیزی که مساوی او باشد در قوت مثل او باید واجب الوجود بــاشد، پس تعدد واجب لازم آید، یا آن که هیچ یك نمی‌توانند که صانع عالم باشند.

وبمقارنته بین الامور عرف ان لا قرین له:

وبه قرین کردن او بعضی از امور را به بعضی دانسته شد که قرینی نیست او را، مانند مقارنت عرض یا محل خود، ومتمکن به امکان خود، ولوازم با ملزومات خود، وچون دیدیم که هر یك از این مقارنات متضمن انواع نقص وعجز واحتیاج است، دانستیم که هیچ چیز مقارن او نیست.

ضاد النور بالظلمة، والجلاية بالبهم، والجسوء بالبلل، والصرد بالحرور.

ضدگردانیده‌است نوروروشنی را باظلمت وتاریکی، وواضح

بودن را مبهم بودن، وخشکی وصلابت را باتری، وسرما را باگرما

مؤلف بين متعادياتها، مفرق بين متدانياتها، دالة بتفريقها على مفرقها، وبتأليفها على مؤلفها، ذلك قوله عزوجل «ومن كل شيء خلقنا زوجين لعلكم تذكرون».

تألیف کننده است میان آنها که با یك‌دیگر دشمنی دارند، جدائی افکنده است میان آنهاکه بایك‌دیگر دشمنی دارند، جدائی افکنده است میان آنها که نزدیك یك‌دیگرند، دلالت کننده است به جدا کردن اینها برآن‌که جداکننده‌دارند، وبه‌الفت دادن‌اینها برآن که الفت دهنده دارند، این است معنی گفتهٔ خدا جلیل عزیز از هر چیز آفریدیم دو جفت یا دو نوع شاید شما تذکر نمائید.

مترجم گوید: توضیح این فقرات وافیات موقوف بر بیان چند فایده است:

اول: در بیان معنی تألیف وتفریق. بدان که حق تعالی چنانچه میان اشیاء مضادت ومباینت ذاتی وعرضی افکنده است به قدرت کاملهٔ خود، میان ایشان الفت وآمیزش نیز داده است، چنانچه‌آتش وآب وهوا وخاك را ضد یك‌دیگر گردانیده، و هر یك را به صفتی ضد صفت دیگری مخصوص گردانیده است، و همچنین میان اینها در موالید الفت داده است، وحیوانات ونباتات ومعادن را از اینها آفریده، وهمه را با یك‌دیگر متفق گردانیده.

وچنانچه اخلاط اربعه را که خون وبلغم وصفرا وسودا باشند متخالف درکیفیات آفریده، همه رادربدن‌حیوانات الفت داده است، وهر یك را با نهایت الفتی که با جنس خود دارند از جنس خود جدا کرده، چنانچه آتش را بگذارند بالا می‌رود ومیل به کرهٔ خود می‌کند، وآب را اگر قاسری نباشد میل به گل خود یا به مرکز می‌کند.

وهمچنین سایر عناصر همه را ازامکنهٔ طبیعیه واجناس وانواع خود جدا کرده و در ابدان موالید جمع کرده، وکیفیات حرارت و برودت و رطوبت ویبوست که باهم نهایت تضاد دارند با هم جمع کرده، و از ایشان مزاج موافق آن نوع به‌عمل‌آورده، وباز هروقت که مصلحت داند همه را از هم می‌پاشد و از یك‌دیگر جدا می‌کند.

وروح وبدن را با نهایت مباینت با یك‌دیگر الفت داده، و هر وقت که خواهد جدا می‌کند، ودلهای متباین وطینتهای متخالف‌را به اعتبار احتیاجی‌که‌درمیان ایشان انداخته با یك‌دیگر الفت‌داده، وگاه عداوت را با الفت بدل می‌کند، وگاه الفت را بــه عداوت منتهی می‌گرداند، ودر این مقام سخن بسیار است، و به همین اکتفا می‌نمائیم.

دوم: در بیان آن‌که اینها دلالت دارند برصانعی‌که این تألیفات وتفریقات به‌او منسوب است، ووجهش‌ظاهر است، زیرا که‌هرگاه این تألیف وتفریق مخالف مقتضای طبع آنهــا باشد البته قاسری باید که اقوا از آنها باشد، وآنها را قسر بر افتراق وایتلاف‌کند، وچون از این افتراق وایتلاف عالمی منتظم گردیده که نزد عقل سلیم از آن بهتر ونیکوتر متصور نیست باید که قاسر وجبرکنندهٔ اینها در نهایت علم وقدرت وحکمت باشد، ومانند وشبیه آنها نباشد.

سوم: در بیان تأویل آیه کریمه ومناسبت انسب است بــه این مقام.

بدان که بعضی از محققان آیه را چنین تفسیر کرده‌اند که حق تعالی هر جنسی از مخلوقات را دونوع متقابل‌آفریده است، مانند مرد و زن، ونر و مــاده، وسیــاهی وسفیدی، وآسمــان وزمین،

وروشنائی وتاریکی، وشب و روز، وگرم وسرد، وتــر وخشك، وآفتاب وماه، وکوکب ثابت‌وسیار، وکوه‌وصحرا، وخشکی ودریا، وزمستان وتابستان، وجن وانس، وعلم وجهل، وشجاعت وجبن، و جود و بخل، وایمان وکفر، وسعادت وشقاوت، وشیرینی وتلخی، وصحت وبیماری، وپریشانی وتوانگری، وخنده وگریه، وشادی واندوه، وزندگی ومردن.

وهمچنین است سایر اشیاء، پس چنین آفرید اشیا را تا شما متذکر شوید وبدانید کــه خداوند اینها وآفــریننده‌ٔ اینها مثل نیست، و به اینها متصف نمی‌گردد، چنانچه گذشت، پس بنا براین آیهٔ کریمه استشهاد خواهد بود برای آن که اینها را ضد گردانیده تا بدانند که او ضد ندارد.

ووجه دیگر: آن است که استشهاد باشد برای آن‌کــه تألیــف وتفریق دلالت بر مؤلف ومفرق می‌کنند وچنان تأویل کنند آیه را، حق تعالی از یك نوع جفت نر و ماده را آفرید و باهم الفت بخشید تا بدانید که جدا کردن آنها در صنف ومتحد ساختن و الفت دادن در نوع کار خداوند حکیم علیم است.

وجه دیگر: آن است که بعضی آیه را چنان تأویل کرده‌اند که حق تعالی واحد من جمیع الوجوه است، وهرچه غیر او است جفت است، یعنی تعددی در او هست از جهت جنس وفصل، یــا ماهیت وتشخیص، یــا ذات و وجــود، واین جفت بودن از شواهد امکان است واحتیاج به صانع دارد، و بــاز خــالی از مناسبت نیست با کلام سابق.

ففرق بها بين قبل وبعد ليعلم أن لا قبل له ولا بعد :

پس جدائی افکند به سبب این مخلوقات میــان پیش و پس تا

دانسته شود که او را پیش و پس نیست، یعنی بعضی را در زمان پیش از بعضی، و بعضی بعد از بعضی قرار داد، تا بدانند که او زمانی نیست، یا تا آن که بدانند که او ازلی است وابدی است، وچیزی پیش از او و بعد از او نمی‌تواند بود.

ودر کلینی کلمهٔ «بها» نیست، پس معنیش چنان می‌شود که زمان را آفرید تا دانند که زمان مخلوق او است به او احاطه نمی‌کند و او زمانی نیست.

شاهدة بغرائزها أن لا غريزة لمغرزها:

گواهی دهنده‌اند به طبیعتهای خود که طبیعت نیست آن کسی را که ایشان را صاحب طبیعت‌کرده است، ومراد به‌طبیعت ماهیات وحقایق انواع ممکنات است.

دالة بتفاوتها أن لا تفاوت لمفاوتها:

دلالت کننده‌اند به تفاوتها واختلافها که در ایشان هست، که تفاوتی نیست کسی را که تفاوت در ایشان قرار داده است.

مخبرة بتوقيتها أن لا وقت لموقتها :

خبردهنده‌اند به سبب آن که حق تعالی برای اول وآخر ایشان، وقتی قرار داده است به آن که وقتی نیست آن کسی را که ایشان موقت به اوقات گردانیده است. وچون توضیح این فقرات درضمن شرح فقرات سابق گذشت اعاده نکردیم.

حجب بعضها عن بعض ليعلم ألا حجاب بينه وبينها من غيرها.

محجوب وپنهان گردانید بعضی را از بعضی به حجابهای جسمانی یا اعم از آن، تا بدانند که حجابی میان خدا وهر مخلوقی به غیر آن مخلوقی نیست، زیرا که چون به عقل خود یافتند که

پنهان بودن شخصی ازشخصی به‌اعتبار جسمیت ومکان بودن‌وعجز واحتیاج هردو است، پس باید بدانند که خدا به این روش محجوب نیست، وهمه چیز نزد او هویدا است و مخلوق کـه او را ادراك نمی‌کند از نقص وعجز اواست، واگر نه‌حق تعالی از همه چیزها هویداتر است وهمه چیز به او هویدا گردیده‌اند.

له معنی الربوبية اذ لامربوب، وحقيقة الالهية اذ لامالوه، ومعنی العالم ولا معلوم، ومعنی الخالق ولامخلوق، وتأويل السمع ولا مسموع.

برای او بود معنی ربوبیت وپروردگاری در وقتی که مخلوق وتربیت کرده شده نبود، وحقیقت الهیت ومستحق عبادت بودن در وقتی که‌عبادت‌کننده‌ای نبود ومعنی عالم بودن دروقتی‌که معلومی موجود نبود، ومعنی آفریننده بودن در وقتی کـه آفریده شده‌ای نبود، وتأویل سمع یعنی عالم به مسموعات بودن دروقتی‌که شنیده شده‌ای نبود.

حاصل آن است که هر چه از صفات کمالیـهٔ حق تعالی است قدیم است وعین ذات مقدس است، وصفات فعل اضافه‌ای چندند که آثار صفـات کمالیه‌اند، مثل خـالق بودن بالفعل که آن کمال نیست، آنچه کمال است قدرت بر خلق کردن است وآن قدیم است، ورازق بودن کمال ذاتی نیست، وقـدرت بـر رزق کمـال است، وهمچنین تربیت وحفظ وسایر صفات افعال که همه آثار صفات کمالیهٔ حقیقیه‌اند که آنها زائد بر ذات مقدس نیستند چنانچـه می‌فرماید:

ليس مذ خلق‌استحق معنى الخالق، وليس باحداثه البرايا استحق معنى البارئية.

یعنی نه چنان است‌که از وقتی‌که آفرید خلائق را مستحق معنی خالق شده باشد، ونه آن که به حادث گردانیدن آفریده‌گان‌مستحق معنی آفریدن شده باشد.

کیف ولاتغیبه مذ، ولا تدنیه قد، ولایحجبه لعل، ولایوقته متی، ولا یشتمله‌حین، ولا یقارنه مع.

یعنی: وچگونه چنین باشد که بعد از وجود اشیاء مستحق این اسماء شده باشد، وحال آن که کلمهٔ «مذ» که در لغت برای ابتدای زمان است سبب آن نمی‌شود که از او چیزی غایب شود، چنانچه در ممکنات که محصورند به زمان اگر در زمانی باشند پیش از آن زمان وبعد از آن زمان است، غایب است از ایشان، وحق تعالی جمیع اشیاء با زمانهای ایشان نزد علم او در ازل حاضر بودند، یا آن که وجود او مخصوص بر ذاتی نیست تا آن که در زمانی از خلق غایب گردد.

باز فرمود: چون حق تعالی زمانی نیست کلمهٔ «قد» که در لغت برای نزدیك گردانیدن ماضی است به حال او را به چیزی نزدیك نمی‌گرداند، یا آن که چون کلمهٔ قد برای تحقیق است و در علم او شدت و ضعف نمی‌باشد، پس قد چیزی را به علم او نزدیك نمی‌گرداند.

پس فرمود: لعل در لغت به معنی شاید است، وبرای امید وقوع امر است در زمان آینده، او را از چیزی محجوب نمی‌گرداند، یعنی در علم خدا لعل وشاید نمی‌باشد، برای آن که هیچ چیز از علم او غایب نیست.

پس فرمود: مخصوص به وقتی نیست تا توان گفت متی، یعنی کی بهم رسید؟ وکی عالم شد؟ وکی قادر شد؟ پس فرمود: وفرا نمی‌گیرد مع که در لغت دلالت بر مقارنت می‌کند، یعنی نمی‌توان گفت که چیزی با او هست یا بوده است یا خواهد بود در زمان یا در مکان یا در محل، یا آن که نمی‌توان گفت: چیزی که همیشه با او بوده است.

وتفریع این فقرات بر عدم اختصاص اسماء به حق تعالی بعد از حدوث اشیاء شاید از آن جهت باشد که کسی کـه صاحب این تقدس وکمال باشد نقص بر او روا نیست، وحدوث صفات کمالیه مستلزم نقص ذات است قبل از حدوث اسماء، بلکه بعد از حدوث آنها چنانچه گذشت.

ودر امالی شیخ مفید واحتجاج وکیف نیست، پس احتیاج به این تکلف نیست وظاهرتر است.

انما تحد الادوات أنفسها، وتشير الالة الى نظائرها، وفي الاشياء يوجد افعالها.

تحدید نمی‌کنند ادوات مگر نفسهای خود را، واشاره می‌کند آلت به سوی نظائر واشباه خود، ودر اشیای ممکنه یافت می‌شود کرده‌ها وآثار این ادوات نه در حق تعالی.

مترجم گوید: مراد از ادوات وآلت اعضا وجوارح است، پس مراد به نفسهای آنها انواع واشباه خواهد بود، یعنی آلات جسمانی تحدید امثال خود از جسمانیات می‌توانند کرد، واشاره به اشباه خود می‌توانند نمود. ومحتمل است که مـراد به ادوات صاحبان ادوات بوده باشد، وممکن است که مراد به ادوات وآلات آن حروف واسمائی باشد که در پیش اطلاق آنها را برحق تعالی نفی کرد. پس این فقرات دلیلی برای آن فقرات خواهند بود.

ومنعتها مذ القدمة، وحملتها قد الازلية .

یعنی: منع کرده است آلات واعضا وقوا را یا اشیاء را از قدیم بودن آن که مذ که برای ابتدای زمان است بر آنها اطلاق می‌کنند، ومنع کرده است اعضا وقوا را یا اشیـاء را از ازلی بودن اطلاق کلمهٔ قد بر آنها که دلالت بر قرب زمان ماضی به حـال می‌کند، چنانچه بیان آن در فقرات سابقه گذشت.

لولا الکلمة افترقت، فدلت علی مفرقها، وتباینت فاعربت عن مباینها، لما تجلی صانعها للعقول.

اگر نه این بود که کلمه‌ها جدا شد، پس دلالت کردند بر جدا کنندهٔ آنها ومباینت بهم رسانیدند، پس ظاهر گردانیدند کسی که مباینت میان ایشان افکنده، یا مباین ایشان گردانیده، هر آینه ظاهر نمی‌شد صانع آنها برای عقول.

مترجم گوید: این فقرات را به چند وجه توجیه می‌توان کرد:

اول: آن که مراد از کلمه لغتهای مختلفه واصوات متنوعهٔ خلق باشد، زیرا که این ازقدرتهای عظیم حق تعالی است که با این کثرت اجناس مخلوقات هیچ صدائی به صدائی دیگر شبیه نیست، وهر یك را به لغت خاصی مخصوص ساخته است، چنانچه در قرآن مجید می‌فرماید «واختلاف ألسنتکم وألوانکم»[1].

یعنی: واز آیات وعلامات وجود وعظمت و قدرت وحکمت خدا است اختلاف زبانهای شما، وچنانچه اختلاف اینها دلالت بر وجود صانع می‌کند مباینت وتضاد اینها دلالت می‌کند بر آن که حق تعالی منزه است از مشابهت اینها به وجهی چند که سابقاً مذکور شد.

دوم: آن که مراد از اختلاف کلمه اختلاف رأیها وعزمها باشد، چنانچه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: عرفت الله بفسخ العزائم، یعنی خدا را شناختم به فسخ کردن عزمها، یعنی بسیار عزمی کردم وخدا عزم مرا متبدل گردانید یا میسر نگردانید، پس دانستم که مدبری هست که قدرت بر فسخ عزائم من دارد.

سوم: آن که مراد از کلمه جمیع مخلوقات خدا مراد باشد از این جهت که دلالت دارند بر وجود و قدرت و علم وحکمت تعالی،

---

(۱) سورهٔ روم: ۲۲.

لیکن از لفظ بعید است.

وبها احتجب عن الرؤیة والیها تحاکم الاوهام.

یعنی: به عقلها محجوب شده است از دیدن، یعنی عقل حکم می‌کند که دیدنی نیست و به سوی عقل محاکمه می‌کنند، و همها یعنی اختلافاتی که در میان اوهام ومدرکات بشود عقل‌حکم‌می‌کند میان ایشان وحق و باطل آنها را جدا می‌کند.

وفیها أثبت غیره.

محتمل است که‌ضمیر به عقلها راجع باشد، پس دووجه محتمل است:

اول: آن که آنچه در عقلها ثابت می‌شود وحاصل می‌شود غیر حقیقت حق تعالی است، وکنه ذات او به عقل در نمی‌آید.

دوم: آن که غیر مصدر باشد، یعنی به عقل اثبات می‌شود که حق تعالی مغایر ممکنات است و مشابه ایشان نیست، و محتمل است که ضمیر راجع به وهمها باشد، یعنی وهمها اثبات غیر خدا می‌کنند، واگرنه عقل حکم می‌کندکه خداوند عالم‌بجز یکی نیست.

ومنها انیط الدلیل.

در این فقره نیز محتمل است که ضمیر راجع به عقلها باشد، یعنی: به عقلها استنباط دلیل می‌توان نمود بر امور، و ممکن است که راجع به وهمها باشد، یعنی به توسط وهمها استنباط می‌کند عقل دلیل بر اشیا را.

وبها عرفها الاقرار.

در این فقره نیز هر دو احتمال جاری است، یعنی به عقلها حق تعالی شناسانید عقلها را اقرار به وجود وکمالات خود یابه وهمها شناسانید عقلها را که او از جنس وهمهاومدرکات‌آنها‌نیست.

بالعقول یعتقد التصدیق بالله.

به عقول اعتقاد کرده می‌شود یا محکم می‌شود تصدیق به خدا.

وبالاقرار یکمل الایمان به.

و به اقرار کردن کامل می‌شود ایمان به خدا، زیرا که اعتقاد بدون اقرار ظاهر فایده نمی‌بخشد.

لا دیانة الا بعد معرفة.

دین‌دار بودن یا عبادت کردن نمی‌باشد مگر بعد از معرفت خدا ورسول وائمۀ هدی وآنچه ایشان بیان کرده‌اند از اصول عقائد یا اعم از معرفت اصول وفروع.

ولا معرفة الا باخلاص.

ومعرفت نمی‌باشد مگر با خالص گردانیدن از شکوک وشبهات واعتقادات باطله.

ولا اخلاص مع التشبیه.

وخالص گردانیدن معرفت نمی‌باشد با شبیه دانستن خدا به ممکنـــات.

ولا نفی مع اثبات الصفات للتشبیه.

ونفی نکرده است تشبیه خدا را به خلق کسی که اثبات صفات زائده از برای او کرده است. و در بعضی از نسخ «للتنبیه» است، پس محتمل است که مراد آن باشد که کسی اثبات صفات کنه برای تنبیه مردم بر صفات او ونفی کنه صفات خلق ازاوکنه نفی‌صفات او نکرده است، پس اشاره خواهد بود به آنچه گفتیم که باید حق تعالی را از حد تعطیل و حد تشبیه برد وبدر آورد.

فکل ما فی الخلق لایوجد فی خالقه.

پس هر چه در خلق است از صفات حقیقت آن صفت در خالق او نیست.

وکل ما تمکن فیه یمتنع فی صانعه.

وهر چه ممکن است یا متمکن وثابت است در مخلــوق ممتنع است آن در صانع.

ولا تجری علیه الحرکة والسکون.

جاری نمی‌شود بر او حرکت کردن وساکن شدن. پس به چند وجه حضرت استدلال فرمود بر نفی حرکت وسکون از ذات مقدس قادر بی‌چون، اول به آن که:

کیف یجری علیه ماهو اجراه، ویعود فیه ما هو ابتداه.

یعنی: چگونه جاری شود بر او آنچه او جاری گردانیده است بر غیر خود، وچگونه برگردد در او آنچه خــود ابتدا کرده است وآفریده است.

ووجه استدلال یا آن است که گذشت، که اتصاف حق تعالی به خلق خود، وکامل گردیدن به آفریدهٔ خود محال است. یا به آن که اگر اینها در او باشند منفك ازحوادث نخواهد بود، وهرچه منفك ازحوادث نباشد حادث است. یا آن که اگر بدون این صفت کامل است، پس حدوث این صفت نقص خواهد بود، واگر به این صفت کامل می‌شود پس در ذات خود ناقص است، ونقص بر اومحال است به اجماع عقول. دلیل دوم: آن است که:

اذا لتفاوتت ذاته.

یعنی اگرمحل حرکت وسکون باشد، پس تفاوت در ذات او بهم می‌رسد، ومحــل حوادث وتغیرات خواهد بود، واینها مستلزم تغیر ذات‌اند، وتغیرذات منافی‌وجوب‌وجود است. دلیل سوم: آن‌است‌که:

ولتجزأ کنهه.

یعنی: وهر آینه صاحب اجزاء خواهــد بود کنه ذات مقدس او، یا به اعتبار آن که این دو صفت از لوازم اجسام‌اند، یا به‌اعتبار

آن که حرکت لازم داردکه در آن متحرك جهت بالقوه وجهت بالفعل بوده باشد، یا به اعتبارآن‌که ممکنات شریك خواهد بود درحقیقت، ومرکب از ما به الاشتراك وما به الامتیاز خواهد بود.

ولامتنع من الازل معناه، ولما کان للباریء معنی غیر المبروء.

وهرگاه مستکمل به خلق خود باشد و در ذات او تفاوت باشد وکنه او صاحب اجزاء باشد، هرآینه امتناع خواهد کرد از ازلی بودن معنی او، و هر آینه برای آفریننده معنی به غیر آفریده شده نخواهد بود.

ولو حد له وراء اذاً حد له أمام.

واگر حد کرده شود برای او عقبی وپسی هر آینه حد کرده خواهد شد برای او پیشی، پس در هر دو جزء در او متوهم خواهد شد ومرکب خواهد بود.

والتمس له التمام اذاً لزمه النقصان.

و اگر طلب کرده شود برای او تمام شدن، پس لازم خواهد بود او را ناقص بودن، واین اشاره است به آنچه سابقاً بیان شد که نمی‌تواند بود که حق تعالی به غیر ذات مقدس خود به چیزی کامل شود، زیرا که اگر به غیرخودکامل شود در حدذات خود ناقص خواهد بود و به اجماع عقول نقص بر او روا نیست، وایضاً در کمال به غیر خود محتاج خواهد بود، وهر محتاج ممکن است.

کیف یستحق الازل من لا یمتنع من الحدث.

چگونه مستحق ازلی بودن باشد کسی که امتناع نکند از حادث بودن یعنی ممکن قدیم و ازلی نمی‌تواند بود، ومحتمل است که مراد آن باشد که ازلی محل حوادث نمی‌تواند بود.

وکیف ینشیء الاشیاء من لا یمتنع من الانشاء .

وچگونه انشا کند واز عدم به وجود آورد اشیا را کسی که امتناع نکند از آفریده شدن، محتمل است که مراد کل اشیا باشد، یعنی خالق کل اشیا غیر واجب الوجود بالذات نمی‌تواند بود. و محتمل است که مراد آن باشد که از عدم به وجود آوردن مخصوص حق تعالی است، وکسی که احتمال معلول بودن در او رود خالق و آفریننده چیزی نمی‌تواند بود.

واذا لقامت فیه آیة المصنوع، ولتحول دلیلا بعد ما کان مدلولا علیه.

این فقرات دلیل فقرات سابقه‌اند، یعنی: هرگاه حق تعالی محل حوادث وتغیرات باشد وامتناع از حادث بودن وعلت داشتن نداشته باشد هر آینه قائم خواهد شد در او علامت مصنوع بودن وآفریده بودن، وهر آینه وجود او دلیل بر صانع دیگر خواهد گردید بعد از آن او را مدلول علیه می‌دانستند، و سایر ممکنات دلیل وجود واجب الوجود خواهد بود.

لیس فی محال القول حجة، ولا فی المسألة عنه جواب، ولا فی معناه له تعظیم، ولا فی ابانته عن الخلق ضیم، الا بامتناع الازلی أن یثنی، وما لا بدأ له أن یبدأ.

یعنی: نیست در این قول محال یعنی اثبات حوادث ومتغیرات از برای حق تعالی حجتی، ونه در سؤال کردن ازاین‌مسأله جوابی، چون بدیهی است که باطل است، ونیست در اثبات کردن معنای اینها ازبرای حق تعالی تعظیمی‌که اگر اثبات نکنند نقص اوباشد، ونیست در جدا کردن او از مخلوقات در کنه صفات و عروض حوادث ومتغیرات ضیمی یعنی ظلمی مگر به آن که امتناع می‌کند ازلی از دوتا بودن و دو قدیم نمی‌باشد، وامتناع می‌کند چیزی که علت و ابتدا ندارد از علت و ابتدا داشتن.

وحاصل این فقرات آن است که اثبات صفات زائـده ومتغیره، چون بر حق تعالی محال است حجتی بر اثبات آن اقامت نمی‌توان کرد، وکسی که از آن‌کند مستحق جواب نیست، وچون بعضی گمان می‌کنند که همچنان که گوش نداشتن و چشم نداشتن و دست و پا نداشتن در ما نقص است، پس باید که خدا نیز هر چه در ما کمال است او داشته باشد.

حضرت رد بر ایشان فرموده که اینها سبب امکان وعجز ما در کمال شده است، چون در علم و قدرت محتاجیم به اینها، وکسی که جمیع صفات کمالیه عین ذات مقدس او باشد، بودن اینها در او نقص است، ونبودن اینها در او کمال است.

و در آخر بیان فرمود که نفی مشارکت حق تعالی با مخلوقات کردن ظلمی نیست نه بر خدا و نه بر مخلوقات، یاآن‌که مباین شدن خدا از مخلوقات خود نه از راه ترفع وتکبر است که ظلمی باشد، بلکه سببش آن است که دو قدیم و دو ازلی محال است، واگر حق تعالی صاحب صفات زائده و اجزا واعضا باشد چندین قدیم ثابت می‌شود، واین صفات اگر معلول ذات حق باشند می‌باید که چیزی که وجودش ابتـدائی نداشته باشد علت داشته باشد، وقدیم علت نمی‌دارد.

لااله الا الله العلی العظیم، کذب العادلون بالله وضلوا ضلالا بعیداً، وخسروا خسراناً مبیناً، وصلی الله علی محمد وآله الطاهرین[1]

نیست خداوندی ومعبودی بجز خداوندی‌که ذاتش ازآن بلندتر است، که عقلها به آن‌تواند رسید، وصفاتش ازآن بزرگ‌تراست که کنه آنها را ادراك توان نمود، دروغ گفتند آنها که غیر خدا را

(۱) بحار الانوار ٤/۲۲۷ ـ ۲٤٦.

با او عدیل گردانیدند در خداوندی و در استحقاق عبادت، وگمراه شدند گمراهی دور، وزیان‌کار شدند زیان‌کاری هویدا، ودرود فرستد خدا بر محمد وآل طاهرین او.

در شرح این خطبه کتابها کافی نیست، وبه اعتبار ضیق مجال به همین اکتفا شد، وبیان بعضی از دقایق واسرار این خطبه وسایر خطبه‌ها که مضامین آنها مشارکتی با این خطبه دارد در کتاب بحارالانوار شده است، والحمدلله اولا وآخراً، وصلی‌الله علی محمد وآله الطاهرین.

سلسلهٔ آثار علامهٔ مجلسی قدس سره

(۲)

رسالهٔ
ترجمهٔ قصیدهٔ دعبل خزاعی

تألیف

علامه محمد باقر مجلسی قدس سره

متوفای ۱۱۱۰ هـ ق

تحقیق

سید مهدی رجائی

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمدلله الـذي أكرمنا بولاء سيد المرسلين، محمد وأهل بيته الاقدسين الاكرمين، صلوات الله عليه وعليهـم أجمعين، ما أظلت السماوات على الارضين، ولعنة الله على أعدائهم أبد الابدين.

اما بعد: فقیر خاکسار خادم اخبار ائمۀ اخیار **محمد باقر بن محمد تقی** حشرهما الله مع مواليهما الاطهار، برلوح عرض اساطین سلطنت عظما، وحجاب بارگاه رفعت واعتلا، می‌نگارد که چون در مجلس بهشت آئین، ومحفل فلك تزیین نواب کامیاب، فلك جناب مصطفوی نسب، مرتضوی حسب، حسینی لقب، شرع پرور، عدل گستر، ایمان مدار، احسان‌شعار، چشم وچراغ دودمان مصطفوی، نوباوۀ گلستان مرتضوی، گل همیشه بهار بوستان صفوی مشید قواعد ملت ودین.

مؤسس لباس شریعت آباء طاهرین، شهریاری که باز بلندپرواز همت، والا نهمتش را با عقاب چرخ هم سری است، رفیع قـدری که شاهین سعادت‌قرین اقبال همایون فالش را باهمای سپهر وطائر زرین جناح مهر هوای سپهر برتر گشت زارآمال شیمیان ازجداول انامل عطایش سیراب، واز صفیر عندلیب خوش الحان خامۀ عدالت

نگارش اندوه در زوايای خاطرهها نایاب، درة التاج افسر کیانی، زینت بخش سریر خاقانی، اطواقعبوديتش زينتاعناق، سروران جهان آرزوی ادراك سعـــادت خـــدمت با رفعتش مكنون خواطـــر خسروان دوران، سلطان نشان، تاج بخش کشورستان.

اعني: سلطان السلاطين ظل الله في الارضين، باسط بساط الامن والايمان، المتمثل لامر ان الله يأمر بالعدل والاحسان، فرع الشجرة الطيبة الاحمدية ، غصن الدولة العلية العلوية، السلطان ابن السلاطين، والخاقـــان ابن الخواقين، المتشرف باسم خامس اصحاب الكســـاء وثالث الائمـــة المصطفين الشاه سلطان حسين، أعاذه الله تعالى من شر كل عين، وصفاه من كل شين ومين، وشد اطناب دولته باوتاد ظهور دولة خاتم الاوصياء المرضيين صلوات الله عليهم أجمعين.

قصيده غرائی تائیهٔ افصح شعرای عرب دعبل بن علی خزاعی که بهحسن عقیده ومذهب از اشباه وامثال خود ممتاز، وبهمداحی اهل بیت رسالت صلوات الله عليهم سرافراز بوده.

وآن قصيدهرا درمدح امامهمام تمام بضعهٔ حضرت خيرالانام، وارث علوم اولين وآخرين، محيي آثـــار آبـــاء طاهرين، نير فلك امامت وخلافت، خورشید سپهر عصمت و ولايت، صاحب معجزات باهره، غياث عترت طاهره، ضامن جرائم شیعیان، مصداق ستدفن بضعة مني بخراسان، امام الجن والانس، ثامن أئمة الهدى، أبى الحسن علي بن موسى الرضا صلوات الله عليه وعلى آبائه الطاهرين واولاده المعصومين گفتهاند وبر آنحضرتخوانده، ومورد تحسين آن جناب گردیده، وجوائز دنیوی واخروی بهرهمند شده.

ومعجزات باهره از آن حضرت دراين واقعـــه به ظهور آمده،

مذکور شده بود به‌بارگاه‌مراحم شاهانه نسبت به‌کافۀ عباد و بلاد، حکم اشرف عز صدور یافت که داعی ومخلص این دودمان لازم التعظیم، قصیدۀ مذکور را با احادیثی که در این باب به‌نظر قاصر رسیده به لغت فارسی قریب به فهم ترجمه نماید، تا آن که کافۀ شیعیان وعامۀ مؤمنان از برکات آنها بهره‌مند گردند، لهذا داعی اطاعة لامره الاعلی آنچه دراین‌باب به نظر رسیده بود ودر کتب معتبره یافته بود ترجمه نمود.

وان شاء الله در خاطر فاتر هست که ترجمۀ قصیدۀ فرزدق، ویکی از قصائد سید حمیری رحمة الله علیهما را که از قصائد مشهوره مدایح اهل بیت علیهم السلام است به آن ملحق گرداند، که نفعش اعم واتم‌بوده باشد، واین‌رسالۀ عجاله را بر مقدمه وسه فصل وخاتمه مرتب گردانید، ومن الله الاستعانة وهو حسبی ونعم الوکیل.

مقدمه

دربیان نسب وبرخی از احوال دعبل است

دعبل بکسر دال وسکون عین وکسر باء است، وابو علی کنیت او بوده، و پسر علی بوده، واو پسر زرین بوده، واو پسر عثمان بوده، واو پسر عبدالرحمن، واو پسر عبدالله، واو پسر بدیل پسر ورقا، واوازقبیلۀ خزاعه بوده‌است، وبدیل بن‌ورقا جد او از صحابۀ حضرت رسول صلی الله علیه وآله بوده.

ودعبل از شعرا وبلغای مشهور عرب است، وصاحب دیوان وتصانیف مشهوره است، وازشیعیان‌خالص اهل‌بیت‌علیهم‌السلام،

ومداح حضرت امام الجن والانس علی بن‌موسی الرضا علیه‌السلام بوده است.

وعلامه علیه الرحمة در کتاب خلاصه گفته است که دعبل خزاعی در میان اصحاب ما مشهور است، وحال او در کمال ایمان وعلو منزلت وعظمت شأن معلوم است[1].

وشیخ نجاشی نیز اورا مدح بسیار کرده است، وتصانیف اورا در فهرست خود ذکر کرده است، وسند خود را به او متصل کرده است[2] وبعضی از احوال او بعد از این معلوم می‌شود.

فصل اول
دربیان سندهای اخبار متعدده است که متعلق به قصیدهٔ دعبل است

بدان که اعاظم محدثین شیعه، مانند أبوجعفر محمد بن بابویه وشیخ طوسی وشیخ کشی، وعلی بن‌عیسی‌اربلي رضوان الله‌علیهم، وجمعی از علمای سنیان، مانند ابن طلحهٔ مالکی وغیر او، بعضی از این قصیده ومتعلقات آن را روایت کرده‌اند.

چنان که ابن بابویه رحمة‌الله علیه در کتاب عیون اخبار الرضا روایت‌کرده است‌که دعبل بن علی وابراهیم بن العباس در مرو به خدمت حضرت امام رضا علیه السلام رسیدند، بعد ازآن‌که‌ولایت عهد مأمون ملعون را آن حضرت به جبر قبول فرموده بود، دعبل این قصیده را عرض کرد که بعد از این مذکور خواهد شد، وابراهیم قصیدهٔ دیگر خواند.

---

(۱) رجال علامه ص ۷۰.
(۲) رجال نجاشي ص ۱۶۱ ـ ۱۶۲.

حضرت بیست هزار درهم بـه ایشان جـایزه شفقت کرد، از دراهمی که به اسم مبارك سامی آن حضرت در آن زمان سکه کرده بودند، که برابر دو هزار اشرفی بوده است در آن زمان، وهریك ده هزار درهم گـرفتند، ودعبل دراهم خود را بـه شهر قم آورد، وشیعیان قم از برای شرافت وبرکت آن دراهم را که به نام نامی آن حضرت منور ومزین گـردیده بود هر درهمی را بـه ده درهم خریدند که صد هزار درهم به دست او آمد، وابراهیم آن زر را خرج می‌کرد ومی‌بخشید وقسمت می‌کرد، واز برکت آن حضرت تمام نمی‌شد، تا آن که خرج کفن ودفن او نیز از آن مال خیر مآل شد[1].

وأیضاً ابن بابویه به سند معتبر روایت کرده است که دعبل گفت: من داخل مرو شدم وبه خدمت حضرت امام رضا صلوات‌الله علیه رفتم وعرض کردم که قصیده‌ای در مدح شما انشاء نموده‌ام به‌قسم برخود لازم گردانیده‌ام‌که برکسی پیش‌ازشمانخوانم. حضرت فرمود: بخوان، پس به خدمت حضرت عرض کرد به تفصیلی که در ضمن ترجمهٔ اشعار مذکور خواهد شد.

پس چون از خـواندن قصیده فارغ شد، حضرت برخـواست وفرمود: از جای خود حرکت مکن وداخل حـرم شدنـد، وبعد از ساعتی خادم آن حضرت آمد و صد اشرفی رضوی آورد که به اسم سامی آن حضرت مزین گردیده بود وبه او داد، وگفت: مولای من می‌فرماید که این زر را خرج کن.

دعبل گفت: به خدا سوگند کـه من برای ایـن مطلب نیامده بودم، وقصیده را برای طمع مال دنیا نگفته بودم، وصرهٔ زر را

(۱) بحار الانوار ۲۳٤/٤۹ از عیون اخبار الرضا علیه السلام ۱٤۲/۲.

پس فرستاد، وخلعتی از جامه‌های پوشیدهٔ آن حضرت استدعا نمود برای برکت وشرافت.

پس همان کیسهٔ زر را با جبهٔ خزی برای او فرستاد، وخادم گفت: حضرت می‌فرماید که این صره رابگیرکه بعد از این‌محتاج به‌این‌زر خواهی‌شد و به‌مابرمگردان پس‌دعبل صره وجبه را گرفت وبرگشت، وازمروباقافله‌روانه‌شد، وچون به‌میان قوهان‌رسیدند، جمعی از دزدان به قافله برخوردند، وجمیع اموال اهل قافله را گرفتند، ومردم قافله را همگی دست بر پشت بستند، ودعبل ازآن جمله بود، ودزدان اموال قافله را متصرف شدند وشروع به‌قسمت کردند.

پس یکی از آن دزدان شعری از این قصیده که مناسب این‌حال بود خواند، ومضمونش این است که می‌بینم مال اهل بیت رسول صلی الله علیه وآله را در میان دیگران قسمت می‌شود، ودستهای ایشان از آن مال خالی است.

چون دعبل این شعر را شنید پرسید از آن مرد که این که خواندی از کی است؟ گفت: از مردی از قبیلهٔ خزاعه است که او را دعبل بن علی می‌گویند. دعبل گفت: منم گویندهٔ آن قصیده که این بیت از جملهٔ آن است، چون آن مرد این‌سخن‌را شنید برجست وبه نزد رئیس وسرگردهٔ ایشان رفت، واو شیعه بود وبر سر تلی نماز می‌کرد، واین سخن را به او گفت.

چون سرگرده این سخن را شنید، خود آمد ونزد دعبل ایستاد، وگفت: توئی دعبل؟ گفت: بلی، او گفت: بخوان قصیده را، دعبل تمام قصیده را خواند، پس فرمود: دستهای دعبل و تمام اهل قافله را گشودند، وجمیع اموال ایشان را برای رعایت دعبل به

صاحبان رد کردند، ودعبل به سلامت روانه گردید و داخل قم‌شد.

چون شیعیان قم خبردخول دعبل را شنیدند نزد اوجمع شدند، والتماس کردند که قصیدهٔ خود را بر ایشان بخواند، دعبل گفت که همگی در مسجد جامع حاضر شوند، چون حاضر شدند، دعبل بر منبر برآمد، و قصیده را برایشان خواند، ومردم قم او را به خلع فاخره واموال وافره نوازش نمودند.

وچون اهل قم خبر جبه را شنیدند از او التماس کردند که‌جبه را به هزار دینار طلا به‌ایشان به‌فروشد. او امتناع نمود، گفتند: پس قدری از آن را به هزار دینار به‌فروش باز ابا کـــرد، و ازقم بیرون رفت، چون به رستاق ودهـــات قم رسید، جمعی از جوانان وخردسالان عرب او را تعاقب نمودند وجبه را از وی گرفتند.

پس دعبل به قم عود فرمود، والتماس رد جبه از ایشان نمود، آن جوانان خود رأی التماس او را قبول نکردند، و سخـــن پیران و سرگردهای خود را در این باب نشنیدند، وگفتند: آرزوی جبه را از دل بدر کن‌که ممکن‌نیست پس دهیم، ولیکن به‌قیمت آن‌هزار اشرفی به تو می‌دهیم، واو قبول نمی‌کرد، چون نـــاامید گردید از پس دادن جبه از ایشان التماس نمود که قدری از آن جبهٔ متبرکه را به او بدهند، این را قبول کردند، وقدری از جبه را بـــا هزار دینار طلا برای قیمت بقیه به‌او دادند.

وچون دعبل به وطن خود معاودت نمود، دید که دزدان جمیع آنچه درمنزل او یافته‌اند غارت کرده‌اند، دراین‌وقت آن صد دینار که حضرت به او عطا فرموده بود به شیعیان فروخت، و از برای برکت هر دیناری را به صد درهم کرده برابر قیمت سوقی بود از او خریدند، پس ده هزار درهم بـــه دستش آمد، و در ایـــن وقت

سخن حضرت را به خاطر آورد که بر سبیل اعجاز به او فرمود که به‌زودی محتاج خواهی شد به این دینارها.

ودعبل کنیزی داشت که بسیار او را دوست مـی‌داشت، در او رمد عظیمی در هـر دو چشم او بهم رسید، چـون اطبا وکحالان چشمهای او را ملاحظه کردند گفتند: چشم راستش باطل شده، در آن تدبیری نمی‌تـوانیم کـرد، وچشم چپ را شروع در معالجه می‌کنیم، واهتمام می‌نمائیم وامید هست که به اصلاح آید.

دعبل از این واقعه بسیار غمگین شد و جزع بسیار کرد، تا آن که به‌خاطرش آمد که بقیهٔ جبهٔ مبارکهٔ حضرت امام رضا علیه السلام با او هست، پناه به آن قطعهٔ جبه بـرد و آن را بـرگرفت وبر دیده‌های آن جاریه می‌مالید، وقدری از آن جامهٔ شریفه را در اول شب به عنوان عصابه بردیده‌های جاریه بست، چون صبح شد به برکت جامهٔ آن حضرت دیده‌های جاریه صحیح شده بود وبیناتر از حالت صحت گردیده بود[1].

وشیخ طوسی علیه الرحمـه در مجالس از علی بـرادر دعبل روایت کرده است که گفت: با برادر خود دعبل در سال صد ونود وهشتم از هجرت متوجه شهر طوس شدیم، وبه‌خدمت‌حضرت امام رضا علیه السلام مشرف شدیم وتا آخر سال دویست از هجرت در خدمت آن حضرت ماندیم.

وحضرت پیراهن خز زردی خلعت به بـرادرم داد بـا انگشتر عقیقی، و کیسه‌ای از دراهم که به اسم شریف آن حضرت مزین بود، وفرمود: ای دعبل برو به شهر قم که در آنجا فوائد بسیار خواهی یافت، وفرمود: این پیراهن را خوب محافظت نما که من

(۱) بحار الانوار ۴۹/۲۴۱ از عیون اخبار الرضا علیه السلام ۲/۲۶۳ ـ ۲۶۵.

هزار شب در هر شب هزار رکعت نماز دراین پیراهن‌کرده‌ام، و هزار ختم قرآن در این جامه کرده‌ام[1].

وصاحب کشف الغمه از بعضی از مخالفان روایت کرده‌است که دعبل گفت: چون من این قصیده را گفتم به خراسان رفتم، وبه خدمت حضرت امام همام علی بن‌موسی الرضا علیه‌السلام‌رسیدم، وقصیده را برآن حضرت عرض‌کردم تحسین نمودند، وفرمودند: تا تو را امر نفرمایم بردیگری مخوان.

چون خبر این قصیده به مأمون رسید مرا طلبید وامر کرد که این قصیده را بر او بخوانم، من انکار کردم، یکی از غلامان خود را به طلب حضرت امام علیه السلام فرستاد، چون تشریف‌آوردند به خدمت حضرت عرض کرد: من دعبل را امر کردم که قصیدهٔ خود را بخواند وانکار نمود.

حضرت فرمود: ای دعبل قصیده را برخلیفه بخوان، من جمیع قصیده راخواندم، ومأمون تحسین بسیار نمود، وپنجاه هزاردرهم به من کرم کرد، وحضرت امام رضا علیه السلام نیز نزدیك به‌آن مبلغ جایزه عطا فرمود.

پس من به‌آن حضرت عرض کردم‌که توقع دارم‌که ازجامه‌های بدن مبارك خود جامه‌ای به من کرم فرمائی که در وقت مردن‌کفن من باشد، حضرت فرمود: چنین کنیم، وبعد از آن پیراهنی به من بخشیدند که خود پوشیده بودند، ودستمال لطیفی نیز شفقت فرمودند، وگفتند: این را نیکو محافظت نما که به برکت آن از بلاها محفوظ خواهی ماند.

بعد از آن فضل بن سهل ذوالریاستین که وزیر مأمون بود صلهٔ

(۱) بحارالانوار ۲۳۸/۴۹ ح۷ از مجالس شیخ طوسی ۱/ ۳۷۰.

نیکو به من داد، وریشهٔ خراسانی زردی برای من فرستاد، ودر روز بارانی با او می‌رفتم، بارانی و کلاه بارانی که هر دو از خز بود به من بخشید که هشتاد اشرفی به قیمت آنها به من دادند ومن ندادم.

پس ارادهٔ معاودت به سوی عراق کردم، در اثنای راه جمعی از دزدان کرد بر سر راه آمدند، وآنچه همراه داشتیم همه را تالان[1] کردند، پس ماندم در پیراهن کهنه وبدحالی تازه، و از میان آنچه از من بردند تأسف من بر پیراهن ودستمال شریف آن‌حضرت بود، وتفکر می‌نمودم در فرمودهٔ حضرت که تو به برکت اینها محفوظ خواهی ماند، چون شد که اینها را دزد برد.

ناگاه یکی از کردان حرامی بر من گذشت، وبر اسب زرد که ذوالریاستین به من بخشیده بود سوار بود، و آن بارانی را نیز دربر داشت، وچون به نزدیك من رسید ایستاد و انتظار رفیقان خود می‌کشید، ویك شعر از قصیدهٔ مرا خواند، من تعجب کردم که این کرد از دزدان چگونه توفیق تشیع یافته است.

و دراین وقت طمع کردم که شاید پیراهن ودستمال حضرت را پس گیرم وگفتم: ای آقای من‌ازکیست این قصیده؟ گفت: وای برتو، تو را با این چه کار است؟! گفتم: سببی دارد که خواهم گفت. آن‌کرد گفت: نسبت این قصیده به‌صاحبش از آن‌مشهورتر است که احتیاج به‌بیان‌داشته باشد. گفتم: اوکیست؟ گفت: دعبل بن علی خزاعی شاعر آل محمد، خدا او را جزای خیر دهد. گفتم: بخدا سوگند که منم دعبل، و این قصیده از من است. گفت: وای برتو چه می‌گوئی؟ گفتم: امر ازآن‌مشهورتراست که مخفی باشد.

(۱) تالان به معنی تاراج کردن.

پس اهل قافله را طلبید، واز ایشان معلوم کرد همگی شهادت دادند که این دعبل است. چون براو ظاهرشد که منم دعبل، گفت: از برای کرامت تو آنچه از این قافله گرفته‌اند پس دادم حتی خلالی که برده باشند، پس ندا کرد در میان اصحابش که هر که چیزی از این قافله گرفته است پس دهد، و به برکت من جمیع اموال اهل قافله را رد کردند و تمام اموال مرا پس دادند، وبه بدرقه همراه ما آمد تا ما را به مأمن رسانید، پس من و جمیع‌قافله محفوظ ماندیم به برکت پیراهن و دستمال آن حضرت[1].

وصاحب عدد قویه روایت کرده است که اهل قم خلعت‌حضرت را از دعبل به سی هزار درهم می‌خریدند و او قبول نکرد، وچون بیرون رفت شیعیان قم آن خلعت را از او دزدیدند، برگشت وبه التماس بسیار یك آستین آن خلعت را گرفت که در میان کفن‌خود بگذارد، و سی هزار درهم را به او دادند، ودعبل آن قصیده را در جامهٔ احرامی خود نوشت، ووصیت کرد که او را در آن جامه کفن کنند[2].

وابن بابویه رحمه الله از علی پسر دعبل روایت کرده است، که چون هنگام وفات پدرم‌شد متغیرشد وزبانش بند آمد، ورویش سیاه شد، وچون این حالت را مشاهده کردم، شیطان مرا وسوسه کرد، ونزدیك شد که از مذهب او برگردم، پس بعد از سه شب پدرم را در خواب دیدم که جامه‌های سفید پوشیده بود، و کلاه سفیدی بر سر داشت. گفتم: ای پدر خدا با تو چه کرد؟

گفت: ای فرزند آنچه دیدی از سیاه شدن روی من وبند شدن

---

(۱) بحارالانوار ۴۹/۲۴۲ـ۲۴۳، از کشف الغمه ۳/۷۴ـ۷۶.

(۲) بحارالانوار ۴۹/۲۵۹ـ۲۶۰، از عدد القویه ص ۲۹۲.

زبان من از آن بود که در دنیا شراب می‌خوردم، وپیوسته برآن حالت شدیده بودم، تا آن که به خدمت حضرت رسالت پناه محمدی صلی الله علیه وآله رسیدم، وجامه‌های سفید دربر وکلاه نورانی سفید بر سر داشت، چون نظر مبارکش بر من افتاد، فرمود: تو دعبلی؟ گفتم: آری یا رسول الله. فرمود: بخوان از شعرها که در شأن اولاد من گفته‌ای؟ من این دو بیت را خواندم:

لا أضحك الله سن الدهر ان ضحكت يوماً
وآل أحمد مظلومون قد قهروا
مشردون نفوا عن عقر دارهم
كأنهم قد جنوا ما ليس يغتفر

یعنی: خدا خندان نگرداند دندان روزگار را اگر به خندد و شادی کند، در روزی که آل پیغمبر صلی الله علیه وآله ستم‌دیده ومقهور گردیده‌اند از دشمنان، و ایشان را رانده‌اند، و از میان خانه‌های خود بیرون کرده‌اند گویا ایشان گناهی کرده‌اند که آمرزیده نمی‌شود.

چون‌این دوبیت راخواندم، حضرت‌مرا تحسین فرمود وشفاعت کرد مرا، وجامه‌هائی که در برداشت به من خلعت داد، واینها جامه‌های آن حضرت است که در بر من است.[۱]

وأیضاً روایت کرده است: که بر قبر دعبل این ابیات را که از جملهٔ اشعار او است نقش کرده بودند:

أعد لله يوم يلقاه دعبل أن لا اله الا هو

(۱) بحارالانوار ۴۹/۲۴۱ـ۲۴۲ از عیون اخبارالرضا علیه‌السلام ۲/۲٦٦.

يقــولها مخلصاً عساه — بها يرحمه في القيامة الله
الله مولاه والرسول ومن — بعــدهما فالوصي مولاه

یعنی: مهیا کرده است از برای خدا در روز قیامت کــه او را ملاقات نماید، دعبل آن که خدائی نیست به جز او، می‌گوید این کلمه را از روی اخلاص، شاید به این کلمه رحم کند در قیامت او را خدا، حق تعالی مولا وآقا و صاحب اختیار اواست ورسول خدا، و بعد از ایشان وصی رسول که علی بن أبی‌طالب علــیه السلام است مولای او است[1].

وبدان که قصیدۀ مزبوره اختلاف بسیار دارد، و در روایات بعضی بیشتر وبعضی کمتر روایت‌کرده‌اند، وآنچه‌متضمن مجموع روایات است ایراد می‌نماید، اول قصیده این است:

تجاوبن بالارنان والزفرات — نوائح عجم اللفظ والنطقات

چون میان شعرا متعارف است که در اول قصائــد شعری چند مناسب مطلب در عشق وشوق، یا در سوز وگداز، یا در شکایت از روزگار می‌گویند، وبعد از آن بر سر مطلب می‌آیند، این ابیات را در صدر قصیده ایراد نموده است.

ورنین صدای حزین است، وزفره آه دردآمیز است، ونوائح جمع نائحه است، یعنی زنان نوحه‌کننده، وکلام اعجــم کلامی را می‌گویند که از آن معنی مفهوم نشود.

یعنی: جواب یك دیگر گفتند، وصدا بلند کردند، با ناله‌های سوزناك وآههای دردناك، نوحه کنندۀ چند که لفظ وسخن ایشان

(۱) بحارالانوار ٢٤٩/٤٩ از عیون اخبارالرضا ٢٦٧/٢.

فهمیده نمی‌شد، مراد خوانندگی مرغان است که عشاق وارباب اندوه را به وجد می‌آورند.

یخبرن بالانفاس عن سر أنفس　　　اساری هوی ماض وآخر آت

یعنی: خبر می‌دادند به نفسهای خود از راز نهانی جانی چند، که‌اسیرعشق و هواگردیده‌اند، بعضی‌عشاق‌گذشته‌اندو بعضی‌آینده.

فاصعدن أو أسعفن حتی تقوضت　　　صفوف الدجی بالفجر منهزمات

یعنی: آن مرغان نوحه کننده گاه به جانب بالا، وگاه به جانب پستی پرواز کردند، تا آن که شکسته و پراکنده شدند، لشگرهای تاریکی شب از هجوم عساکر روشنائی صبح گریزندگان‌اند.

علی العرصات الخالیات من المها　　　سلام شج صب علی العرصات

مها جمع مهات است، ومهات‌گاوکوهی است، وگاهی به اعتبار خوش چشمی ووحشی‌بودن تشبیه‌می‌کنند معشوق را به‌آن، وشاید اینجا این معنی مراد باشد، وشج به‌معنی حزین است، و صب به معنی مشتاق است.

یعنی: سلام باد بر آن عرصه‌های خالی از معشوق من، که در زمان سابق در آنجا بوده‌اند، سلام اندوهناکی که مشتاق است و محزون است بر خالی بودن آن عرصه‌ها از معشوق من.

فعهدی بها خضر المعاهد مألفا　　　من العطرات البیض والخفرات

یعنی: دیده‌ام و به خاطر دارم وقتی راکه‌آن عرصه‌های معشوق من مکانها و تبعهای آنها سبز وخرم ومحل الفت بود، به سبب دل ربایان خوشبویان سفید رویان، با نهایت شرم وحیا که در آن زمینها بودند.

لیالی یعدین الوصال علی القلی وتعدی تـدانیننا علی الغربات

یعنی: آنچه به خاطر دارم در شبی چند بود که آن شبها با آن معشوقان یاری می‌کردند وصال محبوب را بر دشمنی وهجران، و یاری می‌کردند نزدیکی محبوب را بر دوری و هجران.

واذ هن یلحظن العیـون سوافـرا ویسترن بالایدی علی الوجنات

یعنی: و در هنگامی که معشوقان از زیر چشم نظر می‌کردند به‌سوی‌دیده‌های نظاره، وتماشاکنندگان باروهای‌گشوده‌بی‌حجاب، و از روی حیا گونه‌های خود را می‌پوشانیدند به دستهای خود.

واذ کل یوم لـی بلحظـی نشوة یبیت بهـا قلبـی علی نشـوات

یعنی: و در روزگاری کـه در هر روز آن به مشاهدهٔ جمـال دلبران برای من نشأه بهم می‌رسید، که دلم شبهـای بسیار بر آن نشأه بسر می‌آورد. وچون از تغـزل فارغ شد بر سر مطلب آمـد وگفت:

فکـم حسرات هاجهـا بمحسـر وقوفی یوم الجمع مـن عرفـات

یعنی: پس چه حسرتها واندوه‌ها که از برای من به هیجان آمد در وادی محسر، که منتهای منا است ازجانب مشعرالحرام، به سبب اجتماعی که مردم در روز عرفه درعرفات‌کردند، وامام زمان در میان ایشان نبود یا بود ومغلوب دشمنان بود.

ألم تـر للایام مـاجـر جورهـا علی الناس من نقض وطول‌شتات

یعنی: آیا نمی‌بینی روزگار را که جنایتها کرد، جوروظلم آن بر مردم از برهم زدن عهدها که در باب امامت ائمه علیهم السلام از ایشان گرفته شده بود، و به طول انجامید پراکندگی مردم و احوال ایشان.

ومن دول المستهزئين ومن غدا بهم طالباً للنور فی الظلمات

یعنی: و ازدولتهای خلفای جورکه به‌شرع ودین وائمه‌مسلمانان سخریه و استهزا می‌نمایند، یابه‌خواهش‌نفس خود عمل‌می‌نمایند، و از گمراهی آن جماعت که طلب می‌نمایند به سبب متابعت آن خلیفه‌های ناحق، نور هدایت را در تاریکی جهالت وضلالت.

فكيف وانى بطالب زلفة الى الله بعد الصوم والصلوات
سوى حب أبناء النبی ورهطه وبغض بنی الزرقاء والعبلات

یعنی: پس چگونه وکجا بهم می‌رسد طلب‌کردن امری‌که موجب قرب باشد به سوی حق تعالی بعد از روزه ونمازها، به غیر دوستی فرزندان پیغمبر وخویشان نزدیك او، ودشمنی فرزندان زن ازرق کبود چشم، و فرزندان امیه که ایشان را عبلات می‌گفتند.

و اول اشاره است به اولاد مروان ملعون که سالها در میان بنی امیه پادشاهی کردند به جور و ستم، زیرا که مروان مادرش زن زناکار مشهوری بود.

چنان چه ابن جوزی از محدثان اهل سنت روایت کرده است که روزی میان حضرت امام حسین علیه السلام ومروان ملعون نزاعی شد، حضرت به او گفت: ای پسر زن ازرق میشوم زناکار، که در بازار عکاظ‌که از بازارهای مشهور عرب بود می‌نشست و مردم را دعوت می‌کرد به سوی خود که با او زنا کنند.

و دوم اشاره است به جمیع سلسلهٔ میشومهٔ بنی‌امیه که حق تعالی در قرآن مجید ایشان را شجرهٔملعونه نامیده‌است، ودرمدت هزار ماه غصب خلافت ائمهٔ حق کردند، و اول ایشان عثمان بود، وآخر ایشان مروان حمار، وبنی‌امیه از جملهٔ ایشان بودند.

وهند وما أدت سمية وابنها أولوا الكفرفي‌الاسلام‌والفجرات

یعنی: بغض وعداوت هند جگرخوار کـه مادر معاویه بود، و آنچه‌حاصل‌وصادرشدازسمیه‌وپسراوکه‌زیادباشد، وایشان‌صاحبان کفر و فجورها بودند در اسلام.

بدان که سمیه مادر زیاد از زناکاران مشهور بود، وبـه این سبب پدر زیاد ولد الزنا معلوم نبود، واو را زیادبن‌آبیه‌می‌گفتند، یعنی زیاد پسر پدرش، و چون زیاد و معاویه در ولدالـزنا بودن وعداوت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام با یك دیگـر شریك بودند، معاویه زیاد را به خود ملحق کرد وگفت: برادر او است، زیرا که ابوسفیان شبی با مادر او زناکرد، و زن شراب فروشی را آوردند که بر این معنی گواهی داد.

تا چنین نسبهای کثیف نباشد آن اعمال قبیحه از کسی صادر نمی‌گردد. وعبیدالله پسر زیاد نیز ولدالزنـا بود، و به این سبب جرأت بر قتل سید الشهدا علیه السلام و جگرگوشهٔ رسول خدا و سایر نفوس مقدسه وسفك دماء محترمه واعمال شنیعهٔ دیگر نمود لعنة الله علیهم أجمعین.

هم نقضوا عهد الكتاب وفرضه ومحكمه بـالزور والشبهات

یعنی: ایشان نقض کردند وشکستند عهد و واجبی را که در آیات محکمات واضحة الدلالات قرآن مجید بر ایشان لازم شده بود، که آن خلافت و امامت ائمهٔ حق علیهم السلام است، و به بهتانها که بر پیغمبر صلی الله علیه وآله بستند، واحادیث دروغ که بر آن حضرت افترا کردند، وشبه‌های باطل واهی که برای مردم ظاهر ساختند.

ولم تك الامحنة كشفتهم بدعوی ضلال من هن وهنات

یعنی: نبود غصب کردن آن ملاعین خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام را با آن وضوح وظهور مگر آن که کفران منافقان را ظاهر گردانید، وایشان را رسوا کرد، به دعوای گمراهی که کردند، به سبب غرضهای باطل ونفاقهای پنهان، وکینه‌های دیرینه.

تراث بلاقربی وملك بلاهدی وحكم بلاشوری بغير هداة

یعنی: آن گمراهی میراثی بود که از حضرت رسول صلی الله علیه وآله بردند بدون قرابت وخویشی، وپادشاهی وخلافتی بود که متصرف شدند بی‌هدایت، ودانائی وحکمی بود که در میان مسلمانان جاری ساختند بدون مشورت با هادیان وراهنمایان دین.

رزايا أرتنا خضرة الافق حمرة وردت أجاجاً طعم كل فرات

یعنی: اینهامصیبتی چند است که نمود به ما سبزی افق آسمان را سرخی، وگردانید در کام ما مزهٔ هر آب شیرین را شور وتلخ.

اشاره است به آنچه مشهور است میان عرب وعجم که کسی که غم و الم بر او غالب شد دنیا در نظر او تیره ومتغیر می‌نماید، و در کام او لذتها ناگوار می‌شود.

و ممکن است اشاره باشد به احادیثی که وارد شده است که زیادتی سرخی افق مشرق ومغرب بعد ازشهادتحضرت امام حسین بهم رسید، وچون غصب حق امیرالمؤمنین علیه السلام کردند آب آسمان برطرف شد، وابرها آب شور از دریاها برمی‌دارند، و در زمان حضرت صاحب الامر علیه السلام که حق به صاحبش برمی‌گردد آب شیرین از آسمان می بارد، وبرکتهای زمین مضاعف می گردد.

وما سهلت تلك المذاهب فيهم   على الناس الا بيعة الفلتات

یعنی: وآسان نکرد این مذهبها و بدعتها را که در میان ایشان بهم رسیده است بر مردم، مگر بیعت باطلی‌که بی‌تأمل و تدبر با ابوبکر کردند و به‌آن چسبیدند، وگفتند: مابیعت برهم نمی‌توانیم زد، وآن بیعت شوم را اجماع نام کردند، و در نظـر مردم مشتبه گردانیدند، با آن که در اول حال مهاجران وانصار بیعت‌نکردند، واحدی از بنی‌هاشم بیعت نکرد.

و چون منافقان را به طمع اموال و مناصب با خود یار کردند به جبر وعنف مردم را به بیعت می‌بردند و ریسمانهـا در گردن ایشان کرده می‌کشیدند، و شمشیرها بر بالای سر ایشان بود که بیعت می‌کردند، وچنین خلافت و بیعتی را اجماع نامیده،حجت خلافت خود ساختند.

وسنیان در کتب خود از عمر روایت کرده‌اند که گفت: بیعت ابوبکر فلته بود، یعنی امری بود که بی‌تدبر و تفکر به ناگاه روی داد، خدا مسلمانان را از شر آن نگاه دارد، پس اگر بعـد از این کسی خواهد که چنین کاری بکندمگذارید واو را بکشید، واین‌شعر اشارهٔ به آن است.

و سببش آن بود که عمر برای خود می‌خواست خلافت را، و با او تمهید کرده بود که من اول تکلیف خلافت به تو می‌کنم تو قبول مکن و به من برگردان، تا مردم ما را بی‌غرض بدانند، و به ظاهر ابوبکر قبول کرد، و چون عمر به او تکلیف کرد ابوبکر دست‌دراز کرد و به ناچار عمر با اوبیعت‌کرد، وتفصیل‌این‌سخنان ان‌شاءالله تعالی در کتاب حیات القلوب مذکور خواهد شد.

وما قيل أصحاب السقيفة جهرة بدعوى تراث فى الضلال نتات

یعنی: نبود گفتار آنها که در سقیفهٔ بنی ساعده گفتند به آواز بلند در وقتی که معارضه با انصار می‌کردند که دعـوای میراث حضرت رسول صلی الله علیه وآله کردند به‌سبب گمراهی، وگفتند: ما خویشان آن حضرت‌ایم بلند مرتبه، یعنی‌آن‌سخن فایده به ایشان نمی بخشید.

و این اشاره است به آن که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام مکرر در نظم و نثر فرمودند: که حجتی که قریش بر انصار تمام کردند که ما خویشان پیغمبریم واحقیم به خلافت آن‌حضرت، همان حجت را من بر ایشان دارم که‌شما کـه از قبیلهٔ آن‌حضرتید دعوای احقیت می‌کنید، من‌که پسرعم وداماد اویم چون اولا واحق نباشم، قطع نظر از نص روز غدیر و غیر آن و افضل بودن.

ولو قلدوا الموصى اليه امورها لزمت بمأمـون على العثـرات

یعنی: اگر امت بی‌شرم می‌گذاشتند امور خود را به‌آن کسی‌که حضرت رسول صلی الله علیه وآلـه او را وصی خـود گردانید، و سفارش امت را به او کرد، هر آینـه چسبانیده بـودند وتفویض کرده بودند به کسی که ایمن بودند از آن که او خطائی ولغزشی واقع شود، یعنی خلیفهٔ بر حق‌علی بن أبی‌طالب علیه‌السلام است.

أخي‌خاتم‌الرسل المصفى من‌القذى و مفترس الابطـال فى الغمـرات

یعنی: آن مأمون برادر آخر پیغمبران بود، و پاکیزه بود از هر بدی که به خاطرخلد، و درندهٔ شجاعان بود در جنگهای عظیم.

فان جحدوا كان الغدير شهيده وبدر واحـد شامخ الهضبـات

یعنی: پس اگر انکار کنند خلافت واستحقاق امامت اورا، نص

روز غدیر که در عالم مشهور است گواه او است، وجوانیهای او در جنگ بدر و احد که کوههای بلندوار شاهد استحقاق خلافت او است.

وآی من القرآن تتلی بفضله　　　وایثاره بالقوت فی اللزبات

یعنی: و گواهی می‌دهد بر خلافت او آیهٔ چند از قرآن که مردم می‌خوانند، ودلالت می‌کند بر فضیلت او، واختیار کردن مساکین را به قوت خود، در شدتها وتنگیها وقحطها. اشاره است به قصهٔ نزول سورهٔ کریمهٔ هل أتی، و غیر آن از صدقات آن حضرت که عامه وخاصه روایت کرده‌اند.

وعز جلال أدرکته بسبقها　　　مناقب کانت فیه مؤتنفات

یعنی: وبزرگواری خلافت، وعظمتی که دریافته است آن را به سبب سبقت گرفتن به سوی منقبتی چند که در آن حضرت بود، و دیگری پیش از او آنها را در نیافته بود.

مناقب لم تدرك بکید ولم تنل　　　بشیء سوی حد القنا الذربات

یعنی: انچه مذکور شد منقبتی چند است که نمی‌توان یافت آنها را به مکر یا به مال، و نمی‌توان به آنها رسید به چیزی مگر به دم نیزه‌های تند برنده.

یعنی: از جملهٔ منقبتهای آن حضرت شجاعت بی‌نهایت بود که اساس دین مبین به زور بازوی آن حضرت معجزنمای آن حضرت شد، واکثر عداوت منافقان با آن جناب از آن جهت بود.

نجی لجبریل الامین وأنتم　　　عکوف علی العزی معاً ومنات

یعنی: حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام همراز جبرئیل امین

بود، زیرا که صدای وحی خدا که بر حضرت رسول صلی الله علیه وآله نازل می‌شد او می‌شنید، چنان چه خـود فرموده، در وقتی که شما ملازمت می‌نمودید بر سجده کردن و پرستیدن عزا ومنات هر دو، که بت بزرگ قریش بودنـد، واین خطاب با جمعی است که غصب خلافت آن حضرت کردند مانند أبوبکر وعمر.

بکیت لرسم الدار من عرفـات وأذریت دمـع العین بالعبـرات

این مطلع دوم این قصیده است، یعنی: گریستـم برای آثار خانهٔ خراب آن پیغمبر، که ایشان را از آنجا دور کرده بودند، و منافقان جای ایشان را غصب کرده بودند در عرفـات، وپاشیدم آب چشم خود را به گریه کردنها.

وبان عری صبری وهاجت صبابتی رسوم دیار قـد عفت وعـرات

یعنی: وبریده شد حلقه‌های صبر من، و به هیجان آمد شوق من، به سبب نشانه‌های منزلها وخانه‌ها که اثرآنها محو شده‌بود وچول وناهموار شده بودند.

مدارس آیـات خلت من تـلاوة ومنـزل وحی مقفـر العرصات

یعنی: و آن‌خانه‌ها محل درس گفتن آیهٔ چند بود که اهل بیت رسالت در آنها تفسیر آیات می‌فرمودند، واکنـون به سبب جور مخالفان خالی شده‌اند آنها از تلاوت قرآن، چه جای تفسیر آن، و محل نزول وحی‌الهی بود، واکنون عرصه‌های‌آن ازعبادت وهدایت خالی و ویران وبیابان شده است.

لآل رسول الله بالخیف من منی وبالبیت والتعریف والجمرات

یعنی: آن خانه‌ها از آل رسول خدا بود صلوات الله علیهـم در خیف یعنی‌مسجـد منا، و در خانهٔ‌کعبه ودر عرفات ودرجمرات‌منا.

دیـار لعبدالله بالخیف مـن منی　　وللسید الداعی الی الصلوات
دیـار علـی والحسین وجعفر　　وحمـزة والسجـاد ذی‌الثفنات

یعنی: خانه‌ها بود از عبدالله پدر حضرت رسول صلی الله علیه وآله در خیف منا، و از سید و بزرگی که مردم را خواند به سوی نمازها، یعنی حضرت رسالت صلی الله علیه وآله، وخانه‌های علی ابن ابی‌طالب وحسین و جعفر طیار و حمزه سید الشهداء وحضرت امام زین العابدین علیهم السلام که بسیار سجده کننده بود، و از بسیاری سجود در پیشانی او پینه‌ها بهم رسیده بـود، مانند پینهٔ زانو وسینهٔ شتر، وهر سال چندین مرتبه به مقراض می‌بریدند آن پینه‌ها را.

دیار لعبـدالله والفضـل صنوه　　نجـی رسول الله فی الخلـوات

یعنی: و خانه‌ها از عبدالله پسر عموی پیغمبر صلی الله علـیه وآله، وفضل برادرعبدالله که همراز حضرت رسول خدا صلی الله علیه وآله بود در خلوتها. وظاهراً دعبل در اینجـا تقیه از مأمون کرده است که ار اولاد عباس بود.

وسبطی رسول الله وابنی وصیه　　ووارث علـم الله والحسنـات

یعنی: وخانه‌های دو فرزندزادهٔ رسول خدا، و دو پسر وصی او و وارث علم خدا و سایر نیکیها وکمالات.

منازل وحی الله ینـزل بینهـا　　علی أحمد المذکور فی‌الصلوات

یعنی: آن خانه‌ها محل نزول وحی خدا بود که وحی نازل می‌شد در میان آنها بر احمد که مذکور می‌شود نام او در نمازهـا. و به روایت دیگر در پسینها و بامدادها.

منـازل قـوم یهتدی بهداهـم　　فیؤمـن منهم زلـة العثـرات

یعنی: و آنها منزلهای قومی بودند که هدایت می‌یافتند مردم

به هدایت ایشان، وایمن بودند از آن که از ایشان لغزشی واقـع شود به سبب عصمت ایشان.

منــازل جبــریل الامین یحلهــا من الله بــالتسلیم والبــرکــات

یعنی: آن دیار محل نزول جبرئیل بود که امین است بر وحی خدا، وحلول می‌کرد در آن خانه ها از جانب حق تعالی، سلام کردن و برکتهــا.

منــازل وحــی الله معدن علمه سبیل رشاد واضــح الطرقات

یعنی: آن خانه‌ها بودند محل‌نزول وحی خدا، ومعدن علم او، و راه صلاحی که راههای آن واضح وظاهر است.

منــازل کانت للصــلاة وللتقی وللصوم والتطهــیر والحسنات

یعنی: منزلی چند که بودند برای نماز و پرهیزکــاری، و از برای‌روزه و پاك گردانیدن‌خود از صفات ذمیمه، وارتکاب اموری که موجب ثواب و حسنه باشد.

منــازل لاتیــم یحــل بربعهــا ولا ابن صهــاك هاتك الحرمات

یعنی: منزلی چند بود که نزول نکرد در ساحت آنها ابو بکر که از قبیلهٔ تیم بود، و نه عمر که فرزند صهاك حبشیهٔ زانیه بــود، وهتك کنندهٔ حرمتهای اهل بیت رسالت علیهم السلام.

مترجم گوید: ممکن‌است‌که مراد به دیارومنزلها خانهٔ‌آبادهای رفیع ومنازل امامت وخلافت باشد، نه خانه‌های ظاهری، چنان که در آیهٔ کریمهٔ «فی بیوت أذن الله» گفته‌اند، ودرکتاب حیات القلوب بیان کرده‌ام.

دیار عفاهــا جــور کل منابــذ ولــم تعــف للایــام والسنوات

یعنی: خانهٔ چند است که اثر آنها را برطرف کرده است ستم

هر دشمنی که در مقام محاربه باشد، وعلانیه عداوت کند، ومحو وخراب نشده است از گذشتن روزها و سالهـای بسیار. وغرض آن است که بنای دولت ایشان مثل بناهای دیگر نیست که به مرور ایام برطرف شود، بلکه ازجور ظالمان چندروزی‌پنهان شده‌است.

قفا نسأل الدار التی خف أهلها　　　متی عهدها بالصوم والصلوات

در میـان عرب شایـع است که خطاب عـام را به صیغۀ تثنیه می‌کنند، وجهات آن را در بحارالانوار ذکر کرده‌ام.

یعنی: بایستید ای برادران تا سؤال کنیم از خانه‌ای که اهلش سبك وكم شده‌اند، چندگاه است که روزه و نمازها در آن برطرف شده است.

غرض بیان آن است که سالهای بسیار است کـه از استیلای مخالفان و مغلوب گردیدن اهل بیت علیهم السلام آثار دین اسلام و ایمان از میان مردم محوشده است، وبدعتهای منافقان ظاهـر گردیده است، و به عوض عبادت و ورع و تقوا شرب خمر ولهو و لعب و قتل نفوس و نهب اموال شیعیان شایع شده است.

وأین‌الاولی‌شطت‌بهم غربةالنوی　　　أفانین فـی الاقطـار مفترقات

یعنی: وکجایند آنها که دور گردانید ایشان را غربت مکان و دوری از جاهای خود، پراکنده در اطراف عالم، مانند شاخه‌هائی که پراکنده شوند.

هم أهل میراث النبی اذا اعتزوا　　　وهم خیر سادات وخیـر حماة

یعنی ایشان‌اند اهل میراث پیغمبر هر گاه نسب خود را بیان کنند، و ایشان‌اند بهترین سروران و حمایت کنندگـان امت در دنیا و آخرت.

اذا لم نناج الله فی صلواتنا بأسمائهم لم يقبل الصلوات

یعنی: هر گاه مناجات نکنیم باخدا در نمازهای خود به نامهای مبارك ایشان، خدا قبول نمی‌کند نمازهای ما را.

مطاعیم فی‌الاعسار فی‌کل‌مشهد لقد شرفوا بالفضل والبرکات

یعنی: بسیار طعام دهنده و ضیافت کننده‌اند در پریشانیها وقحطیها در هر محلی، به تحقیق که شرف یافته‌اند فضیلت بر دیگران وبه برکتها و رحمتها و نعمتها که از ایشان به مردم رسیده است.

وما الناس الا غاصب ومکذب ومضطغن نواحنة وترات

یعنی: و نیستند مردم یعنی منکران اهل بیت علیهم السلام مگر غصب کنندهٔ حق ایشان، یا تکذیب کننده، که ایشان را به دروغ نسبت دهند، یا کینه‌وری که عداوت ایشان را در دل دارد، وطلب کننده است خونها را که رسول خدا و امیرالمؤمنین صلوات الله علیهما در راه دین ریخته‌اند.

اذا ذکروا قتلی ببدر وخیبر ویوم حنین أسبلوا العبرات

یعنی: هرگاه بیاد می‌آورند کشته شده‌های جنگ بدر وجنگ خیبر و جنگ حنین را که بر دست امیرالمؤمنین علیه السلام کشته شدند، جاری‌می‌گردانندآب دیده‌های خود را. اماجنگ بدروحنین برای آن که پدران و اقارب ایشان در آن دو جنگ بر دست آن حضرت کشته شدند. و اما جنگ خیبر به سبب آن که دیگران گریختند و فتح بر دست آن حضرت جاری شد.

و اگر بجای خیبر احد بود مناسب‌تر بود، زیرا که در جنگ خیبر از قریش کسی کشته نشد، مگر آن که در ضمیر ذکروا

منافقان اهل کتاب نیز داخل باشند.

فکیف یحبون النبی ورهطه وهم ترکوا أحشاءهم وغرات

یعنی: پس چگونه دوست دارند حضرت رسول صلی الله علیه وآله وخویشان و قبیلهٔ او را، وحال آن که از کشتن اقارب وعشائر آنها پر شده است احشای اندرونهای ایشان از کینه وعداوت.

لقد لاینوه فی المقال وأضمروا قلوباً علی الاحقاد منطویات

یعنی: به تحقیق که درظاهر با او نرمی وهمواری می‌کردند در گفتگوی، وپنهان می‌کردند عداوت را در دلهائی که پیچیده شده بر کینهٔ دیرینه.

فان لم یکن الابقربی محمد فهاشم أولی من هن وهنات

یعنی: اگر نبود خلافت مگر به قرابت وخویشی محمد صلی الله علیه وآله، چنان چه در روز سقیفه بر انصار حجت‌کردند وخلافت را از ایشان گرفتند، پس بنی‌هاشم اولی و سزاوارتر خواهند بود به خلافت از جماعتی که خویشی دوری دارند، و در نسب ایشان گفتگوها نیز هست.

سقی الله قبراً فی المدینة غیثه فقد حل فیه الامن بالبرکات

یعنی: آب دهد خدا قبری را که در مدینهٔ طیبه است به باران رحمت خود، پس به تحقیق که نازل شد در آن قبر کسی که سبب ایمنی کافهٔ خلایق است در دنیا وآخرت با برکتهای بسیار.

نبی الهدی صلی علیه ملیکه وبلغ عنا روحه التحفات

یعنی: آن سبب ایمنی پیغمبر هدایت است، درود فرستد بر او پروردگار و مالك اختیار او، و برساند خدا از جانب ما به روح

مقدس او تحفه‌ها از درود و ثنا.

وصلی علیـه الله ماذر شـارق   ولاحت نجـوم اللیل مبتـدرات

یعنی: وصلوات فرستد بر او حق تعالی مادام کـه طلوع کند خورشید از افق، ومادام که ظاهر شونـد ستاره‌های شب مبادرت کنندگان طلوع آفتاب را.

أفاطـم لو خلت الحسین مجدلا   وقد مـات عطشانا بشط فرات
اذأ للطمت الخـد فاطـم عنده   وأجریت دمع العین فی الوجنات

یعنی: ای فاطمه اگر خیال کنی حسین را که به تیغ بی دریغ اعدا برخاك کربلا افتاده، ودر کنار شط فرات تشنه لب جان‌داده، هرآینه طپانچه برگونهٔ گلگون خود خواهی زدن أی فاطمه، ونهرها از آب دیدهٔ محزون بر گونه‌های گلگون خود جاری خواهی کرد.

أفاطم قومی یاابنة الخیرفاندبی   نجـوم سماوات بـأرض فـلات

یعنی: ای فاطمه برخیز أی دختر بهترین خلق خـدا، وندبه ونوحه کن بر فرزندان خود، که ستاره‌های فلك امامت ورفعت‌اند، ودر زمین بیابان چون به مذلت افتاده‌اند.

قبـور بکوفان واخـری بطیبة   واخـری بفخ نالهـا صلواتـی

یعنی: قبری چند در کوفه است، وقبرهای دیگر در طیبه است، یعنی مدینهٔ طیبه، وقبرهای دیگر در فخ مکهٔ مشرفه است برسد به آنها صلوات من.

مترجم گوید: قبرهای کوفه اشاره به ضرایح مقدسهٔ حضرت امیرالمؤمنین و حضرت امـام حسین صلـوات الله علیهما وقبور شهدای کربلا است، وبعضی از اولاد ائمه علیهم السلام کـه در کوفه وحوالی آن مدفون‌اند.

وقبرهای مدینه اشاره است به مرقد منور حضرت سید انبیاء صلی‌الله‌علیه وآله، ومضجع فاطمهٔ‌زهرا صلوات‌الله‌علیها، وضرایح مطهرهٔ ائمه بقیع سلام الله علیهم، وسایر سادات عالی درجات که در آن بلدهٔ طیبه مدفون‌اند.

وفخ اسم موضعی است در نزدیك مکهٔ معظمه که اطفال را از آنجا محرم می‌گردانند. ومجمل قصهٔ فخ آن است که حسین پسر علی پسر حسن سوم پسر حسن دوم پسر امـــام حسن مجتبی علیه السلام که مادر او زینب دختر عبدالله پسر حسن دوم بود، درایام خلافت موسی که ملقب به هادی، وچهارم خلفای بنی عباس بود خروج کـــرد در ماه ذی‌القعده سال صد و شصت و نـــه از هجرت در مدینه.

وابـــوالفرج اصفهانی در کتاب مقاتل‌الطالبیین روایت‌کرده است که سبب خروج حسین آن بـــود که هادی مرد شقیی از اولاد عمر بن الخطاب را والی مدینهٔ طیبه کرد، وآن عمری ملعون کار را بر سادات مدینه بسیار تنگ کرد، واهانت واذیت بسیار به ایشان می‌رسانید.

چون اوائل آمدن حاجیان شد به مدینه هفتاد نفر از حاجیان داخل مدینه شدند ووسوسه کردند حسین وسایـــر سادات را کـــه خروج کنید ماااعانت شمامی‌کنیم، حسین ارادهٔ خروج کرد، وجمع کرد سادات را که از جملهٔ آنها سه پسر عبدالله‌بن‌الحسن پسر امام حسن علیه‌السلام بودند،که یکی‌یحیی نام‌داشت، ودیگری‌سلیمان، وسوم ادریس، وعبدالله پسر حسن سوم که او را افطس می‌گفتند، وابـــراهیم پسر اسمـــاعیل کـــه اورا طباطبا می‌گفتند، وسادات طباطبا به‌او نسبت‌می‌رسانند، وعمر پسر حسن پسر علی پسر حسن‌سوم،

وعبدالله پسر اسحاق پسر ابراهیم پسر حسن‌دوم بودند، ودوستان وآزاد کردها و آشنایان خود را جمع کردند.

پس بیست و شش نفر از فرزندان امیرالمؤمنین جمع شدند وده نفر ازحاجیان وجمعی ازموالیان وسایرمردم وخروج‌کردند، وچون مؤذن اذان صبح راگفت داخل‌مسجد شدند، وافطس برمنبر بالا رفت ومؤذن را جبر کرد که حي علی خیر العمل در اذان گفت. عمری چون این صدا را شنید گریخت واز مدینه بیرون رفت.

وحسین نماز صبح را در مسجد با مردم کرد، و کسی از اولاد ابـوطالب تخلف ننمود از ایشان، مگر حضرت امـام موسی کاظم علیه السلام وحسن پسر جعفر پسر حسن‌سوم. پس حسین برمنبر آمد وگفت بعد از حمد وثنا: منم فرزند رسول خدا، وبرآمده‌ام بر منبر رسول خدا، ودر حرم رسول خدا شما را دعوت می‌کنم‌که عمل کنید به سنت رسول خدا صلی الله علیه وآله. ومردم بعضی بیعت کردند.

در این حال حماد بربری که داروغهٔ مدینه بود لشگری جمع کرد وبر در مسجد آمد، چون خواست از مرکب به زیر آید سید یحیی بن عبدالله شمشیری که در دست داشت چنان بر پیشانی او زد، که زره وخود وکلاهش را برید، ونصف سرش را پراند وآن ملعون از اسب سرنگون گردید، ویحیی حمله کـرد بـر لشگرش و همه گریختند.

ودر آن‌سال مبارك ترك که از امرای خلیفه بود به‌فخ‌آمده بود، چـون داخل مدینه شد و خبر خروج حسین را شنید، شب پنهان کس به نزد او فرستاد که من نمی‌خواهم مبتلا به جنگ تـو شوم، ودر خون سادات داخل شوم، شب جمعی را برسرلشگر من بفرست

اگرچه ده نفر باشد برای من ومن بگریزم، حسین چنین کرد واو گریخت و به جانب مکه رفت[1].

وکلینی رحمه الله روایت کرده است که چون حسین خروج کرد، ومدینهٔ طیبه را متصرف شد، فرستاد وحضرت امام موسی کاظم علیه السلام را تکلیف کرد که با او بیعت کند، حضرت به نزد او رفت وفرمود: ای پسر عم مرا تکلیف بیعت مکن، پسر عم تو محمد بن عبدالله بن الحسن پدرم حضرت امام جعفر علیه السلام را جبر بر بیعت کرد، وبر او لازم شد که امری چند که نمی‌خواست بگوید گفت، یعنی خبر داد به آن که او کشته خواهد شد، وبه چه نحو کشته خواهد شد، وکی اورا خواهد کشت، اگر مرا نیز تکلیف کنی آنچه می‌دانم خواهم گفت.

حسین گفت: من از شما التماس کردم که اگر خواهید بیعت کنید، من شما را جبر نمی‌کنم اختیار با شما است.

چون بـه وداع حضرت امام موسی علیه السلام آمد، حضرت فرمود: ای پسر عم بدان که در این سفر البته کشته می‌شوی، نیکو جنگ کن که این گروه فاسقی چندند که در ظاهر اظهار اسلام می‌کنند ودر باطن مشرك وکافرند، پس فرمود: انا لله وانا الیه راجعون، من مزد مصیبت شما را ای گـروه خویشان من از خدا می‌طلبم. پس حسین بیرون رفت، وچنانچـه حضرت فـرمود او و اصحابش همه کشته شدند[2].

وصاحب مقاتل‌الطالبیین گفته است که حسین با سیصد نفراز سادات وموالی وغیر ایشان متوجه مکهٔ معظمه شد، وشخصی را در

(۱) مقاتل الطالبیین ص ۲۹۴ـ۲۹۹.
(۲) بحارالانوار ۴۸/ ۱۶۰ـ۱۶۱، از اصول کافی ۱/ ۳۶۶، ح۱۸.

مدینه نائب کرد، چون به فخ رسیدند لشگرهای هادی خلیفه به استقبال ایشان آمدند، و درآن سال از بنی عباس ملاعین عباس بن محمد، وسلیمان بن أبي جعفر، وموسی بن عیسی به حج آمده بودند، ومبارك ترك و حسن حاجب، وحسین بن یقطین نیز به ایشان ملحق شدند، و ایشان با لشگر گران در برابر لشگر سید حسین ایستادند، در روز هشتم ماه ذی الحجه در وقت نماز صبح.

پس اول بر حسین امان عرض کردند که ما شماها را امان می‌دهیم، چون می‌دانست که بر امان ایشان اعتماد نمی‌توان کرد، و اگر دست بیابند ایشان را به اقبح وجوه به‌قتل‌خواهند رسانید، قبول نکرد وقتال عظیم درمیان ایشان واقع شد، وپیوسته لشگر مخالف صدای امان بلند می‌کردند، وآن شیران بیشهٔ شجاعت قبول امان نکرده مردانه جنگ می‌کردند، وبا قلت عدد وعدم مدد جمع کثیری از آن اشقیا را به جهنم فرستادند.

تا آن که محمد بن سلیمان لعین از عقب لشگر ایشان درآمد، و اکثر لشگر حسین را به قتل رسانید، تا آن‌که حسین وسلیمان‌بن عبدالله بن الحسن، وعبدالله بن اسحاق بن ابراهیم بن الحسن، وحسن بن محمد با جماعت دیگر از سادات وموالی شهید شدند، واکثر سادات حسینی در آن روز به قتل آمدند.

و از حضرت امام محمد تقی علیه السلام روایت کرده‌اند که بعد از واقعهٔ کربلا واقعه‌ای بر سادات گرام عظیم‌تر از جنگ فخ واقع نشد.

وچون آن لشگر شقاوت اثر سرهای شهدا را به نزد موسی وعباس آوردند، جمع کثیری از سادات حسنی وحسینی در آن

مجلس شام حاضر بودند، آن دو ملعون از حضرت امام موسی علیه السلام پرسیدند که این سر حسین است؟

حضرت فرمود: بلی انا لله وانا الیه راجعون، بخدا سوگند که از دنیا رفت مسلمان وصالح وبسیار روزه گیرنده، وامر کننده بود به نیکیها، ونهی کننده بود از بدیها، ودر میان سادات‌حسنی مانند خود نداشت، آن ملاعین ساکت شدند وجواب نگفتند، وچون امیران سادات رابه‌نزدهادی‌ملعون بردند، امرکرد که همه‌رابه‌قتل آوردند، ودر همان روز آن سگ به جهنم واصل شد.

واز جمعی روایت کرده‌اند: که چون هنگام وفات سلیمان اورا تلقین شهادتین می‌کردند، واو شعری می‌خواند که مضمونش‌این است که کاشکی مادرم مرا نمی‌زائید وبه جنگ حسین واصحابش نمی‌رفتم[1].

ودر مقاتل روایت کرده است که سید حسین واصحابش شهید شدند بر سرآبهای غطفان تا صباح آن‌قبیله نوحهٔ جن رامی‌شنیدند که اشعار می‌خواندند وبر ایشان گریه می‌کردند[2].

وأیضاً از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله در فخ از مرکب به زیر آمد و دو رکعت نماز کرد وگریست وفرمود: جبرئیل نازل شد وگفت: یکی از فرزندان تو دراینجا شهید خواهدشد، وثواب کسی که با او شهید شود دوبرابر شهیدان دیگر است[3].

وأیضاً روایت کرده است که حضرت امام جعفر صادق علیه

(۱) بحارالانوار ۴۸/۱۶۴ـ۱۶۵ از مقاتل الطالبیین ص۳۰۰.

(۲) مقاتل الطالبیین ص۳۰۶.

(۳) بحار الانوار ۴۸/۱۷۰.

السلام نیز در فخ فرود آمد ونماز کرد وفرمود: دراینجا مردی از اهل بیت من کشته خواهد شد با گروهی که ارواح ایشان سبقت خواهد کرد به سوی بهشت[۱].

مترجم‌گوید: از این احادیث مستفاد می‌شود که حسین دعوی امامت نکرده باشد، واز برای این خروج کرده باشد که نهی از منکر بکند، واگر غالب شود حق را به امام زمان بدهد، چنان چه احادیث در باب او و در باب زید به این مضمون وارد شده است.

واخری بأرض الجوزجان محلها　　　وقبر بباخمری لدی الغربات

یعنی: وقبر چند دیگر که زمین جوزجان خراسان محل آنها است، وقبری که درباخمری است در غربت ودور ازدیار ایشان.

واول اشاره است به‌قتل یحیی پسر زید شهیدکه بعدازشهادت پدرش به خراسان رفت، و در آنجا خروج کرد در زمان ولید پلید از خلفای بنی امیه، و در جوزجان او را شهید کردند و بر دار کشیدند، وبردار بود تاابو مسلم مروزی خروج کرد واو رابه‌زیر آورد و دفن کرد.

ودوم اشاره است به قتل ابراهیم پسر عبدالله بن الحسن که بعد از کشته شدن برادرش محمد گریخت و به عراق رفت ودر آنجا خروج کرد ومدتها حکومت کرد، وآخر در باخمرا که شانزده فرسخی کوفه است کشته شد و در آنجا مدفون شد، وتفصیل این قصه‌ها مناسب این ترجمه نیست، و در کتاب حیات القلوب ان شاء الله مذکور خواهد شد.

وقبر ببغداد لنفس زکیة　　　تضمنها الرحمن فی الغرفات

یعنی: وقبری که در بغداد است برای نفس پاکیزه که او را خداوند رحمان به رحمت خودفروگرفته‌است در غرفه‌های بهشت.

---

(۱) بحار الانوار ٤٨/ ۱۷۰.

وابن بابویه رحمه الله روایت کرده است که دعبل گفت: چون به این موضع قصیده رسیدم، حضرت امام‌رضاعلیه السلام‌فرمود: می‌خواهی در این موضع دو بیت الحاق کنم که قصیدهٔ‌تو تمام‌شود؟ گفتم: بلی ای فرزند رسول خدا، پس حضرت ایـن دو بیت بعد را فرمود:

وقبر بطوس یالها من مصیبة　　ألحت علی الاحشاء بالزفـرات
الی الحشر حتی یبعث الله قائماً　　یفـرج عنا الغـم والکـربات

یعنی: وقبری که‌در شهر طوس است چه عجب مصیبتی است‌که پیوسته آتش حسرت در درون می‌افروزد با ناله‌های جان سوز تا روز حشر، تا روزی که حق تعالی برانگیزد وظاهر گرداند قائمی راکه فرج می‌دهد وزائل می‌گرداند از ماغم رادرکربتها وشدتها.

علی بن موسی أرشد الله أمـره　　وصلی علیه أفضـل الصلوات

یعنی: صاحبان قبر علی پسر موسی است، خدا به اصلاح آورد امر او را، و درود فرستد بر او بهترین درودها.

مترجم گوید: ظاهراً همان دوبیت از حضرت امام رضا علیه السلام است، وبیت سوم را دعبل اضافه کرده است، بعد از آن که حضرت آن دوبیت را اضافه نمود.

وبه روایت ابن بابویه دعبل گفت: یابن رسول الله آن قبری‌که درطوس خـواهد بـود قبر کیست؟ حضرت فرمود: قبر من است، ومنقضی نخواهد شد شبها وروزها تاآن که بگردد شهر طوس‌محل تردد شیعیان من وزائران من، به درستی‌که هرکه در طوس وغربت من زیارت کند مرا بـا من بـاشد در درجـهٔ من در روز قیامت، وگناهانش آمرزیده شود.

فاما الممضات التی لست بالغاً مبالغها منی بکنه صفات
قبور ببطن النهرمن جنب‌کربلا معرسهم منها بشط فرات
توفوا عطاشاً بالفرات فلیتنی توفیت فیهم قبل وفاتی

یعنی: پس اما آن مصیبتها که دل مرا سوخته و به درد آورده است، وچندان که سعی کنم وصف آنها چنان‌چه باید نمی‌توانم گفت، اندوه بر صاحبان قبری چند است که واقع‌اند در نزدیك نهری که از پهلوی کربلاجاری است، ودر آخر شب اگر در آنجا نزول نمایند وقت چاشت به نهر فرات می‌رسند، وفات یافتند وشهید شدند با لب تشنه در کنار نهر فرات، چه بودی اگر من در مصیبت ایشان پیش از وقت مردن می‌مردم.

مترجم گوید: فرات نهر بزرگی است که‌در پنج فرسخی کربلای معلا می‌گذرد، و از آن نهری جدا کرده بودند که به کربلامی‌آمده وبه کوفه می‌رفته، وآبادانی کوفه از آن نهر بوده است، وآن نهر بودکه برروی حضرت امام‌حسین علیه السلام بستند، واثر آن‌نهر نزدیك مرقد منور حضرت عباس رضی‌الله عنه ظاهر است، وعباس از آن نهر آب برداشته بود که برای لب تشنه‌گان اهل بیت علیهم السلام بیاورد، او را در میان گرفتند، ودر حوالی آن نهر او را شهید کردند، لهذا دور از سایر شهدا درآنجا مدفون شده.

وابن علقمی که وزیر مستعصم بود وازعلمای شیعه بود، واو باعث برطرف شدن مستعصم شد که آخر خلفای اشقیای بنی‌عباس است، چون حدیثی شنیده بود که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام چون به کربلا تشریف آوردند خطاب به این نهر کردند که تو را بر روی جدم امام شهید بستند وتو هنوز جاری هستی

ومی‌آئی، به این سبب ابن علقمی‌سد آن نهر را خراب کرد، و آن باعث خرابی شهر کوفه شد، و به این‌سبب‌آن نهرمسما شد به نهر علقمی، زیرا که خراب‌کننده‌اش او بود.

وغرض شاعر بیان زیادتی شناعت اعمال قبیحهٔ آن کافـران است که با آن که سید شهدا و اهل بیت او در پهلوی نهر کوچك و نزدیکی نهر بزرگ بودند آب را از ایشان منع کردند، تا آن که همه با لب تشنه شهید شدند.

الی الله أشکو لوعة عند ذکرهم سقتنی بکأس الثکل والفظعات

یعنی: بخدا شکایت می‌کنم سوختن دل خود را در وقتی که یاد می‌کنم ایشان را کـه بـه من می‌آشامند کاسه‌هـای مـاتم‌زدگی ورسوائی را.

أخـاف بأن أزدارهـم فتشوقنی مصارعهـم بالجـزع والنخلات

یعنی: می‌ترسم از آن که زیارت کنم ایشان را، پس به هیجان آورد حـزن مرا دیدن محل شهادت ایشان وقبرهـای ایشان کـه واقع‌اند در میان وادی و نخلستان.

تقسمهم ریب المنون فما تری لهـم عقـرة مغشیة الحجرات

یعنی: پراکنده کـرده است ایشان را حـوادث‌روزگار، پس نمی‌بینی از برای ایشان خانـه وساحه کـه مردم وارد شوند در حجره‌های آن یا جوانب آن.

خلا أن منهـم بالمدینـة عصبة مدینین انضاءاً مـن اللزبـات

یعنی به غیر ازآن‌که جمعی از ایشان در مدینهٔ مشرفه هستند با مذلت و خواری وسخافت ولاغری از محن وشدائد روزگار ...[۱]

(۱) در نسخهٔ اصل در اینجا سفیدی به قدر چهار سطر می‌باشد.

تنكبت لاواء السنين جوارهم ولاتصطليهم جمرة الجمرات

یعنی: صاحبان قبرهـا نمی‌گردد، زیرا که در رحمت و نعمت پروردگار خودند و از دنیا و اهل آن آسیبی به ایشان نمی‌تـواند رسید، وحرارت اخگرهای جهنم به ایشان نمی‌رسد.

وقدكان منهم بالحجاز وأرضها مغاوير نحـارون في الازمـات

یعنی: وبه تحقیق که بودند از جملهٔ آن سادات رفیعةالدرجات گروهی در حجاز مکه وزمینهای حوالی آن بسیار غارت‌کنندگان دشمنان را، وبسیار نحرکنندگان شتران را در قحط سالها.

حمى لم‌تزره المذنبـات وأوجه تضيء لـدى الاستار والظلمات

یعنی ایشان را بارگاه وحرم‌سرای بود که زنان گناه‌کار بـه زیارت ایشان نمی‌توانستند رفت، چه جای آن که اهل آن‌گناه‌کار باشند، وروئی چند داشتند که روشنی می‌بخشید در زیر پرده‌ها وتاریکیها.

اذا وردوا خيلا بسمر من القنا مساعير حرب أقحموا الغمرات

یعنی: هرگاه وارد می‌شدند بر لشگری سواران بـا نیزه‌های گندم‌گون افروزنده آتش حرب خود را بی‌باکانه داخل می‌کردند، ومی‌افکندند در دریاهای جنگ.

فان فخـروا يوماً أتوا بمحمـد وجبريل والفـرقان والسورات

یعنی: اگر فخر کنند روزی می‌آورند محمد صلی الله علیه وآله را، یعنی نسب خـود را به آن حضرت ذکر می‌کنند، وجبرئیل علیه السلام وقرآن مجید را ذکر می‌کنند، که برجد ایشان نازل‌شده‌اند، وسوره‌های قرآن را یاد می‌کنند که در شأن ایشان فرموده است.

وعدوا علیاً ذا المناقب والعلی   وفاطمة الزهراء خیر بنات

یعنی: ومی‌شمارند علی راکه‌صاحب منقبتهای بی احصااست، وصاحب رفعت وعلا است، وفاطمهٔ منورهٔ زهرا را که بهترین دختران عالمیان است.

وحمزةوالعباس ذا العدلوالتقی   وجعفرها الطیار فی الحجبات

یعنی: ومی‌شمارند حمزه را وعباس را که صاحب عدالت وپرهیزگاری بود، وجعفر ایشان را که پرواز کرده در حجابهای عزت وشرف ...[1]

ستسأل تیم عنهم وعدیها   وبیعهم من أفجر الفجرات

یعنی زود باشد که در قیامت سؤال کنند از ابوبکر که از قبیلهٔ تیم است، واز عمر که از قبیلهٔ عدی است که چرا ستم کردید بر اهل بیت و حق ایشان را غصب کردید...[2]

وهم عدلوها عن وصی محمد   فبیعتهم جاءت عن الغدرات

ولیهم صنو النبی محمد   أبوالحسن الفراج للغمرات

یعنی: ایشان گردانیدند خلافت را از وصی محمد صلی الله علیه وآله، پس بیعت ایشان آمد بر سبیل مکرها وحیله‌ها. ولی و امام ایشان برادر وهمتای پیغمبر است یعنی محمد صلی‌الله علیه وآله، و او ابوالحسن است که فرج دهندهٔ غمهای عظیم بود از حضرت رسول، یا شکافندهٔ لشگرهای انبوه بود.

ملامك فی آل النبی فانهم   أحبای ماداموا وأهل ثقاتی

تخیرتهم رشداً لنفسی انهم   علی کل حال خیرة الخیرات

یعنی: دوردار ملامت خود را از من در محبت آن پیغمبر، زیرا

(۱) در نسخهٔ اصل در اینجا به قدر سه سطر سفید می‌باشد.
(۲) در نسخهٔ اصل در اینجا به قدر چهار سطر سفید می‌باشد.

که ایشان دوستان من‌اند تا هستند، واهل اعتماد من‌اند، اختیار کرده‌ام ایشان را برای صلاح نفس خود، زیرا کـه ایشان بر هر حال برگزیدهٔ برگزیدگانند.

نبذت الیهـم بالمودة صادقـاً وسلمت نفسی طائعـاً لولاتـی
فیارب زدنی فی هـوای بصیرة وزد حبهم یارب فی حسناتـی

یعنی: محبت خود را به سوی ایشان افکنـده‌ام از روی صدق وراستی، وتسلیم کرده‌ام جان خود را بـه طوع ورغبت از برای والیان وامامان خود، پس ای پروردگار من زیاد کن بینائی مرا در محبت ایشان، وثواب محبت ایشان را زیاد کن در حسنات من.

سأبکیـهم ما حـج لله راکـب وما ناح قمـری علی الشجرات
وانی لمولاهـم وقال عدوهـم وانی لمحـزون بطـول حیاتی

یعنی: پس بر ایشان خواهم گریست مادام که حج کند از برای خدا سواره‌ای، ومادام که ناله و نوحه کند قمری بر درختان، و به درستی که من دوست و معتقد ایشانم، ودشمنم با دشمنان ایشان، و به درستی که من اندوهناکم از درازی عمر و زندگانی خـود، زیرا که ایشان را در این احوال نمی‌توانم دید، یا می‌خواهم جان خود را فدای ایشان کنم.

بنفسی أنتم مـن کهـول وفتیة لفك عتـاة أو لحـمـل دیـات
وللخیل لما قید الموت خطوهـا فأطلقـتـم منهـن بالذربـات

یعنی: جان خود را فدای شما می‌کنم ای پیران و جوانان اهل بیت رسالت...[1]

---

(۱) در نسخهٔ اصل در اینجا به قدر سه سطر سفید می‌باشد.

احب قصی الرحم من أجل حبکم وأهجر فیکم زوجتی وبناتی

یعنی دوست می‌دارم آنها را که خویش من نیستند، یاخویشی دور دارند هر گاه دوست شما باشند، و دوری می‌کنم از زن خود و دختران خود اگر شیعه و موالی شما نباشند.

وأکتم حبیکم مخافة کاشح عنید لاهل الحق غیر موات

یعنی: و پنهان می‌کنم محبت شمارا از ترس دشمنی که پنهان می‌کند دشمنی خود را ومعانداهل‌حق‌است وموافق‌درمذهب‌نیست.

فیاعین بکیهم وجودی بعبرة فقد آن للتسکاب والهملات

یعنی: ای دیده گریه کن بر ایشان، وجود وبخشش‌کن به آب دیده، پس به تحقیق که وقت آن شده است که فرو ریزد آب دیده را و نهرها از اشک جاری گردانی.

لقدخفت فی‌الدنیا وأیام سعیها وانی لارجو الامن بعد وفاتی

یعنی: سوگند می‌خورم به تحقیق که ترسان بودم از دشمنان در دنیا وروزهای سعی دنیا، وبه درستی‌که امید دارم‌که ایمن باشم به برکت‌شفاعت پیشوایان دین‌ازخوف عذاب الهی بعدازوفات‌من.

دعبل گفت: چون این بیت را خواندم حضرت امام رضا علیه السلام فرمود: خدا ایمن گرداند تو را در روز ترس بزرگ یعنی روز قیامت.

الم تر انی مذ ثلاثون حجة أروح و أغدوا دائم الحسرات

یعنی: آیا نمی‌بینی که مدت سی سال است که پسین و بامداد بر من‌می‌گذرد، وپیوسته درحسرتم ازمظلوم بودن اهل‌بیت‌رسالت.

أری فیئهم فی غیرهم متقسما وأیدیهم من فیئهم صفرات

یعنی: می‌بینم حقوق ایشان را از خمس وغنائم وانفال وغیر

آنها که مال امام واقارب او است درمیان غیرایشان قسمت‌می‌شود، ودستهای ایشان از حق ایشان خالی وتهی است.

دعبل گفت: چون این بیت را خواندم حضرت امام رضا علیه السلام گریست وفرمود: راست گفتی ای خزاعی، وگریستن آن حضرت از برای گمراهی و تعطیل احکام الهی وپریشانی سادات بود، نه از برای دنیا، جمیع دنیا نزد ایشان به قدر پر پشه اعتبار نداشت.

وکیف اداوی من‌جوی‌بی‌والجوی — امیة اهل الکفر واللعنات
وآل زیاد فی القصور مصونة — وآل رسول الله منهتکات

یعنی: چگونه دوا کنم از سوزش دلی که دارم، وسوختن دل من از آن است که بنی‌امیه که اهل کفر و لعنتها بودند، و آل زیاد ولدالزنا در قصرها مصون و محفوظ باشند، وآل رسول خدا را هتك حرمت نمایند، و بر شتران سوار کرده شهر به شهر گردند، این سوزش و اندوه را به چه چیز دوا می‌توان کرد.

سأبکیهم ماذر فی الافق شارق — ونادی مناد الخیر بالصلوات
وما طلعت شمس وحان غروبها — وباللیل أبکیهم وبالغدوات

یعنی: بعد از این خواهم گریست همیشه، مادام که طالع شود در افق آفتابی، ومادام که ندا کند منادی رسول، یا منادی به سوی خیر به نمازها، یعنی مادام‌که بانگ نماز گویند، ومادام‌که طلوع کند آفتاب، یا نزدیك غروب آن شود، و در شب خواهم گریست و در بامدادها.

دیار رسول الله أصبحن بلقعا — وآل زیاد تسکن الحجرات
وآل رسول الله تدمی نحورهم — وآل زیاد ربة الحجلات

وآل رسول الله یسبی حریمهم وآل زیاد آمنوا السربات

یعنی: خانه‌های حضرت رسول صلی الله علیه وآله خالی وویران گردیده بود، وآل زیاد در حجره‌های خود به ناز ونعمت ساکن بودند، و آل رسول خون از گلوهای ایشان می‌ریخت از قید وبند وزنجیر، وآل زیاد صاحبان حجله‌های ناز بودند وآل حضرت رسالت حرمت ایشان را اسیر می‌کردند، وآل زیاد در راه‌ها ایمن بودند.

اذا وتروا مدوا الی واتریهم أکفاً عن الاوتار منقبضات

یعنی: هرگاه‌جنایتی یاقتلی برایشان‌وارد‌می‌شد، نمی‌توانستند دعوای خون و دیه برایشان بکنند، محتاج می‌شدند که دراز کنند به سوی ایشان از برای سؤال دستی چند را که از طلب جنایت کوتاه ومنقبض بود.

دعبل گفت: چون این بیت را خواندم حضرت دستهای مبارک خود را گردانید وگفت: بلی والله کوتاه است دستهای ما از گرفتن عوض جنایتها که بر ما وارد شده ومی‌شود.

فلولا الذی‌أرجوه فی‌الیوم أوغد تقطع نفسی ألرهم حسرات

یعنی: پس اگر نبود آنچه من امید دارم آن را که امروز واقع شود یافردا، پاره پاره می‌شد جان‌من‌ازپی ایشان ازجهت‌حسرتها.

خروج امام لامحالة خارج یقوم علی اسم الله والبرکات
یمیز فینا کل حق وباطل ویجزی علی النعماء والنقمات

یعنی: آنچه امید دارم بیرون آمدن امامی است که البته باید بیرون آید و قیام نماید به امامت، به نام خدا و یاری او و با برکتهای بسیار، و تمیز دهد در میان ما، و ظاهر گرداند هر حق و باطلی را، وجزا می‌دهد مردم را بر نعمتها و بر عقوبتها.

به روایت ابن بابویه رحمه‌الله دعبل گفت: چون من این دو بیت را خواندم، حضرت امام رضا علـیه السلام بسیار گریست، پس سر به سوی من بلند کرد و گفت: ای خزاعی روح القدس این دو بیت را بر زبان تو گفته است، آیا می‌دانی کیست آن امام؟ و کی قیام خواهد نمود؟ گفتم: نه ای مولای من مگر آن که شنیده‌ام که امامی از میان شما خروج خواهد کـرد و زمین را از فســاد پاك خواهد کرد و پر از عدالت خواهد نمود.

پس حضرت فرمود: ای دعبل امام بعد ازمن محمد پسر من است، وبعد از محمد پسر او علی امام است، و بعد از علی پسر او حسن امام است، وبعد از او حجت قائم امام است،که در غیبت او انتظار او خواهند کشید، و اگر از دنیا باقی نمانده باشد مگر یك روز البته حق تعالی آن روز را دراز گرداند تا آن حضرت بیرون آید و پر کند زمین را از عدالت، چنانچه پر از جور شده باشد.

واما آن که چه وقت بیرون می‌آید خبر دادن از وقت است، و به تحقیق که خبر داد مرا پدرم از پدرش از پدرانش از حضرت امیرالمؤمنین علیهم السلام که از حضرت رسول خدا صلی الله علیه وآله پرسیدند که کی بیرون خواهد آمدقائم ازفرزندان تو؟ فرمود: مثل بیرون آمدن او مثل قیامت است، که حق تعالی فرموده است که به غیر از خدا کسی نمی‌داند خصوص وقت آن را، وبی‌خبر وبه ناگاه خواهد آمد.

فیانفس طیبی ثم یا نفس فابشری — فغیـر بعـید کـل مـا هـو آت

ولاتجزعی من مدة الجـور اننی — اری قـوتـی قـد آذنت بثبـات

یعنی: پس ای جان من خوش باش، پس ای نفس شادباش، پس دور نیست هر چه البته آمدنی است، وجزع مکن از طول مدت جور

مخالفان، به درستی که من می‌بینم قوت خود را که اعلام می‌کند و خبر می‌دهد که ثابت و باقی است.

و به روایت دیگر: گویا می‌بینم که دولت مخالفان خبر می‌دهد به پراکندگی.

فان قرب الرحمن من تلك مدتی　　وأخر من عمری ووقت وفاتی
شفیت ولم أترك لنفسی غصة　　ورویت منهم منصلی وقناتی

یعنی: پس اگر نزدیك گرداند رحمان به آن دولت مدت عمر مرا، وتأخیر نمایداز عمرمن ووقت وفات، تشفی خاطر خودمی‌کنم از ایشان، و از برای نفس خود غصه و اندوهی نمی‌گذارم، و سیراب می‌گردانم از خون ایشان شمشیر و نیزهٔ خود را.

فانی من الرحمن أرجو بحبهم　　حیاة لدی الفردوس غیر بتات
عسی الله أن یرتاح للخلق انه　　الی کل قوم دائم اللحظات

یعنی: به درستی که من از خداوند مهربان امید دارم به سبب محبت ایشان زندگانی در بهشت فردوس را که منقطع نمی‌شود هرگز. شاید حق تعالی رحم کند بر خلائق، وبرانگیزد برای ایشان چاره‌ای که سبب خلاص ایشان گردد از جور مخالفان، به درستی که حق تعالی نسبت بهر قوم پیوسته نظرهای لطف و رحمت دارد.

فان قلت عرفا أنکروه بمنکر　　وغطوا علی التحقیق بالشبهات

یعنی: پس اگر بگویم سخن نیکی را انکار کنند آن را به سخن بدی که در برابر آن گویند، وبه پوشانند تحقیق خودرا به شبه‌ها.

تقاصر نفسی دائماً عن جدالهم　　کفانی ما ألقی من العبرات

یعنی: کوتاهی می‌کند نفس‌من‌پیوسته ازجدال‌کردن باایشان، به جهت نادر برابر گفتن ایشان، بس است مرا آنچه می‌ریزم از

اشکهای اندوه وحسرت.

أحاول نقل الصم عن مستقرها   واسماع أحجار من الصلدات

یعنی: ارادهای که من کردهام که ایشان را به حجت وبرهان و موعظه هدایت کند، مانند آن است که کسی خواهد کوه سخت را از جایش حرکت دهد و به سنگهای صلب سخن بشنواند.

فحسبی منهم أن أبوء بغصة   تردد فی صدری وفی لهواتی

یعنی پس بس است مرا از ایشان آن که برگردم با اندوهی که در گلویم گره شده باشد، و نتوانم فرو برد و نتوانم انداخت، پس متردد باشد میان سینه و حلق من.

فمن عارف لم ینتفع ومعاند   تمیل به الاهواء للشهوات

یعنی: بعضی از مخالفان عارفی است به حق، که به علم خود منتفع نمیشود، و بعضی معاندی است که میل میدهد هواهای نفسانی او را به سوی شهوتها و خواهشها.

کأنك بالاضلاع قد ضاق ذرعها   لما حملت من شدة الزفرات

یعنی: نزدیك است و گویا میبینم که دندههای پهلوهای من عاجز شده است از برای آنچه بار کردهام بر آنها، وپنهان کردهام در آنها از آه سوزناك و نالۀ دردآمیز. چنان که شاعر گفته است:

نالهٔ را هر چند میخواهم که پنهان برکشم

سینه میگوید که من تنگ آمدم فریاد کن

و در بعضی از روایات این دو بیت مذکور است:

فیاوارثی علم النبی وآله   علیکم سلام الله دائم النفحات

لقد آمنت نفسی بکم فی حیاتها   وانی لارجو الامن عند مماتی

یعنی: پس ای وارثان علم پیغمبر و آل او بر شما باد سلامی که

شمیمش پیوسته در وزیدن باشد، به تحقیق که ایمن بود جان من به برکت شما در حال حیات من، یا ایمان آورد به شما درحیات من، و به درستی که امید دارم که در امان باشم به شفاعت شما از عذاب خدا نزد مردن من[1].

تمام شد ترجمهٔ قصیدهٔ غرائی دعبل رضي الله عـنه بر سبیل اختصار، والتوکل على الله العزیز الغفار، وارجـو شفاعة أئمتي في دار القرار، صلوات الله علیهم ما تعاقب اللیل والنهار.

(۱) بحارالانوار ۴۹/۲۴۵ ـ ۲۵۱.

سلسلهٔ آثار علامهٔ مجلسی قدس سره

(۳)

رسالهٔ
تحقیق در حدیث عدم احتساب عمر زائران امام حسین علیه‌السلام

تالیف

علامه محمد باقر مجلسی قدس سره

متوفای ۱۱۱۰ هـ ق

تحقیق

سید مهدی رجائی

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمدلله العلي الاعلى، وسلام على عباده الذين اصطفى محمد وأهل بيته خيرة الورى.

وبعد: بدان که در کتب معتبرهٔ حدیث به سندهای معتبر بسیار از حضرت امام محمد باقر و امام جعفر صادق صلوات الله وسلامه علیهما روایت کرده‌اند که این دو امام عالی مقام فرمودند: به درستی که حق تعالی در عوض شهادت سیدالشهداء حسین بن علی شهید کربلا علیه الصلاة والتحیة والثناء به او چند چیز عطا فرمود: اینکه امامت پیوسته در فرزندان او باشد. وتربت مبارکهٔ او شفای دردهای دردمندان باشد، و در نزد قبر شریف او دعای حاجتمندان مستجاب باشد، وایام زائران او در هنگام رفتن و برگردیدن از اعمار ایشان حساب نشود[1].

و بر ظاهر این‌حدیث شریف اشکالی متوجه‌می‌شود، وآن‌اشکال این است که زائران آن حضرت گاهی در هنگام رفتن به زیارت و گاهی در حین مراجعت وبرگردیدن از زیارت، و گاهی در ایام اشتغال به‌زیارت یعنی در کربلای معلا وفات‌می‌یابند.

و هرگاه حال بر این منوال باشد که ایام رفتن وبرگشتن از

(۱) بحارالانوار ۴۴/۲۲۱، ح۱ از امالی شیخ صدوق.

عمر زائر غیر محسوب و از جملهٔ ایام عمر او نبوده باشد باید که در این سه صورت که ذکر نمودیم عمر زائد در ابتدای سفر و در هنگام انشای زیارت به اتمام رسیده باشد، و در آن وقت لاجرم وفات نماید.

وجواب از این اشکال به چند وجه می‌توان گفت:

اول: آن که گوئیم: ممکن است که وقوع این ثمرهٔ چهارم که در این حدیث مذکور است در حق بعضی از زائران باشد، و همهٔ ایشان این حالت نداشته باشند. وتوضیح این جواب موقوف است بر بیان دو مقدمه:

مقدمهٔ اول

آن که حق تعالی در قرآن فرموده است «للذين أحسنوا الحسنى وزيادة»[1]

یعنی: از برای آن گروه که اعمال نیك می‌کنند جزای حسنا هست و زیاده.

ودر حدیث وارد شده است که مراد از جزای حسنا بهشت است، و از زیاده آن چیزی که حق تعالی در دنیا به ایشان عطا می‌فرماید از خیرات و برکات دنیا[2].

و از اینجا است که علما حکم کلی‌کرده‌اند که هر عبادتی دو ثمره دارد.

اول: ثمرهٔ اخروی که غایت عمده آن عبادت است، وآن

(۱) سورهٔ یونس: ٢٦.
(۲) تفسير قمي ۳۱۱/۱.

درجه‌ایست از درجات بهشت که در بهشت به او می‌دهند، وآن را ثواب می نامند.

دوم: ثمرهٔ دنیوی که آن اکرامی است کــه حق تعــالی در دنیا به او می‌کند، به سبب‌آن که عبادت و بندگی حق تعالی‌کرده است، ومانند نماز شب که در آخرت ثوابی دارد و در دنیا موجب غنا و توانگری می‌گردد، ومثل صلهٔ رحم که آن نیز در آخرت ثوابی دارد و در دنیا سبب طول عمر می‌شود.

مقــدمهٔ دوم

آن که ثمرهٔ اخروی که آن را ثواب می‌گویند مختلف می‌شود در عمل واحد به اعتبار اختلاف شرائط آن عمل، زیرا که حق تعالی از برای اعمال صالحه وعبادات مفروضه و مسنونه شروطی چند قرار داده است، و این شروط بر دو قسم است:

قسم اول: شروط صحت آن عمل، که بدون آن شرط آن عمل صحیح نیست، مانند وضو از برای نماز.

قسم دوم: شروط کمال آن عمل که حصول آنها موجب کمال آن عمــل می‌شود.

و شروطی که‌از قسم اول است هرگاه مفقود باشد و به عمل نیاید، آن عمل‌صحیح نخواهد بود، ومطلقا ثوابی نخواهد داشت، مانند نماز بی‌وضو.

و شروطی که از قسم دوم است هر چند بیشتر و زیاده به عمل آید آن عمل ثوابش بیشتر و کامل‌تر خواهد بود، و به این جهت است که از برای یك عمل مخصوص در اخبار واحادیث ثوابهای مختلف وارد شده است، مانند روزهٔ روز مبعث مثلا که روز بیست

وهفتم ماه رجب است، زیرا که در حدیثی وارد شده است که ثواب روزهٔ شصت ماه دارد.

و در حدیث دیگر آن که ثواب روزهٔ هفتاد سال دارد.

و سید بن طاووس علیه الرحمه گفته است که این اختلاف به سبب اختلاف احوال روزه‌داران است، وثواب اول اقل ثواب این عمل است، وثواب دوم اکثر ثواب این عمل است، وثواب روزه‌داران در ما بین اقل واکثر مختلف می‌شود به حسب اختلاف احوال ایشان در مراعات شرائط کمال این عمل.

چون این دو مقدمه معلوم شد اکنون گوئیم: زیارت آن حضرت موافق روایات معتبره از اعظم عبادات است دو ثمره دارد:

اول: ثمرهٔ اخروی که ثواب این عبادت عظیمه است، و این ثواب در روایات واخبار مختلف وارد شده است به اختلاف بسیار، زیرا که در روایتی وارد شده است که زیارت آن حضرت معادل و برابر است با ثواب یک حج وعمره. و به روایت دیگر دو حج وعمره.

وهمچنین در روایات و اخبار این ثواب را زیاده کرده‌اند، و عدد حج و عمره را بیشتر فرموده‌اند تا بحدی که در روایتی فرموده‌اند: هر که به زیارت آن حضرت رود از روی شوق واشتیاق تمام به زیارت آن حضرت، بنویسد حق تعالی از برای او ثواب هزار حج مقبول و هزار عمرهٔ مقبول و هزار شهید از شهیدان بدر، و ثواب هزار روزه‌دار، وثواب هزار صدقهٔ مقبول، و ثواب آزاد کردن هزار بنده[1].

وعلما ومحدثین گفته‌اند که این اختلاف عظیم به اعتبار اختلاف مراتب اخلاص ونیات زائران، واختلاف درجات معرفت وشناسائی ایشان به حق آن حضرت، واختلاف مراتب تقوا وپرهیزگاری، و

(۱) بحارالانوار ۱۰۱/۱۸، ح۱.

دوری مسافت و نزدیکی، و شدت خوف از مخالفان و اعادی وخفت خوف از ایشان، و امثال این امور است.

مجملا این ثمرهٔ اخروی نسبت به زائران مختلف می‌شود به اختلاف احوال ایشان، و هر گاه اختلاف احوال زائران سبب اختلاف اخروی‌شودچرا نتواند بودکه‌سبب اختلاف ثمرهٔ دنیوی نیز شود.

و جمعی‌که در این عبادت یعنی‌زیارت آن‌حضرت شروط صحت را ترک کرده باشند این ثمره در حق ایشان اصلا واقع نشود.

وجماعتی که شروط کمال را ترک نموده باشند به حسب اختلاف احوال ایشان در اتیان به کم و زیاد آن شرائط این ثمره نیز دربارهٔ ایشان مختلف باشد.

و مؤید این تحقیق است آن که در بعضی اخبار و احادیث منقوله در باب این ثمره به این عبارت وارد شده است که ایام زیارت را به حساب عمر او نمی‌شمارند، زیرا که در این حدیث خصوص ایام زیارت به تنهائی مذکور است.

و در حدیث سابق ایام رفتن وایام برگشتن وایام زیارت، اگر چه در آن حدیث صریحاً مذکور نیست، لیکن ظاهر این است که آن نیز مراد است، چه هرگاه به برکت زیارت ایام رفتن وبرگشتن را از عمر او حساب نکنند به طریق اولی ایام زیارت را که مقصد اصلی است نیزحساب نخواهند نمود.

پس معلوم شد که مفاد حدیث اول ایام رفتن و ایام برگشتن و ایام زیارت همه است، ومفاد حدیث دوم همین ایام زیارت است، واین‌اختلاف مؤید آن است که این ثمره نیز مختلف باشد نظر به اختلاف احوال زائران. این است تنقیح این جواب، والله أعلم بالصواب.

و بدان که نظیر این تخلف در موارد بسیار و مواقع بی‌شمار واقع می‌شود، مانند آن که در حدیث است: هر که بعـد از نماز صبح هر روز ده نوبت دعای سبحان الله العظیم را تا آخر بخواند، حق تعالی او را از کوری ایمن گرداند.

و در حدیث دیگر آن که هر که دعای اللهم ان رسولك الصادق المصدق‌را تا آخر بعد از نماز بخواند آن قدر عمر کند که از طول عمر ملول شود.

و در حدیث دیگر آن که بیماری که این دعا را بخوانـد البته شفا یابد.

و در حدیث دیگر آن که هر که این دعا را بخواند عقرب وهیچ گزنده او را نگزد.

ودر حدیث دیگر آن که هردر وقت خواب این دعابخواند محتلم نشود. وامثال اینها دراخبار واحادیث صحیحه بسیاراست، ومکرر مشاهده می‌شود که این ثمرات تخلف می‌نماید.

وجمعی از اهل علم که معرفت چندانی ندارند و حسب الواقع تحقیق وتنقیح آداب و وظائف اعمال و ترتب غایات و ثمرات بر مراعات شروط افعال ننموده، تخلف را در این موارد قرینهٔ قدح در آن اخبار و احادیث دانسته‌اند، و آن احادیث را مناط اعتبار نمی‌داننـد.

وحق این است‌که این قدح بی‌وجه وبی‌صورت است، ومی‌تواند بود که تخلف در همهٔ این موارد به اعتبار ترك مراعات شروط باشد، چنانچه بیان نمودیم والله تعالی یعلم.

جواب دوم: آن که گوئیم: وقوع این ثمره عام است، وچنانچه

در ظاهر حدیث تخصیص به احدی داده نشده است زیارت هر زائری البته سبب وقوع این ثمره است، لیکن تخلف درحق بعضی به اعتبار این است که فعلی و عملی از او صادر شده است، که معارض زیارت وسبب حصول ضد ثمرهٔ آن است.

و بعد از تعادل ترجیح در جانب معارض یعنی سبب ضد است، به این جهت مقتضای آن به عمل نیامده است، وآن ثمره واقع نشده است.

و از این تحقیق مفهوم ومستفاد می‌گردد سرآنچه از احادیث بدا معلوم می‌شود که بسیار است که کسی عمر او دراز است، و به سبب عملی مانند قطع رحم یا قتل نفس به غیر حق و امثال آنها کوتاه می‌شود. و بسیار است که عمر شخصی کوتاه است، و به سبب صلهٔ رحم یا تصدقی و اشباه اینها دراز می‌گردد.

و بر متأمل خبیر مخفی و مستور نیست که این جواب نزدیك است به جواب اول، و فرق میان جوابین که تخلف در اول به اعتبار مفقود بودن شرط، و در ثانی به سبب موجود بودن مانع است.

وایضاً پوشیده نیست که چنانچه جواب اول در نظائر جاری است، همچنین این جواب نیز در آنها جاری است، چه می‌توانند بود که نابینائی یا کوتاهی عمر در صورت مداومت بر آن اعمال و مواظبت بر ادعیه به جهت این باشد که اسباب کوری یا کوتاهی عمر از او به ظهور رسیده باشد، و بر این قیاس ثمرات دیگر که در آن نظائر مذکور گردید.

جواب سوم: آن که گوئیم: شاید که زائر دراین صور ثلاث عمر او بسر آمده باشد، وقبل از انشاء این سفر خیر اثر اجل تعلیقی او که به لوح محو واثبات است رسیده باشد، ولیکن به برکت آن که

ارادهٔ زیارت آن حضرت کرده است و عازم بر چنین عبادت عظیمه شده است حق تعالی در اجل او تأخیر نماید، زیرا که از احادیث معتبره دو امر ظاهر می‌شود:

اول: آن که‌زیارت آن حضرت سبب طول عمر، و ترك زیارت آن حضرت موجب نقص عمر می‌گردد.

چنانچه به سند صحیح از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مروی است که فرمود: هر که یك سال بر او بگذرد و به زیارت قبر آن حضرت نرود حق تعالی یك سال از عمر او کم کند، پس آن حضرت فرمود: اگر گوئیم بعضی از شما سی سال پیش از اجل خود می‌میرد، هر آینه راست گفته‌ام به سبب آن که ترك زیارت آن حضرت‌کرده است، پس ترك مکنید زیارت آن‌حضرت را تاعمرهای شما زیاد شود و روزی شما فراخ گردد، و اگر ترك زیارت آن حضرت کنید کم می‌کند خدا از عمر و روزی شما[1].

دوم: آن که قصد فعل خیر وعازم شدن بر اتیان به طاعت و عبادت به منزلهٔ آن فعل خیر است و ثواب آن را دارد، چنانچه هر گاه احدی عازم نماید که هرگاه صاحب هزار تومان شود رباطی و سرائی از برای زائران بسازد.

چه ازاین صورت هرگاه عزم او صادق باشد البته حق تعالی ثواب آن صدقهٔ جاریه را به او عطا می‌فرماید، کو صاحب آن مال نشود و آن امر خیر از او واقع نشود.

وبعد از وضوح این دو امر که بیان نمودیم معلوم می‌گردد که قصد زیارت آن حضرت و عزم بر این عبادت لازم دارد ثواب آن را، وهرگاه ثواب عبادت را حق تعالی به مجرد قصد آن عبادت عطا

(۱) بحارالانوار ۱۰۱/۴۷، ح۱۱.

کنند بعید نیست که ثمرهٔ دنیوی آن را مانند طول عمر در ما نحن فیه نیز عطا فرماید، چه این منفعت عاجل دنیوی قلیل و فانی، و ثواب آجل اخروی کثیر و باقی است. و هرگاه خداوند کریم مهربان آن را عطا فرماید این را نیز کرامت می‌تواند فرمود.

و بالجمله قصد زیارتی که زائر نموده است در این سه صورت ممکن است که سبب طول عمر او شود، و به این جهت در خانهٔ خود وفات ننماید.

و پوشیده نماند که به این جواب اگر چه آن اشکال مندفع می‌شود، لیکن خدشه هنوز باقی است، وخدشه آن است که تأخیر اجل در صورت اول با وجود آن که توفیق زیارت نمی‌یابد بی‌فایده می‌نماید.

وجواب این است‌که هرچند ادراك‌زیارت نمی‌نماید، لیکن بعد از خروج از منزل حکم زائر بهم می‌رساند، وثوابهای عظیمی را که از برای زائر آن حضرت از حین بیرون آمدن از خانه و طی نمودن منازل است در می‌یابد.

چه در احادیث بسیار وارد شده است که چون زائر آن حضرت به عزم زیارت از خانهٔ خود بیرون می‌رود به گام اول که برمی‌دارد گناهانش آمرزیده می‌شود.

آن که گوئیم: مفاد این حدیث شریف نه آن معنا است که به اذهان متبادر می‌شودکه این‌ایام داخل عمر زائر نیست، بلکه مراد این است‌که درروز قیامت‌که حساب عمرها رامی‌کنند ومی‌پرسند که در چه چیز آن را فانی کرده‌اند، حساب این ایام را از زائر آن حضرت نمي‌خواهند ونمی‌طلبند.

واین ترك حساب اکرامی است که حق تعالی نسبت به زائرآن

حضرت می‌کند تا وقوف او در موقف قیامت به جهت حساب که از جملـهٔ اهوال عظیمهٔ قیـامت است ـ اعاذنا الله وسائر المؤمنین عنها ـ کمتر باشد.

چنانچه درروایات‌دیگر نیز وارد شده است که زیارت‌کنندگان آن حضرت چهل سال پیش از مردم دیگـر داخل بهشت می‌شوند، وسایر مردم در موقف قیامت مشغول حساب خواهند بود.

و به روایت دیگر ایمن‌اند ایشان از بیم عظیم روز قیامت.

و به روایت دیگر حق تعالی‌ایشان را درموقف قیامت ازایمنان از اهوال آن روز می‌نویسند.

و به روایت دیگر نمی‌پرسند در قیامت از ایشان هیچ گناهی را که کرده‌اند در دنیا هرچند آن گناهان بعدد ریگ بیابان عالج وکوههای تهامه وکف دریا باشد.

ومخفی نماند که ظاهر بعضی از این روایات و روایات دیگر آن است که ترک مطالبهٔ حساب اززائرآن حضرت مخصوص به‌ایام رفتن و برگشتن وایام زیارت، چنانچه مقتضای این حدیث‌است، یا خصوص ایام زیارت چنانچه صریح روایت دیگر است، نبوده باشد بلکه ظاهر بعضی از روایات این است که مطلقاً او راحساب نکنند و بی‌حساب داخل بهشت شود.

وحق آن است‌که این اختلافات نیز بنابراختلاف احوال‌زائران است، چنانچه بیشتراشاره نمودیم. این است آنچه در ایـن مقام می‌توان گفت.

وگمان این قاصر آن است‌که جواب اخیر نظر به ضوابط علما ومحدثین اظهر واولا است، زیرا که در حدیث وارد شده است‌که چنانچه آیـات کـریمهٔ قـرآنی بعضی مفسر بعضی دیگـر است،

همچنین احادیث مـا اهل بیت نیز بعضی بعضی دیگـر را تفسیر وتبیین می نماید.

ولهذا فحول علما و محدثین معنی حدیث مجمل ومشکل را به قوت فضیلت وبه زور ملائی می‌گفته‌اند، بلکه تتبع کتب حـدیث می‌کرده‌اند، واگرحدیث مفسری به نظرایشان نمی‌رسیده است به خدمت مشایخ ومحدثین دیگر که تتبع ایشان بیشتر وکتب حدیث بیشتر داشته‌اند می‌رسیده‌اند، واز ایشان معنی حدیث را سؤال می‌نموده‌اند که بسا باشد که مفسر این حدیث مجمل به نظر ایشان رسیده باشد.

ولهذا رئیس المحدثین شیخ محمد بن بابویه قمی با وجودآن که احادیث را از پدر بزرگوار خود علی بن بابویه، وهمچنین از شیخ عالی مقدار محمد بن الحسن الولید رضی الله عنهما که هردو از اکابر محدثین بوده‌اند اخذ نموده بود، وبه‌خدمت اکثرمحدثین اهل قم که در آن عصر بوده‌اند نیز رسیده بود، واحادیث مشکل‌را از ایشان پرسیده بود، واز اکثر ایشان اجازه گرفته بود.

باز اختیارمسافرت بلخ نمود وبه‌خدمت مشایخ ومحدثین آنجا رسید، واز آن مشایخ نیز احادیث غریبه ومعانی احادیث مشکله را اخذنمود، وبعد ازرسیدن به‌خدمت‌مشایخ وفراگرفتن ازایشان کتابی تألیف نمود مسما به معانی الاخبار.

ودر آن کتاب معانی اخبار واحادیثی را که از مشایخ شنیده است یا خود به تتبع از احادیث دیگر استنباط نموده است همه را ذکـر نموده است.

چون دانستی که طریقهٔ محدثین در فهم احادیث ائمهٔطاهرین سلام الله علیهم أجمعین به چه دستور بوده است، موافق این‌ضابطه

ودستور معنی ثانی اصوب وبه اعتماد اقرب است، زیرا که نظیر این حدیث در کتب معتبرهٔ حدیث مذکور است.

چه درحدیث معتبر از حضرت امـام جعفر صادق علیه السلام منقول است که فرمود: طول دهید جلوس بر سه سفره را در وقت طعام خوردن، زیرا کـه این ساعتی است کـه از عمر شما حساب نمی‌شود.

واز این حدیث نیز همـان معنا متبادر می‌شود، ونظیر همان اشکال وارد می‌آید، زیرا که گاه می‌شود که در اثنای طعام‌خوردن باوجود آن‌که هنوز سفره‌گسترده است طعام خورنده وفات‌می‌کند.

ودرجواب این اشکال جواب چهارم متعین است، زیرا که آن حضرت‌که این حدیث را فرموده است، درحدیث دیگر فرموده‌است که سه چیز است که حق تعالی مؤمن را در قیامت بـرآنها حساب نمی‌کند، طعامی که بخورد، وجامه‌ای که به‌پوشد، و زن‌صالحه‌ای که یاور او باشد وعورت او را از حرام نگاه دارد[1].

و در حدیث دیگر وارد شده است که‌ابوخالد کابلی گفت: رفتم بـه خدمت حضرت امـام محمد باقر علیه السلام، پس آن حضرت چاشت[2] طلبیدند، ومن‌نیز از آن چاشت تناول نمودم، و هرگز در مدت عمر خود طعامی از آن طعام نیکوتر وپاکیزه‌تر تناول ننموده بودم.

پس آن حضرت پرسیدکه چگونه دیدی طعام مارا؟ گفتم: فدای تو شوم هرگز طعامی به این خوبی نخورده بـودم، ولیکـن چـون نفاست این طعام ولذت آن‌را دیدم بیادم‌آمد آیهٔ‌کریمه که درکتاب

(۱) فروع کافی ٦/ ۲۸۰، ح۲.

(۲) چاشت غذائی که صبح پس از برخاستن از خواب می‌خورند.

خدا است که فرموده است «لتسألن یومئذ عن النعیم»[1] که معنی آن این است که البته سؤال کرده خواهی شد در روز قیامت از نعیم ونعمتهای لذیذ.

حضرت فرمود: مراد از نعیم در این آیه مذهب تشیع است وولایت ما اهل البیت علیهم السلام که در قیامت از شما سؤال خواهند نمود نه نعمتهای لذیذدنیاکه حق‌تعالی عطا فرموده است[2].

ودر حدیث صحیح دیگر ازحضرت امام‌جعفرصادق علیه‌السلام منقول است که فرمود: حق تعالی از آن کریم‌تر است که سؤال کند مؤمن را از خوردنی وآشامیدنی که در دنیا بر او حلال کرده است[3].

وبر هر منصفی که بهره از فطانت وذکا داشته باشد واضح ومعلوم است که این سه حدیث مفسر آن حدیث ومبین معنی مراد از آن حدیث است.

وهرگاه آن حدیث این معنی داشته باشد، پس حدیث زیارت نیز که مانند این حدیث است به حسب لفظ وعبارت نیز همین‌معنا خواهد داشت، کو این معنا نظر به سیاق لفظ وعبارت فی‌الجمله خفائی داشته باشد ومعنی اول اظهر نماید.

زیراکه راویان‌اخبار واحادیث‌گاهی نقل‌بالمعنی می‌کرده‌اند، ومضمونی را که از امام علیه السلام می‌شنیده‌اند وبه الفاظ وعبارات خود تغییر می‌نموده‌اند.

وبه این جهت نیز مانند جهت اول محدثین ومشایخ معانی

---

(۱) سورهٔ تکاثر: ۸.
(۲) فروع کافی ۶/ ۲۸۰، ح۵.
(۳) فروع کافی ۶/ ۲۸۰، ح۳.

متبادر ازعبارات منقولۀحدیث ومخالف معنی مستنبط ازاحادیث دیگر بوده باشد مناط اعتماد نمی‌دانسته‌اند، ومعتمد معنی را می‌دانسته‌اند که شاهدی وقرینه‌ای برآن معنا دراحادیث دیگر یافته باشند.

والله تعالی اعلم بحقیقة الحال وحقیقة المعانی وبما یزیل عن احادیث نبیه واهل‌بیت نبیه سلام الله علیهم الشبهة والاشکال.

سلسلۀ آثار علامۀ مجلسی قدس سره

(٤)

رسالۀ
تفسیر آیۀ نور

تألیف

علامه محمد باقر مجلسی قدس سره

متوفای ١١١٠ هـ ق

تحقیق

سید مهدی رجائی

بسم الله الرحمن الرحيم

منقول است به سند معتبر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در تفسیر آیه کریمه «الله نور السماوات والارض»[1] بنا بر قول اکثر مفسرین، یعنی: خداوند عالمیان نور به حق آسمان وزمین است به انوار ظاهر وباطن، زیرا که آسمان وزمین را به آفتاب وماه وکواکب روشن ساخته، وجمیع اشیاء را به نور وجود ظاهر وهویدا گردانیده.

ودلها وارواح مؤمنان را به خورشیدهای معنوی که عبارت از نجوم ذوات مقدسهٔ رسول خدا وائمه‌هدی صلوات‌الله علیهم‌اجمعین است روشن‌ومنور ساخته، بلکه وجودجمیع اشیاء ونور جمیع‌انوار از پرتو نور ایشان است به مقتضای حدیث «لولا کما لما خلقت الافلاك» یعنی اگر محمد وعلی نمی‌بودند آسمان را خلق نمی‌کردم.

پس مثل از جهت نور معنوی که اشاره به آن شد بیان فرمود: «مثل نوره کمشکاة فیها مصباح» یعنی مثل ونمونهٔ نور الهی مثل چراغ‌دان، یا قندیلی است که در او چراغی بوده باشد.

---

(۱) سورهٔ نور: ۳۵.

حضرت صلوات الله علیه فرمودند که مراد از قندیل حضرت فاطمهٔ زهرا صلوات الله علیها است که انوار ائمهٔ هدی را حق سبحانه و تعالی در آن حضرت جای داده، واز آن حضرت برعالمیان تافته، ومراد از چراغ نور مقدس حضرت امام حسن علیه السلام است.

پس حق تعالی فرمود «المصباح في زجاجة» حضرت فرمود: مراد ازمصباح در اینجا نور اقدس حضرت امام حسین‌علیه‌السلام، یعنی یك چراغ دیگر در آبگینه‌ایست. وفرمود: مراد از آبگینه باز حضرت فاطمه علیها السلام است، واز جهت نورانیت وصفاء آن حضرت بار دیگر تعبیر از او به آبگینه فرمود.

پس فرمود «الزجاجة كأنها كوكب دري» حضرت فرمود: یعنی فاطمه ستاره‌ایست نورانی ودرخشنده که درمیان زنان جمیع عالمیان به‌انوار معنویه ممتاز است، وبهترین زنان عالمیان‌است.

«توقد من شجرة مباركة» یعنی: چراغ این قندیل روشن وافروخته است از درختی با برکت مبارك وباميمنت وبركت. حضرت فرمود: مراد از درخت مبارك حضرت ابراهيم عليه السلام است که شجرهٔ مبارکه نسبت با جلالت پیغمبر ما صلی‌الله علیه‌وآله از آن اصل متفرع گشته.

«زيتونة لاشرقية ولاغربية» یعنی: آن درخت زیتونی است که نه مشرقی است ونه مغربی، وحضرت ابراهیم را به درخت زیتون تشبیه فرمود چون که بهترین درختان است، وهفتاد پیغمبر آن را به پاکی یاد کرده‌اند.

ونیز چون مطلب بیان مثل نور است، ونور از روغن بهم می‌رسد، وچون زیتون پاکیزه‌ترین روغنها است، وانوار هدایت

که عبارت از گروه انبیاء و بنی‌اسرائیل واشرف انبیاء وائمهٔ‌هدی علیهم السلام همه ازآن‌حضرت بهم‌رسیده‌اند لهذا تشبیه به‌درخت زیتون فرمود.

پس حضرت فرمود: مراد از لاشرقیه ولاغربیه آن است که حضرت ابراهیم نه یهودی بود و نه نصرانی، ونصارا را مشرقی فرمود چون که نصاری در نماز روی به مشرق می‌کنند، ویهود را مغربی فرمود چون روی به مغرب می‌کنند.

وبعضی از مفسرین گفته‌اند که مراد درخت زیتونی است که در وسط کوه واقع باشد، که آفتاب همیشه بر آن تابد، نه آن‌که در مشرق کوه باشد که در حوالی غروب آفتاب برآن نتابد.

وممکن است که مراد حضرت نیز آن باشد که یهود و نصارا خود را از آفتاب هدایت محروم گردانیده به راست و چپ میل کرده‌اند، وحضرت ابراهیم بر وسط طریق است که پیوسته از خورشید هدایت منتفع است.

چنانچه حق سبحانه وتعالی فرموده است «ما کان ابراهیم یهودیاً ولانصرانیاً»[1] یعنی: یهود ونصارا هریك حضرت ابراهیم را از خود می‌دانند، وابراهیم نه یهودی بود و نه نصرانی، بلکه مایل بود از جمیع مذاهب باطله به مذهب حق اسلام.

«یکاد زیتها یضیء ولولم تمسسه نار» یعنی: از غایت صفا و روشنی نزدیك است که زیتش نور به‌بخشد بدون آن‌که آتشی به آن برسد.

حضرت فرمود: یعنی علم از اهل بیت سلام الله علیهم منفجر می‌شود وبه عالمیان می‌رسد بی‌آن‌که ازکسی آموخته باشند ونزد

(۱) سورهٔ آل عمران: ٦٧.

کسی درس خوانده باشند، بلکه به محض وحی والهام الهی است، یا آن‌که علوم از ایشان به خلق می‌رسد بی‌آن کـه کسی از ایشان سؤال کند.

«نور علی نور» یعنی: نوری است بر بالای نور دیگر. حضرت فرمود: یعنی درمیان اهل بیت امامی بعد از امام دیگر هست که هریك نوربخش راههای معرفت‌اند.

«یهدي الله لنوره من یشاء» حضرت فـرمود: یعنی خدا هدایت می‌نماید بـه سوی نور خود کـه ائمه معصومین صلوات‌الله علیهم باشند هر که را که می‌خواهد.

«ویضرب الله الامثال للناس» خداوند عالمیان مثلها از جهت هدایت مردمان در قرآن آورد.

پس بعـد از ذکـر انوار ائمهٔ معصومین علیهم السلام ومثل ایشان، بیان مثل مخالفین ومعاندین ایشان فرموده «أو کظلمات‌في بحـر لجـي یغشاه مـوج مـن فوقـه سحـاب ظلمـات بعضـها فوق بعض اذا أخرج یده لم یکد یراها ومن لم یجعل الله له نوراً فما له من نور»[1].

چنانچه مفسران بیان فرموده‌اند یعنی مثل کفار واعمال‌ایشان مانند تاریکیها است که در دریائی باشد بسیار عمیق، چون دریا هرچند عمیق‌تر است تاریك‌تر است که بر بالای این دریا موجی فرا گرفته باشد، وبربالای آن موجی دیگر احاطه کرده باشد، وبر بالای موج ابری بوده باشد، وچندین ظلمت برروی یك‌دیگر جمع شده باشد، تاریکی دریا وتاریکی موج وتاریکی ابر، واین‌ظلمتها به کافر چنان احاطه نموده که اگر دست خود را بدر آورد از وفور

(۱) سورهٔ نور: ۴۰.

ظلمت نمی‌تواند دید، وهرکه راخدا ازبرای او نوری قرار نداده او را نوری نیست.

واین آیات مثل گمراهی وحیرانی کافر است که به سبب کفر خود در ضلالت حیران مانده واز هدایت محروم مانده.

حضرت صادق علیه السلام فرمود: این‌آیه‌مثل دشمنان اهل‌بیت است درضلالت وگمراهی وگمراه‌گردانیدن خلق، ومراد ازظلمات اول ابوبکر است، ومراد از موج اول عمر که به ابوبکر احاطه کرده بود وبعد از او بود، ومراد از موج دوم عثمان است، ومراد از ظلمات بعضها فوق بعض معاویه وسایر بنی‌امیه علیهم جمیعاً لعائن الله است، که هریك بعد ازدیگری‌ظلمتها وتیرگیها وبدعتها در دین احداث کردند، وانوار هدایت اهل بیت را می‌خواستند فرو نشانند.

پس فرمود: مؤمن از بسیاری تاریکیها وظلمتهای ضلالت وفتنه‌های ایشان متحیر می‌ماند، واگر خواهد دست خود را به‌بیند نمی‌تواند دید.

«ومن لم یجعل الله له نوراً فما له من نور» حضرت فرمود: مراد از نور امام است، یعنی: هرکه را در دنیا امامی وپیشوائی از فرزندان حضرت فاطمه که ائمهٔ معصومین علیهم السلام باشند نباشد در روز قیامت او را امامی وپیشوائی نخواهد بود که شفیع او باشد واورا به بهشت راه نماید[1].

والسلام علی من اتبع الهدی.

(۱) اصول کافی ۱/ ۱۹۵، ح۵.

سلسلهٔ آثار علامهٔ مجلسی قدس سره

(۵)

رسالهٔ
تفسیر آیهٔ والسابقون الاولون

تألیف

علامه محمد باقر مجلسی قدس سره

متوفای ۱۱۱۰ هـ ق

تحقیق

سید مهدی رجائی

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين وسلام على عباده الذين اصطفى.

حق تعالى می‌فرماید «والسابقون الاولون من المهاجرين والانصار والذين اتبعوهم باحسان رضي الله عنهم ورضوا عنه وأعد لهم جنات تجري تحتها الانهار خالدين فيها أبداً ذلك الفوز العظيم»[1].

یعنی: سبقت گیرندگان پیشینیان ازهجرت کنندگان ویاوران، وآنان که متابعت ایشان کردند به احسان ونیکی، خوشنود شدخدا از ایشان، وخوشنود شدند ایشان از او، ومهیا کرد از برای ایشان بهشتها که جاری می‌شود در زیر آنها نهرها، مخلد خواهند بود در آنها همیشه، این است فوز بزرگ.

سنیان ازاین‌آیه‌استدلال می‌کنندبر نیکی وبزرگی‌ابوبکر وعمر وعثمان وطلحه وزبیر واشباه ایشان. وجواب ایشان از چند وجه گفته می‌شود:

اول: آن که سابقون از کجا که مراد سبقت گیرندگان به‌اسلام است، شاید مراد آنها باشندکه سبقت وپیشی‌گیرندگان به‌طاعات و عبادات و قربات و درجات عالیه ایمان باشند، چنانچه

(۱) سورهٔ توبه: ۱۰۰.

فرموده است «والسابقون السابقون * اولئك المقربون»[۱] وفرموده است «فاستبقوا الخيرات»[۲] وفرموده است «سابقوا الى مغفرة من ربكم»[۳] ومعلوم است كه در اينجاها به آن معنى نيست.

واين‌كه خلفاءِثلاثهٔ ايشان واشباه آنها درمعرفت وعلم وعبادت برديگران پيشى گرفته باشند، ممنوع است، بلكـه خلافش ظاهر است، واكثر اوقات در مسائل بـه سايـر صحابه خصوصاً على بن أبى طالب عليه السلام رجوع مى‌كردند.

وسنيان نقل‌كرده‌اند كه عمر در هفتاد جا گفت: لولا علي لهلك عمر. وعبادت بسيارى از صحابه را از ايشان بيشتر نقل‌كرده‌اند، وجهاد كه در صدر اسلام از اعظم عبادات بود بـه غير گريختن از ايشان چيزى نقل‌نكرده‌اند، پس به‌كدام عمل‌خير ايشان برديگران سبقت كرده‌اند كه در تحت اين آيه داخل باشند؟!

دوم: آن كه بر تقديرى كه مراد پيش‌تر مسلمان شدن باشد، معلوم است كه مراد اسلام واقعى است نـه اسلام ظاهرى، ومعلوم است كه در ميان صحابه منافقان بسيار بودند كه ظاهر خودرا به اسلام آراسته بودند وباطن ايشان به كفر مشحون بود، وقريب به ثلث قرآن در مذمت منافقان است.

وآنچه از ايشان در آخر نسبت به اهل بيت آن حضرت صلوات الله عليه ظاهر شد از بى‌حرمتى واهانت واذيت، دليل بود بر آن كه ايمان ايشان از روى نفاق بود، پاره‌اى براى طمع، وپاره‌اى‌براى خوف، ودرحيات آن حضرت نيز آثار نفاق از ايشان بسيار ظاهر شد كه دركتب مسطور است.

---

(۱) سورهٔ واقعه: ۱۰ـ۱۱.
(۲) سورهٔ بقره: ۱٤۸.
(۳) سورهٔ حديد: ۲۱.

وچون مرض حضرت را صعب یافتند مخالفت را علانیه اظهار کردند، وحضرت دوات وکتفی طلبید که نامه‌ای بنویسد که امتش هرگز گمراه نشوند، عمر نگذاشت وگفت این مرد هذیان می‌گوید کتاب‌خدا برای ماکافی است، چنانچه درشش موضع صحیح‌بخاری[1] این حدیث مذکور است.

وبعد از آن به اهل بیت آزارها کردند که فاطمهٔ زهـرا علیها السلام که موافـق احادیث صحیحهٔ ایشان حضـرت رسول صلی‌الله علیه وآله فرمود: فاطمه پارهٔ تن من است هر کـه او را آزار کند مرا آزار کرده، و هر که او را بـه خشم آورد مرا به خشم آورده. چنان از خود رنجانیدند که در صحیح بخاری[2] وسایر صحاح ایشان به طرق بسیار مذکور است که حضرت فاطمه علیها السلام وصیت کرد که ابوبکر وعمر بر او نماز نکنند.

اگر بهترین زنـان عالمیان ایشان را مسلمـان می‌دانست چرا مانع نماز ایشان می‌شد بر او، معلوم است که ایذای رسول ایذای خدا است به‌نص‌قرآن، وخدامی‌فرماید«ان‌الذین‌یؤذون الله ورسوله لعنهم الله في الدنيا والاخرة وأعد لهم عذاباً مهيناً»[3].

یعنی: آنان که ایذا می‌کنند خدا ورسول او را لعنت کرده است ایشان را خدا در دنیا وآخرت، ومهیا گردانیده است برای ایشان عذابی خوار کننده.

سوم: آن که از آیه معلوم می‌شود کـه سبق اسلام مشروط به

(۱) صحیح بخاری ۵/۱۲۷ وصحیح مسلم ۳/۱۲۵۷ـ۱۲۵۹ ومسند احمد بن حنبل ۳/۳٤٦.

(۲) صحیح بخاری ۵/۱۷۷ وصحیح مسلم ۳/۱۳۸۰.

(۳) سورهٔ احزاب: ۵۷.

احسان است، زیرا که فرمـوده است «والذین اتبعوهم باحسان»[1] واحسان ایشان ممنوع است.

چهارم: آن که اگر سبقت حقیقی مراد است، احادیث متواتره دلالت می‌کنند بر آن‌که اسبق مهاجران علی بن أبی‌طالب علیه‌السلام بوده است، واگر اکتفا به سبق اضافــه می‌کنید پس هر مسلمانی نسبت به دیگری که بعد از او مسلمان شــده سابق است، پس چه خصوصیت به ایشان دارد.

و اگر معنی دیگــر قرار می‌دهید اثبات باید کــرد و به مجاز استدلال نمی‌توان کرد، و به خواهش خود معنی قرآن را نمی‌توان گفــت.

پنجم: آن که معلــوم است‌که‌وعدو وعید قــرآن مجید در باب مؤمنان وکافران مشروط است بــه موافات وعدم ارتداد وسایــر شروط، واگر نه آیات بسیار است که دخول بهشت معلق بر نفس ایمان واعمال صالحه شده، وبرای صابران‌وصادقان وامثال ایشان آیات وارد شده‌که متضمن وعدهٔ‌بهشت ومغفرت وخوشنودی است، با آن‌که آیات بسیار دلالت برخلود وعقوبت اصحاب‌کبائر می‌کند، وآیات واخبار بی‌شمار در باب خلود مرتــدین وارد شده، وتحقق این شرط در ایشان ممنوع است، بلکه خلافش ظاهر است.

ششم: آن‌که‌به‌اعتقاد ایشان حضرت‌علی‌بن‌أبی‌طالب‌علیه‌السلام وطلحه وزبیر هر سه از سابقان بوده‌اند، با آن‌که درروز جمل همه به قصد قتل یك دیگر شمشیر بر روی یك دیگر کشیدند.

اگر امیرالمؤمنین ایشان را مسلمان می‌دانست، ومی‌دانست که از اهل بهشت‌اند، وخدا از ایشان راضی است، چگونــه امر

---

(۱) سورهٔ احزاب: ۵۷.

می‌کرد اصحاب خود را به‌کشتن ایشان، و خود شمشیر بر روی ایشان می‌کشید، با آن که عامه نقل کرده‌اند در احادیث بسیار که حضرت رسالت فرمود: یا علی حربك حربی. یا علی هر که با تو جنگ کند با من جنگ کرده، ومحارب آن‌حضرت به اتفاق کافر است.

وأیضاً عثمان وطلحه وعلی بن أبی‌طالب علیه السلام را هر سه از سابقون می‌دانند با آن که متواتر است که طلحه سعی در قتل عثمان کرد، وکسی که سعی در قتل خلیفه وامام خود کند چگونه خدا از او راضی است؟

وحضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می‌توانست که اعانت عثمان کند، چنانچه بر هرعاقلی ظاهر است ونکرد، اگراو راخلیفه خداوند خدا ودوست خدا می‌دانست یا مسلمان می‌دانست کی می‌گذاشت که او را بر آن حال بکشند.

واگر گوئی که قادر نبود با آن که ظاهر است که غلط است، وبه‌دون‌رضای‌او محمد بن أبی‌بکر ومالك اشتر ودیگران‌که نهایت اطاعت آن حضرت می‌کردند اگر ایشان را منع می‌کرد البته ممتنع می‌شدند.

می‌گوئیم: بعد از بیعت چرا به نماز عثمان حاضر نشد؟ در آن وقت که خوفی نداشت و همه مطیع او بودند، واگر خود نمی‌رفت بایست جمعی از صحابه را به نماز او بفرستد که خلیفه خدا را با آن مذلت و خفت به روش یهودان مخفی در قبرستان یهودان دفن نکنند.

انصاف بدهید که هیچ عاقلی تجویز می‌کند که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام کسی را که امام وخلیفه داند، وراضی به این احوال نسبت به‌او بشود، باآن تصلب‌آن حضرت در دین‌که عامه وخاصه متفق‌اند در این.

هفتم: آن‌که بیضاوی از سابقان انصار هفتاد نفر را شمرده که در عقبهٔ ثانیه با حضرت رسالت بیعت کردند، وبه اتفاق یکی از آنها سعد بن عباده انصاری بود از جملهٔ نقبای دوازده‌گانه بود، وبه اتفاق ارباب اخبـار واصحاب سیر در روز سقیفه عمر فریاد می‌کرد که بکشید او را خدا او را بکشد.

وچون او با ابوبکر و عمر هیچ‌یك بیعت نکرد او را از مدینه بیرون کرد، ودرغربت بیچاره‌راتیری زدند به تدبیر عمروکشتند، وکشتن او به‌گردن جنیان بستند، وشعری از زبان جن وضع کردند.

هر گاه سابقون اولون را کسی که به کشد وامر به قتل کنـد معاقب نباشد ومعذور باشد، پس شیعه که بـر قبائح غیرمتناهی ایشان از طرق خاصه وعامه مطلـع شده باشند، چنانچه در کتاب بحارالانوار[1] مفصلا ذکر کرده‌ام، وایشان را بد دانند یابدگویند به عذر نزدیك‌تر خواهند بود.

با آن که در صحاح ایشان مذکور است که علی وعباس به نزد عمر رفتند وطلب‌فيء ومیراث کردند، عمرگفت درضمن خشونتها که با ایشان کرد که چون ابوبکر خلیفه شد شما او را غادر وفاجر دانستید، و من که متولی امر شدم باز مـرا غادر وفاجر دانستید. هرگاه پیشوای ایشان آنها را غادر وفاجـر وکاذب داند به اقرار عمر، اگر شیعه نیز ایشان را چنین دانند بعید نخواهد بود.

سخن در این باب بسیار است، و در کتب مبسوطـهٔ فارسی و عربی بیان کرده‌ام به فضل الله تعالی به نحوی که برای منصف راه شبهه نمانده، اگر خواهند به آنها رجوع کنند.

والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم، والحمدلله اولا وآخراً وصلی الله علی محمد واهل بیته الطاهرین.

---

(۱) بحارالانوار ۸/کتاب فتن ومحن چاپ سنگی.

سلسلهٔ آثار علامهٔ مجلسی قدس سره

(٦)

رسالهٔ
آداب سلوک حاکم با رعیت

تألیف

علامه محمد باقر مجلسی قدس سره

متوفای ١١١٠ هـ ق

تحقیق

سید مهدی رجائی

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمدلله وسلام علی عباده الذین اصطفی محمد وآله خیرة الوری.

اما بعـد: این رساله ایست در ترجمۀ بعضی از احادیث شریفه که در کیفیت سلوك ولات عدل باکافۀ عبادکه ودایع رب الارباب اند وارد شده، برای تنبیه ارباب غفلت، واصلاح أصحـاب دولت، که همکنان منوط به صلاح ایشان است، وفساد ایشان مورث اخـلال نظام بنی نوع انسان که زبدۀ مکنونات وأشرف مخلوقاتند.

مرقوم قلم مشوش رقم أحقر عبادالله **محمد باقر بن محمد تقی** گردید، امید ازفضل کامل سبحانی، ولطف شامل ربانی، آنکه کافۀ عباد را از این فوائد لطیفه، ونکات شریفه بهره مندسازند، وحظی خطیر به این حقیر کثیر التقصیر عایـد گرداند، انه تعالی یسمع ویجیب، وعلیه أتوکل والیه انیب.

فصـل اول

[ترجمه عهدنامه مالك اشتر]

در ترجمۀ وصیتی که حضرت امیرمؤمنان ومولای متقیان علی ابن ابی طالب علیه السلام برای قدوۀ ارباب سعادت و ظفـر مالك ابن الحارث اشتر نوشتند درهنگامی که اورا والی مصر گردانیدند،

که خراج آن ولایت را جمع کند، و با دشمنان دین جهاد کند، واهل بلاد را به اصلاح آورد، وبلاد را آبادان کند، پس امر کرد او را به پرهیزگاری از محرمات الهی، واختیار کردن طاعت خدا، ومتابعت کردن آنچه امر کرده است به آن در کتاب خود ازفرائض وسنن که سعادت نمی‌یابد احدی مگر به متابعت آنها، وشقی نمی‌شود مگر به انکار آنها وضایع کردن آنها.

وامر فرمود او را که یاد کند خدا را یعنی ولی خدا و دین خود را به دست و دل وزبان، به درستی که حق تعالی متکفل شده است که یاری نماید هر که اورا یاری کند، وعزیز گرداند هر که دین او را عزیز کند.

وامر کرد که بشکند نفس را در هنگـــام شهوتهـــا، ولگام بر دهانش زند دروقت سرکشیها، بدرستی که نفس آدمی امر کننده است به بدیها، مگر آن که خدا رحم کند.

پس بدان ای مالك کــه تو را فرستادم به سوی خلقی چند کــه جاری شده است بر آنها دولتها پیش از تو از عدل و جــور، و به درستی‌که مردم خواهندکرد ازامور تو درمثل‌آنچه نظر می‌کنی تو درآن‌ازامورروالیان‌پیش‌ازتو، وخواهندگفت‌درحق‌توآنچه‌تومی‌گفتی در حق ایشان، واستدلال نمی‌کنند مردم بر نیکی صالحان مگر به آنچه خدا جاری می‌کند از برای ایشان بر زبانهـــای بندگانش، باید که محبوب‌ترین ذخیره‌ها عمل صالح او باشد.

پس مالك شو وضبط کن خواهش نفس خـــود را، وبخیل باش در اوگذاشتن نفس خود به‌چیزی‌که خدا حلال نکرده است برای‌تو.

وباید که انصاف دهی از نفس خود، خواه موافق خواهش تو باشد وخواه نباشد، وپیراهن دل خود گردان رحم کردن بر رعیت، ومحبت ایشان، ولطف ومدارا کردن با ایشان.

مباش بر ایشان مانند سبع درنده، و غنیمت شمـاری خوردن ایشان را، زیرا که ایشان دو صنف‌اند، یا برادر تواند در دین، یا برادر تو نیستند وکافرند نظیر تواند در خلقت، و از هر یك از ایشان لغزشها واقع می‌شود، وعلتها ایشان را عارض می‌شود، و بر دست ایشان به عمد وخطا جنایتها روی می‌دهد.

پس عطا کن ایشان را ازعفوکردن ودرگذشتن مثل‌آنچه دوست می‌داری که خداوند قادر عطا کند به تو از بخشش وآمرزش خود، به درستی که بر ایشان مسلطی، و بر ایشان والی وحاکمی، وخدا مسلط است بر آن که تو را والی‌گردانیده است، وطلب‌اموراایشان از تو کرده است، و تو را به تسلط بر ایشان در معـرض امتحان درآورده است.

پس خود را برای محاربهٔ پروردگار خود نصب مکن، زیرا که تو را طاقت انتقام او نیست، و تو را گریزی از عفو و رحمت او نیست.

و پشیمان مشو از عفو کردن از گناه‌کار رعیت خود، وشادمشو به عقوبت کردن بر ایشان، واگر با کسی به غضب آئی تا توانی مسارعت مکن به آزار او، ومگو که من‌امیرم وآنچه‌می‌گویم اطاعت من می‌کنند، زیرا که این خیال باطل دل را فاسد می‌گرداند، ودین را بیمار می‌کند، وآدمی را در عرصهٔ بلایا و مصائب می‌سازد، و هرگاه نفس تو احداث نماید این تسلطی که داری عظما تاتکبری.

پس نظرکن به سوی عظمت پادشاهی خداوند که بر تو مسلط است، واو قادر است بر امری چندکه توقدرت برآن ازخودنداری، زیرا که اگر این امر رادرست به نظر درآوری سر تو را از اوج نخوت به حضیض مذلت‌می‌آورد، وحدت طیش‌تورا ساکن‌می‌سازد،

وعقل غایب شدهٔ تو را به سوی تو برمی‌گرداند.

و زینهار که رفعت خود را به رفعت ذوالجلال منما، و در کبریا وجبروت خود را با حق‌تعالی شبیه مدان، به درستی کـــه حق‌تعالی ذلیل می‌گرداند هر جبار قوی را، وخوار می‌کند هر صاحب خیلای عزیـــز را.

وانصاف بده خدای‌خودراو بامردم از نفس‌خود، وازمخصوصان اهل‌خود واز هرکه‌دوست‌می‌داری‌ازرعیت‌خود،زیراکه‌اگرچنین‌نکنی به‌ستم خواهی‌کرد، وهرکه ستم‌کند بندگان راخدا خصم اواست نه بندگان، و هر که خدا خصم او گردد حجت او را باطل گرداند و محارب خدا گردد، تا آن که باز ایستد و توبه کنه.

وهیچ باعث برای تغییر یافتن وزائل شدن نعمت خدا، وزود نازل شدن عذاب خداقوی‌تر ازایستادگی کردن برظلم‌وستم‌نیست، زیرا که حق‌تعالی دعـــای مظلومان را شنونده است، و ظالمان را جزا دهنده است، وباید که محبوب‌ترین امور به سوی تو امـــری باشدکه به حق نزدیك‌تر وعدالت درآن بیشتر، ورضای عامهٔ‌رعایا را جامع‌ترباشد، زیراکه اگرعامهٔ رعایا ازتو درخشم باشند رضای مخصوصان به تو فایده نمی‌بخشد، واگر عامهٔ رعایا از توراضی باشند خشم مخصوصان به تو ضرر نمی‌رساند.

مخصوصان ونزدیکان والیان، مؤونت ایشان بر والی از سایر رعایا عظیم‌تر است در هنگام نعمت و رخا، و یـــاری ایشان او را کمتر است در وقت شدت وبلا. وبسیاری کراهت دارند از عدالت والی برای آن که خود جور توانند کرد بر مردم، واگرسؤالی ازاو کنند زیاده از دیگران ابرام می‌کنند، واگر عطائی به ایشان کند شکر کمتر می‌کنند، و اگر منع کند خیری را از ایشان عذر او ر

دیرتراز دیگران قبول می‌کنند، ودرحوادث دهرکم‌صبرترند ازسایر خلق، وستون دین ومادهٔ اجتماع مسلمین وتهیهٔ دفع دشمنان عامهٔ امت‌انـــد.

پس باید که به جانب ایشان رغبت نمائی، و به سوی ایشان میل کنی، وباید که دورترین رعایا ودشمن‌ترین ایشان نزد تــو کسی باشد که طلب عیوب مردم بیشتر کند، زیرا که در مردم عیبی چند هست که والی سزاوارترین مردم است به پوشانیدن آنها.

پس سعی مکن در ظاهر گردانیدن عیبها که بر پوشیده است، زیراکه نیست برتو مگرآنکه آنچه برتو ظاهر شود مردم را از آنها پاك کنی، وخدا حکم می‌کند در آنچه بر تو پنهان است.

پس تا تو عیب‌پوش مردم باشی خدا بــه پوشاند بــر تو آنچه دوست می‌داری که از رعیت به پوشانی، و رها کن از مردم عقدهٔ هر کینه را، و قطع کن از خود سبب هــر عداوتی را، وقبول کن عذر مجرمان را، و به شبه‌ها دفع کن حدود گناه‌کاران را، و هرچه بر تو ثابت نشود تغافل کن و به گمان مؤاخذه مکن.

وزود تصدیق بدگویان را مکن، به درستی کــه ایشان فریب دهنده‌گانند به ظاهر خبر می‌نمایند. و هرگاه مشورت کنی بابخیل مکن که تو را از فضل واحسان منع نماید، و تو را از فقرترساند، و نه با اهل جبنی‌که تو را کم جرأت گرداند، ونه باصاحب حرصی که زینت دهد برای تو جمع اموال را به جور وستم، به درستی که بخل وجبن وحرص سه خصلت‌اندکه‌جامع‌آنها وسبب‌آنها بدگمانی به جناب مقدس الهی است.

وبدان که بدترین وزرای تو کسی است که وزیر بدان پیش از تو بوده است، و شریك ایشان در گناه بوده است، پس ایشان را

محرم مگردان‌که ایشان یاوران گناه‌کاران و برادران‌ستمکارانند.

و تو عوض بهتر از ایشان می‌توانی یافت که در رأی صائب و حکم نافذ مثل ایشان باشند، و در وزر و گناه مانند ایشان نباشد، ویاری نکرده باشند ظالمی را بر ظلم او، وگناه‌کاری را در گناه او، و این گروه که خود بهم‌رسانی خرج ایشان بر تو کمتر ویاری ایشان برای تو بیشتر خواهد بود، و بر تو مهربان‌تر خواهند بود، با غیر الفت کمتر خواهند گرفت.

پس ایشان را مخصوص خود گردان در خلوتها ومحفلها، واز میان‌ایشان بایدکسی نزدتوگرامی‌ترومقرب‌ترباشدکه حق‌را به‌تو بیشترگوید، ودرامری‌که خدا برای‌دوستانش‌پسندیده‌یاری‌توکمتر کنند، خواه تو را خوش آید و خواه بد آید.

وخود را بـه‌چسبان به گروهی کـه اهل پرهیزگاری وراستی گفتارند، و ایشان را عادت فرما که بر روی توبسیار مدح‌نگویند، و تو را به کاری که نکرده‌ای ستایش نکنند، زیرا که بسیار مدح خود شنیدن مورث‌تکبر ونخوت‌است، وآدمی را ازعیوب نفس خود غافل می‌سازد.

وباید که نیکوکار وبدکار نزد تومساوی نباشند،که این باعث می‌شود که نیکوکاران ترك نیکی کنند، وبدکاران در بدی بیشتر جرأت نمایند، ولازم دار هر یك را آنچه بر خود لازم گردانیده‌ای از جزای نیك و بد.

وبدان که هیچ چیز باعث گمان نیك رعیت به والی نمی‌گردد مثل احسان کردن و الی نسبت به ایشان، و تخفیف دادن خرجهـا ومؤونتها از ایشان، وجبر نکردن ایشان برحقی‌که نداشته باشد.

و باید که گمان تو به رعیت نیکو باشد، به درستی که گمان

نیك تو به رعیت قطع می‌کند از تو تعب دورودراز را، سزاوارتر رعایا به گمان نیك کسی است که احسان تو بر او بیشتر باشد، وسزاوارتر ایشان به گمان بدکسی است‌که بد نسبت به او بیشتر کرده باشی.

و برهم مزن سنت شایسته‌ای را که والیان صدر این امت کرده‌اند، و به سبب آن الفت حاصل شده است، واحوال رعیت به صلاح انجامیده، واحداث مکن بدعتی‌که آنها را برهم زندکه ثواب آن سنتها از ایشان باشد، ووبال برهم زدن آنها بر تو باشد.

وبسیار با علماء مدارسه، ومذاکره کن، و باحکیمان ودانایان مشورت کن در امری چند که موجب صلاح امور تواست، ودراقامت سنتی چند که به آنها مستقیم شده‌اند أهل دیار تو.

وبدان که رعیت چند طبقه‌اند که صلاحیت نمی‌یابند بعضی مگر به بعضی، وبعضی را از بعضی چاره نیست:

اول: لشگری که دین خدا را برپا می‌دارند.

دوم: نویسندگان عامه که برای مصالح امور خلق ضرورند، ونویسندگان خاصه که به امور مخصوص تو قیام می‌نمایند.

سوم: قاضیان که به عدالت در میان مردم حکم می‌کنند.

چهارم: عاملان که به انصاف وعدالت ومدارا سلوك کنند.

پنجم: جماعتی که جزیه وخراج از کافر و مسلمان گیرند.

ششم: تاجران وارباب صنعتها و پیشه‌ها.

هفتم: طبقه‌ای که پست‌تر می‌نمایند که فقر وارباب احتیاج واضطرارند، وهریك ازاینها را خداسهم ونصیبش را برده‌است، واز اندازهٔ فریضه در کتاب خود وسنت پیغمبر خود صلی الله علیه

وآله برای ایشان مقرر ساخته و نزد ما معلوم ومحفوظ است.

پس لشگر به اذن خدا مانند قلعه‌هایند برای محافظت رعیت، وزینت والیان‌اند، ومورث عزت وغلبهٔ دین‌اند، وراه‌ها به ایشان ایمن می‌گردد، ورعیت به‌دون ایشان برپا نمی‌ماند.

وقوام لشگر نیست مگر به آنچه خدا برای ایشان مقررساخته از خراج زمینها که از کافران به جنگ گرفته شده‌است‌که به‌سبب آن قوی می‌شوند برجهاد دشمن، واعتماد می‌کنند بر آن خراج در آنچه صلاح ایشان در آن است، ورفع حاجت خود به‌آن می‌نمایند.

پس ضرور است که جمعی که تحصیل وضبط خراج نمایند. وقوام این دوصنف یعنی لشگری ومحصلان خراج نمی‌باشد مگر به قاضیان وعمال ونویسندگان کــه عقد مصالح ایشان نمایند، ودر امورخاص وعام امین‌مردم‌باشند، وباز جمیع این‌طوائف را تعیش ممکن نیست مگر به بازرگانان وارباب صنایع که اجتماع نمایند برمصالح ایشان، وبازارهای ایشان را برپا دارند، ومتکفل‌اعمال ضروریهٔ ایشان شوند، وبه کاری چند قیام نمایندکه ازغیرایشان متمشی نمی‌شود.

بعد از ایشان طبقهٔ اهل‌حاجت ومسکنت‌اند که لازم است‌عطایا واعانت ویاری ایشان، وخدا برای هریك حقی مقرر ساخته، وهر یك از ایشان را بر والی‌حقی هست بــه‌قدر آنچــه مصلح احوال ایشان بوده باشد، وایشان رااز او گریزی نبوده باشد.

پس باید که والی لشگر وسپهسالار تو کسی باشد که به گمان تو بیش از همه کس اطاعت خدا ورسول نمایند، وخیرخواه امام تو بیش از دیگران باشد، وحلم وبردباری او از همه بیشتر باشد، وزود به غضب نیاید، وعذر مجرمان را قبول کند، وبا ضعیفان به

مدارا سلوك كند، و به جانب زیردستان چندان میل نكند، وعنف وتعدی نكند، واز اقامت مصالح ملك وملت ضعیف نباشد، وخود را به‌چسباند به صاحبان حسبهای نیكو وخانه آبادهای شایسته، وأهل سوابق حسنه‌كه به‌اخلاق نیك واعمال پسندیده معروف‌اند.

پس مصاحبت كن با اهل دلیری وشجاعت وارباب جوانمردی وسخاوت، زیرا كه ایشان مجموعهٔ كرم وبزرگواری ومحل معروف ونیكی‌اند، وتفقد نما احوال ایشان را بسان رعایت پدر ومادر مهربان فرزند خودرا.

وعظیم مشمار آنچه ایشان را به‌آن تقویت نمائی، وحقیرمدان مهربانی را كه ایشان را به آن تعاهد كنی هرچند اندك باشند، زیرا كه این ملاطفتها داعی خواهد گردید ایشان را به سوی خیرخواهی تو، وگمان نیك داشتن به تو.

وترك مكن جستجوی كارهای اندك ایشان را سبب اعتماد بر الطاف جسیمه كه نسبت به ایشان به عمل آورده‌ای، زیرا كه از لطفهای اندك تو منتفع می‌گردند، واز دستگیریهای عظیم تو مستغنی نیستند.

وباید كه از سرگردهای لشگر كسی را بیشتر مقرب گردانی واختیار نمائی كه اعانت ویاری لشگر نماید، وبه قدر توانائی احسان وافضال نسبت به ایشان به عمل آورد، واهل واولادایشان در شهرهای خود گذاشته‌اند رعایت كنند، تا آن كه خاطر عساكر برای دفع اهل فساد از هر خیال دیگر فارغ باشد.

وایضاً لطف تو به ایشان موجب میل دلهای ایشان است به‌سوی تو، خیرخواهی رعایا درست نمی‌شود مگر آن كه بروالیان خود

مهربان باشند، ودولت وغلبهٔ واليان برايشان گران نباشد، ومدت استيلاى واليان بر ايشان دراز ننمايد.

پس گشايش ده در اميدهاى ايشان، وپياپى گردان بـر ايشان ثنائى نيكو را، وبشمار برنيكوكاران ايشان آثارحسنهٔ ايشان را، زيرا كه‌افعال حسنهٔ ايشان را بسيار كردن شجاعان را بـه حركت مى‌آورد، وبددلان را شجاع مى‌گرداند اگر خدا خواهد. پس سعى جميل هريك را در مرتبهٔ خود بشناس، وكردار مردى را به ديگرى نسبت مده، ودرخور سعى هريك ايشان را پاداش بده.

وچنان مباش اگـر مرد بـزرگى كار سهلى كند آن را بزرگ شمارى، واگر مرد كم نامى كار بزرگى كند خورد شمارى براى پستى او، وهر امرى كه بر تو دشوار شود يا مشتبه بماند به خدا ورسول ردكن، به تحقيق كه حق تعالى خطاب نمود با گروهى كـه مى‌خواست ارشاد نمايد ايشان را «يا أيها الذين آمنوا أطيعوا الله وأطيعوا الرسول واولي الامر منكم فان تنازعتم في‌شيء فردوه الى الله والرسول».

يعنى: اى گروهى كـه ايمان آورده‌ايـد اطاعت كنيد خدا را، وفرمان بريد رسول خدا را وصاحبان امر خودراكه ائمهٔ‌معصومين عليهم السلام‌اند، پس اگر نزاع كنيد با يك‌ديگر در امرى، پس ردكنيد به سوى خدا و رسول.

حضرت فرمود: رد به‌خدا عمل چند است از قرآن كه معنى‌آنها واضح است، ورد بررسول خدا أخذكردن وعمل نمودن به‌سنتهاى متواترهٔ معلومهٔ آن حضرت است، كه مورث اجتماع خلق، ومانع‌از پراكندگى ايشان است.

واما قاضيان، پس اختيار كن براى حكم ميان مردم هر كه را

به گمان خود بهترین رعیت خود می‌دانی که کارها بر او تنگ نشود، ولجاجت خصمان مانع حکم او نگردد، واگر لغزشی از او صادر شود زود برگردد، وبرگشتن به‌سوی‌حق براو دشوار نباشد، هرگاه حق را به‌شناسند نفس او به سوی طمع مشرف نگردد.

وتا حق نهایت وضوح نزد او بهم نرساند حکم نکند، واندك فهمی اکتفا ننماید، ودر اموری که براو مشتبه شود بیش از دیگران توقف نماید، وبیش از همه کس به حجتها اخذ نماید، ومراجعت خصم وسؤال از حجت او دلتنگ نشود، وبسیار صبر کننده باشد برای شکافتن امور، وچون حق بر او ظاهر گردد زود قطع کند وحکم را جاری سازد.

ومدح مداحان باعث حق‌پوشی اونشود، وتحریص ارباب قوت باعث میل او از حق نگردد، واین گروه در میان مردم نادرند.

پس بسیار تفحص کن قضاهای او را وگشایش ده در عطای او، وآن مقدار که عذر او زائل گردد به آن حاجتش به سوی مردم کم گردد، و بده او را منزلت وقرب از آن که دیگران نزد خودآنچه طمع نکنند در آن غیر او از مخصوصان تو، تا ایمن گردد به مسبب این منزلت از آن که دیگران بی‌خبر او را نزد تو ضایع کنند.

ودرباب قاضیان ونصب ایشان نظر بلیغ وتأمل کامل به عمل آور، زیرا که‌این دین در زمان خلفای جور که پیش از من بودند اسیر بود، و در دست اشرار عمل می‌کردند، ودر آن به هوس وخواهش نفس خود ودین را وسیلهٔ تحصیل دنیا کرده بودند.

پس نظر کن در امور عمال وخراج والیان که در مملکت خود تعیین می‌نمائی، و از روی بینائی وامتحان تعیین نما که ایشان‌را امتحان کنی، وهر که را سزاوارتر دانی مقرر گردانی، نه آن‌که

این را بخشش قرار دهی، وهر که را به‌دون اهلیت اختیار نمائی برای محبتی که به او داری، که اینها مجمع جور وخیانت‌اند.

و برای این کار تفحص کن جمعی را که اهل تجربه وحیا، و از خانه آبادهای شایسته باشند. وآنان‌که حقوق‌مساعی در دین‌دارند، زیرا که ایشان خوش اخلاق‌تر وکم طمع‌ترند، ودر عواقب امور تفکر ایشان کامل‌تر است، پس روزی کامل برای ایشان مبذول داردکه قوتی است ایشان رابرای‌اصلاح نفسهای‌ایشان، و بی‌نیاز می‌گرداند ایشان را ازتصرف در آنچه در تحت ید مردم است وحجتی است بر ایشان، اگر مخالفت امر تو نمایند، یا رخنه‌ای در امانتهای تو کنند.

پس تجسس‌کن سلوك‌ایشان را، وجواسیس بفرست‌که تفحص احوال‌ایشان نمایند، وباید آن جاسوسان ازاهل‌صدق ووفاباشند، زیرا که در پنهان تفحص ایشان کردن باعث تحریص وترغیب ایشان است برکار فرمودن امانت ومدارکردن با رعیت، وخود را به دست یاوران واعوان مده.

اگر جاسوسان از اهل تو اتفاق کنند بر آن که یکی از ایشان دستی به سوی خیانتی دراز کرده، بس است برای تو شاهد که عقوبت نمائی او را در بدن او، واو را مؤاخذه گردانی به آنچه یافته است در عمل خود، پس او را در مقام مذلت باز داری، ونام خیانت بر اوگذاری، وعار این تهمت را درگردن‌او قلاده‌گردانی.

وتفقد وجستجو نما امر خراج را، واهل خراج سبب صلاح امور سایرخلق است، واصلاح نمی‌آید احوال دیگران مگر به ایشان، زیرا که مردم عیال خراج واهل خراج‌اند.

وباید که نظر تو در آبادانی زمین کامل‌تر باشد از نظر تو در

جمع کردن خراج، زیرا که جلب و تحصیل خراج میسر نمی‌شود وحاصل نمی‌گردد مگر به آبادانی محالی که خراج از آنها به عمل می‌آید که طلب می‌کنند خراج را به دون آبادانی، محال آن شهرها را خراب می‌کنند، و بندگانش را هلاك می‌گردانند، وکار او به راه نمی‌رود مگر اندکی.

پس اگر شکایت کنند ازگرانی خراج یاعلتی مانندملخ‌وسایر آفات، یا از منقطع شدن آب نیامدن باران، یا باطل شدن و تغییر یافتن محل زراعت، یا آن که آب بر آن مستولی گردیده، یا آن که بسیاری تشنگی زمین را از قابلیت انداخته، یا آن که تخفیف دهی خراج را از ایشان به قدری که گمان داری که اصلاح امور ایشان به آن قدر می‌شود چیزی از خراج تخفیف‌دهی از ایشان برتوگران نباشد، زیرا که ذخیره‌ای است برای تو که صرف می‌نمایند در آبادانی شهرهای تو و زینت دادن ولایت تو، با آن که جلب می‌کنی به این سبب نیکی نیتهای ایشان را نسبت به تو.

وشاد می‌شوند به آن که عدالت کرده‌ای در حق ایشان، وایشان را قوت داده‌ای به آنچه نزد ایشان ذخیره کرده‌ای از ترفیه احوال ایشان، واعتماد بهم می‌رسانند بر ایشان به سبب آن که عادت فرموده‌ای ایشان را به عدالت، ورفق ومدارا نسبت به ایشان.

وبسا باشد که امری چند حادث شود که هرگاه در آن امر بر ایشان اعتماد کنی و از ایشان طلب یاری‌کنی به‌طیب خاطرمتحمل آن بشوند، زیرا که ملك آبادان برمی‌تابد هرچه را برآن بارکنی، وخرابی زمین از تنگ دستی اهلش می‌باشد، وتنگ دستی‌اهلش نمی‌باشد مگر به سبب آن که نفوس والیان مشتاق گردد به جمع اموال، وبدگمانی ایشان به باقی‌ماندن برمنصب، وکم‌پندگرفتن

ايشان از تغيير احوال روزگار وبی‌اعتباری دنيای غدار.

پس نظر كن در حال كاتبان خـود و تعين كن برای امور خود بهترين ايشان را برای نوشتن رساله‌ها ونامه‌ها، كـه در آن درج می‌كنی اسرار ومكرها وتدبيرهای خود را، كسی را مقرر كن كه جامع‌ترين مردم باشد اخلاق پسنديده را، وكسی باشد كه گرامی داشتن تو او را باعث طغيان او نگردد، به سبب آن كرامت جرأت بهم رسانند بر تو، به آن كه مخالفت تو نمايد در حضور اشراف واكابر، وغفلت او را باعث نشود بر كوتاهی از رسانيدن مكاتيب و رسائل عمال تو به سوی تو، وبرگردانيـدن جواب آنها بر وجه صواب از جانب تو، وغافل از آنچه بايد بگيرد و از جانب تو بدهد واز وعده‌ها و شرطها ضعيف نگرداند پيمانی راكه عقدكند برای تو، وعاجز نشود از گشاد دادن در آنچه بر تو شرط كرده است، يعنی در اول چنان شرط كندكه در آخر دشوارنشود، وجاهل‌نباشد به قدر نفس خود، زيرا كه قدر خود را نمی‌شناسد به قدر ديگران جاهل‌تر خواهد بود.

پس بايد كه ايشان را كه اختيار كنی از روی خواهش و ميل به دل خود نكنی، واعتماد بر فراست خود ننمائی، و به گمان نيك خود مغرور نشوی، زيرا كه مردم به ساختگی وتصنع خود را در معرض فراست واليان بدر می‌آورند، واقدام به خدمات پسنديده می‌نمايند، و به غير اين ظاهر تلبيس می‌كنند، وهيچ خيرخواهی وامانت در خاطر ايشان نيست، وليكن امتحـان كن ايشـان را به ولايتها كه برای شايسته‌گان پيش از تو كرده‌اند.

پس تعيين كن كسی را از ايشان كه در زمان پيش اثر خير او در عامهٔ خلق بيشترظاهر شده، وبه ديانت وامانت معروف‌تر بوده،

اگر چنین کنی فعل تو دلیل خواهد بود بر خیرخواهی تو نسبت به خدا و نسبت به امامی که از جانب او والی شده، و باید که برای هر نوع از کارهای خود یك سرکردهای از ایشان مقرر داری که از قیام به امور بزرگ عاجز نگردد، و بسیاری اشغال موجب پراکندگی احوال او نگردد.

پس تفحص کن آنچه بر تومخفی‌است ازاحوال ایشان، و تجسس نما در آنها که رسولان ایشان به سوی تو می‌آیند، و محتاجان که با کاتبان تو رجوع دارند که به ایشان به چه نحو سلوك کرده‌اند، زیرا که اکثر نویسندگان مبتلا می‌باشند به عزت وتکبر ونخوت، ودل تنك شدن از کارسازی مسلمانان، مگر کسی را که خدا نگاه دارد از این صفات ذمیمه، ومردم را چاره‌ای نیست از رجوع به ایشان، ودفع‌حوائج به سوی ایشان، وهرعیب‌که درکاتبان توظاهر شود وتو از آن تغافل‌ورزی گناه آن بر تو لازم خواهد آمد، واگر فضل ونیکی از ایشان ظاهر گردد به تومنسوب خواهند گردید به آن ثوابهای نیکو که تو را بر این امر نزد حق ثابت است.

پس بعد از کاتبان باید که قبول نمائی وصیت مرا در حق تجار واصحاب حرفها، ودیگران را وصیت کن در حق همهٔ ایشان، خواه آنها که در بلاد ساکن می‌باشند، وخواه آنها که به مال خود به شهرها برای تجارت سفر می‌کنند، وخواه آنها که به دست خود پیشه‌ها برای مصالح مسلمانان به عمل می‌آورند، زیرا که ایشان مادهٔ منفعتهای خلق‌اند، وامور ضروریه مسلمانان را سبب می‌شوند، واز بلاد بعیده جلب امتعه می‌نمایند، و دریا وصحرا وکوه و دشت راطی می‌کنند، وبه جائی چند می‌روند برای‌تحصیل منافع خلق که دیگران را میسر نیست، وجرأت نمی‌کنند بر رفتن

به آن مواضع از بلاد دشمنان تو، وهمچنین ارباب صنایع به دست خود ضروریات مسلمانان را به عمل می‌آورند.

پس حرمت همه ایشان را رعایت کنی، وخوف را از راه‌های ایشان زائل کن، واحقاق حقوق ایشان را از دیگران بگیر، زیرا کـه ایشان با والیان در مقام مسالمه وانقیادند، وخوف ضرری از ایشان نیست، و با همه کس صلح‌اند، و از ایشان توهم فسادی نیست، وپیوسته طالب امنیت وانتظام دولت‌اند.

پس تفقد نما احوال ایشان را در محل حضور خود وحواشی و اطراف بلاد خـود را. و به این مراتب کـه دانستی بدان کـه در بسیاری از ایشان صفات ناشایسته هست از تنگی فاحش وبخل و حبس کردن متاعها از مسلمانان برای زیادتی قیمت، وتحکیم در قیمت امتعه، واین راه مضرتی است برای‌عامهٔ عباد، وموجب عیب وبدنامی والیان است.

پس منع‌کن ایشان را ازحبس‌کردن امتعهٔ ضروریه، به‌درستی که حضرت رسول صلی الله علیه وآله نهی فرمود از آن، و باید که در خرید وفروش مسامحه بکنند، وبه ترازوهای عدل و به نرخی چند که ضرر به هیچ یك از بایع ومشتری نرسد معامله کنند، پس اگر کسی بعد از نهی مرتکب احتکار و حبس امتعهٔ ضروریه شود او را معاقب گـردان، وچنان کن که عبرت دیگران گـردد، اما از اندازه بدر مرو وزیاده از جنایت سیاست مکن.

پس از خدا بترس، و خدا را بیادآور درحق‌طبقه‌ای‌که به ظاهر حال از همـه پست‌ترند وبیچاره‌ترین خلق‌انـد، یعنی مسکینان و محتاجان وبدحالان وصاحبان امراض مزمنه، و در میـان ایشان گروهی هستند کـه سؤال می‌کنند و به آنچه می‌دهی قانـع‌اند، و

گروهی هستندکه خود رامی‌نمایند ومی‌گریزند وسؤال نمی‌کنند.

وحفظ کن وصیت خود را در حق ایشان، وبرای ایشان بهره قرارده از بیت‌المال خود،و از غلات املاکی که در اسلام فتح شده، یا امام برای خود اختیار کرده در هر شهری، زیرا که در دور و نزدیك ایشان را در این اموال حق هست، ورعایت حق همه بر تو واجب شده است، و تو را مشغول نگرداند از احوال ایشان.

تفکر و نظر کن در امور کلیهٔ ملك، زیرا که خدا تو را معذور می‌دارد در تقصیر کردن در امر حقیر، برای آن که محکم گردانی امر کبیر را، پس همت خود را بر صلاح احوال ایشان بگمار، واز روی تکبر روی از ایشان مگردان.

وتفقد نما احوال آنها را که دست ایشان به تو نمی‌رسد، و در دیده‌های مردم حقیر می‌نمایند، ومردم ایشان راکم‌قدرمی‌شمارند، پس برای امور ایشان مقرر گردان کسی را که اعتماد بر او داشته باشی و از تو ترسد، و از اهل تواضع وشکسته‌گی باشد که دفع امور ایشان از تو بکند، واحوال ایشان را به تو عرض نماید.

پس چون مطلع شوی بر حوائج ایشان به نحوی عمل کن روزی که خدا را ملاقات کنی عذری نزد او تو را نباشد، زیرا که این جماعت ازمیان رعیت زیاده‌ازدیگران‌محتاج به‌انصاف‌وعدالت‌اند.

ودر اداء حق همهٔ خلق عذر خود را نزد خداوند عالمیان ظاهر گردان، وجستجو کن به یتیمان بی‌پدر را وکوران وبیماران وآنها که به بلاهای مزمن مبتلا شده‌اند، وپیران راکه چاره ندارند و سؤالی از مردم نمی‌کنند، پس روزیها برای ایشان مقرر گردان که ایشان بندگان خدایند. وتقرب جو به سوی خدا در رعایت حق‌شناسی ایشان، واداء ارزاق ایشان، به درستی که عمل خالص

نمی‌گردد مگر به نیت درست.

وبدان که نفوس مردم راضی نمی‌شوند وقبول نمی‌کنند که تو غایبانه ادای حقوق ایشان کرده تا مشافهتاً حاجات ایشان را نشنوی، و در مقام قضای حوائج ایشان نیائی و این بر والیان گران است، وهر حقی گران می‌باشد، وگاهی خدا آسان می‌کند برگروهی چندکه طالب عاقبت وآخرت باشند، ونفوس خود را بر مشقتها صبر فرمایند، واعتقاد داشته باشند بر راستی وعدهٔ خدا برای کسی که صبر کند واز خدا طلب اجر نمایند، تو از ایشان باش، ویاری طلب کن از خدا.

وباید که برای صاحبان حاجات وآنها که با تو رجوع دارند وقتی از خود قرار دهی که فارغ گردانی در آن وقت برای‌ایشان فکر وذهن خود را از هر شغلی، پس رخصت دهی که همه نزد تو بیایند، وبرای ایشان در مجلس عام بنشینی، پس رخصت دهی‌که هرکه خواهد نزد تو بیاید، وبنشینی برای ایشان در مجلسی که در آن مجلس تواضع وتذلل کنی برای خداوندی که آفریده است و بلند گردانیده است تو را، ومنع نمائی از ایشان لشگر و یاوران خود را از دربانان ویساولان خود.

وپست گردان در آن مجلس برای ایشان بال خود را، ونرم گردانی برای ایشان پهلوی خود را درمراجعت‌نمودن وگوش‌دادن به‌سخن‌ایشان، ودوری‌گردانیدن به‌سوی‌ایشان، تاآن‌که‌هرکه‌خواهد با تو سخن بگوید بی‌خوف واضطراب سخن تواند گفت.

به درستی که من شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه وآله که درمواطن متعدده می‌گفت: مقدس و پاکیزه نمی‌شوند امتی که در میان ایشان حق ضعیف ازقوی بازیافت نشود، درحالتي که ضعیف

را مضطرب نسازند و به خوف نیندازند.

پس متحمل شو سفاهتی را که از ایشان صادر شود، یا آن که از بیان غرض عاجز مانند، و دورگردان از خویش دل‌تنگی و تکبر را تا حق تعالی به این سبب بگشاید بر تو اکناف واطراف رحمت خود را، و واجب گردانند برای تو ثواب طاعت خود را، وآنچه عطا کنی چنان کن که برگیرنده گوارا باشد، واگر منع کنی باید که مقرون به مدارا وعذرخواهی و زبان خوش باشد، وفروتنی‌کن در این مقام به درستی که خدا دوست‌دارد تواضع‌کننده را، وباید که از اعوان خود کسی گرامی‌تر داری که مدارای او با خلق خدا بیشتر باشد، ومراجعت به سوی ایشان بیشتر نماید، ولطف او ضعفا را فزون‌تر باشد.

پس بدان که امری چند است که ناچار است که خود مباشر آنها شوی:

اول: آن‌که عمال تو نامه‌ای به‌تو نویسندکه‌کاتبان‌تو عاجز باشند ازنوشتن جواب ایشان، خود متوجه‌شوی وجواب ایشان رابنویسی.

دوم: آن که از حاجات مردم اگر برتو امری‌وارد شود که‌اعوان تو از دل‌تنگی متوجه آنها نگردیده باشند خود به قضای حوائج ایشان قیام نمائی.

سوم: آن که آنچه برکاتبان وخازنان تو وارد شود از آنچه در تحت اختیار ایشان است برسی، وتقصیر و تأخیر در آنها روا نداری، وبا هر یك از ایشان در امری که به او تعلق دارد مشورت نمائی فارغ و ذهنی مجتمع. و هیچ امری را جاری نسازی مگر بعد از تفکر و مراجعت با نفس خود، و مشاورت با آن کسی که برای

آن کار تعیین کرده‌ای باید که‌از تو خائف نباشد، وآنچه مقتضای رأی او باشد بی‌خوف وهراس به تو تواند گفت.

و بدان که باید کار هر روز را در همان روز برسی، وبه روز دیگر نیندازی، که در روز دیگر امری چند روی می‌دهد که آنها را صورت باید داد، وبه‌گردان برای نفس خود و خدا بهترین وقتها را و بزرگترین قسمتها را، هرچند همه کارها برای خدا می‌تواند بود اگر نیت تو در آن درست باشد، و موجب سلامت ورفاهیت رعیت باشد.

وباید که امور خاصه که برای خدا دین خود را به آن خالص می‌گردانی برپا داشتن فرائض خدا باشد که مخصوص او است. پس از بدن خود بده به خدا آنچه واجب است از نمازها در شب وروز، در آنها اهتمام کن، زیرا که واجب بودن بعضی از نوافل مانند نماز شب مخصوص حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله بود، چنان چه حق تعالی در قرآن مجید فرموده است «ومن اللیل فتهجد به نافلة لك عسی أن یبعثك ربك مقاماً محموداً».

پس این امری است که مخصوص گردانید خدا به آن پیغمبر خود را، و گرامی داشت او را به آن، وبراو واجب گردیده وبر دیگران تطوع وسنت است، چنان چه حق تعالی فرموده است «فمن تطوع خیراً فان الله شاکر علیم» یعنی: هرکه ازروی تطوع به‌عمل آورد خیری را پس خدا شکر کننده و جزا دهنده است، ودانا است به اعمال بندگان.

پس وافر وکامل به عمل آور آنچه را تقرب می‌جوئی به سبب آن به سوی خدا وگرامی‌دار آن را، واداکن فرائض خدا را به‌سوی کامل بی‌عیبی و نقصی، هرچند بدنت را به‌گدازد وبه تعب‌اندازد.

وهرگاه برخیزی برای مردم به پیش نمازی، پس مباش نفرت دهندهٔ مردم به‌طول دادن، و نه ضایع کنندهٔ نماز به‌ترك اکثر سنن، زیرا کــه در میان مردم کسی است کــه‌دردی وعلتی دارد، ونماز طولانی را تاب نمی‌آورد، وکسی می‌باشد که حاجتی دارد، وطول نماز منافی حاجت او است.

وبه تحقیق که سؤال کردم از رسول خدا صلی الله علیه وآله در هنگامی‌که مرا متوجه یمن گردانیدکه چگونه باایشان نمازگذارم؟ فرمود: نماز کن با ایشان مانند نماز ضعیف‌ترین ایشان، ونسبت به مؤمنان مهربان باش.

وبعد از این مراتب باید که طولانی نشود پنهان بــودن تو از رعیت خود، زیرا که پنهان بودن والیان از رعیت بــاعث تنگی کار مردم می‌گردد، و والی کم علم بهم می‌رساند به احوال رعیت، و در خانه نشستن والی و راه ندادن مردم سبب آن می‌شود که بر احوال مملکت خود مطلع نگردد، وامور بزرگ که روی دهد به آن کــوچك نمــایند، وامور کوچك را عظیم نمایند، وحسن را قبیح شمارند، وسخنان که به او رسانند حق و باطل به یك‌دیگر مخلوط باشد.

ونیست والی مگر بشری نمی‌داند آنچــه را مردم از او پنهان دارند از امور، وسخن راست و دروغ علامتی ندارد کــه به محض گفتن توان تمیز کردن.

و ایضاً حــال تو خــالی از دو صورت نیست، یــا آن است که جوانمردی در بذل کردن مال در راه حق، پس چرا خود را به مردم نمی‌نمائی که حق واجب را عطا کنی، وافعال نیکو از تو به رعیت صادر گردد. یا آن است که مبتلائی به بخل و نمی‌خواهی‌که عطاکنی

وحاجات مردم را روا کنی.

باز نیاید که پرده نشین گردی، و در بر روی مردم به بندی، زیرا که چون مردم از عطای تو آیس و ناامید گردیدند زود دست از سؤال برمی‌دارند. با آن که اکثر حاجات مردم طلب مال نیست که نقصانی به تو به‌رسد، مانند آن که بر کسی ظلمی شده بـه تو شکایت می‌کند، یا دعوی دارد وحکم عدلی از تـو می‌خواهد، پس منتفع شو به آنچه وصف کردم برای تو، و اکتفا کن در آن برآنچه بهره‌ور شد وصلاح تو در آن است ان شاء الله.

وبدان که والیان وپادشاهان محرمان ومخصوصان می‌دارندکه راغب‌اندبه‌آن‌که‌اموال وولایت را مخصوص خود گـردانند، وبر مردم تطاول و زیادتی کنند، و به ایشان در مقام انصاف نباشند، پس مادهٔ طمع این جماعت را قطع کن به طمع کردن اسباب این احوال، وبه انقطاع مده به مقربان خود زمین و مزرعه را، و طمع نکنند مخصوصان تو در احیای مزرعه‌ای‌که ضرررسانند به‌همسایهٔ خود در آبی، یا در عملی مشترکی که مؤنت او را بر دیگران قرار دهند، ونفعش از ایشان باشد، وبه تو فایده عائد نگردد، وعیبش با تو باشد در دنیا و عقبا.

وچون مرافعات به تو برسد باید که عدالت کنی در حکم میان ایشان، ولازم گردانی حق را بر هرکه لازم گـردد بـر او، خواه نزدیك وخواه دور، وباید که بر دشواری ایـن حکم صبر کنی، و رضای حق‌تعالی منظور داری، هرچند بایدحکم برخویشان نزدیك ومصاحبان مخصوص خود کنی، واگر بر تو دشوار و گران باشد تفکر کن در عاقبت نیکش تا بر تو آسان گـردد، زیرا کـه ثواب انصاف و عدل در آخرت عظیم است.

و اگر رعیت به تو گمان برد که میلی در حکم کرده‌ای وجانب کسی را رعایت‌کرده‌ای عذر وحجت خود را برایشان گردان‌وگمان بد خود را از ایشان بگردان، زیرا که این موجب عادت کـردن تو است به عدالت، ومدارا این است با رعیت، وعذرخواهی است که سبب استقامت رعیت تـو است بر حق با رفق ومهربانی و مدارا و نیکی.

واگر دشمن تو به سوی مصالحهٔ تو را دعوت کند ابا مکن اگر رضائی درآن‌باشد، زیراکه صلح کردن موجب استراحت ورفاهیت لشگر تو می‌گـردد، وخاطرت از اندوه و فکـر راحت می‌یـابد و شهرهایت ایمن گردد، ولیکن بعد از صلح نهـایت حذر از دشمن خود داشته باشی، زیرا بسیار است که دشمن صلح‌می‌کندکه خصم را غافل کند و به ناگاه بر او بتازد، پس دوراندیشی را از دست مده، وگمان نیك خود را در هر بـاب متهم بدار، و هر جهتی که احتمال دهی که خصم از آن جهت بر تو غالب گردد آن را مسدود گردان، و در همهٔ امور بر خدا توکل کن.

وچون میان تو و دشمن تو پیمان منعقد گردد، یا لباس امانی بر ایشان به‌پوشانی، پس محـافظت نمـا پیمان خود را بـه وفا، ورعایـت کن امان خود را به راستی وامانت، وجان خود را سپر پیمان خود گردان، زیرا که فریضه‌ای از فرائض خدائی است که مردم با اختلاف آرای ایشان در لزوم‌آن اتفاق کرده باشند زیاده‌از اتفـاقی که کرده‌اند بـر وجوب وفـا بـه عهدها وپیمانها، حتی بت پرستان با نهایت کفر ایشان لازم می‌دانند وفای به‌عهد وامان را، زیرا که بدی عاقبت مکر و غدر یافته‌اند.

پس امان خود را به مکر برهم مزن، ونقصان در عهد خود راه

مده، ومكر با دشمن خود مكن كه خلاف فرمودهٔ خدا است، وجرأت نمی‌نمايند برمخالفت خدا مگر نادان بدبختی، وحـق تعالی عهد وامان خودرا امنيتی گردانيده است ميان بندگان خود بـه رحمت خود، وحريمی ساخته است كه ساكن شوند در ساحت عز آن، وپناه برند به سوی امان آن، پس‌خدعه ومكر وافساد درامان نبايدكرد، وعهدی كه بندی چنان مكن‌كه درآن‌علتها وراه‌های مخالفت باشد.

وبعد از آن‌كه محكم‌كردی به تأويل وتوجيه برهم مزن، وتنگی كار بر تو درامری كه باخدا درآن عهدبسته‌ای تو را داعی نشودكه سعی در هـم زدن آن بكنی، زيرا كـه صبر كردن تو بر تنگـی كه اميد فرج‌ونيكوئی‌عاقبت درآن داشته‌باشی بهتراست، ازمكركردن وامانت شكستن كه خوف عقاب و وبال درآن داشته‌باشی، واحاطه كند به تو در آن از جانب خدا، وزری وگناهی كه در دنيا وآخرت تدارك آن نتوان نمود.

وزينهاركه حذر كن از ريختن خونها بناحق، زيـرا كه هيچ چيز سبب غضب خدا و بزرگی عقوبت حق تعالی وزوال نعمت و كوتاهی عمر و دولت نمی‌شود مـانند ريختن خون حرام كه همين سبب ضعف و سستی آن می‌گردد، بلكه زايل می‌گرداند و از تو به ديگـران منتقل می‌سازد، پس زينهـار متعرض غضب پروردگار مشو، به درستی كه خدا برای ولی كسی كه به ستم كشته شده‌باشد سلطنت قصاص قرار داده است.

چنان‌چه فرموده است «ومن قتل مظلوماً فقد جعلنا لوليه سلطاناً فلا يسرف في القتل انه كان منصوراً» يعنی: هر كه كشته شود به ستم پس به تحقيق قرار داديم برای ولی او سلطنتی، پس از حد

بدر نرود کشنده یا ولی قصاص به درستی که او یاری کرده شده است.

پس حضرت فرمود: عذری نیست تو را نزد خدا و نزد من در کشتن عمد، و در آن قصاص بدن و به عوض کشتن لازم می‌شود، واگر مبتلا شوی به خطائی که از تازیانه یا دست تو صادر گردد در عقوبت‌که کسی را کنی و اوکشته‌شود، زیراکه بسا بادست‌زدن برکسی یا بیشتر سبب قتل او گردد، پس نخوت سلطنت وحکومت تورامانع‌نشود ازآن‌که‌به أهل‌مقتول‌حق‌ایشان‌را از دیه تسلیم کنی تا موجب قرب تو گردد نزد حق تعالی.

وزینهار حذر کن از عجب به نفس خود و نیکو دانستن وعظیم شمردن اعمال خود، ودوست داشتن مبالغه در مدح وثنای خود، زیراکه هیچ‌فرصتی شیطان‌را برای‌ضایع‌کردن‌نیکیهای نیکوکاران از این بهتر نیست، واعتماد براین زیاده از همه چیز دارد.

وزینهار منت مگذار بر رعیت خود به احسانی که نسبت به ایشان به عمل آوری، یازیاده از آنچه کرده‌ای برایشان بشماری، یا وعده کنی و وفا به آن نه‌نمائی، زیرا که منت احسان را باطل می‌گرداند، وزیاده گفتن ضایع می‌گرداند کردها را، وخلف وعده موجب غضب است نزد خدا ونزد مردم، حق‌تعالی می‌فرماید «کبر مقتاً عند الله أن تقولوا ما لاتفعلون» یعنی: بزرگ است از جهت مقت و غضب نزد خدا آن که بگوئید آنچه را نمی‌کنید.

پس فرمود: زینهار تعجیل منما در امور بیش از وقتشان، و تکاهل منما در آنها در وقتشان و لجاجت مکن در امری که میسر نگردد، وسستی مکن در هنگامی که طریق تحصیلش بر تو واضح شود، و هر امری را در موضع خود قرار ده، و هر عمل را در جای

خود به عمل آور.

وزینهار به تنهائی تصرف مکن در چیزی که مسلمانان در آن شریك وسهیم‌اند، مانند آبها وگیاه‌های مباح، و متعرض مشو امری چند را که به کارت نمی‌آید. وتغافل مکن از امری چند که‌از تو سؤال خواهند کرد از دادرسی مظلومان و رفع ستمکاران آنچه بر دیده‌ها ظاهر شده باشد، زیرا که در قیامت تو را برای ایشان مؤاخذه خواهند کرد، وبعد از آن اندك زمانی پرده از روی کارها برخواهد خواست، وخداوند جبار با عظمت وجلال متوجه احوال واعمال عباد خواهد شد، وانتقام از ظالمان برای مظلومان خواهد گرفت.

پس ضبط نما حمیت نفس خود را و شدن حدت و غضب خود را وسطوت دست خودرا، وتیزی زبان خود را ازاینها همه‌محافظت نما به آن که زود از جای برنیائی، وبه مقتضای غضب عمل نه‌نمائی، وسطوت وعقوبت را از حالت غضب به تأخیر اندازی.

وچون این حالت تو را عارض شود به سوی آسمان نظر کن تا غضب تو ساکن گردد، ومالك اختیار خود شوی، مالك این امور از نفس خود نمی‌توان شد مگر به آن که بسیار باشد غمهای تو، بیاد کردن بازگشت به سوی پروردگار خود.

پس بدان که عهدی که برای تو نوشته‌ام جامع جمیع آنچه را که موجب رشد و صلاح تو گردد، پس باید که متذکر شوی آنچه را از ما مشاهده کرده‌ای از حکم به عدالت وسنتهای نیکو وآنچه بینی در کتاب خدا، یا به‌تو رسیده است ازآثار رسول‌خدا صلی‌الله علیه وآله.

پس عمل نما به همهٔ اینها به نحوی که از ما مشاهده کرده‌ای،

وسعی کن به قدر طاقت خود در متابعت آنچه عهد کرده‌ام به سوی تو در این وصیت، وحجت خود را بر تو تمام کرده‌ام، تا آن که تو راعذری نباشد درهنگامی که مسارعت نماید نفس تو به سوی خواهش خود، ونگاه نمی‌دارد از بدی وتوفیق نمی‌دهد بر نیکی مگر خداوند جلیل.

وبه تحقیق که وصیتی که حضرت رسول صلی الله علیه وآله با من کرد، تحریص نمود بر نماز وزکات و رعایت غلامان وکنیزان، پس به این ختم می‌کنم برای تو وصیت خود را ولاحول ولا قوة الا بالله العلي العظیم، ومن سؤال می‌کنم از خدا سبب گشادگی رحمت او وبزرگی وبخششهای او، وقدرت او بر دادن هر آرزوئی، آن که توفیق دهد مرا وتو را برای آنچه رضای حق تعالی درآن است تا عذر ما نزد خدا و خلق آنچه کنیم واضح باشد، و از ما ثنای نیکو در میان عباد و آثار جمیله در بلاد بماند، وآن که تمام کند بر ما نعمت خود را و مضاعف گرداند برای ما کرامت خود را، وختم کند برای ما و تو به سعادت وشهادت، به‌درستی‌که ما بسوی خدا رغبت کنندگانیم، وسلام بر رسول خدا و آل طیب وطاهر او باد سلام بسیار[1].

مترجم گوید: اینجاختم‌شد ترجمهٔ‌حاصل‌مضمون‌این‌نصایح‌عالیه وکلمات شافیه، که از منابع وحی‌رسالت برای هدایت گم‌گشته‌گان به وادی ضلالت وجهالت، وسیرابی تشنه لبان زلال حکمت جاری گردیده، زهی سعادتمندی که به این مواعظ شافیه عمل نماید، وبه تأیید خالق ارض وسما و هدایت ائمهٔ هدی علیهم الصلاة والتحیة والثناء زمام خود را از کف نفس وشیطان بازستاند، و به

(١) نهج‌البلاغه ص٤٢٦ ـ ٤٤٥، نامهٔ شمارهٔ (٥٣).

سعی جمیل خویش را به رهروان شارع دین‌وپیروان ائمۀطاهرین ملحق گرداند.

فصل دوم

دربیان چند حدیث دیگر که در این باب وارد شده‌است

حدیث اول

[نامۀ حضرت علی علیه السلام به عثمان بن حنیف]

سید رضی الله عنه وغیر او روایت کرده‌اند که حضرت امیر المؤمنین علیه‌السلام‌شنیدکه عثمان‌بن‌حنیف‌انصاری‌که‌والی‌بود در بصره از جانب آن جناب به ولیمۀ یکی از اکابر بصره رفته، پس نامه‌ای به او نوشتند به این مضمون:

ای پسر حنیف خبر به من رسیده که مردی از جوانان یا جوان مردان بصره تو را به خوانی دعوت نموده، پس مسارعت نموده‌ای به‌سوی‌آن، اختیار می‌کرده‌اند‌برای‌توالوان‌طعامها، ونقل می‌کرده‌اند به سوی تو انواع کاسه‌ها، ومن گمان نداشتم که تو اجابت کنی به سوی طعام قومی‌که فقیران را ازآن‌طعام دور کنند، واغنیا را دعوت نمایند.

پس نظر کن به سوی آنچه می‌خوری از طعامها هرچه مشتبه است بر تو علم آن پس بینداز آن را وتصرف در آن مکن، وآنچه یقین داشته باشی که از وجوه حلال بهم رسانیده‌ای تناول کن و بدان به درستی که هر کس را پیشوائی است که به او اقتدا می‌نماید، وبه نور علم او هدایت می‌یابد.

وبه درستی که امام شما اکتفا کرده است از دنیای خود به دو

جامۀ کهنه، و از طعام خود به دو گردۀ نان، که یکی در چاشت خورد، ودیگری در شام، ومی‌دانم که شما قدرت ندارید که به این نحو سلوك نمائید، ولیکن اعانت نمائیدمرا برشفاعت خود به‌ورع وپرهیزگاری از محرمات وشبهات، واجتهاد وسعی درعبادات.

پس به خدا سوگند که جمع نکردم وگنج نه‌نهادم از دنیای‌شما، طلا ونقره ذخیره نکرده‌ام، از غنیمتهای دنیا مال وافری، و مهیا نکرده‌ام به‌عوض این دو جامۀکهنۀخود جامۀ نوی تحصیل‌نکرده‌ام، بلی از جمیع آنچه در زمین و آسمان است فدك در دست ما بود، پس بخل ورزید بر آن نفوس گروهی، وجوان مردی کرد نفوس دیگران، ونیکو حکم کننده‌ای است خدا میان ما ومیان خصمان ما.

ومن چه کنم فدك را وغیرفدك را، وحال آن‌که‌هرنفس جای‌گاه او قبری است که منقطع می‌گردد در تاریکی آن آثار او، و در زیر زمین پنهان می‌گردد اختیار او، و بازگشت او به سوی گودالی است‌که اگرزیاده کنند وسعت آن را وگشاده‌گرداند آن رادستهای حفره کنندۀ آن هر آینه تنگ خواهد کرد آن را به سنگ و کلوخ، وسد خواهد کرد فرجه‌های آن را خاکهای بر روی هم نشسته.

وعادت نمی‌دهم نفس خود را مگر به تقوا، تابیابد این معنا از مخاوف آخرت وعذاب سقر در روز خوف‌اکبر یعنی قیامت، وثابت ماند درجاهاکه محل‌لغزیدن پاهااست، واگر می‌خواستم‌می‌توانستم تصرف کنم در این عسل صاف کرده، و مغز گندم پاك کرده، وبافته‌های ابریشم.

ولیکن هیهات دور است ازمن که‌غالب شود بر من خواهش‌نفس من، وبه‌کشد مرا حرص من به سوی اختیار کردن طعامهای نیکو، وشاید در حجاز یا در یمامه کسی باشد که طمع نداشته باشد در

گردهٔ نانی، ومدتها باشد که از طعامی سیر نشده باشد، یا آن که سیر بخوابم و در دور من شکمهای گرسنه وجگرهای تشنه باشد.

پس بوده‌ام مثل آن که شاعر گفته است: همین بس است تو را درد که سیر بخوابی وبر دور توجگرها باشندکه آرزوی ریزه‌های پوست کنند که به عوض طعام به‌خورند.

آیا قناعت کنم از نفس خود به آن که بگویند پادشاه مؤمنان است، وبا ایشان شریك نباشم درمكاره روزگار، یامقتدای ایشان نباشم در عیش ناگوار، من برای آن آفریده نشده‌ام که مشغول گرداند مرا اکل‌طیبات از تحصیل سعادات، مانند چهارپائی که بسته باشند، وتمام همتش مصروف به خوردن علف باشد، یا در صحراها گردیده باشند، وشغلش آن‌باشدکه‌به دهان گیاه ازصحرا کنده و شکم خود را پرکند، وغافل‌باشد از آنچه نسبت به‌او اراده دارند از کشتن، یا آن که مرا بر سر خود گذاشته باشند، یا مرا مهمل وعبث آفریده باشد، یا آن که ریسمان ضلالت را بر زمین کشم، و یا راه حیرت به کوری پیمایم.

وگویا می‌شنوم که گویندهٔ شما می‌گوید که اگر این است قوت پسر ابوطالب، پس زودضعف‌وناتوانائی او را عاجز می‌گرداند‌از قتال کردن با امثال واقران، و از دست بازی کردن با شجاعان، وچنان نیست بلکه به‌درستی‌که‌درختهای صحرائی چوبشان‌سخت‌تر است، ودرختان تربیت کرده نازك‌تر است، ودرختان به آب‌باران تربیت یافته خوش‌آتش‌تراست، واخگرشان دیرتر منطفی‌می‌گردد، و من با حضرت رسول صلی الله علیه وآله مانند دو درخت بودیم که از یك اصل برآمده باشند، ومن واو مانند ساعد و بازوی یك‌دیگر بودیم.

به خدا سوگـند که اگـر همهٔ عرب متفق شوند ویك دیگر را معاونت نمایند بر قتال هر آینه پشت نگردانم از ایشان، واگـر فرصت بیابم گردن همه را برای خود ذلیل گردانم، و به‌زودی جهد کنم که زمین را پاك کنم از این شخص سرنگون وجسم واژگـون، یعنی معاویهٔ ملعون، تا نیك وبد مردم از یك دیگر جدا شوند.

ای دنیا دور شو از من که تو را رها کـرده‌ام، ورسنت را در گردنت افکنده‌ام، واز چنگال تو جسته‌ام، واز دامهای تو رهائی یافته‌ام، واز لغزشهای تو محترز بوده‌ام، کجایند قرنها که فریب دادی ایشان را به بازیچه‌هـای خود، مفتـون ساختی ایشان را به زینتهای خـود، اینك همه در گرو عمـل خودند در قبرها، و در برگرفته است ایشان را لحدها.

به خدا سوگند که اگر تو شخصی می‌بودی که دیده می‌شدی، وقالبی می‌بودی که به حس درمی‌آمدی، هرآینه برتواقامت‌می‌کردم حدهای خـدا را برای بنده‌ای چند که مغرور گـردی ایشان را به امانی و آمال، وامتهائی که انداختی ایشان را در کوه‌های حیرت وکفر وضلالت، وپادشاهانی که تسلیم کـردی ایشان را به سوی تلف وهلاك، ووارد ساختی ایشان را در بلیه‌که نه راه رفتن یافتند ونه بازگشتن.

هیهات‌که هرکه به‌راه‌فریب‌تو‌آمدلغزید، وهرکه‌درکشتی‌توسوار شد غرق شد وهر که از دام‌تو رها شد توفیق یافت، وکسی که از شر تو سالم ماند پروا ندارد از آن که اورا شدتی وتنگی روی‌دهد، ودنیا نزد او مانند روزی است که نزدیك باشد که بر سر آید.

دور شو ای دنیا از من، به خدا سوگند که نرم نمی‌شوم برای تو که مرا به مذلت افکنی، ومنقاد تو نمی‌گردم‌که مهارم را بکشی،

وقسم می‌خورم به خدا قسمی‌که درآن استثنا به مشیت خدا نباشد، چون معلوم است که بر وفق مشیت او است، البــته نفس خود را ریاضتی بفرمایم که اگر قرص نانی برای خوردن بیابد شاد گردد، وبرای نان خورش به نمك قناعت نماید، وچندان بگریم‌که دیده‌ام مانند چشمهٔ آبی که آبش را تمام کشیده باشد خشك شده باشد.

آیا حیوانات چرنده پر می‌کنند شکمهای خود را از چریدن و می‌خوابند، وگله‌های گاو وگوسفند از گیاه زمین سیر می‌شوند و استراحت می‌کنند، وعلی‌مانند ایشان ازتوشهٔ خود بخوردوبخوابد دیده‌اش،که بعد از سالهای دراز ومجاهدات درراه خداوند بی‌نیاز پیروی کند حیوانات مهمله وچهارپایان چرنده را.

خوشا نفسی که اداکند به سوی پروردگارش آنچه براو واجب گردیده، ومشقتها ومحنتهای دنیا را به خود هموار گرداند، ودر شب از خواب دوری کند، تا آن که بر او غلبه کند، پس‌روی زمین بخوابد ودستش را بالش خود گرداند، و در زیر روی گذارد.

و در میان گروهــی که دیده‌هــای ایشان را بیدار دارد ترس بازگشت ایشان به سوی آخرت وپهلوهای ایشان از رختخواب دور مانده ولبهای ایشان به ذکر پروردگار ایشان درحرکت است، وبــه سبب بسیاری استغفار گناهــان ایشان پراکنده شده است، ایشانند گروه خداپرستانند، وبه درستی که از خدا بترس ای پسر حنیف واکتفا کن به‌قرصهای خود تا از عذاب الهی نجات یابی[1].

حدیث دوم

[نامهٔ امام صادق علیه‌السلام به عبدالله نجاشی]

به سند معتبر منقــول است از عبدالله بن سلیمان که گفت در

(۱) نهج‌البلاغه ص ٤١٦ ـ ٤٢٠، نامهٔ شمارهٔ (٤٥).

خدمت حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام بودم که ملازم عبدالله نجاشی به نزد آن حضرت آمد وسلام کرد، ونامهٔ نجاشی را به آن حضرت داد، چون نامه را گشود نوشته بود:

بسم الله الرحمن الرحیم، من مبتلا گردیده‌ام به حکومت اهواز، ومستدعیم که آقای من ومولای من حدی چند برای من بیان فرماید که بدانم که چه چیز مرا دراین عمل به حق تعالی و رسول او صلی الله علیه وآله نزدیك می‌گرداند، و مرا به چه نحو باید سلوك کرد، وزکات مال خود را به کی بدهم؟ وبر که اعتماد نمایم؟ وراز خود را به که سپارم؟ شاید حق تعالی به برکت هدایت تو مرا ازعقوبت خود نجات بخشد، به درستی کـه تو ولی خداوند عالمیانی درمیان عباد، وامین خدائی در بلاد، پیوسته نعمت الهی بر تو فائض باد.

عبدالله بن سلیمان گفت: حضرت در جواب او نوشت: بسم الله الرحمن الرحیم، جناب ایزدی تو را حفظ نماید به احسان خود، و لطف نماید به تو امتنان خود، وحمایت نماید تورا به رعایت خود، به درستی که همهٔ امور در تحت قدرت او است.

اما بعد به سوی من آمد فرستادهٔ تو با نامه‌ای که ارسال نموده بودی، نامه را خواندم ومقصود تو را فهمیدم، نوشته بودی که به حکومت اهواز مبتلا شده‌ام، ازاین خبر هم‌شاد شدم وهم اندوهناك گردیدم.

اما شادی من به جهت آن است که شاید حق تعالی به سبب تو فریادرسی نماید مضطر ترسانی را از آل محمد صلی الله علیه وآله، وذلیل ایشان را به سبب تو عزیز گرداند، وبرهنهٔ ایشان را بـه سبب تو به‌پوشاند، وضعیف ایشان را به تو قوی گرداند، و به آب لطف تو آتش جور مخالفان را از ایشان منطفی گرداند.

اما اندوه من پس کمتر چیزی که بر تو می‌ترسم آن است که یکی از دوستان و شیعیان ما را کار بر او تنك کنی، و در هنگام عسرت چیزی از او طلب نمائی، پس به این سبب بوی حظیرهٔ قدس را استشمام نه‌نمائی، و بهشت را بر خود حرام گردانی، پس آنچه سؤال کردی برای تو بیان می‌کنم اگر به آنها عمل نمائی و از آنها تجاوز نه‌نمائی، امید دارم که ازشرور آفات این‌حکومت سالم‌بمانی ان شاء الله تعالی.

ای عبدالله خبر داد مرا پدرم از پدرانش از علی بن أبی‌طالب علیه‌السلام که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله فرمود: هرکه برادرمسلمان اودرامری مشورت نماید، وآنچه محض نیکوخواهی أو باشد نگوید، خدا عقل او را از اوسلب نماید. وبدان که من اشاره می‌کنم بر تو به رأیی که اگر به آن عمل نمائی خلاصی‌یابی از آنچه از او می‌ترسی.

وبدان که خلاص تو از مفاسد آن شغلی که داری به آن است که خون مسلمانان را حفظ نمائی، واذیت خود را از دوستان خدا و شیعیان باز داری، و با رعیت مدارا کنی، و در امور تأنی نمائی، و درمعاشرت خلق طریق موافقت و مسالمت مسلوك داری با نرمی که از ضعف رأی وسستی نباشد، و با شدتی که به عنف وتعدی وجور نسراید.

ومدارا نمائی با آن که از جانب او منصوب شده، و با رسولان که از جانب او به نزد تو می‌آیند، وخلل امور رعیت خود را سد کن، به آن که ایشان را بداری بر آنچه موافق حق وعدالت باشد ان شاء الله.

وزینهار به پرهیز از بدگویان وسخن چینان، واحدی ازایشان

را نزدیك خود راه مده، ومصاحب خود مکن، وسخن ایشان راقبول مکن که خدا را به خشم آوری، وخود را رسوا گردانی، وحذرکن از مکر اهل خوزستان، زیــرا که خبر داد مرا پــدرم از پدرانش که حضرت امیر المؤمنین علیه‌السلام فرمود: ایمان ثابت نمی‌گردد در دل یهود و نه خوزی هرگز.

اما آن که به او انس‌گیری ومحل‌استراحت خود دانی وکارهای خود را به اوگذاری، پس باید مردی باشد امتحان کرده شده ودانا و امین که موافق تو باشد در دین. وتمیز کن واختیار نما در میان ایشان هر که به رشد و صلاح اقرب باشد.

و زنهار مده درهمی یا جامه‌ای یا چهارپائی درغیر مصرفی‌که رضای حق تعالی در آن نباشد، مانند شاعری یا مسخره‌ای یا مزاح کننده‌ای، واگر دهی باید مثل او را از مال خود در راه خدا بدهی.

وباید که جایزه‌ها و بخششها وخلعتهای تو مخصوص امرای عسکر وایلچیان و لشگریان و رسولان وملازمان و یساولان باشد. وآنچه خواهی صرف‌نمائی در وجوه برکارسازی مؤمنان وتصدقات وحج وخوردن وآشامیدن وجامه‌ای که در آن نمازکنی و هدیه‌ای که برای خوشنودی خدا ورسول فرستی بایدکه از حلال‌ترین اموال وپاکیزه‌ترین باشد.

ای عبدالله جهد کن‌که طلا ونقره جمع نه‌نمائی وگنج نگذاری، که از اهل این آیه خواهی بود «والذین یکنــزون الذهب والفضة ولاینفقونها فی سبیل الله فبشرهم بعذاب ألیم * یوم یحمی علیها فی نار جهنم فتکوی بها جباهم وجنوبهم وظهورهــم هذا ماکنزتم لانفسکم فذوقوا ما کنتم تکنزون».

یعنی: آنان که گنج می‌گذارند طلاونقره را، وصرف نمی‌کنند

در راه خدا، پس بشارت ده ایشان را به عذاب دردآورنده درروزی که تافته کنند آنها را درآتش جهنم، پس‌داغ‌کنند به‌آنها پیشانیها و پهلوهای ایشان و پشتهای ایشان را، وگویند به ایشان که این است آنچه گنج‌گذاشتید برای خود، پس به‌چشید عذاب آنچه راگنج می‌کردید وجمع می‌نمودید.

واندك وكوچك مشمار شربتی یا زیادتی طعام را که مصروف گردانی وداخل نمائی در شکمهای خالی گرسنه که بـه آن ساکن گردانی غضب پروردگار جبار را.

وبدان‌که شنیدم‌ازپدرم‌که روایت می‌کرد ازپدرانش ازحضرت امیرالمؤمنین علیه‌لسلام که‌شنیدم‌ازحضرت‌رسالت‌پناه صلی‌الله‌علیه وآله که‌می‌گفت به‌اصحاب‌خودروزی: ایمان‌نیاورده‌است‌به‌خداورسول وروز قیامت هر که شب به سرآورد سیر وهمسایه‌اش‌گرسنه باشد، پس گفتیم: هلاك شدیـم یا رسول الله، حضرت فرمود: بدهـید از زیادتی طعام خود را و از زیادتی خرمای خود را وروزی خود واز جامه‌های‌کهنهٔ خودکه منطفی گردانید به‌اینها زبانهٔ‌آتش‌را وغضب پروردگار خود را.

پس نوشتند قدری از فنای دنیا، وبی‌اعتباری آن را، وبی‌قدری لذت وشرف دنیا را نزد گذشته‌گان و زهاد وصحابه وتابعان، پس پندی از زهد حضرت مولای متقیان بیان فرمود آن‌که دنیا را مکرر سه طلاق گفتند.

پس نوشت‌که فرستادم به نزد تومکارم دنیا وآخرت را برروایت صادق مصدق رسول خدا صلی الله علیه وآله که اگر عمل نمائی به آنچه تو را در این نامه نصیحت کردم، وبر تو باشد از گناهـان و خطاها مانند سنگینی کوه‌ها و موج دریاها هر آینه امید دارم کـه

رحیم غفار از این خطاهای بیشمار گذرد، و رقم عفو بر جریدهٔ اعمال تو کشد.

ای عبدالله تو را حذر می‌فرمایم ازآن که‌مؤمنی رابترسانی، به درستی‌که خبر داد مرا پدرم ازپدرش از جدش علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام که هر که نظر کند به سوی مؤمنی‌که اورا دربیم وخوف اندازد، خدا به‌ترساند او را در روزی که به غیر از سایهٔ مرحمت او سایه نباشد، و او را در قیامت به صورت مورچه که حقیرترین خلق است محشور گرداند، تا او را به محل عقوبت خود رسانند.

وخبر داد مرا پدرم از پدرانش که حضرت رسول صلی الله علیه وآله گفت: هر که به فریاد رسد درماندهٔ مضطری را از مؤمنان، به فریاد رسد او را حق تعالی در روزی که سایه نباشد مگر سایهٔ عرش او و ظل مرحمت او، وایمن‌گرداند او را در روز فزع اکبر که جمیع خلق ترسان باشند، و در امان باشد از سکرات مرگ. و هر که برآورد حاجتی برای برادرمؤمن خودقاضی الحاجات حوایج بسیار از او به انجاح قرین گرداند که یکی از آنها بهشت باشد.

وهر که یك جامه‌ای به‌پوشاند بر برادر مؤمن خود و او را از عریانی برآورد، حق‌تعالی از سندس و استبرق وحریر بهشت به پوشاند، و تا از آن جامه‌ها تاری بر آن مؤمن باشد جامه دهنده قرین رضای خدا و مشمول خوشنودی حق تعالی باشد، و هر که برادر مؤمن خود را از گرسنگی طعام دهد، کریم رزاق از طیبات بهشت او را طعام دهد، وهر که برادر مؤمن را در هنگام تشنگی آب دهد، پروردگار ازشراب سر به مهر بهشت اورا سیراب‌گرداند.

وهر که خدمتکاری به مؤمن بخشد یا خادم خود را به خدمت او فرستد خداوند عالمیان از غلمان بهشت که پیوسته به حلیهٔ حسن وجمال آراسته‌اند به خدمت او بدارد، و او را در جوار ائمهٔ

طاهرین صلوات الله علیهم أجمعین ساکن گرداند، وهر که برادر مؤمن پیادهٔ خود را سوار گرداند پروردگار عالم او را بر ناقه‌های جنان سوار گرداند، و در روز قیامت بـه او با ملائکـهٔ مقربین مباهات نماید.

وهرکه برادر مؤمن را زنی دهد که مونس او گردد و از صحبت او را راحت یابد، حق تعالی حور العین بهشت را جفت اوگرداند، وصدیقان از اهل بیت رسالت پناه صلی الله علیه وآلـه مونس او گرداند، وایشان را به او انس دهد.

وهرکه اعانت نماید برادر مؤمن خود را پادشاه جبار بخشنده او را بر صراط بگذراند در هنگامی که قدمها بر آن لغزد، وهرکه به‌سوی‌خانهٔ برادرمؤمن‌خودبه‌زیارت او رود او را اززیارت‌کنندگان خدا بنویسند، وسزاوار است که خدا زیارت‌کنندهٔ خود را گرامی‌دارد.

ای‌عبدالله‌شنیدم‌از پدرم‌ازپدرانش ازحضرت‌امیرالمؤمنین‌علیه السلام‌که‌گفت: شنیدم‌که‌رسول‌خدا‌صلی‌الله‌علیه‌وآله‌روزی‌به‌اصحاب خودگفت: ای‌گروه مردمان‌به‌درستی‌که‌نیست مؤمن‌کسی‌که به‌زبان ایمان‌آورد وبدل ایمان‌نیاورد، پس‌تجسس‌منمائیدلغزشهاوگناهان مؤمنان را، به‌درستی‌که هرکه لغزش مؤمن‌راتتبع‌نماید اورادردنیا در میان خانهٔ خود رسوا گرداند.

وخبر داد مرا پدرم از پدرانش که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام گفت: حق تعالی پیمان مؤمن را گرفته است که کسی باور ندارد سخن او را وانتقام نتواند کشید ازدشمن خود وتدارك خشم نکند مگر بر رسوائی خود، زیرا که هر مؤمن در دنیا ممنوع است از استیلای بر دشمنان، اما این حالت او را تا اندك مدتی است‌که عمرش بسر آید، وبعد ازآن مهیا است برای اوراحتی دورودراز.

و گرفته است خداوند مهیمن پیمان مؤمن را بر امری چند که آسان‌تر آنها بر مؤمن آن است که مؤمنی مثل او که در اعتقاد به او موافق باشد بر او زیادتی کند، وحسد او برد، وشیطان در مقام اذیت وگمراه کردن او باشد، وپادشاه‌تفحص لغزشهای او نماید. وکسی که کافر باشد به خدائی که مؤمن به او ایمان دارد در مقام ریختن خون او ومباح گریدن حریم او، وخون و عرض ومال او را حلال شمارد، پس با این اصناف دشمنان مؤمن چگونه باقی می‌تواند ماند.

ای عبدالله حدیث کرد مرا پدرم از پدرانش از امیرالمؤمنین علیه السلام که حضرت سید انبیاء صلی الله علیه وآله فرمود: نازل شد برمن‌جبرئیل‌امین علیه‌السلام وگفت: خداوند جلیل تو را سلام می‌رساند و می‌گوید که من برای مؤمن اشتقاق کرده‌ام نامی از نامهای خود، زیرا که نام من مؤمن است و او را مؤمن نامیده‌ام، پس مؤمن از من است ومن از اویم، هر که سعی نماید در خواری و مذلت مؤمنی چنان است که با من روبرو محاربه کرده است و به جنگ من آمده است.

ای عبدالله خبرداد مرا پدرم از پدرانش که روزی حضرت سید انبیاء با سید اوصیا علیهما السلام گفت: یا علی مناظره ومجادله مکن با کسی تا نظر کنی در احوال نهانی او، اگر نیك باشد با او معارضه مکن، زیرا که خدا دوست خود را وانمی‌گذارد، ودست از یاری برنمی‌دارد، اگر احوال نهانی او بد باشد همان بدیهای او برای او بس است، اگر سعی کنی که به او ضرر رسانی زیاده از آنچه خود به خود کرده است نتوانی، زیرا که ضررهای دنیوی را در جنب عقوبات اخروی قدری نباشد.

ای عبدالله حدیث کرد مرا پدرم از پدران اطهارش از حیدر کرار علیه السلام که حضرت نبی مختار صلی الله علیه وآله فرمود: ادنای کفر آن است که مردی از برادر مؤمن خود کلمه‌ای بشنود وآن را حفظ نماید ودر خاطر نگاه دارد به قصد آن که او را به آن کلمه رسوا گرداند، این گروه را در آخرت بهره‌ای از رحمت حق تعالی نیست.

ای عبدالله خبرداد مرا پدر نیك احترام از پدران رفیع مکان که امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: هر که درحق مؤمنی بگوید آنچه دیده‌های او دیده وگوشهای او شنیده که موجب عیب او باشد و مروت او را در نظر مردم منهدم وضایع گرداند او از آنها است که عزیز جبار وکریم ستار در حق ایشان فرموده است «ان الذین یحبون أن تشیع الفاحشة فی الذین آمنوا لهم عذاب ألیم فی الدنیا والاخرة» یعنی: به درستی آنان که دوست می‌دارند که شایع گردد امور قبیحه در حق آنان که ایمان آورده‌اند از برای ایشان عذابی دردناك در دنیا وآخرت.

ای‌عبدالله گفت پدر اطهرم از پدران عالی شأن خود که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: هر که روایت کند از برادر مؤمنش روایتی که خواهد درهم شکنند مروت ومردی و نیك نامی او را در میان مردم و عیب او را ظاهر گرداند، خدا او را باز دارد تا آن که بدرشدی از آنچه گفت بیاورد و هرگز نتواند، وهرکه داخل گرداند بر برادر مؤمن خود سرور وشادی چنان است که شادی بر اهل بیت رسالت علیهم السلام داخل گردانیده، و هر که براهل بیت شادی درآورد چنان است که بر حضرت رسول صلی الله علیه وآله در آورده، و هر که شادی برآن حضرت درآورد چنان است که خدای

جل وعلا را شاد گردانیده، و هر که شادی بر ساحت عزت وجلال داخل گرداند بر او لازم است که او را داخل بهشت گرداند.

پس وصیت می‌کنم تو را به تقوا وپرهیزگاری ازمعاصی خدا، وآن که طاعت او را بر همه چیز اختیار نمائـی، وچنگ زنی در حبل او که متابعت اهل بیت رسالت علیهم‌السلام است، وهرکه در این حبل متین چنگ‌زند پس هدایت یافته است به سوی راه راست وصراط مستقیم.

پس به‌پرهیز از معاصی خدا، وحذر کن از عقوبات حق‌تعالی، وخشنودی احدی را برخشنودی وخواهش اواختیار مکن، به‌درستی که این‌است وصیت خدا به‌سوی خلقش، وقبول نمی‌نمایدازایشان بجز این را.

وبدان که خلایق را وانگذاشته‌اند به امری و وصیت نکرده‌اند به چیزی که عظیم‌تر از پرهیزگاری باشد، وآن وصیت با اهل‌بیت رسالت است، اگر توانی‌که از دنیا تصرف نه نمائی چیزی را که فردا از تو حساب طلبند پس بکن.

عبدالله بن سلیمان گفت: چون نامهٔ آن حضرت به نجاشی رسید نظرکرد در آن گفت: سوگند یاد می‌کنم به آن خداوندی که به جز او خداوندی نیست که راست گفته است مولای من هر که به این عمل نماید البته نجات می‌یابد.

عبدالله تا زنده بود به این نامهٔ کریمه عمل می‌نمود، حق تعالی جمیع عباد را توفیق عمل به این وصیت مشحون به حکمت کرامت کند بمحمد وآله الامجاد[۱].

---

(۱) کتاب کشف الریبة شهید ثانی ص۸۶ ـ ۹۶ بحارالانوار ۷۵/۳۶۰ ـ ۳۶۶.

حدیث سوم
[نصایح حضرت خضر به منصور دوانیقی]

دیلمی در کتاب ارشاد القلوب روایت کرده است که در سالی که منصور دوانیقی به حج بیت‌الله رفت شبها تنها به‌طواف مشغول می‌شد، شبی در اثنای طواف شنید کـه کسی می‌گوید: خداوندا شکایت می‌کنم به سوی توازظاهر شدن بغی وجور وفساد درزمین، وآنچه حائل می‌گردد میان حق واهل حق از ظلم وستم.

چون منصور این سخن شنید بر خود به‌لرزید وگوینده را طلبید وگفت: این چه سخن بود که از تو شنیدم؟ گفت: اگـر مرا امان می‌دهی سبب این دعا را بیان می‌کنم.

منصور گفت: تو را امان دادم.

آن مرد گفت: تو امور مسلمانان را متکفل شده‌ای از احوال ایشان غافلی، ودرمیان خود وایشان دربانان ویساولان بازداشته‌ای، ودر پس دیوارهای حصین که ازگچ وآجر برآورده پنهان شده‌ای، ودرهای آهنین بر روی خود بسته‌ای، ودربانان با اسلحهٔ بران بر درها بازداشته‌ای، که مسلمانان ستم رسیده را به تو راهی نباشد.

وزیران ستم‌کار ویاوران فاجـر وبدکار نصب کرده‌ای، اگر خواهی نیکی بکنی تو را بر آن اعانت نمی‌نمایند، واگر بدی اراده کنی تو را مانع نمی‌گردند، وفریادرسی نیست که ایشان را قوت داده بر ستم مردم، و امر نمائی ایشان را به اعانت مظلومان، و فریادرسی گرسنه‌گان وعریانان، وایشان را شریك خوددرپادشاهی گردانیده‌ای.

وعمال تو رشوه‌ها وهدیه‌ها برای ایشان می‌فرستند از ترس ایشان، ومی‌گویند که هرگاه پادشاه ما خیانت می‌کنـد با خدا ما

چرا نکنیم، پس مالها جمع می‌کند، وگنجها فراهم می‌آورند، وحائل می‌گردند میان تو ومظلومان، و نمی‌گذارند که نالۀ دادخواهان به گوش تو رسد، و به این سبب پر شده است جمیع بلاد از ظلم وستم وفساد، پس چگونه باقی ماند اسلام با این اطوار بی‌بنیاد.

در بعضی ازسنین سفرکردم به سوی بلاد چین درآنجا پادشاهی دیدم که کر شده بود، وبر کری خود می‌گریست، وزیران او گفتند که سبب گریۀ توچیست؟ گفت: نمی‌گریم برای آن که سامعه‌ام زائل گردیده، ولیکن برای آن می‌گریم که نالۀ مظلومان واستغاثۀ دادخواهان به‌گوشم نمی‌رسد، اما اگرچه‌گوشم ازشنوائی بازمانده است به حمدالله که دیده‌ام از بینائی عاطل نگردیده.

پس ندا کرد در میان رعایا که به غیر از ستم رسیده‌گان کسی به غیر لباس سرخ نپوشد، و هر که به او ستمی رسیده باشد به این لباس اظهار ستم خود نماید، و هر روز بر فیل سوار می‌شد و به اطراف مملکت خود می‌گردید و بر رعایا نظر می‌افکند که شاید لباس رنگینی که گواهی بر جگر خونین می‌دهد مشاهده نماید و پرتو عدالت بر احوال تیره بختی او افکنده و او را به نور معدلت وکرم از ظلمات ظلم وستم رهائی بخشد.

او پادشاه مشرکی بود و به این سان به احوال بت‌پرستان می‌پرداخت، وتو ایمان به خدا داری، وپسر عم‌رسول خدائی، و دلت بر مسلمانان به درد نمی‌آید، ولطف تو شامل احوال ایشان نمی‌گردد.

وبدان‌که مالی که جمع می‌کنی برای یکی ازسه مقصد می‌تواند بود، وهر سه بی‌فایده است، یا برای فرزندان خود جمع می‌کنی،

پس‌دیده‌ای که طفل از شکم مادر متولد می‌گردد با بدن عریان و دست خالی به سرای وجود می‌آید، وحق تعالی بعد از آن هر که را آنچه مصلحت می‌داند عطا می‌فرماید، پس تو کسی را توانگر نمی‌توانی گردانید، وتوانگری به دست خدا است.

واگر می‌گوئی که مال جمع می‌کنم برای تشیید مبانی سلطنت این خطا است، زیرا که دیدی جمعی را که ملك ایشان منقضی گردید وآنچه جمع کرده بودند از اسلحه واموال وعدت ورجال به کار ایشان نیامد.

واگر جمع می‌کنی که به منزلتی فراتر از این منزلت که داری برسی آن نیز غلط است، زیرا که اگر منزلت دنیا می‌خواهی زیاده از آنچه داری مرتبه نیست. واگر بزرگی آخرت می‌طلبی آن به عمل صالح و احقاق حقوق مسلمانان و رعایت زیردستان به عمل می‌آید.

ای امیر منتهای قدرت تو بر عقوبت کشتن است کسی را که بر او به خشم آمدی، به کشتن او امر می‌نمائی، وزیاده بر او تسلط نداری، پس بترس از عقوبت کسی که بر عذاب ابدی و نکال سرمدی قادر است و ملك وپادشاهی او نهایت ندارد، و به آنچه در دلت می‌گذرد ودر خلوتها از تو صادر می‌گردد آناً فآناً مطلع است، پس چه خواهی کرد در هنگامی که تورا عریان از قبر بیرون آورد با نهایت مذلت نزد خود به حساب برپادارد، آیا در آن وقت خزائن و دفائن که اندوخته‌ای فایده‌ای به حال تو خواهد بخشید.

چون منصور این مواعظ دل‌پذیر را از آن ناصح خبیر شنید بسیار گریست، وگفت: چه بودی اگر من مخلوق نشده بودم و به سرای تکلیف نیامده بودم، و خود را به این مهالك مبتلا نگردانیده

بودم، پس گفت: ای عالم رهنما وای خبیر دانا چاره‌ای مرا در چه چیز می‌دانی گفت: چاره در آن است که دانایان وهادیان وعلما و راشدان با خود بداری و به قول ایشان عمل نمائی، و در امور خود با ایشان استشاره نمائی.

منصور گفت: ایشان از من گریزان‌اند، وایشان را نمی‌یابم.

گفت: از ترس جور و بدی اعمال تو از تو گریزان‌اند، ولیکن در بر روی خلق خدا بگشا وحاجبان ودربانان را بردرگاه خود باز مدار، وراه ستم دیده‌گان را بر خـود مبند، ومال از حلال بگیر و مرتکب حرام‌مشو، وبه داد مظلومان برس، واحقاق حقوق‌مسلمانان بکن، اگر چنین کنی من ضامنم که آنهاکه از تو گریخته‌اند به‌سوی تو آیند و تو را در امور خیر معاونت نمایند.

منصور گفت: خداوندا تو توفیق ده که به مواعظ سنجیدهٔ این مردپسندیده عمل‌نمایم. پس‌صبح طالع شد، ومؤذنان حاضرآمدند وبانگ نمـاز گفتند، و با مردم مشغول نماز شد، پس آن مرد را طلبید هر چند تفحص‌کردند او را نیافتند، گمان بردندکه حضرت خضر علـیه السلام بوده کـه برای هدایت، واتمـام حجت بر آن سرگشتهٔ بادیهٔ کفر وضلالت آمده بود، کـه شاید هدایت یابد و حجت بر او تمام گردد[1].

(۱) بحارالانوار ۳۵۱/۷۵ ـ ۳۵۲ از ارشاد القلوب.

سلسلهٔ آثار علامهٔ مجلسی قدس سره

(۷)

رسالهٔ
آداب ماه شعبان

تألیف

علامه محمد باقر مجلسی قدس سره

متوفای ۱۱۱۰ هـ ق

تحقیق

سید مهدی رجائی

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمدلله الموفق للطاعات، فی شریف الاوقات، والصلاة علی أشرف البریات، محمد وعترته الائمة السادات.

وبعد خادم اخبار ائمهٔ طاهرین صلوات الله علیهم أجمعین **محمد باقر بن محمد تقی** عفی الله عن جرائمهما، بر الواح ضمائر صافیه برادران ایمانی تصویر و تقریر می‌نماید که ماه مبارک شعبان بعد از ماه مبارك رمضان بهترین ماهها است، ومنسوب است به حضرت سید انبیاء صلی الله علیه وآله.

چنان چه حضرت امام جعفر صادق علیه السلام به صفوان گفت: ترغیب کن آنها را که در ناحیهٔ تواند به روزهٔ ماه شعبان، ورسول خدا صلی‌الله علیه وآله چون ماه شعبان را مشاهده می‌نمود امر می‌فرمود که ندا کننده درمیان مردم، ندا می‌کردکه اهل مدینه من رسولم از جانب خدا به سوی شما، ومی‌فرماید: ماه شعبان ماه من است، پس خدا رحمت کند کسی را که یاری کند مرا برماه.

پس حضرت أمیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود: از روزی که ندای منادی آن حضرت را شنیدم روزهٔ شعبان را ترک نکردم، وتا

زنده‌ام ترك نخواهم كرد ان‌شاء الله تعالى. وفرمود: روزهٔ ماه‌شعبان وماه رمضان توبه‌ای است از جانب خدا از جميع گناهان[۱].

واز حضرت صادق عليه‌السلام منقول است كه كمتر چيزى كه دهند به كسى‌كه يك روز ماه شعبان را روزه داردآن است‌كه بهشت براى او واجب گردد[۲].

واز حضرت رسول صلى الله عليه وآله روايت فرمود: شعبان ماه من است، وماه رمضان ماه خدا است، هر كه يك روز از ماه من را روزه دارد شفاعت كنندهٔ او باشم در روز قيامت، وهر كه دو روز از ماه من را روزه دارد گناهان گذشتهٔ او آمرزيده شود، وهر كه سه روز از ماه من را روزه دارد ندا كننده او را نداكند كه گذشته‌ها را بخشيديم عمل را از سرگير[۳].

واز حضرت امام رضا عليه‌السلام منقول است كه هر كه در ماه شعبان هفتاد مرتبه استغفار كند و طلب آمرزش از خدا بكند حق تعالى گناهان او را بيامرزد[٤].

ودر حديث معتبر ديگر فرمود: هر كه در هر روز ماه شعبان هفتادنوبت بگويد أستغفر الله وأسأله التوبة حق‌تعالى بنويسد براى او برات بى‌زارى از آتش جهنم، و بر صراط به آسانى بگذرد، و داخل گرداند او را در بهشت[٥].

وأيضاً از آن حضرت عليه السلام منقول است كه هركه يك روزماه

---

(۱) بحارالانوار ۹۷/۷۹، ح٤٤.

(۲) بحار الانوار ۹۷/٦۸، ح٥.

(۳) بحارالانوار ۹۷/٦۸، ح٦.

(٤) بحارالانوار ۹۷/۹۰، ح۱.

(٥) بحارالانوار ۹۷/۹۰، ح۲.

شعبان را روزه دارد داخل بهشت شود، وهرکه‌در هر روزی ازماه شعبان هفتاد مرتبه استغفار کند، به آن که هفتاد مرتبه بگوید أستغفرالله وأتوب الیه، در روز قیامت در زمرهٔ خواص حضرت رسالت محشور گردد، وگرامی داشتن خدا برای او واجب گردد، وهر که در ماه شعبان تصدقی کند اگر چه به نصف خرما باشد حق تعالی حرام گرداند بدن او را بر آتش جهنم[1].

ودر حدیث معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است‌که هر که در هر روز ماه شعبان هفتاد مرتبه بگوید أستغفرالله الذي لا اله الا هو الرحمن الرحیم الحي القیوم وأتوب الیه، حق تعالی روح او را درافق مبین جای‌دهد، وآن عرصه‌ای است در پیش‌عرش الهی که در آن نهرها جاری است، ودر کنار آنها قدحها هست بعدد ستاره‌های آسمان[2].

ودر حدیث دیگر از آن حضرت منقول است که حضرت رسول صلی‌الله علیه وآله فرمود: شعبان ماه من است، پس بسیار صلوات فرستید بر من و بر آل من. وشعبان را ماه شفاعت می‌گویند برای آن که رسول خدا شفاعت می‌کند برای هر که بر آن حضرت و آل او صلوات فرستد در آن ماه[3].

واما روزها وشبهای متبرکهٔ آن از حضرت رسول صلی الله علیه وآله منقول است که آسمانها را زینت می‌کنند در هر روز پنجشنبه ماه شعبان، پس ملائکه می‌گویند پروردگارا بیامرز

(۱) بحارالانوار ۹۷/ ۷۲، ح۱٦.
(۲) بحارالانوار ۹۷/ ۹۱، ح٤.
(۳) بحارالانوار ۹۷/ ۸۱ و۷۸.

روزه داران این روز را ودعای ایشان را مستجاب گردان[1]

ودر حدیث معتبر از حضرت صاحب الامر علیه السلام منقول است که حضرت امام حسین علیه السلام در روز پنجشنبه سوم ماه شعبان متولد شده است آن روز را روزه بدار[2].

وبه روایت دیگر آن حضرت در پنجم این‌ماه متولد شده‌احتیاطاً هر دو روز را حرمت باید داشت.

وروایتی وارد شده که حضرت أمیرالمؤمنین علیه السلام در هفتم این ماه متولد شده است، ولیکن خلاف مشهوراست، چنان‌چه در اعمال ماه رجب مذکور شد.

و در اعمال ماه رجب مزبور مذکور شد که سنت است که در شب سیزدهم دو رکعت، ودرشب چهاردهم چهار رکعت به دوسلام، ودر شب پانزدهم شش رکعت به سه سلام بجـای آورند، و در هر رکعت بعد از حمد سورهٔ یس وتبارك الذي بیده الملك وقل هوالله أحد بخوانند، و از روی قرآن می‌توان خواند در نماز نافله.

واحادیث درفضیلت‌شب‌پانزدهم واعمال‌آن‌بسیاروارد‌شده‌است، واکتفا می‌نمائیم به آنچه صحیح‌تر است.

بدان که غسل در این شب سنت است، وباعث کفارهٔ گناهان است.

ودر احادیث معتبره وارد شده است که حضرت صاحب الامر علیه السلام در این شب متولد شده، وبه‌ولادت باسعادت آن‌حضرت نیز شرف یافته است.

وحضرت امام محمد باقر فرمود: شب نیمهٔ شعبان بهترین‌شبها

(۱) اقبال سید بن طاووس ص٦٨٨.
(۲) بحارالانوار ۹۷/۷۹، ح٤٥.

است بعد از شب قدر، و حق تعالی فضل خود را در این شب که این شبی است که حق تعالی به ذات مقدس خود سوگند یاد کرده است که سائلی را از درگاه خود رد نکند، مگر آن که معصیتی از خدا طلب نماید، واین شب را خدا برای مااهل‌بیت قرار داده‌است به ازای شب قدر که از برای پیغمبر ما قرار داده است.

پس اهتمام نمائید در این شب در دعا وثنا کـردن بـر خدا، به درستی که هر که در این شب صد مرتبه سبحان الله وصد مرتبه الحمدلله وصد مرتبه الله أکبر وصد مرتبه لا اله الا الله بگوید، حق تعالی گناهان گذشتهٔ او را بیامرزد، وحاجتهای دنیا وآخرت اورا برآورد، خواه طلب نماید و خواه ننماید[1].

ودر احادیث معتبرهٔ بسیار وارد شده است که سنت است که چهار رکعت نماز بگذارد به دو سلام، و در هر رکعتی بعد ازحمد صد مرتبه قل هو الله أحد بخواند[2].

وروایتی وارد شده است که اکتفا به پنجاه مرتبه نیز می‌توان کـرد.

واز حضرت رسول صلی الله علیه وآله منقول است که فرمودکه درخواب بودم در شب نیمهٔ شعبان، پس جبرئیل علیه السلام برمن نازل شد، وگفت: ای محمد آیا بخواب می‌روی در این شب؟ گفتم: این چه شب است، گفت: شب نیمهٔ شعبان است.

پس برخیزانید مرا وبرد مرا به سوی قبرستان بقیع، وگفت: سر بلند کن به سوی آسمان به درستی که این شبی است که درهای آسمان در این شب گشوده می‌شود. یعنی درهای رحمت، و درهای

(۱) بحارالانوار ۹۷/۸۵، ح۵.
(۲) بحارالانوار ۹۷/۸۸، ح۱۳.

خوشنودی خدا، ودرهای آمرزش گناهان، ودرهای فضل واحسان ودرگاه توبه ودرگاه نعمت ودرگاه جود وبخشش، ومی‌آورد حق تعالی از بندگان در این شب به عدد موهای چهارپایان وپشمهای ایشان.

ای محمد هر که احیا کند در ایــن شب را به گفتن الله اکبر و سبحان الله و لااله الا الله، ونماز کردن، وقــرآن خواندن، و طلب آمرزش کردن، واستغفار نمودن بهشت در آخرت جای او باشد، وگناهان گذشته وآیندهٔ او آمرزیده شود.

ای محمد هرکه دراین‌شب صدرکعت‌نمازکند هردورکعت‌به‌یك سلام، و در هر رکعت بعد از حمــد ده مرتبه سورهٔ قل هوالله أحد بخواند، وصد مرتبه سبحان الله بگوید حق تعالی گناه کبیرهٔ هلاك کنندهٔ او را بیامرزد، وبه‌عدد هرسوره وتسبیحی قصری در بهشت به او عطا کند، وشفاعت او را قبول کند در صد نفر از اهل خانهٔ او وخویشان او، وشریك گرداند او را در ثواب شهیدان وثواب روزه‌داران وعبادت کنندگان این ماه را به او عطا کند بی آن‌که از ثواب آنها چیزی کم شود.

پس احیا کن این شب را ای محمد، وامر کن امت خود را که احیا کنند آن را وتقرب جویند به‌سوی خدا به‌عبادت‌آن، به‌درستی که این شبی است بسیار شریف.

یا محمد من چون به نزد تومی‌آمدم جمیع ملائکهٔ آسمانها پاهای خود را صف کرده بودند، ونزد خدا به عبادت مشغــول بودند، و بعضی ایستاده بودند، وبعضی در رکوع بودند، وبعضی درسجود، وبعضی مشغــول دعــا وبعضی تکبیر وبعضی تسبیح وبعضی به استغفار.

یا محمد به درستی که حق تعالی در این شب نظر رحمت به سوی بندگان می‌افکند ومی‌آمرزد هر مؤمن را که به نماز ایستاده باشد یا نشسته مشغول تسبیح باشد یا در رکوع و سجود باشد یا مشغول یاد خدا باشد، و این شبی است کـه هرکـه دعا کند البته دعایش مستجاب می‌شود، وهرکه توبه‌کند توبه‌اش مقبول‌می‌گردد، محروم کسی است که از خیر این شب محروم گردد.

وحضرت رسول صلی الله علیه وآلـه در ایـن شب ایـن دعـا می‌خواندند: اللهم‌اقسم‌لنا من‌خشیتك مایحول بینناوبین معصیتك، ومن طاعتك ما تبلغنا به رضوانك، ومن الیقین ما یهون علینا به مصیبات الدنیا، اللهم أمتعنا بأسماعنا وأبصارنا وقوتنا ما أحییتنا واجعلها الوارث، واجعل ثارنا علی من ظلمنا، وانصرنا علی من عادانا، ولا تجعل مصیبتنا في دیننا، ولا تجعل الدنیا أکبرهمنا ولا مبلغ علمنـا، ولا تسلط علینـا من لا یـرحمنا بـرحمتك یاارحم الراحمین. واین دعـای جامع کاملی است ومتضمن جمیع مطالب دنیا وآخرت هست.

و زیارت حضرت امام حسین در این شب ثواب بسیار دارد، و أقلش آن است که اشاره به‌جانب قبر مطهر آن‌حضرت کندوبگوید السلام علیك یا اباعبدالله، السلام علیك ورحمة‌الله وبرکاته.

وچون دعای کمیل بن زیاد که از خواص اصحاب حضرت أمیر المؤمنین علیه السلام است بهترین دعاها است و از دعـاهای این شب است و در اوقات دیگر نیز می‌توان خواند با ترجمه در اینجا ایراد می‌نماید که در وقت خواندن متذکر معـانی آن بـاشند تا فایده‌اش تمام‌تر وثوابش عظیم‌تر باشد[1].

(۱) این ترجمه در این نسخه وجود نداشت، وتاکنـون به ترجمهٔ دعای کمیل از علامهٔ مجلسی دست نیافته‌ام.

واز حضرت امام رضا علیه‌السلام منقول است‌که هرکه سه‌روز از آخر ماه شعبان را روزه بدارد و بـه ماه مبارك رمضان وصل کند حق تعالی ثواب روزهٔ دو ماه متوالی برای او بنویسد[1].

و أبوالصلت هروی روایت کرده است کـه در جمعـهٔ آخر ماه شعبان به خدمت حضرت امام‌رضاعلیه‌السلام رفتم، حضرت‌فرمود: ای ابو الصلت اکثرماه شعبان رفت، واین جمعهٔ آخرآن است، پس تدارك وتلافی کن درآنچه از این ماه مانده است تقصیرها را که درایام گذشتهٔ این ماه‌کرده‌ای، وبرتوبادکه روی‌آوری برآنچه نافع است برای تو در آخرت ودعا واستغفار بسیار بکن، وتلاوت قرآن مجید بسیار بکن.

وتوبه کن به سوی حق تعالی از گناهان خود تا آن که چون ماه مبارك درآید خالص گردانیده باشی خود را از برای خدا، ومگذار در گردن خود امانت و حق کسی را مگر آن‌که‌بیرون‌کنی، ومگذار گناهی را که کرده‌ای مگر آن که ترك کنی و از خدا بترس، وتوکل کن بر خدا در پنهان و آشکار امور خود، و هر که بر خدا توکل کند خدا بس است او را.

وبسیار بخوان در بقیهٔ این ماه این دعـا را: اللهم ان لم تکن غفرت لنا فیما مضی من شعبان فاغفر لنا فیما بقي منه. به درستی که حق تعالی در این ماه آزاد می‌گـرداند بنده‌های بسیار از آتش جهنم برای حرمت ماه مبارك رمضان[2].

و در بعضی از روایات معتبره وارد شده است که کسی که به عوض روزهٔ سنت یك درهم تصدق کند یا یك مد از گندم تصدق

(۱) بحارالانوار ۷۲/۹۷، ح١٦.
(۲) بحارالانوار ۷۲/۹۷، ح۱۷.

کند ثواب روزهٔ آن روز را می‌یابد. و درهم به حساب زرهای این زمان تخمیناً موازی سیزده غازبکی می‌شود، ومداحتیاطاً صددرهم شاه، واگر نان بدهند نیز خوب است.

و در بعضی از روایات از برای فقرا کــه قــادر بر درهم ومد نباشند یك گرده نان نیز وارد شده است.

والحمد لله وحده وصلی الله علی محمد وآله.

سلسلهٔ آثار علامهٔ مجلسی قدس سره

(۸)

رسالهٔ
اختیارات ایام

تألیف

علامه محمد باقر مجلسی قدس سره

متوفای ۱۱۱۰ هـ ق

تحقیق

سید مهدی رجائی

(٨)

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین، والصلاة علی سید المرسلین محمد وعترته الطاهرین.

و بعد: چنین گوید احقر عبادالله **محمد باقر بن محمد تقی** عفی الله عن جرائمهما، که این رساله‌ای است در بیان آنچه از احادیث معتبرهٔ اهل بیت رسالت صلوات الله علیهم أجمعین معلوم می‌شود، از سعادت ونحوست ایام هفته وماه به‌جهت ارتکاب‌اشغال واعمال بر وجه اختصار مرقوم می‌گردد، تا آن که جمعی از خاص شیعیان که در جمیع امور متابعت پیشوایان دین را لازم می‌دانند به این رساله رجوع نموده، به اختیارات ساعات نجومیه که به حسب شرع مذموم‌است نباشند، وعلی‌الله التوکل وهوحسبي ونعم‌الوکیل.

فصل اول

در اختیارات ایام ماه است

سید جلیل علی بن طاووس رحمة الله علیه وغیر او از حضرت امام به‌حق ناطق جعفر بن‌محمد الصادق علیه السلام روایت‌نموده:

روز اول: حضرت آدم علیه السلام در آن مخلـوق گردیده، و روز مبارکی است از برای طلب حوائج، واز برای رفتن به نزد پادشاهان، وطلب علم، و زن خواستن، وسفر کـردن، وخریدن و فروختن چهارپایان. واگر بنده‌ای یا حیوانی در این روز گم شود تا هشت روز به دست می‌آید، وهر کـه در ایـن روز بیمار شود به‌زودی شفا می‌یابد، و فرزندی کـه در ایـن روز متولد می‌شود بخشنده و فراخ روزی وبا برکت باشد.

وبه‌روایت دیگر: این روز شادی وسروراست، و برای حوائج مطالب نزد سلاطین وامرا بروید وسخن بگوئید که حوائج برآورده می‌شود به توفیق حق تعالی، وهرچه دراین روز گم شود به زودی پیدا شود، و برای همهٔ کار خوب است، خصوصاً زراعت کـردن ودرخت نشانیدن، وعمارت بنا کـردن، و سفر کـردن، وخریدن و فروختن[1].

روز دوم: در این روز حضرت حوا مخلوق‌شده است، وشایسته است بـرای زن خـواستن، وخانه بناکردن، وتمسکها وقباله‌جات نوشتن، وحاجات طلب کردن، واختیار کارها نمودن، وهرکه اول این روز بیمار شود بیماریش سبك بـاشد بـه خلاف آخر روز، و فرزندی که در این روز متولد شود نیکو تربیت بیابد.

وبه روایت دیگر: شایسته است برای هرکار خصوصاً تزویج، و از سفر به خانه داخل شدن، و به سفر رفتن، وخرید و فروش، وطلب حوائج[2].

روز سوم: روز نحسی است، و آدم وحـوا را در ایـن روز از

---

(۱) بحارالانوار ۵۶/۵۹.
(۲) بحار الانوار ۵۷/۵۹.

بهشت بیرون کردند، پس بهترین کار تو در این روز آن است که مشغول اصلاح امور خانهٔ خود گردی، وتا ممکن باشد برای کاری بیرون نروی، و به‌پرهیز در این روز از رفتن به نظر پادشاهان وخرید و فروش وسایر کارها، وهر بنده که در این روز بگریزد به دست آید، وهر که در این روز بیمار شود به مشقت افتد، و فرزندی که متولد شود روزیش فراخ وعمرش دراز باشد.

و در حدیث سلمان فارسی رضی‌الله عنه وارد شده‌است که روز گرانی است، وبرای هیچ کار شایسته نیست.

و به روایت دیگر: حضرت صادق علیه السلام فرمود: به‌پرهیز در این روز از جمیع اعمال، ونزد پادشاهان مروید، وحاجتی از کسی مطلبید، وکاری به کسی مفرمائید، وتصدق بسیار بکنید برای رفع نحوست آن، وهر که در این روز سفر کند بیم آن است که دزدان راه او را بزنند[1].

روز چهارم: نیك است برای زراعت کردن، وشکار کردن در دریا و صحرا، و زن خواستن، وعمارت بنا کردن، وچهار پایان گرفتن. ومکروه است در آن سفر کردن، پس هر که سفر کند بیم آن است که کشته شود، یا مالش را ببرند، یا بلائی او را عارض شود، و در این روز هابیل متولد شده، وفرزندی که در این روز متولد شود شایسته ومبارك می‌باشد تا زنده است، ومردم او را دوست دارند، و هر که در این روز بگریزد یافتنش دشوار باشد، وپناه به جائی ببرد که او را به‌دست نتوان آورد، وهر که در این روز بیمار شود به‌زودی عافیت یابد[2].

---

(۱) بحارالانوار ۵۹/۵۸.
(۲) بحارالانوار ۵۹/۵۹.

روز پنجم: روز نحسی است که در آن قابیل ملعون متولد شده، و در همین روز برادر خود را کشت، پس هیچ کار اختیار مکن، واز خانه بیرون مرو، ونزد پادشاهان مرو، و از شر درندگان وآهن حذر کن، وهر که در این‌روز سوگنددروغ بخورد زودجزای خود را بیابد و هر که در این روز متولد شود حالش نیکو باشد.

ودر حدیث سلمان وارد شده است که در این روز اختیارکاری مکن، وبه نظر پادشاهی مرو[1].

روز ششم: روزی است که شایسته‌است برای برآوردن حاجات، و زن خواستن، وهر که سفر کند در این روز در دریا یا صحرا برگردد به سوی اهلش به آنچه خواهد و دوست دارد، ونیك است از برای خریدن چهارپایان، وهر حیوان وبنده‌ای که در این روز گم شود، به‌زودی پیدا شود وهر طفلی که در این روز متولد شود نیکو تربیت یابد و از آفتها به سلامت باشد.

و در روایت دیگر از آن حضرت منقول است که شایسته است برای شکار و طلب معاش وهر حاجتی.

و در روایت سلمان وارد شده است که خوابی که در این روز دیده شود بعد از یك روز یا دوروز تعبیرش ظاهرشود[2].

روز هفتم: برای همهٔ کارها شایسته است، وهرکه در این‌روز شروع به‌مشق‌وکتابت‌نماید به‌نیکی‌به‌کمال‌رساند، وهرکه‌ابتداکند در این روز به عمارت یا به عروسی عاقبتش نیکو باشد، وهر طفلی که در این روز متولد شود تربیتش نیکو باشد و روزیش فراخ باشد.

---

(۱) بحارالانوار ۵۹/۵۹ ـ ۶۰.

(۲) بحارالانوار ۵۹/۶۰.

ودر حدیث دیگر چنان است: شایسته است برای‌شکار، وطلب روزی، ودرخت گشتن، وزراعت کردن، وتخم افکندن، ونزد پادشاهان رفتن، وسفر کردن[1].

روز هشتم: شایسته است برای هرحاجتی ازخریدن وفروختن، وشکار کردن، وهر که در این روز به نزد پادشاهی برود حاجتش برآورده شود ومکروه است در این روز به دریا نشستن، وسفر خشکی کردن، و به جنگ رفتن،وهر طفلی‌که متولد شود ولادتش شایسته باشد، وهر که بگریزد بر او ظفر نتوان یافت مگر به تعب بسیار، وهر که راه گم کند در این روز راه نیابد مگر به مشقت، وهر که در این روز بیمار شود تعب بسیار بکشد.

ودر روایت دیگر: آن که شایسته است برای هرکاری مگر سفرکردن، وهر که بیمار شود به‌زودی عافیت یابد.

وسلمان رضی الله عنه روایت کرده است که برای هر کاری شایسته است[2].

روز نهم: روز سبکی است، و از اول تا آخرروز مبارك است، ونیك است برای هر امری که اراده نمایی، پس ابتدای کارها در آن بکن، وقرض وزراعت بکن، ودرخت بکار، وهر که در این روز با دشمن جنگ کند غالب آید، وهر که سفر کند مال او را روزی شود و خیر به‌بیند، وهر که دراین روز ازدشمن‌بگریزد نجات‌یابد، وهر که بیمار شود بیماریش سنگین شود، وهر که گم شود به‌زودی یافت شود، وهر فرزندی که در این روز متولد شود شایسته باشد و در همهٔ حال توفیق یابد.

---

(۱) بحارالانوار ۵۹/۶۱.
(۲) بحار الانوار ۵۹/۶۲.

ودر روایت دیگر: آن فرزند فراخ روزی باشد.

و به روایت دیگر: کسی که بیمار شود عافیت یابد.

و به روایت سلمان خوابی که در این‌روزدیده اثرش در آن‌روز ظاهر گردد[1].

روز دهم: حضرت نوح علیه السلام دراین‌روز متولد شده‌است، وهرطفلی که‌دراین‌روزمتولدشودبسیارپیر ومعمرشود، وفراخ‌روزی باشد، ونیك است برای خرید وفروختن وسفر کردن، وگم‌شده در آن زود یافت شود وگریخته زود به دست آید و به بند افتد، وهر که در این روز بیمار شود سزاوار آن است که وصیت کنند.

و در حدیث دیگر: برای شخم کـردن و زراعت نمودن و سلف خریدن نیکو است.

و به روایت دیگر: برای همهٔ کارها خوب است به غیر رفتن به نظر پادشاهان، وهر که بیمار شود عافیت یابد.

و به روایت سلمان: خوابی که در این روز دیده شود تا بیست روز به ظهور آید[2].

روز یـازدهم: حضرت شیث در ایـن روز متولـد شده است، وشایسته است برای ابتدای‌کارها، وخرید وفروش، وسفر کردن، و باید که احتراز نماید از رفتن به نزد پادشاهان، وهر که در این روز بگریزد به‌زودی بازگردد از روی اطاعت، وهر که بیمارشود امید هست که به‌زودی شفا یابد، وهر طفلی که متولد شود به‌نیکی زندگانی نماید، ولیکن نمیرد تا آن که پریشان شود.

ودر روایت دیگر: هرگز پریشان نشود.

---

(۱) بحار الانوار ۶۲/۵۹.

(۲) بحار الانوار ۶۳/۵۹.

وبه روایت سلمان: خوابی که به‌بیند تـا بیست روز اثرش به ظهور آید[۱].

روز دوازدهم: روز شایسته‌ای است برای زن خواستن، ودکان گشودن، و شریك شدن، و به دریا سفر کردن، وهرکه در این روز بیمار شود امید شفا در او هست، وفرزندی‌که متولدشود به‌آسانی تربیت یابد.

ودر روایت دیگر: گریخته به دست آید، وفرزند بسیار عمر یابد و پریشان نشود.

وبه روایت دیگر: برای همهٔ حاجت خوب است، و در اول روز به نظر پادشاهان بروید، و درآخر روز مروید[۲].

روز سیزدهم: روز نحسی است به پرهیز در آن از همهٔ کارها، خصوصاً منازعـه کردن، وبـه نظر پـادشاهان وأمرا رفتن، وسر تراشیدن وهر کاری، وهر که بگریزد بر او دست نیابند، وهر که بیمار شود به تعب افتد، و فرزندی که متولد شود چندان زندگانی نکند.

وبه روایت سلمان: هرخوابی که به‌بیند تا نه‌روز به‌عمل‌آید[۳].

روز چهاردهم: نیك است برای هر کاری، وهر فرزندی کـه متولد شود ظالم باشد، ونیك است برای طلب‌علم وخرید وفروش، وسفر کردن، وقرض گرفتن، و به دریا نشستن، وگریخته به‌دست آید، وبیمار صحت یابد ان شاء الله.

و در روایت دیگر: فرزندی که متولد شود عمرش دراز باشد،

---

(۱) بحارالانوار ۵۹/۶٤.
(۲) بحار الانوار ۵۹/۶۵.
(۳) بحار الانوار ۵۹/۶۵ ـ ۶۶.

و به طلب علم راغب باشد، و در آخر عمر سالش فراوان گردد.

و به روایت دیگر: پسندیده است در این روز دیدن أشراف وعلما وطلب حوائج.

و به روایت سلمان: نیك است برای هرامری‌خیر، وبرای دیدن پادشاهان، وفرزندی که بهم‌رسد خوش‌نویس ودانا گردد، وخوابی که دیده شود بعد از بیست و شش روز به عمل آید[۱].

روز پانزدهم: نیك‌است برای همهٔامور مگرقرض‌دادن وقرض گرفتن، و کسی که در این روز بیمار شود صحت یابد، و کسی که بگریزد به‌زودی به دست آید، و فرزندی که متولد شود لال باشد یا در زبانش عیبی باشد.

و به روایت دیگر: شایسته است برای هر عمل وهر حاجت.

و به روایت سلمان: خواب بعد از سه روز اثرش ظاهر شود[۲].

روز شانزدهم: روز نحسی است، وبرای هیچ کار خوب نیست مگر عمارت بنا کردن وپی گذاشتن، وهر که سفر کند در این روز هلاك شود، وهر که بگریزد به‌زودی برگردد، وهر که راه گم کند سالم ماند، وهر که بیمار شود به‌زودی شفا یابد، وفرزندی که متولد شود حالش نیکو باشد.

ودر روایت دیگر: بسیار نحس و مذموم است، پس هیچ‌حاجت در آن مطلب، وسفر مکنید، وتصدق بسیار کنید، وفرزندی که متولد شود در آن دیوانه شود، وهر که در آن بیمار شود تلف‌گردد، تا توانید متوجه کاری مشوید.

و به روایت سلمان: خواب بعد از دو روز اثرش‌ظاهر شود[۳].

(۱) بحارالانوار ۵۹/۶۶.
(۲) بحارالانوار ۵۹/۶۷ ـ ۶۸.
(۳) بحار الانوار ۵۹/۶۹ ـ ۷۰.

روز هفدهم: روز میانه‌ای است، به‌پرهیز در آن از منازعه کردن، و قرض دادن وقرض گرفتن، پس هر که قرض بدهد به او ندهند، و هر که قرض بگیرد پس ندهند، وفرزندی که متولد شود حالش نیکو باشد.

و در روایت دیگر: روز گرانی است در آن حاجتی طلب مکن.

وبه روایت دیگر: برای هر کار شایسته است خصوصاً تزویج وخرید و فروش وزراعت وعمارت و رفتن به نظر سلاطین، واول اقوا است.

ودر روایت دیگر وارد شده است که حجامت درهفدهم ماه‌موجب شفا است[۱].

روز هجدهم: روز مبارکی است، وبرای هرکار نیك است از خرید وفروش و زراعت وسفر و تزویج وطلب حوائج، وکسی‌که با دشمنی خصمی کند براو غالب آید، واگر مالی به قرض دهد به او برگردد، وبیمار شفا یابد، وفرزند حالش نیکو باشد[۲].

روز نوزدهم: روز مبارکی است، ودر آن حضرت اسحاق علیه السلام متولد شده است، وشایسته است برای سفر وطلب روزی و سعی در کارها وآموختن علم، وبد است برای بنده وچهارپا خریدن، وگم شده وگریخته بعد از پانزده روز برگردد، وفرزندی که متولد شود، در این روز توفیق خیرات بیابد و با برکت باشد.

وبه روایت دیگر: اگر باکسی خصمی کند براو ظفر یابد به قدرت حق‌تعالی، وبرای هرکار شایسته است[۳].

روز بیستم: میانه است، ونیکو است برای سفر کردن و

(۱) بحار الانوار ۵۹/۷۰ ـ ۷۱.
(۲) بحارالانوار ۵۹/۷۲.
(۳) بحار الانوار ۵۹/۷٤.

برآوردن حاجتها، وبنا کردن بناها، ودار بست کردن درختان، وگرفتن چهارپایان، وکسی‌که بگریزد دوراست براو دست‌یافتن، وکسی که راه گم کند خوف هلاك بر او هست، وکسی که بیمار شود بیماریش صعب گذرد. وفرزندی که به وجود آید با مشقت زندگانی کند.

وبه روایت دیگر: روزمبارکی‌است، وبرای هرکار نیك‌است، خصوصاً سفر وطلب حوائج، وعمارت، وتزویج، ودرخت کشتن، ونزد پادشاهان رفتن[1].

روز بیست ویکم: روز نحس بسیار بدی است، وروز ریختن خونها است، پس در آن حاجتی طلب مکن، وبه‌پرهیز در آن روز از پادشاهان، وکسی که سفرکند خوف هلاك‌است براو، وفرزندی که بهم رسد فقیر و پریشان باشد.

و به‌روایت دیگر: روز نحسی است، و همین برای کشتن حیوانات نیك است[2].

روز بیست ودوم: شایسته است برای برآوردن حاجتها، وبیع وشرا، ورفتن به نزد پادشاهان، وتصدق در آن روز مقبول است، وثوابش مضاعف است، وبیمار به زودی شفا یابد، ومسافر به عافیت برگردد.

و در روایت دیگر: روز سبکی است، وبرای هرکار نیك‌است.

وبروایتی: هر فرزندی که در این روز متولد شود مبارك و محبوب باشد، وهر که نزد پادشاه رود به مطلب رسد و خوشنود برگردد[3].

---

(۱) بحار الانوار ۷۵/۵۹.
(۲) بحار الانوار ۷۷/۵۹.
(۳) بحار الانوار ۷۸/۵۹.

روز بیست و سوم: در ایــن روز حضرت یــوسف علیه السلام متولد شده است، و نیك است، برای هر کار، خصوصاً طلب حوائج وتجارت، و زن خواستن، ونزد سلاطین رفتن، وکسی که در این روز سفر کند غنیمت یابد وخیر بسیار بیند، وفرزندی که متولد شود نیکو تربیت یابد ومبارك وشایسته باشد[۱].

روز بیست وچهارم: روز بسیار بدی است، وفرعون در این روز به وجود آمده است، پس هیچ کاری در این روز اراده مکن، وفرزندی که متولد شود روزگار به سختی گذراند، وتوفیق‌خیری نیابد، و در آخر عمر یا کشته شود یا غرق شود، وهر که در این روز بیمار شود بیماریش به طول انجامد.

و به روایت دیگر: هر که سفر کند در آن سفر به‌میرد[۲].

روز بیست و پنجم: روز نحسی است، پس خود را در این روز حفظ کن وپی کاری مرو که در این روز حق تعالی اهل مصر را با فرعون به‌آیات‌عذاب خودمبتلاگردانید، وبیمار حالش بدمی‌باشد. وهر که در این روز سفر کند خطر یابد، وفرزندی که متولدشود مبارك وفراخ‌روزی ونیکوکار باشد اما به‌بلای‌سختی مبتلا می‌شود وآخر نجات می‌یابد.

و در روایت دیگر: هر که در این روز بیمار شود تا آخر روز به هوش نیاید.

و به روایت سلمان از شر این روز پناه به خدا ببرید به دعا و نماز واعمال خیر[۳].

---

(۱) بحار الانوار ۵۹/۷۹.
(۲) بحار الانوار ۵۹/۸۰ ــ ۸۱.
(۳) بحار الانوار ۵۹/۸۱ ــ ۸۲.

روز بیست و ششم: شایسته است برای سفر، وهر امری که اراده کنی، مگر زن خواستن که هر که در این روز تزویج نماید میان او و زوجه‌اش جدائی افتد، زیرا که‌در این روز دریا شکافته شد برای حضرت موسی علیه السلام، واگر ازسفر برگردی دراین روز به خانهٔ خود داخل مشو، وبیمار در این روز حالش بد باشد، وفرزندی که به‌وجود آید عمرش دراز باشد.

وبه روایت دیگر: هر که مسافر می‌شود در این روز سودی نه‌بیند وشاید برنگردد، وتصدق بسیار بکنید در این روز که فوائدش بسیار است[۱].

روز بیست وهفتم: نیك است برای همه کار، وفرزندی که در این روز متولد شود خوش‌خو وخوش‌روی وطویل‌العمر وبا خیر فراوان ومحبوب دلهای مردمان باشد.

وبه روایت دیگر: برای سفر بسیار نیك است.

وبه روایت دیگر: برای عمارت و زراعت وخرید و فروش و رفتن به مجلس پادشاهان وسعی در حوائج نیك است[۲].

روز بیست و هشتم: نیك است برای هر کاری، خصوصاً سفر کردن، ودر این روز حضرت یعقوب علیه السلام متولد شده است، پس هر فرزندی که در این روز متولد شود روزی فراوان یابد، ومحبوب مردم باشد، واحسان کنندهٔ به‌سوی أهل‌خود باشد، ولیکن غمهای عظیم به او برسد، در آخر عمر به مرضی یا به ضعف‌چشم مبتلا گردد[۳].

---

(۱) بحار الانوار ۸۳/۵۹ ـ ۸٤.
(۲) بحار الانوار ۸۵/۵۹.
(۳) بحار الانوار ۸۷/۵۹.

روز بیست ونهم: برای جمیع کارها خوب است، وفرزندی که در این روز به‌وجود آید بردبار باشد، وهرکه سفرکند مال بسیار یابد، وهرکه بیمار شود زود صحت یابد، ودر این‌روز وصیت‌نامه ننویسید.

و به روایت دیگر: برای همه کس خوب است مگر برای‌کاتبان که باید متوجه کاری نشوند، وگریختهٔ این روز زود برگردد، و گم شدهٔ این روز زود به دست آید.

و در روایت دیگر: شایسته است برای همه کار، خصوصاً ملاقات پادشاهان، ودیدن برادران و دوستان.

وبه روایت سلمان: خوابی که‌دراین روز دیده شود همین‌روز اثرش ظاهر گردد[1].

روز سیم: نیك است برای فروختن وخریدن، وتزویج نمودن، وفرزندی که در این روز به‌وجود آید بردبار ومبارك و راست‌گو ووفادار وعالی شأن وجلیل القدر باشد، وهر که بگریزد به دست آید، وهر که چیزی گم کند بیابد، وهرکه مالی‌قرض کند به‌زودی باز دهد.

وبه روایت دیگر: روزی است‌که حضرت‌اسماعیل پسرابراهیم علیهما السلام در آن‌متولدشده، وبرای هرکار نیك است، خصوصاً درخت نشانیدن و زراعت وعمارت[2].

و از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام منقول است که ترك مکن حجامت را در هفتم حزیران رومی، واگر نکنی در چهاردهم البته بکن.

---

(۱) بحار الانوار ۵۹/۸۷ ـ ۸۸.
(۲) بحار الانوار ۵۹/۸۹ ـ ۹۰.

فصل دوم
دراختیار ایام هفته است

روز جمعه: مبارك‌ترین روزها است، وبهترین عیدها است، وسنت است در آن به حمام رفتن، وسر تراشیدن، وناخن وشارب گرفتن، و پیش از زوال سفر کردن خوب نیست، وبعد از نماز سفر کردن مبارك است.

وحجامت کردن در بعضی احادیث واقع‌شده است‌که نبایدکرد، زیرا که در آن روز ساعتی هست که در آن ساعت اگر حجامت‌واقع شود هلاك می‌شود. و در روایتی نهی واقع شده است از حجامت در وقت زوال، و در چندین حدیث دیگر واقع شده است که قصور ندارد مطلقاً.

ودر حدیث معتبر از حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام منقول است که هر که در شب یا روز زیادتی خون در خود بیابد آیة الکرسی بخوان وحجامت بکن.

ودر حدیث است که حضرت رسول صلی الله علیه وآله چون هوا سرد می‌شد و از بیرون به اندران خانه نقل می‌فرمود در روز جمعه می‌کردند.

ودر حدیث دیگر: آن که در وقتی که هواگرم می‌شد باز در روز جمعه به بیرون نقل می‌فرمودند.

و در بعضی روایات وارد شده که نوره کشیدن در روز جمعه مورث پیسی است. ودر چند روایت تجویز واقع شده است، بلکه بعضی از روایات دلالت بر استحباب می‌کند.

و درروایت معتبر وارد شده است‌که در روز جمعه خواستگاری ونکاح کردن مستحب است. ومستحب‌است موی سر و ریش را شانه

کردن، وبوی خوش کردن، وجامهٔ نو و جامه‌های پاکیزه پوشیدن، ومیوهٔ تازه به‌خانه آوردن، وسر را به سدر وخطمی شستن، وبرای سایر کارها مبارك است[۱].

روز شنبه: روز مبارکی است، وحضرت رسول صلی الله علیه وآله فرمود: خدا مبارك گردانیده است برای امت من در بامداد روز شنبه و پنج‌شنبه وبرای جمیع‌کارها خوب است، خصوصاً سفر کردن که در حدیث معتبر وارد شده است که اگر سنگی در گردد روز شنبه، البته حق‌تعالی آن را به جای خود برمی‌گرداند، وناخن گرفتن وشارب گرفتن خوب است.

و در حدیث وارد شده است که هر که ناخن و شارب در روز شنبه وپنج‌شنبه بگیرد از درد دندان ودرد چشم عافیت یابد.

و در روایتی وارد شده است که حجامت کردن در روز شنبه مورث ضعف است.

روز یك‌شنبه: میانه است برای اکثر کارها. وموافقت حدیث معتبر حجامت کردن در طرف عصر روز یك‌شنبه بسیار نافع است.

و در حدیث دیگر وارد شده است که برای عمارت بنا کردن و عروسی کردن خوب است[۲].

روزدوشنبه: نحس‌ترین‌روزها است. ودرایام سال‌روز عاشورا از همهٔ روزها نحس‌تر است، ودر ایام هفته روز دوشنبه، واین دو روز منسوب به بنی‌امیه است، که ایشان عید کردند در آنها به سبب شهادت حضرت امام حسین علیه‌السلام. و در این روز رسول

---

(۱) بحار الانوار ۵۹/۳۱ـ۳۴.

(۲) بحار الانوار ۵۹/۳۵ـ۳۶.

خدا صلی الله علیه وآلـه از دنیا مفارقت نمود، و بـرای هیچ کار مبارك نیست.

ودر بعضی روایات وارد شده است که در طرف عصر حجامت کردن خوب است، و در بعضی روایات مطلق وارد شده است کـه خوب است. و در احادیث بسیار نهی وارد شده است از سفر کردن در این روز، و پی مهمی و حاجتی رفتن.

ودر حدیث معتبر از حضرت امام علی نقی علیه‌السلام منقول است که هر که خواهد که خدا او را از شر روز دوشنبه نگاه دارد در رکعت اول نماز صبح‌دوشنبه سورهٔ‌هل‌أتی‌علی‌الانسان بخواند[۱].

روز سه شنبه: میانه است برای اکثر کارها. و در حدیث وارد شده است از سفر کردن در روز سه شنبه، که در این روز خداوند عالمیان آهن را برای حضرت داود نرم کرد.

و در روایتی از حضرت رسول صلی الله علیه وآله‌منقول است که هر که در روز سه شنبه چهاردهم یا هفدهم یا بیست ویکم ماه حجامت کند شفا یابد او را از دردهای سال.

و در حدیث دیگـر وارد شده است که در روز سه شنبه ساعتی هست که اگر حجامت در آن ساعت اتفاق افتد خون نمی‌ایستد تا او را هلاك کند.

و در حدیث معتبر وارد شده است‌که‌هرکه حاجتی براودشوار شود او را طلب نماید در روز سه شنبه.

و در حدیث دیگـر وارد شده است کـه ناخن بگیرید در روز سه شنبه.

---

(۱) بحار الانوار ۵۹/۳۷ـ۳۸.

و در روایت دیگر وارد است که روز جنگ و خون گرفتن[1].

روز چهارشنبه: روز نحسی است، و برای اکثر کارها شایسته نیست، و نهی شده است از حجامت کردن، و نوره کشیدن، و سفر کردن در این روز.

ودر بعضی روایات تجویز حجامت و سفر وارد شده است. واگر حجامت ضرور شود بهتر آن است که در آخر روز واقع سازند، چنانچه در بعضی احادیث وارد شده است. ودر حدیثی نهی شده است از حجامت در روز چهارشنبه هر گاه ماه در عقرب باشد.

و در روایت معتبری وارد شده است که به حمام بروید در روز چهارشنبه.

ودر حدیث دیگر وارد است که روز خوردن مسهل ودوا است[2].

روز پنج‌شنبه: روز مبارکی است، و برای جمیع کارها خوب است، خصوصاً حجامت کردن. موافق احادیث بسیار بهتر آن است که پیش از زوال واقع شود، وبرای ناخن گرفتن خوب است، وبهتر آن است که یك ناخن را برای جمعه بگذارد.

و در روایتی وارد شده است که حضرت رسول صلی الله علیه وآله چون هوا گرم می‌شد و به بیرون نقل می‌فرمودند در روز پنج‌شنبه می‌کردند.

و در حدیث وارد است که هر که در پنج شنبه آخر ماه در اول روز حجامت کند درد از بدنش می‌کشد.

و در روایت وارداست که روز پنج‌شنبه روز داخل شدن برامرا وبرآوردن حاجتها است[3].

---

(۱) بحار الانوار ۵۹/۳۸ـ۴۱.
(۲) بحار الانوار ۵۹/۴۱ـ۴۶.
(۳) بحار الانوار ۵۹/۴۷ـ۴۸.

وبدان که سفر کردن وتزویج کردن در قمر در عقرب کراهتی دارد. وروزهائی که در ماه مذکور شد کــه نحوستی دارد، اگر در ماه‌فرس‌قدیم‌هم‌آنهارارعایت‌نمایندبهتراست، زیراکه‌ظاهربعضی احادیث بر آن دلالتی دارد. واگر روزهای ماه و روزهای هفته در سعادت ونحوست با یك دیگر معارض شوند وضرور باشد اختیار کردن نیکی وبدی ایام هفته اولا است، زیرا که احادیث آنها معتبر است، والله یعلم.

فصـــل سوم

در بیان امری چند که موجب رفع نحوست ایام وساعات می‌شود

بدان که توکل وتفویض واعتماد بر جناب مقدس الهی نمودن در جمیع امور واستمداد از حضرات ائمهٔ معصومین علیهم السلام نمودن هر نحوستی را به سعادت مبدل می‌گرداند، وتوسل به آیات کریمهٔ قرآن ودعا وتصدق تدارك هر یك از اینها می‌کند.

چنانچه درحدیث معتبر وارد شده است‌که آیة‌الکرسی را بخوان و هر روز که خواهی حجامت بکن و تصدق بکن و هر وقت‌که خواهی سفر بکن[1].

و دراحادیث بسیار وارد شده است کــه دعا رد می‌کند بلاهای مبرم را.

ودر حدیث معتبر منقول است از سهل بن یعقوب که به خدمت حضرت امام علی نقی علیه السلام رفتم، وحدیثی کــه از حضرت صادق علیه السلام منقول است در باب اختیــارات روزها بر آن حضرت عرض کردم وتصحیح نمودم، پس گفتم: در اکثر روزها

(۱) بحار الانوار ۲۸/۵۹.

چیزی چند هست که مانع رفتن به طلب حوائج است، وبسیار است که ما را ضرور می‌شود در این روزهــا حرکت کردن، و متوجـه مطالب شدن.

حضرت فرمود: یاسهل ولایت ومحبت ما اهل‌بیت نگاه دارنده وحافظ شیعیان است ازجمیع بلاها، واگر بامحبت ما به‌لجهٔ دریاها یا صحراها وبیابانها در میان حیوانات درنده یا دشمنان جن وانس بروند، هرآینه ایمــن‌اند از شر ایشان بــه برکت ولایت ما، پس اعتماد کن بر خدا وخالص گردان ولایت خـود را از برای ما وبه هر جانب که خواهی متوجه شو، وچـون صبح کنی سه مرتبه این دعا بخوان:

أصبحت اللهم معتصماً بذمامك المنيع الذي لايطاول ولايحاول من كل طارق وغاشم من ساير من خلقت وماخلقت من خلقك الصامت والناطق في جنة من كل مخوف بلباس سابغة ولاء أهل بيت نبيك، محتجزاً من كل قاصد لي الى أذية بجدار حصين الاخلاص في الاعتراف بحقهم، والتمسك بحبلهم جميعاً موقناً أن الحق لهـم ومعهم وفيهم وبهم اوالي من والوا واجانب من جانبوا فأعذني اللهم بهم من شر كل ما أتقيه، يا عظيم حجزت الاعادي عني ببديع السماوات والارض انا جعلنا من بين أيديهم سداً ومن خلفهم سداً فأغشيناهم فهم لايبصرون.

ودر شام نیز سه مرتبه این دعا را بخوان، پس در امان خواهی بود از هر چه حذر می‌نمائی از آن، و در قلعهٔ حفظ وحمایت الهی خواهی بود از هر چه از آن می‌ترسی.

واگر در روز خواهــی پی کاری بروی، پیش از متوجه شدن سورهٔ حمد، وقل أعوذ برب الناس، وقل أعوذ برب الفلق، وآية الكرسي، و انا أنزلناه بخوان.

و این آیات از سورهٔ آل عمران «ان في خلق السماوات والارض واختلاف الليل والنهار لايات لاولي الالباب * الـذين يذكرون الله قياماً وقعوداً وعلى جنوبهم ويتفكرون في خلق السماوات والارض ربنا ما خلقت هذا باطلا سبحانك فقنا عـذاب النار * ربنا انك من تدخل النار فقد أخزيته و ما للظالمين من أنصار * ربنا اننا سمعنا منادياً ينادي للايمان أن آمنوا بربكم فآمنا ربنـا فاغفر لنا ذنوبنا وكفر عنا سيئآتنا وتوفنا مع الابرار * ربنا وآتنا ما وعدتنـا على رسلك ولاتخزنا يوم القيامة انك لاتخلف الميعاد».

پس این دعا بخوان: اللهم بك يصول الصائل، وبقدرتك يطول الطائل، ولاحول لكل ذی حول الا بك، ولاقوة يمتارها ذوقوة الامنك، بصفوتـك من خلقك وخيـرتك من بريتك محمد نبيك و عترتـه وسلالته عليه وعليهم السلام صل عليهم، واكفني شر هذا اليوم وضره وارزقني خيره ويمنه، واقض لي في متصرفاتی بحسن العاقبة وبلوغ المحبة والظفر بالامنية وكفاية الطاغية الغوية، وكل ذي قدرة لي على أذية، حتى أكون في جنة وعصمة، من كل بلاء ونقمة، وأبدلني من المخاوف فيه أمناً ومن العوائق فيه يسراً حتى لايصدني صاد عن المراد، ولايحل بي طارق من أذى العباد، انك على كل شيء قدير، والامور اليك تصير، يا من ليس كمثله شيء وهوالسميع البصير[1].

و از حضرت امام محمد جواد علیه السلام منقول است که چون ماه نو درآید روز اول دو رکعت نماز بکن، و در رکعت اول بعد از حمد سی نوبت قل هو الله أحد بخـوان، ودر رکعت دوم بعـد از حمد سی نوبت سورهٔ انا أنزلناه بخوان، پس تصدق بکن وسلامتی تمام ماه را از خداوند خود بگیر[2].

(۱) بحار الانوار ۵۹/ ۲۴ـ۲۶.
(۲) بحار الانوار ۹۷/ ۱۳۳.

خاتمه

درترجمهٔ حدیث شریفی است که مشتمل است بر احکام کسوف وخسوف و حوادث هر سال

شیخ بزرگوار قطب الدین راوندی در کتاب قصص الانبیاء روایت کرده است به سند خود از شیخ صدوق محمد بن بابویه قمی، و سند را متصل گردانیده به حضرت مبین الحقائق امام جعفر بن محمد الصادق علیه السلام که آن حضرت فرمود: در کتاب دانیال پیغمبر نوشته است:

هر گاه اول محرم روز شنبه باشد: در آن سال زمستان بسیار سرد باشد، ویخ بسیار باشد، وگندم گران باشد، وطاعون مرگ کودکان بسیار باشد، وتب بسیار بهم رسد، وعسل کم باشد، ودمبلان بسیار باشد، وزراعتها ازآفت به سلامت ماند، وبعضی ازدرختان میوه وانگور آفت برسد، وارزانی باشد، و در روم طاعون باشد و عرب با ایشان جنگ کند، واسیر وغنیمت بسیار ازایشان به‌دست عرب درآید، وپادشاه را در جمیع مواضع غلبه باشد به مشیت حق تعالی.

و به روایت دیگر: مرگ در میان چهارپایان بهم‌رسد، واسبان را قولنج عارض شود، ودر مردمان دردگلو وزکام وورمها و دردها بسیار باشد، خصوصاً در عراق بغداد و اطراف آن، ودرروم مرگ بسیار باشد، ومیان عرب وروم کارزار افتد، و عرب بر روم غالب آیند، ونعمت وامنیت در بابل بود باشد، و در بحرین ونواحی آن اختلاف بسیار در میان مردم پدید آید، وقحط وغلا در میان ایشان بهم‌رسد، وازعرب ترسان باشند، وعمال ایشان بر ایشان تعدی کنند.

وگیاه در مراعای عرب فراوان باشد.

در آخر سال بر پادشاهان جمعی خروج کنند و بر ایشان غالب آیند، ودر آن‌سال دملها وآبله وگرمی بسیار باشد، ومرغان بسیار باشند، وروغن وگوشت وعسل وپنبه وکتان‌گران باشد، وخرما در درخت فاسد گردد، وانگور و میوه‌ها در بلاد همدان وفارس نیکو باشد، وبه درختان بلاد روم وبصره واطراف آن آفت برسد، ومیوه در اکثر بلاد گران باشد، وکنجد بسیار باشد.

و در زمستان باران‌بسیار ببارد، وزراعت بسیار باشد، واندك آفتی به‌آنها برسد، وظروف مس‌واشباه آن‌گران باشد، وپشم ومو گران باشد، ومرغ خانگی‌کم‌باشد، ومرغان‌شکاری‌بسیار به‌میرند، ودر بلاد یمن اختلاف عظیم ظاهر گردد، وشاید به نهب وغارت منتهی شود، وشاید یکی از آفتاب وماه منخسف‌گردد، وشهب‌بسیار باشد، ودر یك ماه آن خون بسیار ریخته شود، وگویند چنین سال نحس است، وقابیل‌هابیل‌را درچنین سال‌کشت، وآخرش نیك‌است.

هر سال که اول محرم روز یك شنبه باشد: زمستان نیکوگذرد، وباران بسیار ببارد، وبعضی از درختان و زراعتها آفت برسد، و دردهای مختلف و مرگهای صعب شایع گردد، و عسل کم به‌عمل آید، و در هوا اثر طاعون و وبا بهم رسد، و در آخر سال اندك گرانی در خوردنیها حادث شود، و در آخر سال پادشاه را غلبه روی دهد.

وبه روایت دیگر: در این سال زمستان سرد، وتابستان معتدل گذرد، ومیوه و حبوب و زراعات در اکثر بلاد عراق نیکو باشد، وآفتی به میوه‌های بحرین و حسا وقطیف وحوالی آنها برسد، ودر بلاد مشرق وبلاد جبل ارزانی‌باشد، وگوسفند وشیر بسیار باشد،

وگیاه صحراها فراوان باشد، و در شتران دیوانگی و مستی بهم رسد، وآبله برای کودکان بسیار باشد، و زائیدن زنـان دشوار باشد. و در گاوها مرگی بهم رسد.

و در یك مـاه آن درد بسیار مردم را عـارض شود، و در آخر سال گرانی بهم رسد به سبب اختلاف سلاطین در غیر بلاد یمن، و در بلاد هند اطفال بسیار بهمیرند، وجو و روغن بسیار باشد، و اختلاف جنگها میان پـادشاهان بشود، و دروغ و اختلاف میان عامهٔ ناس بسیار باشد، وکارزار میان عرب وعجم واقع شود.

و در میان عامهٔ ناس وخویشان‌ایشان فتنه‌ها حادث‌گردد، و در شام حروب و فتنه‌ها پدید آید، وحاکم بعضی ازاهل‌فساد را به‌قتل رساند، در زمین جبل که همدان ونواحی آن بـاشد کشش بسیار شود، و مرد جلیل القدری از ایشان کشته شود، وپادشاه بابل بر مردم مستولی گردد. و از بعضی وزرای ملوك اختلاف ظاهر شود، وبر پادشاه بشورند وبگریزند یاکشته شوند، وگروهی برپادشاه طغیان کنند و مغلوب گردند.

وکوکبی در آسمان ظاهر گردد از ناحیهٔ مشرق که دو دنباله داشته باشد، واین سبب حدوث قتل‌وغارت وگرانی گردد، وبه‌این علامت فساد بسیار شود، ومرد صاحب شأنی‌کشته‌شود، وآن ستاره علامت وزیدن بادهای سخت و وفور امراض و بسیاری دزدان در صحرا و دریا گردد، وعسل گران شود، وحاجیان را غارت کنند، و تمام ماه یا بعضی ازآن منخسف گردد.

هر سال که اول محرم روز دوشنبه باشد: زمستان نیکو گذرد، وتابستانش بسیار گرم باشد، و باران در وقتش بسیار ببارد، و گاو و گوسفند بسیار به‌وجود آید، وعسل بسیار باشد، و نـرخ

خوردنیها در بلاد جبل یعنی شهرهائی که در میان آذربایجان وعراق عرب و خوزستان و فارس است ــ و بعضی گویند یعنی همدان و حوالی آن ــ نازل باشد، و میوه بسیار باشد، و زنان بسیار به‌میرند. و در آخرسال کسی برپادشاه خروج‌کند درنواحی مشرق، و به بعضی از فارس غم و دل‌گیری برسد، و زکام در بلاد جبل بسیار باشد.

و به روایت دیگر: آب درآن سال فراوان‌باشد، و شیرحیوانات بسیار باشد، و باران بسیار ببارد، وحبوب بسیار باشد، خصوص عدس و ماش و باقلا، ونرخها ارزان باشد، وعسل فراوان باشد، خصوصاً در فارس و همدان، وارزن وذرت در هند و فرنگ بسیار شود، و سیب و زردآلو وسایر میوه‌ها در بلاد فارس وبصره و شام نیك به‌عمل‌آید، وخربزه وخیار درولایت‌مشرق وعمان نیکوباشد.

ودرآن سال خرما و میوه‌ها و گوشت و روغن فراوان باشد، ولیکن زر در میان مردم کم باشد، و در بلاد مشرق واطراف هند واسکندریه مرگ بسیار باشد، و مرض سرسوم[۱] ودیوانگی بسیار باشد.

و در زمستان زفاف و تزویج زنان بسیار واقع شود، و دریا طغیان کند، و بعضی از بلاد را غرق کند، و آب فرات و نیل کم باشد، و به این سبب در مدت دو ماه در مصر قحط عظیم پدیدآید، ومواشی و چهارپایان در صحراها نیك باشند، و اسب و شتر و گاو در هر ناحیه فربه باشد، وزکام در بلاد جبل و اطراف دریا بسیار باشد، وحبوب ومیوه‌ها در مکهٔ معظمه بسیار وارزان‌باشد، ولیکن فساد در آن بلدهٔ طیبه بهم رسد، و در آخر سال هلاکت در

(۱) حالت آشفتگی و بیخودی پریشان حواسی، در عربی سرسام می‌گویند.

گوسفندان بهم رسد.

و در میان مشایخ عرب فتنه حادث شود، وخارجی از نواحی مشرق بیرون آید، و در بلاد فارس بیم و هراس عظیم از بعضی سلاطین حادث شود، وقلعه‌ای در اطراف مشرق یا جنوب از تصرف اصحابش بیرون رود. ومحتمل است که یکی ازآفتاب و ماه‌منخسف گردد، و در مردم اضطرابی پدید آید، و بر پادشاه مشرق کسی خروج کند، و حاجیان به سلامت روند، و در شبی دزدی به ایشان برسد و آسیبی از او نیابند.

هرسال که اول محرم روز سه‌شنبه باشد: زمستان بسیار سرد باشد، و برف و یخ بسیار باشد، و در بلاد جبل و ناحیهٔ مشرق گوسفند وعسل بسیار باشد، و به بعضی از درختان میوه و انگور آفت برسد، و در ناحیهٔ مغرب و شام حادثه در آسمان ظاهر شودکه از آن خلق بسیار به‌میرند، وبر پادشاه صاحب خروج قوی خروج کند، وپادشاه بر او غالب آید، و در زمین فارس بعضی‌از غله‌ها آفت یابد، و در آخر سال نرخها گران شود.

وبه روایت دیگر: زراعت بسیار به عمل آید و باران بسیار ببارد و آب فرات طغیان کند، و شاید در تابستان بارانی ببارد، و فصل پائیز نیکو گذرد، ومیوه‌ها در بلاد جبل و هند و سندبسیار باشد، وگندم وجو و عدس فراوان باشد، و در بصره لوبیا و ماش وباقلا فراوان باشد، وخرما کم به عمل آید، و در ارزن آفتی بهم رسد، و در بلاد هند و به درختان بلاد روم و شام آفتی برسد از سرما، ودر بلاد فارس از ملخ آفتی به زراعت برسد.

ومیوه در این سال بسیارکم باشد، و زر کم باشد، و گردو و بادام ومویز بسیار باشد، ونرخها در اول سال در جمیع بلادارزان

باشد، وپنبه گاه گران و گاه ارزان باشد، و عسل فراوان باشد، و به خربزه وخیار آفتی برسد، و شکار دریا بسیار شود، و آفتی از سرما یا گرما به غلات بلاد مغرب برسد، و در بعضی از شهرها کسی بر پادشاه خروج کند، و در پادشاه عجم وترك اضطرابی حاصل شود.

ودر میان عرب و عجم اهل عراق قتالی پدید آید، و شیخی از مشایخ عرب کشته شود، و در میان عربان و مواشی ایشان در آخر سال مرگی بهم رسد، و در آسمان ستارهٔ دم داری پدید آید که علامت جنگ و گرانی باشد، یاسرخی عظیمی ظاهر شودکه علامت هلاك بعضی از وزرا باشد، و در مصر و شام و صقالبه طاعون بهم رسد.

هر سال‌که اول محرم روزچهارشنبه باشد: زمستان وسط باشد و در تابستان بارانهای نافع ببارد، وغلات و میوه‌ها در بلاد جبل وبلاد مشرق باشد، اما مردان بسیار به‌میرند در آخر سال، و در زمین بابل و بلاد جبل آفتی بهم رسد، ونرخهای ایشان ارزان باشد، وپادشاه بر دشمنان غالب باشد.

و به روایت دیگر: عسل در این سال بسیار باشد، وآب دجله طغیان کند، و در بلاد شام مرگ بسیار باشد، و اکثر اطفال به‌میرند و ملخ مزروعات ایشان را تلف کند، و آخر سال قحطی در میان ایشان بهم رسد، و باران بسیار در این سال ببارد که بسیاری از خانه‌ها وعمارتها منهدم گردد، و درختان خرما ضایع شود، و در آخر سال خرما گران شود.

و برق و رعد عظیم ظاهر گردد و بادهای تند بوزد، و بیماری بسیار باشد، وزنان آبستن بسیار به‌میرند، و در آخر سال درناحیه

فارس مرگ بسیار باشد، ووحشیان صحرا ومرغان شکاری بسیار باشند، وبز وگاو نیکو باشد، وبیع و شرا و معاملات بسیار واقع شود، و در شتران کره بهم رسد، و شاید مرگی در چهار پایان پدید آید، و در فصل پائیز بیماری بسیار باشد.

و در اطراف مدینه جنگ عظیم روی دهد، و مشایخ علما به‌میرند، وبلاد یمن از خوف و قتل و غارت خراب شود و باز معمر شود، و در میان عربان بادیه کشتن بسیار شود، و باد شمال بسیار بوزد، ومتاعها وپنبه گران شود، وکتان ارزان باشد، و ابریشم وحریر ارزان و نیکو باشد.

و در میان عرب وعجم جنگها روی دهد و عجم غالب شوند، وپادشاه روم به‌میرد، و بزرگی از عرب به‌میرد، و دیالمه بسیار به‌میرند، ودرفصل پائیزمرض‌زحیر[1] بسیارباشد، واختلاف‌درمیان سلاطین هند بهم‌رسد، وفتنه‌ها دربصره وولایت‌فارس حادث‌شود.

هر سال‌که اول‌محرم روز پنج‌شنبه باشد: زمستان ملایم‌گذرد، وجمیع نواحی مشرق گندم ومیوه‌ها و عسل بسیار باشد، و در اول وآخر سال تب بسیار حادث شود، و در زمین بابل در آخر سال تب بسیار بهم رسد، و روم را بر مسلمانان غلبه بهم رسد، پس‌عرب بر ایشان غالب شوند در ناحیهٔ مغرب، و در زمین سند محاربات واقع شود، وپادشاهان عرب مظفر باشند.

و به روایت دیگر: در اول سال بارش و سرما کم باشد، و ابر و رعد بی‌باران بسیار باشد، و در آخر سال باران بسیار شود، وغلات ومیوه‌ها در همهٔ بلاد ارزان و فراوان باشد، و سفر دریا در این سال نیکو باشد، و شکار ماهی بسیار بشود، و روغن و نان

---

(۱) زحیر بمعنی اسهال وپیچش شکم.

گـران شود، و آب نیل طغیان کند، و روم بـر مسلمانـان حمله بیاورند، ومسلمانان برایشان غالب شوند، ودر بادیه جنگ بسیار بشود، و شاید یکی از مشایخ ایشان به قتل رسد.

و در بعضی از شهرها کسی بر پادشاه خود خروج کند ومنهزم گـردد، وکارزار در اکثر بلاد خصوصاً بلاد فارس بسیار شدید شود، ودزدان وراه‌زنان دست برآورند، وحکام به‌رعایا ستم‌کنند، وبادهای تند به‌وزد که درختان را برکند، و در حسا و قطیف و نواحی آنها فتنه‌ای میان عربان وپادشاه‌ایشان حادث شود وپادشاه غالب گردد.

و در بلاد حبشه و اطراف آنها کارزار بسیار شود، و در بلاد فارس در آخر سال میان سه طایفه فتنه حادث شود، و فساد بسیار در آن بلاد به این سبب ظاهر شود، و درياچهٔ دریا نیز فتنه‌ها حادث شود، و در این سال مرگ در گاو بسیار باشد، ولیکن گـوسفند فراوان گردد، و شاید ماه منخسف گردد.

هر سال‌که اول‌محرم روزجمعه باشد: در زمستان سرمانباشد، وباران کم ببارد، وآب چشمه‌ها کم شود، و در بلاد جبل صدفرسخ غله کم باشد، و مرگ در میان همه مردم بسیار باشد، و در ناحیهٔ مغرب گرانی باشد، و به بعضی از درختان آفت برسد، و روم را بر فرس غلبهٔ عظیم بهم رسد.

و در روایت دیگر: غلات مصر و حبشه و شام کم به عمل آید، وگرانی در بلاد مغرب و بلاد فرنگ و اطراف آندلس حادث شود، و ارزانی بسیار در بلاد فارس بهم رسد، و غلات بصره و عراق نیکو شود، ولیکن از جهت سلاطین وعمال ستمها به ایشان برسد،

و غلات جبل عامل و نواحی آن کم به عمل آید، وانگور در بصره و شام بسیار به عمل آید.

و مرد صاحب شأنی دربصره کشته شود باگروه‌بسیار ازاتباع او، ومیوه‌ها در این سال نیکو باشد، وآب‌دجله به‌حدی طغیان‌کند که بغداد مشرف برغرق گردد، وپادشاهی از پادشاهان هند به‌میرد.

و از اول ماه ربیع الاول تا آخر ماه جمادی الثانیه دردها در میان مردم پیدا شود، خصوصاً درد گلو و درد پشت، و ورمهای حلق وامراض شکم و کلف[1] وقوبا و جرب[2] ودملها، و بسیاری از زنان آبستن فرزند بیندازند، وبسیاری از ایشان در وضع حمل به‌میرند، وامیری از شام ظاهر شود، و بر مدینهٔ حضرت رسول صلی الله علیه وآله مستولی گردد، و ملخ بر بعضی از بلاد غالب گردد.

واگر ستارهٔ دمداری ظاهر شود فتنه‌های عظیم از آن به ظهور رسد، وکسی بر پادشاه روم خروج کند، و کردان و عجمان قوی گردند، و در زمین عراق خوف و اضطراب و اختلاف بسیار پیدا شود، ومرد بزرگی از جبل عامل کشته شود، ومرد بزرگی در شام به قتل رسد، و در بلاد خراسان فتنهٔ عظیم حادث شود، و در اطفال دردها پیدا شود، و فتنه به حاجیان برسد، و آب چشمه‌ها بسیار باشد، اما:

احکام گرفتن آفتاب در ماههای دوازده گانه

پس در هر سال کـه در محرم آفتاب بگیرد در آن سال ارزانی باشد، و در آخر سال دردهـا و بیماریهـا در مردم حادث شود،

(۱) کلف: لکه‌ای که در چهرهٔ انسان پیدا می‌شود.
(۲) قوبا وجرب امراض جلدی است.

وپادشاه بر دشمنان ظفر یابد، و زلزله حادث شود، و بعد از آن به سلامت باشند.

هر سال که در ماه صفر آفتاب بگیرد در ناحیهٔ مغرب ترس و گرسنگی مردم را روی دهد، و جنگ و کشش بسیار در مغرب به ظهور آید، پس در ماه ربیع صلح شود و پادشاه ظفر یابد.

هرسال که در ماه ربیع الاول آفتاب بگیرد در میان مردم صلح پدید آید، واختلاف کم باشد، و پادشاه مغرب ظفر یابد، وگاو و گوسفند کم باشد، و در آخر سال فراوانی بهم رسد، و در بادیه در میان شتر وبا بهم رسد.

هر سال‌که درماه ربیع‌الاخر آفتاب بگیرد در میان مردم اختلاف بسیار باشد، و خلق عظیم به قتل رسند، و کسی بر پادشاه خروج کند، و بیم ترس وکشش حادث شود، و مرگ بسیار باشد.

هر سال که در ماه جمادی الاولی آفتاب بگیرد، روزی مردم فراخ باشددر ناحیهٔ مشرق و مغرب، و پادشاه یا رعیت در مقام شفقت باشد، وباایشان احسان نماید، و پاس خاطر ایشان‌بدارد.

هر سال که در ماه جمادی الاخر آفتاب بگیرد مرد عظیمی در جانب مغرب به‌میرد، و در بلاد مصر جنگهای عظیم و کشش‌بسیار واقع شود، ودر بلاد مغرب در آخر سال گرانی بهم رسد.

هر سال که در ماه رجب آفتاب بگیرد زمین آبادان شود، و کوهستان و ناحیهٔ مشرق باران بسیار ببارد، و در ناحیهٔ فارس ملخ فرود آید اما ضرر به ایشان نرساند.

هر سال‌که در ماه شعبان آفتاب بگیرد همگی مردم ازشرپادشاه سالم باشند، وپادشاه بر دشمنانش در مغرب ظفر یابد، و در بلاد

جبل درآخـر سال مرگ در میان مردم بسیار بـاشد و بـه زودی برطرف شود.

هر سال که در ماه رمضان آفتاب بگیرد مردمان همگی پادشاه فارس را اطاعت کنند، وروم بر عرب غلبهٔ عظیم بهم رسد، پس ایشان بر روم غالب شوند و امیر بسیار از ایشان بگیرند.

هر سال که در ماه شوال آفتاب بگیرد در بلاد هند ذبح و کشش بسیار شود، وگیاه زمین در شهرهای مشرق بسیار باشد.

هر سال که در ماه ذی القعده آفتاب بگیرد باران بسیار ببارد وخرابی در ناحیهٔ فارس بهظهور آید.

هرسال‌که درماه ذی‌الحجه آفتاب بگیرد بادبسیار بوزد ودرختان کم شود، ودرهر شهر از شهرهای مغرب خرابی پدید آید، وگندم وجو کم وگران باشد، و کسی بر پادشاه خروج کند، و آزاربسیار از او به پادشاه برسد، و در فارس خوردنیها گران باشد و درسال دیگران ارزان شود. اما:

آثار گرفتن ماه

پس در هر سال که در ماه محرم ماه بگیرد در مغرب بـزرگی بهمیرد، ومیوه در بلاد جبل کم باشد، و در میان مردم خارش بدن بسیار باشد، و در زمین بابل درد چشم بسیار بهم رسد، و مرگ بسیار باشد، ونرخها گران باشد و کسی بر پادشاه خروج کند، وپادشاه بر او ظفر یابد ولشگر او را به قتل آورد.

هر سال که در ماه صفر ماه بگیرد قحط و بیماری در شهرهای بابل حادث شود به حدی که بیم هلاك باشد، بعد از آن بارانبسیار ببارد، وگیاه زمین بسیار شود، و احوال مردم نیك باشد، و دربلاد

جبل میوه بسیار باشد.

هر سال که در ماه ربیع الاول ماه بگیرد در بلاد مغرب کشش بسیار شود، ومرض یرقان در مردم بهم رسد، و درناحیهٔ شهر ما میوه بسیار باشد، ودر بلاد جبل کرم در سبزهای ایشان بیفتد و خرابی بسیار در شهر ما پدید آید.

هر سال که در ماه ربیع الاخر ماه بگیرد آب در کوهها بسیار باشد، وفراوانی بهم رسد، و آفتاب بسیار باشد، و آن سال مبارك باشد وپادشاه در مغرب ظفر یابد.

هر سال که در ماه جمادی الاولی ماه بگیرد خون بسیار در بادیه ریخته شود، و پادشاه شام را بلای عظیم برسد، وکسی بر پادشاه خروج کند و پادشاه ظفر یابد.

هرسال که در ماه جمادی الاخری ماه بگیرد باران کم ببارد، و آب کم باشد در نینوا که حوالی کوفه است یا موصل در آن محل جزع عظیم وگرانی شدید حادث شود، و پادشاه بابل را بلای عظیم روی دهد.

هر سال که در ماه رجب ماه بگیرد در ناحیهٔ مغرب طاعون و قحط پیدا شود، و در بابل باران بسیار ببارد، و در همه شهرها درد چشم بسیار شود.

هر سال که در ماه شعبان ماه بگیرد پادشاه بعضی از نواحی کشته شود یا به‌میرد پسرش پادشاه شود، و تسعیرات بالا رود، وقحط در میان مردم پیدا شود.

هر سال که در ماه رمضان ماه بگیرد در بلاد جبل سرما سخت شود، و برف و باران بسیار ببارد، وآب بسیار باشد، و در زمین

فارس درندگـــان بسیار بهم رسد، و در شهــرها مرگ اطفال و زنان بسیار باشد.

هر سال که در ماه شوال مـــاه بگیرد پادشاه بـــر دشمنان غالب شود، و در میان مردم بلا وفتنه بسیار باشد.

هر سال که در ماه ذی‌القعده ماه بگیرد شهرهای عظیم فتح‌شود وگنجها در بعضی از زمینها و کوهها پیدا شود.

هر سال که در ماه ذی الحجه ماه بگیرد مرد بزرگی در مغرب به‌میرد و مرد فاجرفاسق دعوای پادشاهی کند[۱].

الی هنا انتهی ما أوردناه والحمد لله أولا و آخراً، وصلی الله علی سید المرسلین محمد وعترته الاکرمین.

---

(۱) بحارالانوار ۵۸/ ۳۳۰ـ۳۳۴ از قصص الانبیاء راوندی ص۲۳۲ـ۲۳۶.

سلسلهٔ آثار علامهٔ مجلسی قدس سره

(۹)

رسالهٔ
ترجمهٔ ثواب جوشن کبیر

تألیف

علامه محمد باقر مجلسی قدس سره

متوفای ۱۱۱۰ هـ ق

تحقیق

سید مهدی رجائی

رساله

[illegible]

تأليف

علامه محمد باقر مجلسی [illegible]

متوفای ۱۱۱۰ ه.ق

تحقيق

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمدلله وسلام علی عباده الذین اصطفی محمد وآله خیرة الوری.

وبعد: بدان کـه شیخ عظیـم الشأن ابراهیم بـن علی کفعمی رحمه الله در کتـاب بلدالامین از حضـرت سید الساجـدین امام زین العابدین علیه السلام از پدر بزرگوارش سید الشهدا از جـد عالی مقدارش حضـرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیهما روایت کرده است که حضرت سید انبیاء محمد مصطفی صلی الله علیه وآله در یکی از جنگها زرۀ سنگینی پوشیده بود، وثقل آن بر آن جناب می نمـود.

در آن حال جبرئیل علیه السلام بر آن حضرت نازل شد وگفت: یا محمد پروردگارت سلام می رساند، ومی فرماید که این جوشن گران را بکن، واین دعای عظیم الشأن را بخوان که این دعا امانی است برای تو وامت تو از بلاها وشدتها.

وهر که در هنگام بیرون آمدن از خانۀ خود این دعا را بخواند حق تعالی او را از بلاها حفظ نماید، و بهشت را برای او واجب گرداند، و او را توفیق اعمال شایسته کرامت فرمایـد، وچنان باشد که قرآن مجید وتورات وانجیل و زبور را خوانده باشد.

و به عدد هر حرفی خداوند کریم دو خانه و دوحوری در بهشت به او عطا فرماید، و به او ثواب بعضی از اعمال ابراهیم و موسی وعیسی علیهم السلام و ثواب جمعی که درعقب مغرب آفتاب ساکن اند ویك چشم زدن معصیت خدا نکرده‌اند وچندان از بیم عذاب الهی گریسته‌اند که روی‌های ایشان پاره پاره شده است، وعدد ایشان را به غیر از خدا کسی نمی‌داند به او تفضل نماید.

و به درستی که بیت المعمور در آسمان چهارم است، و هر روز هفتاد هزار ملك به زیارت آن می‌روند وداخل نمی‌شوند وبیرون می‌آیند که دیگر هرگز آنها عود نمی‌کنند، و در روز دیگر گروه دیگر می‌روند حق تعالی ثواب آن ملائکـه را به خوانندهٔ این دعا عطا کند، وثواب مؤمنان و مؤمنات را به او کرامت فرماید.

و هر که این دعا را بنویسد و در خانهٔ خود بگذارد دزد از آن خانه چیزی نبرد، وآتش در آن خانه نیفتد. وهر که این دعا را بر پوست آهو یا بر کاغذی بنویسد، وبا خود نگاه دارد از ضرر هر چیز ایمن گردد.

وهرکه‌این‌دعا را بخواند ودرآن زودی بمیرد شهید مرده باشد، وثواب شهیدی از شهداء جنگ بدر برای او نوشته شود. وبعد از خواندن این دعا هر حاجت که از حق تعالی بطلبد برآورده شود.

وهر که هفتاد مرتبه به نیت خالص بـر بیماری بخواند البته شفا یابد اگر چه بیماری او دیوانگی یا خوره یا پیسی بوده باشد.

وهر که این دعا را به کافور در جامی بنویسد و به آب بشوید وآن آب را بر کفن مـرده به پاشد حق تعالی در قبر او هزار نـور فرو فرستد و او را از هول منکر ونکیر که در قبر سؤال می‌کنند ایمن گرداند، وعذاب قبر را از او بردارد، وهر روز هفتاد هزار

ملك به سوی او آیند و او را بشارت دهند بـه بهشت و در قبـر مونس او باشند، و دری از بهشت به سوی قبر او بگشایند وقبرش را گشاده گردانند.

وهر که این دعا را بر کفن خـود بنویسد خدا شرم کند از آن که اورا به آتش جهنم عذاب کند. وخداوند عالم این دعارا برساقهای عرش نقش کرد پنجاه هزار سال پیش از آن که دنیا را بیافریند.

وهر که این دعا را به نیت خالص درروز اول ماه مبارك رمضان بخواند خالق عالم هفتاد هزار فرشته بیافریند که تسبیح و تقدیس خداوند خود کنند وثوابش برای او باشد.

یا محمد هر که این دعا را بخواند میان او وخدا حجابی نماند، و هر حاجت که بطلبد روا گردد، وچون ازقبر بیرون آید درقیامت خداوند کریم هفتاد هزار ملك به نزد قبر او فرستد و هر یك از ایشان مهار شتری از نور در دست داشته باشند که شکم آن شتر از مروارید باشد وپشتش از زبرجد وپاهایش از یاقوت و بر پشت هر شتر قبه‌ای از نور باشد که آن قبه چهارصد درگاه داشته باشد، و بر هر درگاه پرده از سندس واستبرق بهشت آویخته باشد، ودر هر قبه هزار کنیزان بهشت بوده باشد، وهر کنیز تاجی از طلا بر سر داشته باشد واز ایشان بوی مشك ناب ساطع باشد، وحق تعالی همهٔ اینها را به او عطا فرماید.

پس پروردگار رحیم هفتاد هزار ملك دیگر به استقبال اوفرستد که هر یك کاسه از مرواریـد سفید در کف داشته باشد مملو از شراب بهشت، و بر هـر یك از آن کاسه‌ها به قلـم قدرت سبحانی نوشته باشد لااله الا الله وحـده لاشریك لـه، این هدیه‌ایست از آفرینندهٔ عالم عزوجل برای فلان پسر فلان، وخداوند مهربان او

را ندا کند ای بندهٔ من داخل بهشت شو بی‌حساب.

یا محمد هرکه‌این دعا را درماه‌مبارك رمضان سه مرتبه بخواند خداوند آمرزنده بدن او را بر آتش جهنم حرام گرداند، وبهشت را برای‌او واجب گرداند، وموکل گرداند بر او دو ملك که حفظ نمایند او را از شر معاندان، ودر ایام حیات وبعد از وفات درامان خالق ارضین وسماوات بوده باشد.

یا محمد این دعا را تعلیم مکن مگر به مؤمن پرهیزکاری و به کافران میاموز که اگر آنها نیز بخوانند این دعا را در دنیا حاجت ایشان برآورده می‌شود.

حضرت امام حسین علیه‌السلام گفت: پدرم مرا وصیت‌کرد که این دعا را محافظت نمایم، وتعظیم کنم آن را، ودرکفنش بنویسم، و به مخصوصان از شیعیان و خویشان خود تعلیم نمایم.

واین دعا مشتمل بر هزار نام است از نامهای حمید خداوند جلیل، واسم اعظم خدا در آنها داخل است.

واین دعا صد فصل است، وهر فصل ده نام است، وبعد از هر فصل گوید: سبحانك یا لااله الا أنت الغوث الغوث خلصنا من النار یـــا رب.

وبه روایت دیگر از اول هرفصل بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم بگوید، ودر آخر هر فصل این دعا را بخوانـــد: سبحانك یا لا اله الا أنت الغوث الغوث صل علی محمد وآل محمد خلصنا من النار یا رب یاذا الجلال والاکرام یا أرحم الراحمین.

واگر به غیر از خلاصی از جهنم که اعظم واهم حاجات است اگر حاجتی داشته باشد وبعد از هر فصل آن را یاد کند بهتر است، واگر بعد از اتمام دعا نیز حاجت خود را یاد کند نیز خوب است.

سلسلهٔ آثار علامهٔ مجلسی قدس سره

(۱۰)

رسالهٔ
آداب نماز

تألیف

علامه محمد باقر مجلسی قدس سره

متوفای ۱۱۱۰ هـ ق

تحقیق

سید مهدی رجائی

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمدلله رب العالمين، والصلاة على سيد المرسلين محمد وعترته الاكرمين.

وبعد: چنین گوید أحقر عبادالله **محمد باقر بن محمد تقی** که چون نماز عمدهٔ ارکان ایمان است می‌باید بندهٔ مؤمن شرایط و آداب آن را بداند.

از آن جمله می‌باید بداند که خداوندی دارد که همهٔ آسمانها وزمینها وخلایق را آفریده است، وبر هر عاقلی ظاهر است که هیچ بنا بی‌بنایی نمی‌باشد، واگرهزارکس‌گویند به‌طفلی‌که اندك شعوری داشته باشد که فلان بنا خود به خود به هم رسیده البته آن طفل قبول نمی‌کند.

پس وجود حق‌سبحانه وتعالی ظاهر است نزد هرعاقلی. ولیکن می‌باید که خداوند خود را منزه داند از آنکه شبیه به مخلوقی از مخلوقات باشد.

پس بدان که جسم نیست مانند هوا و نور و بزرگی وکوچکی ورنك وبو و مزه ندارد، وبه دیدن و شنیدن و بوییدن وچشیدن و لمس کردن احساس او نمی‌توان نمود، ومکان ندارد، ودر عرش

وکرسی نیست، با آنکه در همه جا هست و در هیچ جـا نیست، به این معنی که علم وقدرتش به همه چیز احاطه کرده، ولیکن عقل به کنه ذات او نمی‌توانـد رسید، نمی‌بینی که کور مادرزاد علـم دارد که سرخ وسبز وزرد می‌باشد، اما تصور رنگها نمی‌توانـد کرد، وهر چه تصور کند غلط کرده است.

دیگر بدان‌که حق سبحانه وتعالی قادرومختار است، وبه‌قدرت کامله همه اشیا را از عدم به وجود آورده است، وعالم است به همهٔ اشیاء، وهمه نزد او ظاهر است، ودر ازل آزال علم داشت به‌جمیع آنچه در ابد آباد آفریـده است، وهر چه را اراده کنـد که موجود شود في‌الحال موجود می‌شود.

وچون آدمی فکر کند در هر ذره از ذرات کاینات، بر او ظاهر می‌شود که خداوندی دارد که آن را ایجاد کـرده است، وآدمی به خود راه نمی‌دهد که کاری عبث بکند، یقین که تجویز نخواهد کرد که خداوند او که قدرتش بر کمال‌است وعلمش لایزال است‌کاری که بد یا عبث باشد بکند، و هر چه کرده است ومی‌کند همـه عین حکمت ومصلحت بندگان است.

دیگر خود فرموده است که من همهٔ خلایق را آفریدم که بندگی کنند مـراد، نه آن است که محتاج به بنـدگی ایشـان باشم، بلکه می‌خواهم‌که بندگی‌کنند مرا تاقابل ثوابهای غیرمتناهی من‌شوند.

وچون میان بندگان وخداوند ایشان بعدی عظیـم بود، وهمه کس قابل یافت مراد الهی نبودند، جمعی از ایشان را قابل رسالت گردانید، و به جمیع کمالات موصوف ساخت، وایشان را به خلایق فرستاد، وهر یك از ایشان را معجزات کرامت فرمود، تا بر خلایق ظاهر شود که ایشان از جانب او به خلق آمده‌اند، از آن جملـه

پیغمبر ما صلی الله علیه وآله را به ما فرستاد وزیاده ازهزارمعجزه به او کرامت فرمود.

واز جملهٔ خصایص آن حضرت است که معجزهٔ آن‌حضرت تاقیام قیامت باقی خواهد بود، به خلاف سایر انبیاء که معجزهٔ ایشان مخصوص زمان حیات ایشان بود وبس، وآن قرآن است که جمیع عرب را فرمودند که مثل قرآن را بیاورند وعاجز شدند. و باز فرمود: که ده سوره بیاورند و نتوانستند. و باز فرمود: که مساوی یك سورهٔ صغیری بیاورند ونیاوردند وهمه اعتراف نمودند به عجز، وهر که تعصب نورزید به‌شرف اسلام مشرف شد، واعجاز قرآن از وجوه بسیار است از جهت فصاحت وبلاغت که در اعلی مرتبه است:

اول: از جهت نظم واسلوبی که نشنیده بودند مثل آن را.

دوم: از جهت احاطه به جمیع اولین وآخرین، چنانچه زیاده از هزارسال است که چندین هزار عالم وفاضل در آن غور می‌نمایند واستنباط علوم می‌کنند و به قطره‌ای از آن دریا نرسیده‌اند، وهر چه بیشتر فکر کنند بیشتر ظاهر می‌شود، با آنکه آن حضرت نزد عالمی تردد نکرده بود، بلکه در میان عرب خصوصاً در مکه معظمه عالمی نبود، مع هذا خبر می‌داد از جمیع کتب پیغمبران و از جمیع احوال ایشان.

سوم: آنکه هر کتابی وحکایتی را که دوبار خواندند بار سوم نمی‌توان خواند وشنید به خلاف قرآن که اگر صد هزار مرتبه خوانده شود رغبت زیاده می‌شود.

چهارم: آن است که در قرآن مجید حق سبحانه وتعالی خبر از آیندهٔ بسیار داده است، که همه واقع شده وبسیاری دیگر خبر داده که واقع خواهد شد.

پنجم: آنکه شفادهندۀ همۀ دردها است، ودافع همۀ بلاها است، هر آیتی را که از جهت هر مطلوبی از روی اخلاص بخوانند البته آن حاجت روا می‌شود، وبیان اعجاز ومعجزاتـی که مشتمل است قرآن مجید بر آنها حصر نمی‌توان نمود.

وهمچنین معجزات دیگر که از آن حضرت ظاهر شد، مانندزنده کردن مردگان، وشق قمر، وگواهی دادن سنگ وچوب و درو دیوار بر پیغمبری آن حضرت. وهمچنین معجزاتی کـه بر دست حضرت أمیرالمؤمنین و حضرات ائمۀ طاهرین صلوات الله علیهم أجمعین ظاهر شده است، چنانکه دلیل حقیت امامت ایشان‌است، دلیل‌نبوت آن حضرت است، زیرا که آن جماعت با این معجزات تصدیق نبوت آن حضرت کرده‌اند.

بلکه معجزات همه دلیل وجود واجب الوجود نیز هست، چنانکه جمیع پیغمبران که معجزات می‌نمودند، خلق می‌گفتند که اگرخدا نمی‌بود ایشان کی قدرت بر این امور می‌داشتند.

وباید که اعتقاد کند که بعد از حضرت رسـول (ص) حضرت امیرالمؤمنین علی بن أبی‌طالب خلیفه وجانشین آن حضرت است، واطاعت او بر همۀ خلق واجب است، وبعد از او امام حسن، وبعد از او امام حسین، وبعد از او امام زین‌العابدین علی بن الحسین، و بعـد از او امـام محمـد بـاقـر، و بعـد از او امـام جعفـر صـادق، وبعـد از او امـام موسی کـاظم، و بعد از او امـام علی بـن موسی الرضـا، و بعـد از او امـام محمد تقی، وبعـد از او امام علی نقی، وبعدازاو امام حسن عسکـری، وبعد از او حضرت صاحب الزمان، که امام این زمـان است، وغـایب است، وظاهرخواهد شد، وعالم را پراز عدالت‌خواهد کرد، وهمۀکافران ومخالفان را به دین خود خواهد آورد.

وچون حضرت رسالت پناه (ص) از حج وداع رجوع نمودند وبه غدیر خم رسیدند امر الهی رسید که آن حضرت علی بن أبی طالب را وصی وجانشین خود نمایند، وبعد از آن حضرت یازده معصوم دیگر را فرمودند که خلیفه وجانشین من خواهند بود به ترتیب، وامام دوازدهم غایب خواهد شد، وبعد از آن ظاهر خواهد شد، وعالم را پر از عدل وداد خواهد کرد، بعد از آن که پر از ظلم وجور شده باشد.

ودیگر می باید اعتقادکند به آنکه هرچه خاتم پیغمبران فرموده است حق است، واز آن جمله آن است که چون حضرت مهدی (ع) ظاهر خواهد شد دشمنان ایشان را زنده خواهد کرد، وبسیاری از خواص شیعه نیززنده خواهند شدوشیعیان دادخود را ازدشمنان ایشان خواهند خواست، چنان که حق سبحانه وتعالی در قرآن مجید خبر داده ازآن با سایراخباری‌که حق سبحانه وتعالی خبرداده‌است.

وباید اعتقادکند که سؤال قبر وعذاب وثواب قبر به رجعت و قیامت حق است، وجمیع مردگان زنده خواهند شد و به جزای عمل خود خواهند رسید، وبهشت حق است، ودوزخ حق است.

وچون بندهٔ بالغ وعاقل باشد وخواهد که نماز کند، پس اگر جنب شده و وقت نماز داخل‌شده باشد غسل جنابت می‌کند، وچنین نیت می‌کند که غسل جنابت می‌کنم از جهت مباح بودن این نماز وباقی نمازها و باقی چیزها که به سبب آن مباح می‌شود واجب قربة الی الله، و اگر قصد رضای خدا کند کافی است، یعنی قصد می‌کند که چون حق سبحانه وتعالی فرموده است اطاعت امر او می‌کنم، واگر پیش از دخول وقت باشد قصد قربت می‌کند وبس، وقصد واجب وسنت نمی‌کند، واگر قصد مباح بودن نماز مطلق

کند که هر نمازی که خواهد تواند کرد بهتر است.

و همچنین اگر وضو نداشته باشد وضو سازد، اگر وقت داخل شده باشد به قصد وجوب، واگر پیش از وقت باشد به قصد قربت.

وهمچنین اگر زنی حائض یا نفسا باشد وپاك شده باشد از خون، غسل حیض ونفاس را واقع می‌سازد، پس اگر بعد از دخول وقت باشد به قصد وجوب غسل می‌کند، وپیش از دخول وقت به قصد قربت، اگر نمازی در ذمت ایشان باشد غسل و وضو را به قصد نماز قضا واقع می‌سازند به قصد وجوب، واگر علم به قضا نداشته باشد چنانکه گفتیم نیت می‌کند که غسل می‌کنم به جهت رفع‌حدث ومباح شدن نماز و هرچیز که به غسل‌مباح‌می‌شود قربة الی الله تعالی.

وچون غسل کند آب بر سر ریزد وتمام سر وگردن را بشوید واگر مو داشته باشد آب به زیر مو می‌رساند، واگر گوشش سوراخ داشته باشد أحوط آن است‌که آب به سوراخ‌گوش برساند، ومجرب است که سوراخ بهم نمی‌آید هر چند مدتها شده باشد، وآب به ته موالبته باید برسانید، ومشهورآن است‌که شستن مودرکار نیست، واگر بشوید احوط است، وبهتر آن است زنان را که موهای بافته را بگشاید، خصوصاً در غسل حیض ونفاس.

وچون از شستن سر وگردن‌فارغ شود بدن‌را می‌شوید. واحوط آن است‌که اول جانب راست را بشوید، ودیگر جانب‌چپ را. وبعد از غسل جنابت احتیاج به وضونیست. وبعد ازغسل حیض ونفاس و مس میت نیز درکار نیست وغسل‌کافی است، ولیکن اگروضوئی احتیاطاً پیش از غسل واقع سازد بهتر است به قصد قربت.

واگر بعد از نیت به آب فرو رود کافی است، واین را غسل ارتماسی می‌گویند. واگر روزه باشد باید که غسل ترتیبی به عمل

آورد و سر به آب فرو نبرد، و به هر حال غسل ترتیبی بهتر است.

واگر در حمام اول سروگردن را در میان آب بشوید، وآنچه از بدنش بیرون آب باشد بشوید، وآنچه‌اندرون آب باشد قصد شستن آن بکند وحرکت بدهد ودستی بمالد که آب به جانب راست همه‌جا برسد، وبعد از آن جانب چپ‌را به‌دستور بشوید خوب‌است. واگردر شستن هر طـرف پا را از آب بیرون آورد وآب بریزد یا داخل آب کند بهتر است.

واگر در غسل ارتماسی بدن را أولا پاك سازد، وتخته را آب کشد، وبالای‌تخته‌رود ونیت‌کند، وهمواردداخل‌آب شود بهتراست.

و وسواس از شیطان است در نیت وطهارت، ونیت امری است که همه کس دارد، وچون وضو سازد ونیت کند احوط آن است که آب را از جانب بالای روی در رستنگاه موی بریزد، ومقداری از موی را می‌شوید که انگشت مهین ومیانین بر او بگردد وما بقی را تا گوش به قصد احتیاط می‌شوید.

واگر ریش او کثیف باشد که ته موی نمایان نباشد روی موی را می‌شوید، واگر تنك باشد، پس اگر مانند مورچه پی باشد آب به همه جا می‌رساند و اگر بعضی پیدا نباشد و بعضی پیدا باشد احتیاطاً آب به همه جا برساند به عنوان جریان.

و بعد از آن دست راست را بشویـد، وابتدا از مرفق کند تا سرانگشتان، ومرد اول آب را بر پشت دست بریزد، وزن آب را بر شکم دست بریزد، ودست را از بالا به پائین آورد، وبهتر آن است که دست را برنگرداند وبردارد، وباز از بالا به پائین بیاورد تا آب به همهٔ دست جاری شود، و سر دست راست‌را بشویـد هرچند تری داشته باشد.

واحوط آن است‌که آب به‌ته ناخنها برساند،وناخنها را بگیرد

یا چـرك آن را بیرون کند، و بعـد از آن دست چپ را به دستور می‌شوید، و بعد از آن مسح پیش سر را می‌کند، و بهتر آن است که به دست راست بکشد، وآن مقدار آب در دست نمانده باشد که اقل غسل به فعل آید.

وچون خواهد که مسح کشد آب دست را بیفشاند که کم شود، و از بالای سر به پائین بکشد، و بهتـر آن است که دست به تری پیش سر نرسد.

و بهتر آن است که به دست راست مسح پای راست بکشد، و به دست چپ پای چپ را مسح کند از آبی که از وضو مانده باشد وآب تازه برندارد.

واحوط آن است که به جمیع کف‌دست پاها را مسح‌کشد، واول پای راست را مسح کند ودیگر پای چپ را.

وسنت است که اول دستها را تابند دست یك مرتبه بشوید اگر وضو از خواب یا بول سازد، و دومرتبه بشوید اگروضو ازحدث غائط باشد، و درغسل سه مرتبه بشوید.

ومستحب است که دعاها را بخواند به این نحو: کـه چون آب وضو را بردارد ودست بشوید این دعا را بخواند: «بسم الله و بالله الحمدلله الذي جعل الماء طهوراً ولم يجعله نجساً».

یعنی: وضو می‌سازم به یاری خـدا وذات مقـدس او، وحمد می‌کنم خداوندی را کـه آب را پاك کننده گردانیده است ونجس نگردانیده است.

وبعد ازمضمضه بخواند: «اللهم لقني حجتي يوم القاك، وأطلق لساني بذكرك وشكرك، واجعلني ممن ترضى عنه».

یعنی: خداوندا تلقین نما به من حجت مرا در روزی که ملاقات

می‌نمایم تو را، یعنی ملائکهٔ تـو از من سؤال می‌نمایند اعتقادات مرا در قبر، وگویا گردان زبان مرا به یاد تو وشکر تو، و بگردان مرا از آنها که خوشنود گردیده از ایشان.

وبعد از استنشاق بگوید «اللهم لاتحرم علي ريح الجنة واجعلني ممن يشم ريحها وروحها وريحانها وطيبها».

یعنی: خداوندا حرام مگرادان بر من بوی بهشت را، وبگردان مرا از آنها که می‌شنوند بوی آن را و نسیم آن را و گلهای آن‌را وبوی خوش آن را، و بهتر است کـه مضمضه و استنشاق را سه مرتبه بکنند.

وچون آب بر روی ریزد بگوید «بسم الله الرحمن الرحيم» وبعد از شستن روی یا در اثنای آن بگوید «اللهم بيض وجهي يوم تسود فيه الوجوه ولاتسود وجهي يوم تبيض فيه الوجوه».

یعنی: خداوندا سفید ونورانی گردان روی مرا در روزی که سیاه می‌گردد در آن بعضی از رویها، وسیاه وتیره مگردان روی مرا در روزی که سفید می‌گردد در آن رویها، یعنی روز قیامت.

وچون دست‌راست را بشوید بگوید «اللهم أعطني كتابي بيميني والخلد في الجنان بيساري وحاسبني حساباً يسيراً».

یعنی: خداوندا بده به من در قیامت نامهٔ مرا بد دست راست من، ونامهٔ مخلد بودن در بهشت را به دست چپ من‌وحساب کن مرا حساب آسان.

وچون‌دست چپ‌را بشوید بگوید «اللهم لاتعطني كتابي بشمالي ولاتجعلها مغلولة الى عنقي وأعوذ بك من مقطعات النيران».

یعنی: خداوندا مده به من در قیامت نـامهٔ مرا به‌دست‌چپ من ونه از پشت سر من، ومگردان دست مرا غل کرده بسوی گردن من، وپناه می‌برم به سوی تو ازجامه‌ها‌که درجهنم برای‌کافران می‌برند

از آتش جهنم.

وچون مسح سر کشد بگوید «اللهم غشني رحمتك وبركاتك وعفوك».

يعنى: خداوندا فروگیر از سر تا پای مرا به رحمت آخروی وبرکتهای دنیوی وآموزش خود.

وچون مسح پاکند بگوید «اللهم ثبت‌قدمي على الصراط يوم تزل فيه الاقدام واجعل سعيي فيما يرضيك عني».

يعنى: خداوندا ثابت گردان دو قدم مرا در قیامت بر صراط در روزی که می‌لغزد در آن قدمهای کافران وعاصیان، وبگردان سعی ورفتار مرا در آنچه باعث خوشنودی تو می‌گردد از من.

وچون متوجه نماز شود اذان واقامه بگوید، ودر اذان چهار مرتبه الله أكبر بگوید یعنی خدا از آن بزرگ‌تر است که عقلها به او تواند رسید، و دومرتبه أشهد أن لااله الا الله، یعنی گواهی می‌دهم که معبودی نیست سزاوار پرستیدن به جز معبود یکتای به حق که متصف است به جمیع صفات کمال.

و دو مرتبه أشهد أن محمداً رسول الله، یعنی گواهی می‌دهم که محمد پیغمبر فرستادهٔ خدا است. و دومرتبه حي على الصلاة، یعنی بشتابید به سوی نماز. ودو مرتبه حي على الفلاح، یعنی بشتابید به سوی چیزی‌که موجب رستگاری آخرت است. ودومرتبه حي على خير العمل، یعنی بشتابید به سوی عملی که بهترین عملها است که آن نماز است. و دو مرتبه الله أكبر، ودو مرتبه لااله الاالله.

و در اقامه دو الله أكبر از أول می اندازد، ویك لا اله الا الله آخر، ودو قد قامت الصلاة بعد از حي على خير العمل می‌گوید.

و به گمان فقیر اگــر در آخر نیز دو مرتبــه لا اله الا الله بگوید خوب است.

وسنت است در میان اذان واقامه به سجده رود وبگوید «لا اله الا أنت سبحانك وبحمــدك عملت سوءاً وظلمت نفسي فاغفر لي ذنبي انه لايغفر الذنوب الا أنت».

یعنی: بارخدایاتوئی پادشاه ثابت دائم، نیست معبودی به جز تو، پاك می‌دانم ومنزه می‌شمارم تو را از هر چه لایق جلال ذات و کمال صفات تو نیست، وتو را حمد وشکر می‌کنم، بدکرده‌ام وستم بر نفس خود کرده‌ام، پس بیامرز از برای من گناه مرا، به درستی که نمی‌آمرزد گناهان را به غیر از تو.

پس دو مرتبه بگویــد: «ألله أکبر» وبگویــد: «لبیك وسعدیك والخیر في یدیك، والشر لیس الیك، والمهدي من هدیت، عبدك وابن عبدیك بین یدیك منك ولك والیك، لاملجأ ولامنجا ولامفر منك الا الیك، سبحانك وحنانیك تبــارکت وتعالیت سبحانك رب البیت الحرام».

یعنی: می‌ایستم در خدمت تو ایستادنی بعد از ایستادنی یعنی همیشه درخدمت توایستاده‌ام، ویا آن‌که چون‌ازما پیمان طلبیده‌ای اینك اجابت توکرده‌ام، ولبیك گویــان در خدمت تو ایستاده‌ام، و یاری می‌کنم تورا یاری نمودنی بعد ازیاری نمودنی، یعنی پیوسته فرمان بردار توام، نیکیهای دنیا وآخــرت همه در دست قدرت و رحمت تو است، وبد از تو نیست وبه سوی تو راهی ندارد، هدایت یافته کسی است که تو او را هدایت کرده‌ای، بندهٔ توام وکنیز و غلام زادهٔ توام که در خدمت تو ایستاده‌ام.

از تو است ابتدای وجود من وبه تو است بقا ویاوری من، واز

برای تو است کارهای من و به سوی تو است بازگشت من، نیست پناهی وامید گاهی وگریزگاهی از تو مگر به سوی تو، پاك ومنزه می‌دانم ساحت کبریای تو را از غبار هر چه تو را نسزد ونشاید، وحال آن که سؤال می‌کنم از تو رحمت ومهربانی را پیوسته، ودائم مبدء جمیع برکتها توئی در دنیا وعقبا، وبلندتری از ادراك عقلها و وهمها، مقدس ومنزهی ای پروردگار خانهٔ کعبه، یعنی معبود ومقصودم توئی نه کعبه، وروی به کعبه آورده‌ام به فرمودهٔ تو.

پس يك مرتبه تکبیر بگوید، پس نیت کند که نماز صبح می‌کنم ادا از جهت آن که واجب است قربة الی الله، وهمین که در خاطرش باشد نیت است.

پس بگوید: «الله‌أکبر» تکبیر احرام راواین دعابخواند «وجهت وجهي للذي فطر السماوات والارض علی‌ملة ابراهیم ودین محمد صلی الله علیه وآله ومنهاج علي صلوات الله علیه حنیفاً مسلماً وما أنا من المشرکین ان صلاتي ونسکي ومحیاي ومماتي‌لله رب‌العالمین لاشريك له وبذلك امرت وأنا من المسلمین».

یعنی: روی دل خود را گردانیده‌ام برای آن کسی که بی‌ماده و مدت به محض کمال قدرت بیافرید آسمانها و زمین را در حالتی که بر ملت یگانه پرستی ابراهیم علیه السلام ودین‌حق محمد صلی الله علیه وآله وطریق مستقیم علي‌علیه السلام در اصول و فروع دین ثابت و راسخم، ومایلم از شرك و ادیان باطله به سوی توحید ودین حق رسول خدا وائمه هدی علیهم السلام، ومنقادم جمیع اوامر ونواهی ایشان را، ونیستم ازشرك‌آورندگان به شرك جلي مانند بت پرستی، و نه به شرك خفی مانند ریا ومتابعت و موالات غیر ائمه هدی.

به‌درستی‌که نمازاز من ونسك من، یعنی قربانی من‌یا حج‌من‌یا همهٔ عبادتهای من، و زندگانی من و مردن من، یا آنچه برآنم در زندگی‌من، وآنچه به من می‌رسد بعد از مردن من، خالص است از برای خداوندی که پروردگار جهانیان است، نیست او را شریکی وانبازی در خلق عالم و در معبودیت و استحقاق عبادت.

یعنی: در عبادت کسی‌را با او شریك نمی‌کنم، و به این مأمور شده‌ام از جانب خدا که او را به یگانگی به‌پرستم، ومن از جملهٔ مطیعان وفرمان بردارانم. واین‌کلمات في‌الحقیقه نیت نمازاست، وعمدهٔ آنچـــه در همهٔ عبادات‌معتبراست همین اخلاص است که در این فقرات مذکور است.

پس بگوید: «أعوذ بالله من‌الشیطان الرجیم» یابگوید «أعوذبالله السمیع العلیم من الشیطان الرجیم».

یعنی: پناه می‌گیرم و التجا می‌برم به معبود به حق و خداوند مطلق که شنوا است جمیع گفتهای خلایق را، و دانـــا است جمیع معلومات را، خصوصاً اعمال و نیات بندگان را از شر وسوسهٔ دیو فریبندهٔ سرکش، یا دور ماندهٔ از رحمت حق، و رجیم است یعنی سنگ باران کـــردند او را ملائکه چون از آسمان راندند بـــه تیر شهاب، یا به لعنت خدا و خلق مرجوم است.

پس سورهٔ حمد را بخـــواند از روی وجوب، و یك سورهٔ تمام بعد از حمد بخواند به قصد قربت، وچون قرائت سورهٔ فاتحه در نماز واجب است، وبهترین سوره‌ها در اکثر نمازهـــا بعد از آن سورهٔ قل هوالله و سورهٔ اناأنزلنا است، ترجمهٔ این‌سوره‌ها برسبیل اجمال مذکور است.

بسم‌الله الرحمن الرحیم، استعانت می‌جویم به نام خداوندی که سزاوار پرستش است ومستجمع جمیع صفات‌کمال است، ورحمان

است به‌رحمتهای عام نسبت به‌جمیع‌خلق، ورحیم‌است به‌رحمتهای خاص نسبت به مؤمنان در دنیا وآخرت.

الحمد لله رب‌العالمین، جمیع ستایشهامخصوص خداوندی‌است که آفریننده وتربیت کننده جمیع عالمیان است.

الرحمن الرحیم، تأکید بسمله است، یا آن که در آنجا مراد رحمانیت و رحیمیت دنیا است، و در اینجا رحمانیت و رحیمیت آخرت است، که بار دیگر ایشان را حیات می‌بخشد، و مؤمنان را می‌آمرزد و داخل بهشت می‌گرداند.

مالك یوم الدین، یعنی جزا دهندهٔ روزجزا، یامتصرف درامور در روز جزا. وجمعی از قراء ملك خوانده‌اند بدون ألف و فتح میم وکسر لام، یعنی پادشاه روز جزا است، وهر دوجایز است، وچون اکثر روایات دلالت بر مالك می‌کند شاید اختیار آن اولی باشد.

وچون به سبب استعاذهٔ از شیطان رجیم و استعانت از خداوند رحیم، و تذکر صفات کمالیه رب العالمین، واقرار به یوم دین، او را بعد از غایت بعد في الجمله قربی، و بعد از نهایت هجرات اندك وصلی به هم رسید، از مقام غیبت گویا به مجلس انس و حضور رسیده به عنوان مخاطبه سخن می‌گوید:

ایاك نعبد، یعنی عبادت می‌کنم تو را و بس، و دراین مقام دیگران‌رانیز ضم کرد که شاید به برکت آنها عبادت او نیز مقبول گردد.

وچون این کلام موهم این بود که او مفاخره به عبادت خود می‌کند و خود رامستقل در آن می‌داند بعد از آن فرمود: وایاك نستعین یعنی از تو استعانت می‌جویم وبس نه غیر تو در همهٔامور خصوصاً در عبادت.

وچون آداب مقرره دعا از توسل به جناب مقدس الهی وحمد او بر نعم غیر متناهیه وذکر او به صفات کمالیه و وسیلهٔ أمام حاجت از اظهار عبادت به عمل آورد، و دعا أحب عبادات است به سوی خدا وأعظم أسباب قرب‌است دردرگاه حق‌تعالی شروع به دعانمود.

وچون هدایت به راه دین اعظم مطالب است نزد أرباب یقین ابتدا به آن نمود و فرمود: اهدنا الصراط المستقیم، یعنی هدایت وراهنمائی کن ما را به راه راست، یعنی راه حق، زیرا که راه‌حق راست می‌رود به سوی بهشت صوری ومعنوی، و در آن افراط و تفریط و غلو وتقصیر نمی‌باشد، زیرا کـه در هر امری کسی که غلو می‌کند از جانب راست از حق‌بدررفته است، وکسی که‌تقصیر می‌کند از جانب چپ از حق بدر رفته، چنانچـه فـرموده‌اند: راه راست و چپ گمراه کننده است و حق طریق وسط است.

مثل آن که جمعی در باب أمیرالمؤمنین علیه السلام غلو کردند و به خدائی او قائل شدند، یـا او را بهتر از پیغمبر دانستند و گمراه شدند، وبعضی به امامت آن حضرت بلافاصله قائل نشدند وکافر شدند. و راه راست و راه وسط راه آن جمـاعتی است که اعتقاد به امامت آن حضرت بعد از رسول بی‌فاصله کردند و یازده نفر از فـرزندان آن حضرت را به ترتیب بعـد از او امـام خود شناختند ومتابعت‌ایشان‌را درگفتار وکردار بر خود واجب‌دانستند وایشان همچنان که در دنیا در صراط مستقیم‌اند، در آخرت نیز به آسانی بر صراط می‌گذرند.

چنانچه در حدیث وارد شده است که صراط دو صراط است، یکی صراط دنیا که ولایت ومتابعت أهل بیت رسالت است که آن

دین حق است و دیگری صراط آخرت است که راه بهشت است از برای مؤمنان و بر روی جهنم کشیده است، ومؤمنان که در دنیا بر صراط دین حق ثابت ماندند از آن صراط عبور می‌کنند به‌سوی بهشت[۱].

ودر أحادیث عامه و خاصه به طرق مستفیضه وارد شده است که‌صراط‌مستقیم علي بن أبي طالب علیه‌السلام است. یعنی ولایت ومتابعت‌آن‌حضرت واامامان از ذریه او، یعنی ما را بر ایمان ثابت بدار و به کمال مرتبهٔ یقین برسان.

وچون کمال ایمان به محبت و ولایت أنبیا و أوصیا ومتابعت ایشان است، در این مقام اشاره به‌این‌معنی نمود وفرمود: صراط الذین أنعمت علیهم، یعنی صراط مستقیم راه آن گروهی است که انعام کرده‌ای بر ایشان.

ومراد نعمت دنیا نیست، زیرا که نعمت دنیا را به‌مؤمن وکافر وصالح وفاسق عطا کرده است، بلکه به کافران و فاسقان بیشتر داده است، پس مراد نعمت دین ومحبت ومعرفت وقرب به رب العالمین است.

چنان که در آیه کریمه در شأن شیعیان أهل بیت فرموده است: که هر که اطاعت خدا و رسول او کند در ولایت علي بن أبي طالب واامامان از ذریه او پس ایشان در بهشت با گروهی‌اند که انعام کرده‌است خدابرایشان ازپیغمبران وصدیقان وشهیدان وصالحان ونیکو رفیقانند ایشان[۲].

ودر أحادیث وارد شده‌است که مراد ازپیغمبران حضرت رسول

---

(۱) معانی الاخبار شیخ صدوق ص۳۲.
(۲) سورهٔ نساء: ۶۹.

صلی الله‌علیه وآله و از صدیقــان أمیرالمؤمنین علیه السلام و از شهدا حسن وحسین علیهما السلام و از صالحان سائر ائمه علیهم السلام است[۱].

پس مراد از این آیه آن است که راه رسول و أهل بیت او را به من بنما، ومرا تابع ایشان گردان.

وچون دراین آیه اشاره به‌یك رکن عمدهٔ ایمان‌فرمود که‌ولایت ومتابعت دوستان خدا باشد، وبیزاری ازدشمنان خدانیز ازارکان ایمان است، و ایشان دو قسم‌اند، یکی آن که دانسته از برای دنیا از راه حق بدر رفته است، مانند اولی و دومی و سومی و معاویه ویزید وسایر خلفای بنی امیه وبنی عباس وعلمــای أهل سنت، و دیگری آن که به نادانی متابعت ایشان کرده است، مثل اکثر عوام سنیان.

پس اول اشاره به‌قسم اول نمود وفرمود: غیرالمغضوب‌علیهم، یعنی نه راه آن گروهی که غضب کــرده‌ای بر ایشان کــه دانسته مخالفت أهل بیت رسالت کرده‌اند.

پس اشاره به قسم ثانی نمود و فرمود: ولا الضالین، یعنی و نه راه آن جماعتی کــه به نــادانی گمراه شده‌اند، از اکثر احــادیث چنین ظاهر می‌شود.

و بعضی گفته‌انــد مغضوب علیهم یهودند، وضالین نصارا. و بعضی گفته‌اند مغضوب علیهم آنهایند کــه در اصول دیــن گمراه شده‌اند، وضالین آنهایند که در فروع دین گمراه شده‌اند.

وأما ترجمهٔ سورهٔ اناأنزلناه في لیلة القدر، یعنی به درستی‌که ما فرستادیم قرآن مجید را در شب قدر که شب نوزدهم یا بیست و

(۱) تفسیر قمی ج۱/۱٤۲ـ۱٤۳.

یکم یا بیست وسوم ماه رمضان است. وأحادیث بیست وسوم بیشتر است، یعنی شبی که حق تعالی تقدیر امور سال را درآن‌شب‌می‌کند.

وخلاف است که نزول قرآن در آن شب چه معنی دارد؟ بعضی گفته‌اند: ابتدای نزول در آن شب شد، وبعضی گفته‌اند: که ختم نـزول در آن شب شد. وبعضی گفته‌انـد: همه در آن شب از لوح محفوظ به بیت المعمور نازل شده، و در بیست و سه سال آیه آیه وسوره سوره به حسب مصالح نازل شده.

وما أدراك ما لیلة القدر، و از کجا دانستی که شب قدر چیست وچه فضیلت دارد تا ما نگوئیم.

لیلة القدر خیر من ألف شهر، شب قدر بهتر است ازهزار ماه. در بعضی روایات وارد شده است که یعنی عبادت شب قدر بهتر است از عبادت هزار ماه که در آنها شب قدر نباشد.

ودر بعضی از اخبار وارد شده است که حضرت رسول صلی الله علیه وآله در خواب دید که بنی امیه بر منبر او مانند بوزینه بالا می‌رفتند و مردم از پس پشت برمی‌گشتند، از ایـن خـواب ملول گردید جبرئیل این سوره را برای تسلی آن حضرت آورد که شب قدر برای أهل بیت تو و شیعیان ایشان در قربتها وکرامتها کـه ایشان را در آن‌شب حاصل می‌شود بهتر است ازهزار ماه پادشاهی بنی امیه که در آن شب قدر نیست.

تنزل الملائکة والروح فیها باذن ربهم من کل امر، پیوسته تا روز قیامت فرود می‌آیند فرشتگان وروح که أعظم‌است ازفرشتگان در آن شب بر امام زمان به فرمان پروردگار ایشان برای اعلام هر امری که مقدر شده است برای هر کس در آن شب، یا از برای هر امری از مصالح دین و دنیای مردم.

سلام هي حتى مطلع الفجر، یعنی باعث سلامتی است این شب از برای دوستان خدا تا طلوع صبح.

وأحادیث در این باب بسیار است، و این رساله گنجایش ذکر آنها ندارد.

واما تفسیر سورۀتوحید، روایتکرده‌اند ازحضرت صادق‌علیه السلام که یهودان به خدمت حضرت رسالت صلی الله علیه وآله آمدند و گفتند نسب پروردگار خود را برای ما بیان کن، این سوره نازل شد[1].

قل هو الله أحد، یعنی: بگو یا محمدکه آن‌خدائی که از او سؤال کردید خداوندی استکه مستحق عبادت است وخالق جمیع‌ممکنات است و مستجمع جمیع صفات کمال است، وعقلها درذات وصفات او حیران است.

و أحد است یعنی هیچ‌گونه کثرت در ذات و صفات او نیست، ومرکب از اجزاء و اعضاء نیست، و بسیط مطلق است، و اجزای خارجیه ووهمیه وعقلیه ندارد، وصفت موجودزائد بر ذات‌ندارد، ودر خداوندی شریك ندارد.

الله الصمد، یعنی خداوند و معبود برحق صمد است، یعنی‌همۀ خلق در همۀ امور به او محتاج‌اند، ومحتاج به غیر خودنیست، وهمه چیز به اوقائم است، و اوقدیم به‌هیچ چیزنیست، یا بالفعل من جمیع الجهات است، ومحل حوادث و انفعالات نیست.

لم یلد، کسی از او متولد نشده است، چنانچه کفار مکه می‌گفتند ملائکه دختران خدایند، و چنانچه ترسایان گفتند عیسی پسر خدا است، و چنانچه بعضی از یهود گفتندکه عزیر پسرخدا

(۱) تفسیر قمی ۴۴۸/۲.

است، واگر نه بایست جسمی باشد مثل آنها واز نوع آنها، ومرکب باشد به انواع ترکیبات، ومحتاج وممکن باشد، ومحتاج بخالقی باشد که او را ایجاد کند.

واز حضرت امام حسین علیه السلام منقول است که تتمه سوره تفسیر صمد است. یعنی از او چیز کثیفی متولد نمی‌شود، مانند فرزند و بول وغائط ومنی وبلغم وسایر کثافاتی که از مخلوقین جدا می‌شود، و نه چیز لطیفی مانند نفس و کلام وصوت، و از او منبعث نمی‌شود حوادث، مانند پینکی وخواب، وخطورات بال وغم واندوه و شادی، وخنده وگریه، وبیم و امید، و رغبت و ترس، و ماندگی و گرسنگی و سیری[1].

ولم یولد، یعنی زائیده نشده است، و او را پدر ومادر نیست، واین رد است بر نصارا که عیسای زائیده شدهٔ مریم را خدا می‌دانند، وموجود به ذات خود است، و وجود او مستند به علت و سببی نیست.

وحضرت سید الشهداء صلوات الله علیه فرمود: یعنی ازچیزی متولد نشده است، و از چیزی بیرون نیامده است، نه چنان که اشیاءکثیفه از عناصر خود بیرون می‌آیند، مانند حیوان که از حیوان دیگر بهم می‌رسد، و مانند گیاه که از زمین می‌روید، و مانند آب که از چشمه بیرون می‌آید.

و نه مانند چیزهای لطیف که از مرکزهای خود بیرون می‌آیند، چون بینائی که از چشم بیرون می‌آید، وشنوائی که از گوش بهم می‌رسد، وبوئیدن که از بینی بیرون می‌آید، وچشیدن که از دهان بیرون می‌آید، ودانائی وتمیز که از دل ناشی می‌شود، وآتش که

---

(۱) توحید شیخ صدوق ص۹۱.

از سنگ بیرون می‌آید، بلکه او است خداوند صمد که نه‌از علتی وسببی بهم رسیده است، ونه درچیزی است‌که مکانی‌داشته باشد، مانند چشم که محتاج به‌مکان است، ومانندعرض که محتاج به‌محل است و چون سیاهی و سفیدی، ونه بر چیزی است مانند پادشاهی که بر تخت نشسته باشد.

وهمهٔ ممکنات را او از عدم به وجود آورده است، و به قدرت کاملهٔ خود همه را خلعت هستی پوشانیده است، فانی می‌گرداند هرچه را خواهد زایل گرداند، وباقی می‌دارد هرچه مصلحت در بقای آن داند[1].

ولم یکن له کفواً أحد، یعنی احدی از ممکنات‌کفو ومثل وشبیه ونظیر او نیست، پس نه جسم است که به اجسام ماند، و نه‌جوهر است که به جواهر شبیه باشد، و نه عرض است که مانند اعراض محتاج به محل باشد، و در خداوندی عدیل وشبیه ندارد.

و از حضرت أمیرالمؤمنین صلوات الله علیه پرسیدند ازتفسیر این سوره فرمود که خدا أحد است بی آن‌که‌تعددی در ذات وصفات او باشد، وصمد است بی آن که اعضاء و اجزاء داشته باشد، و فرزندی ندارد که وارث پادشاهی او را باشد، زیرا که هر که فرزند دارد جسم است و در معرض فنا است و از او پادشاهی به دیگری می‌رسد و از کسی متولد نشده است، واگر نه او را به خداوندی سزاوارتر خواهد بود و لاأقل شریك او خواهد بود[2].

و درتفسیر این سورهٔ کریمه اگر کتابها نوشته شود وفا به عشری از اعشار آن نمی‌تواند کرد.

---

(۱) توحید شیخ صدوق: ۹۱.
(۲) مجمع البیان ۵/۵٦٦.

وسنت است که چون از این سوره فارغ شود خواه در نماز و خواه در غیر نماز سه مرتبه بگوید کذلك‌الله ربي، یعنی چنین‌است خداوندی که پروردگار من است، وبهتریـــن سوره‌ها که در نماز خوانده شود این دو سوره است.

و در حدیث وارد شده است که عجب دارم از کسی که این دو سوره را در نماز نخواند چگونه نماز او مقبول می‌شود[۱].

و در بعضی از روایات وارد شده است‌که در رکعت اول سورهٔ انا أنزلناه بخوانند کـــه سورهٔ حضرت رسول و أهل بیت او است علیهم السلام، وایشان را شفیع گرداند در درگاه خدا و به‌ایشان متوسل شود، و در رکعت دوم سورهٔ توحید بخواند که بعد از آن‌دعا مستجاب است تا آن که دعائی که در قنوت بخواند مستجاب شود[۲].

و روایت دیگر دلالت بر عکس آن می‌کند، و هر دو خوب است، و فضیلت این دو سوره بسیار است.

اما سنت است که در نماز صبح روز دوشنبه و پنجشنبه سورهٔ هل أتي بخواند، و در نماز شام و خفتن شب جمعه سورهٔ جمعه در رکعت اول وسورهٔ سبح اسم‌ربك الاعلی دررکعت‌دوم بخواند، ودر نمازجمعه وظهر وعصر روز جمعه سورهٔ جمعه ومنافقون بخواند، و درنماز خفتن سایر شبها سورهٔ سبح اسم ربك‌وقل هوالله‌بخواند.

پس چون تمام شود اندکی مکث کند، پس دستها را بردارد و بگوید الله أکبر از جهت رفتن به رکوع، و واجب است که آن‌مقدار کج شود که دستش به زانو برسد، و مرد را بـــاید کـــه آن مقدار کج شودکه پشتش مساوی شود وزانوها رابه‌پشت بکشند وبالهای او گشاده باشد.

---

(۱) بحارالانوار ۸۵/ ۳۱ ح۲۱ از احتجاج مرحوم طبرسی.
(۲) بحارالانوار ۸۵/۳۲، ح۲۳.

و زنان را سنت است که بسیار خم نشوند، بلکه آن قدر خم شوند که دست ایشان به زانوها تواند رسید، و دستها بر زانوها نگذارند بلکه بر بالای زانوها بر ران گذارند و دستها را به خود بچسبانند.

و هر ذکری کافی است، و بهتر آن است که سه مرتبه بگوید سبحان ربي العظيم و بحمده، یعنی: پاك و مقدس و منزه می‌شناسم پروردگار بزرگ خود را از هرچه لایق به‌عظمت وجلال او نباشد وکبریا و جبروت او را نشاید، و حال آن که شکر و ستایش‌می‌کنم او را بر آن که مرا توفیق تنزیه خود داده است، و یك مرتبه کافی است، و پنج مرتبه و هفت مرتبه بهتر است.

پس‌سر بردارد وراست شود، بعداز آن بگوید سمع‌الله لمن‌حمده الحمد لله رب العالمين، یعنی حق تعالی شنید و اجابت نمود، و جزائی خیرداد هرکس راکه ستایش اوکرد، وهمهٔ ثناها وستایشها برای خداوندی است که پروردگار عالمیان است، و به گفتن سمع الله لمن حمده مستحب به عمل آید.

پس الله أكبر بگوید در حالت دست برداشتن، و چون تمام کند برود به سجده، ومرد دستها را پیش اززانو برزمین گذارد، و زن را سنت است‌که زانوها راپیش ازدستها برزمین گذارد، وپیشانی را بر زمین گذارد، یا بر چیزی که از زمین روئیده باشد که نخورند و نپوشند، وسنت است که بر خاك کربلا باشد. و باید که هر دو دستها و زانوها و سر انگشتان مهین پاها را برزمین‌رساند و زور او بر همه باشد.

وسنت است که بینی را بر خاك گذارد، و مرد را سنت است در سجود که بال گشاده باشد واعضای او از یك‌دیگر جدا باشد، وزن را سنت است که اعضای خود را به یکدیگر بچسباند و دستها

را تا ذراع بر زمین بخواباند، وچون‌درست قرار گیرد ذکر گوید، وبهتر آن است که سه مرتبه سبحان ربي الاعلى وبحمده، یا پنج مرتبه یا هفت مرتبه بگوید ویکی کافی است.

وترجمه‌اش آن است: که منزه و مقدس می‌گردانند پروردگار خود را که از همه چیز بلندتر است به حسب مرتبه از هر چه بلند ورفعت او را نسزد، وحال آن‌که مشغولم به ستایش وثنای او بر آن که توفیق بخشیده است مرا که تنزیه او را بجا آورم.

پس سر بردارد وراست بنشیند و پشت پای راست را بر شکم پای چپ گذارد، پس دست بر دارد وبه سجدهٔ دوم رود مثل اول. وچون درست بنشیند الله اکبر بگوید.

وچون خواهد که برخیزد اول زانوها را بردارد ودیگر دستها را، و در وقت برخواستن بگوید بحول‌الله تعالى وقوته أقوم وأقعد، یعنی بیاری خداوند عالـم که بلندتر است از آن که عقلی بـه او برسد وقدرت وتوانائی او برمی‌خیزم ومی‌نشینم.

وسنت است که اول دستها را بردارند وبعد از آن زانوها را، وخود را بکشند وبرخیزند بی‌آن که عقب ایشان بلند شود.

وچون راست بایستد سورهٔ حمـد را بخواند وجـوباً، وسورهٔ دیگر بخواند قربة الى‌الله، وبهترآن است‌که قل هوالله أحد بخواند.

پس الله‌أکبر بگوید ازجهت قنوت درحالت دست برداشتن. پس دستها را برابر روی باز دارد وشکم دست به جانب آسمان باشد، وقنوت بخواند احتیاطاً به قصد قربت.

بهتر آن است که کلمات فرج را بخواند: «لا اله الا الله الحليم الكريم» یعنی نیست معبودی بجز خدای یکتا جامع جمیـع صفات کمال‌که بزرگوار وبخشنده است «لا اله الاالله العلي العظيم» نیست

معبودی بجزمعبود به حق‌وسزاوار پرستش و بلند مرتبه و بزرگوار است «سبحان الله رب السماوات السبع ورب الارضين السبع وما فيهن وما بينهن ورب العرش العظيم والحمدلله رب العالمين».

یعنی: پاك ومقدس است خداوندی کــه پروردگار آسمانهای هفتگانه و پــروردگار زمینهای هفتگانه است وآنچه در میان آنها است وپروردگار عرش عظیم است، یعنی تختی کــه حق تعالی در بالای آسمانها وکرسی وحجب وسرادقات خلق کرده است و از همهٔ اجسام بزرگتر است.

و در بعضی از اخبار تفسیر عرش به علم حق‌تعالی شده‌است، وهمهٔ ستایشها وآفرینها مر خدای راست کــه پروردگار جهانیان است، واین دعا را کلمات فرج می‌گویند و از بهترین دعاها است، ودر همهٔ قنوتهای نمازها مستحب است، خصوصاً در قنوت نمـــاز جمعه، ونماز وتر، وتلقین میت در وقت جان کندن از برای آسانی قبض روح.

پس بهتر آن است که بعد از این بگوید: «اللهم صل علی محمد وآل‌محمد» که بهترین‌دعاهااست‌ودعابدون‌صلوات بر ایشان‌مستجاب نمی‌شود، یعنی خداونــدا رحمت و درود و ثنا وتحیت فرست بر محمد وآل محمد که حضرت علی وفاطمه ویازده امام علیهم السلام از فرزندان ایشانند.

پس بگوید: «اللهم‌اغفرلنا وارحمنا وعافنا واعف عنافي‌الدنيا والاخرة انك على كل‌شيء قدير» یعنی خداوندا بیامرز گناهان ما ورحم کن بر ما وعافیت ده ما را از دردها وبیماریهــا وفتنه‌ها و بلاها، وعفوکن از خطاهای ما درسرای دنیا وسرای‌آخرت به‌درستی که تو بر همه چیز قادر وتوانائی.

وهرچند دعا بیشتر بخواند در قنوت بهتر است. و در حدیث وارد شده است که هر که قنوت او طولانی‌تر است راحت او در آخرت بیشتر است[۱]. اما به دعای اول ودعای آخر وصلوات تنها، واقل دعا اکتفا می‌توان کرد اگر چه سه مرتبه سبحان الله باشد.

پس الله اکبر بگوید و به رکوع رود مثل رکعت اول، وچون سر از سجدهٔ دوم بردارد بر ران چپ بنشیند و هر دو پا را از جانب راست بیرون‌آورد و پشت پای راست برشکم پای چپ‌گذارد ودستها را بر زانوها بگذارد وانگشتان را به یکدیگر بچسباند ونظر به دامن خود کند وتشهد بخواند.

و زن را در نشستن تشهد وغیر آن در نماز سنت است زانوها را به یکدیگر بچسباند و زانوها را اززمین بردارد وبرالیتین خود بنشیند به روشی که بر سر پا نشینند وزانوها را از زمین برندارد به روشی که اعضا ورانها بهم چسبیده باشد.

و در تشهد شهادتین واجب است باصلوات برمحمد وآل‌محمد؛ بنابر مشهور وأولی آن است که صلوات را به قصد قربت بجاآورد وباقی زیادتیها به قصد سنت، به این‌نحو «بسم الله وبالله والحمدلله وخیر الاسماء لله، أشهد أن لا اله الا الله وحده لاشریك له، وأشهد أن محمداً عبده ورسوله، اللهم صل علی محمد وآل محمد، وتقبل شفاعته في امته وارفع درجته».

یعنی: یاری می‌جویم به بزرگی خدائی که سزاوار پرستش است و به خدای یگانه، وهمهٔ ثناها مخصوص خدا است «أشهد أن لا اله الا الله» یعنی گواهی می‌دهم به اینکه نیست معبودی به‌غیر خدائی که مستجمع جمیع کمالات ومستحق عبادت است در حالتی

---

(۱) بحارالانوار ج۸۵/۱۹۹، ح۷.

که یکتا و منفرد است در خداوندی و او را شریکی وانبازی نیست در استحقاق «وأشهد أن محمداً عبده ورسوله» یعنی گواهی می‌دهم که محمد صلی الله علیه وآله بندهٔ او و پیغمبر و فرستادهٔ او است.

وبهتر آن است که بعد از ورسوله بگوید: «ارسله بالحق بشیراً ونذیراً بین یدي الساعة، واشهد أن ربي نعم الرب وأن محمداً نعم الرسول، وأن الساعة آتیة لاریب فیها، وأن الله یبعث من في القبور، الحمدلله الذي هدانا لهذا وماکنا لنهتدی لولاان هدانا الله».

یعنی: فرستاده است او را به راستی ودرستی بی‌شك وشبهه در حالتی که بشارت دهنده است برحمت وتفضل خدا کسی را که به دین حق اقرار کند، وترساننده است از عقوبت وعدل خدا کسی را که ازدین حق بدر رود، و یا اصرار بر کبائر کند، ودر پیش روی قیامت مبعوث گردیده است، یعنی نزدیك به قیامت است و پیغمبر دیگر بعد از او نیست.

گواهی می‌دهم که پروردگار من نیکو پروردگاری است، و اینکه محمد نیکو رسولی است، وبه‌درستی که قیامت آینده است شکی وشبهه‌ای نیست در آن، وبه درستی که خدا برمی‌انگیزد و زنده می‌گرداند آنها راکه‌درقبرها مدفون‌اند ثنا وستایش مرخدای را که به فضل خود راه نمود ما را به این اعتقادات ونبودیم ما که به قوت خود توانیم یافت اینها را اگر نه خدا ما را اراده می‌نمود.

«اللهم صل علی محمد وآل محمد» یعنی: خداوندا درودفرست برمحمد وآل محمد، گفته‌اند یعنی تعظیم‌کن او را دردنیا به اعلای دین‌او واظهاردعوت‌او واعظام‌ذکراووابقای‌شریعت او، ودرآخرت به قبول شفاعت او در حق امت او، ومضاعف گردانیدن ثواب او

وظاهر گردانیدن فضیلت او بر اولین وآخرین، وتقدیم او بر کافۀ انبیا ومرسلین صلوات الله علیهم أجمعین.

ومذکور شد که مراد به آل آن حضرت دوازده امام معصوم‌اند وحضرت فاطمه صلوات الله علیهم أجمعین.

«وتقبل شفاعته وارفع درجته» یعنی قبول فرما شفاعت آن حضرت را از برای امت او، وبلندگردان درجۀ او را در بهشت.

پس سنت است که بعد از این یك مرتبه یا دو مرتبه یا سه مرتبه بگوید الحمدلله رب العالمین.

پس اگر نماز دورکعتی باشد سلام دهد، واگر سه رکعتی یا چهار رکعتی باشد برمی‌خیزد ومی‌گوید: «بحول الله تعالی وقوته أقوم وأقعد» وهمچنین‌می‌گوید این‌را دربرخواستن ازرکعت‌چهارم.

ومخیر است در دو رکعت آخر میان حمد وتسبیح، واگر تسبیح گوید می‌گوید: «سبحان الله والحمدلله ولا اله الا الله والله أکبر» وأحوط آن است که أستغفرالله را ضم کند به قصد قربت، واگر سه مرتبه بگوید أستغفرالله أکمل است.

واگر سه مرتبه تسبیحات را بی الله أکبر در آخر الحاق کند ده تسبیح شود احتیاط است، اما به خصوص روایتی ندارد، وظاهر همه خوب است. واگرامام نماز جماعت باشد حمدبهتراست، واگر منفرد باشد تسبیح أفضل است.

وبعد از تشهد آخر نماز باید سلام بگوید به قصدقربت، وبهتر آن است که چنین بگوید: «السلام علیك أیها النبي ورحمة الله وبرکاته، السلام علینا وعلی عباد الله الصالحین، السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته» وسلام اول داخل تشهد است وسنت است، و

در سلام آخر هریك راكه پیشتر بگوید باآن از نماز بیرون می‌رود.

یعنی سلام بر تو باد ای پیغمبر خدا ورحمت خدا و برکتهای او، سلام بر ما وبر بنده‌های شایستهٔ خدا، سلام برشما باد ورحمت خدا وبرکتهـای او، یعنی زیادتی وخیرات او، باید در بندگـان شایسته أنبیا وائمه علیهم السلام را قصد کند، ودر سلام آخر دو ملك که با اویند با سایر ملائکه ومؤمنان ومؤمنات را قصد کند. واگر پیشنماز باشد مأمومان را داخل کنـد، واگر مأمـوم باشد پیشنماز وسایر مأمومان نیز قصد کند.

وأحوط آن است که مرد قرائت نماز صبح ودو رکعت شام ودو رکعت خفتن را بلند بخواند به نحوی که جوهر صوت ظاهر شود و مابقی‌را آهسته بخواندکه شخصی‌که نزد او باشد نشود واگرشنود البته آهسته بخوانند.

ومی باید سعی نماید در دو چیز، یکی اخلاص‌که درنماز وسایر عبادات به قصد اطاعت امرالهی واقع سازد نه به‌قصد ریا، دوم آن که قرائت را درست کند وحروف را از مخارج ادا نماید، ووقف در موضع وصل ووصل در موضع وقف نکند، واگر اینها به عمل نیاید مشهور میان علما آن است که نمازش باطل است.

وباید که تعقیب نماز یعنی ذکر خدا وقرآن ودعا بعد از نماز خواندن، متمم نماز است وموجب‌حصول مطالب دنیاوآخرت است. وأحادیث در فضیلت آن بسیار است، وبهتر آن است که در وقت تعقیب با وضو باشد و روی به قبله نشسته باشد وسخن نگوید در اثنای تعقیب خصوصاً در تعقیب نماز شام، وظاهـر اینها موجب کمال تعقیب است، وبر هر حالی که بعد از نماز مشغول دعا وقرآن

وذكر باشد ثواب تعقيب في‌الجمله دارد، اگـر چه در راه رفتن يا سوارى باشد.

واما تعقيب هر نماز بعد از سلام نماز سنت است كه سه مرتبه الله أكبر بگويد، ودر هر مرتبه دست را تا محاذى گوش بلندكند.

پس بگويد: لا اله الاالله وحده وحده، أنجزوعده، ونصر عبده، واعز جنده، وهزم الاحزاب وحده، فله الملك، وله الحمد، يحيى ويميت، وهو على كل شيء قدير.

پس بگويد: اللهم أنت السـلام، ومنك السلام، ولك السلام، واليك يعود السلام، سبحان ربك رب العزة عما يصفون وسلام على المرسلين والحمدلله رب العالمين، السلام عليك أيها النبى‌ورحمة الله وبركاته، السلام على الائمة الهـادين المهديين، السلام على جميع أنبياء الله ورسله وملائكتـه، السلام علينا وعلى عبـادالله الصالحين.

السلام على علي أميرالمؤمنين، السلام على الحسن والحسين سيدي شباب أهل الجنة أجمعين، السلام على علي بن الحسين زين العابدين، السلام على محمد بن علي باقر علم‌النبيين، السلام على جعفر بن محمد الصادق، السلام على موسى بن‌جعفرالكاظم، السلام على علي بن موسى الرضا، السلام على محمد بن‌علي‌الجواد، السلام على علي بن محمـد الهـادي، السلام على الحسن بـن علي الزكي العسكري، السلام على الحجة بن الحسن القائم المهدى صلوات الله عليهم أجمعين.

پس تسبيح حضرت فاطمۀ زهرا صلوات‌الله عليها را بخواند كه آن بهترين تعقيبها است، حتي آن كه منقول است كـه تسبيح آن

حضرت را بعد از هر نماز خواندن بهتـر است از آن که هر روز هزار رکعت نماز بکند.

وکیفیت آن آن‌است کـه اول سی وچهار مرتبه الله أکبر، پس سی وسه مرتبه الحمدلله، پس سی وسه مرتبه سبحان الله بگوید، و سنت است که بعد از آن یك مرتبه لا اله الا الله نیز بگویـد، واین تسبیح را در وقت خواب خواندن نیز ثواب بسیار دارد، وبهتـر آن است که به تربت حضرت امام حسین علیه‌السلام حساب آن را نگاه دارد.

پس سه مرتبه بگوید: أستغفر الله الذي لااله الا هوالحي القيوم ذوالجلال والاكرام وأتوب اليه.

پس بگوید: أعوذ بوجهك الكريم وعزتك التي لاترام وقدرتك التي لايمتنع منها شيء منشرالدنيا والاخرة ومنشرالاوجاع كلها.

پس بگوید: اللهم اني أسألك من كل خيرأحاط به علمك، وأعوذ بك من كل شر أحاط به علمك، اللهم انيأسألك عافيتك فياموري كلها، وأعوذ بك من خزي الدنيا وعذاب الاخرة.

پس بگوید: اللهمصل علىمحمد وآلمحمد، وأجرني منالنار، وارزقني الجنة، وزوجني من الحور العين.

وسنت استکه سورهٔ حمد بخواند، وسورهٔ قل أعوذ بربالفلق، وقل أعوذ برب الناس، واین آیات را بخواند خصوصاً آیةالكرسی. الله لا اله الا هو الحي القيوم لاتأخذه سنة ولانوم له مافیالسماوات وما فی الارض من ذا الذي يشفع عنده الا باذنه يعلم مابين أيديهم وما خلفهـم ولايحيطون بشيء من علمه الا بمـا شاء وسع كرسيه السماوات والارض ولا يؤده حفظهما وهو العلي العظيم * لااكراه فی الدين قد تبين الرشد من الغي فمن يكفر بالطاغوت ويؤمن بالله

فقد استمسك بالعـروة الوثقى لا انفصام لها والله سميع عليم • الله ولى الذين آمنوا يخرجهم من الظلمات الى النور والذين كفـروا أولياؤهم الطاغوت يخرجونهم من النور الى الظلمات أولئك أصحاب النار هم فيها خالدون.

پس گويد: شهد الله أنه لا اله الا هو والملائكة واولوا العلـم قائماً بالقسط لا اله الا هو العزيز الحكيم ان الدين عندالله الاسلام وما اختلف الذين اوتـوا الكتاب الا من بعد ما جاءهـم العلم بغياً بينهم ومن يكفر بآيات الله فان الله سريع الحساب.

پس بگويد: قل اللهم مالك الملك تؤتي الملك من تشاء وتنزع الملك ممن تشاء وتعز من تشاء وتذل من تشاء بيدك الخير انك على كل شيء قدير تولج الليل في النهار وتولج النهار في الليل وتخرج الحي من الميت وتخرج الميت من الحي وترزق من تشاء بغير حساب.

پس بگويد: اللهم اهدني من عندك وافض علي من فضلك وانشر علي من رحمتك وأنزل علي من بركاتك.

پس بگويد: اللهم اغنني بحلالك عن حرامك وبفضلك عمن سواك.

پس بگويـد: رضيت بالله رباً، وبمحمـد نبياً، وبالاسلام ديناً، وبالقرآن كتاباً، وبالكعبة قبلة، وبعلي ولياً واماماً، وبالحسن والحسين وعلي بن الحسين ومحمد بن علي وجعفر بن محمد وموسى بن جعفر وعلي بن موسى ومحمد بن علي وعلي بن محـمد والحسن بن على ومحمد بن الحسن صلوات الله عليهم أئمة اللهم اني رضيت بهم ائمة فارضنى لهم انك على كل شيء قدير.

پس ده مرتبه بخواند اين دعا را خصوصاً در صبح وشام: أشهد ان لا اله الا الله وحده لاشريك له الهاً واحداً أحداً صمداً لم يتخـذ صاحبة ولا ولداً.

پس بگوید: أستودع الله العظيم الجليل نفسي وأهلي ومالي وولدي ومن يعنيني أمره.

پس بگوید: توكلت على الحي الذي لايموت، والحمدلله الذى لم يتخذ ولداً ولم يكن له شريك في الملك ولم يكن له ولي من الذل وكبره تكبيراً.

پس حضرت‌رسول صلى‌الله عليه وآله را زيارت‌كند به اين نحو: السلام عليك يا رسول الله ورحمة الله وبركاته، السلام عليك يا محمد بن عبدالله، السلام عليك يا خيرة الله، السلام‌عليك ياحبيب الله، السلام عليك يا صفوة الله، السلام عليك يا أمين الله، أشهد أنك رسول‌الله، وأشهد أنك محمد بن‌عبدالله، واشهد أنك قدنصحت لامتك وجاهدت في سبيل ربك وعبدته حتى أتاك اليقين فجزاك الله يا رسول الله أفضل ما جزى نبياً عن امته، اللهم صل على محمد آل محمد أفضل ماصليت على‌ابراهيم وآل‌ابراهيم انك‌حميدمجيد.

وچون از تعقيب فارغ شود به سجده رود بگويد: سبحان ربك رب العزة عما يصفون وسلام على‌المرسلين‌والحمدلله رب‌العالمين.

واما تعقيب مخصوص به بعضى از نمازها بعد از نماز پيشين سنت است كه به دست راست ريش خود را بگيرد ودست چپ را به سوى آسمان بلند كند وبگويد: يا رب محمد وآل محمد صل على محمد وآل محمد واعتق رقبتنا من النار. وبگويد: اللهم صل على محمد وآل محمد وعجل فرجهم.

وبعد از نماز پسين سنت است كه هفتاد مرتبه بگويد: أستغفر الله ربي وأتوب اليه. وسنت است كه ده مرتبه سورۀ انا أنزلناه بخوانند.

و بعد از نماز شام و نماز صبح هفتاد مرتبه بگويد: بسم‌الله

الرحمن الرحیم لاحول ولاقوة الا باللّه العلي العظيم. وصد مرتبه اگر بخواند بهتر است، و به هفت مرتبه نیز اکتفا می‌توان کرد تا هفتاد نوع بلا از او دور گردد.

وأیضاً سنت مؤکد است که بعد از این دو نماز ده مرتبه بگوید: لا اله الا اللّه وحده لاشريك له له الملك وله الحمد يحيي ويميت ويميت ويحيي وهو حي لايموت بيده الخير وهو على كل شيء قدير.

واگر پیش از برآمدن آفتاب وپیش از فرو رفتن بخواند نیز خوب است. وبعد از نماز شام سه مرتبه بگوید: الحمدللّه الذي يفعل مايشاء ولايفعل ما يشاء احد غيره.

وبعد از نماز خفتن سنت است که هفت مرتبه سورهٔ انا أنزلناه بخواند. وسنت است که در هر صبح وشام سیصد وشصت مرتبه بگوید: الحمدللّه رب العالمين كثيراً على كل حال.

وأیضاً سنت مؤکد است که نزدیك به طلوع آفتاب ونزدیك به غروب آفتاب ده مرتبه بگوید: أعوذ باللّه السميع العليم من همزات الشياطين وأعوذ باللّه أن يحضرون ان اللّه هو السميع العليم.

وبدان که بعد ازفارغ شدن از تعقیب بعد از هر نماز سجدهٔ شکر بعد از هر نماز سنت مؤکد است، و در این سجده برخلاف سجده‌های دیگر سنت است که دستها را بر زمین بخوابانند وسینه وشکم را به زمین برساند، وهر چند این سجده را بیشتر طول دهد بهتر است، وأقلش آن است که پیشانی را بر زمین گذارد ودعائی بخواند.

پس پهلوی راست روی را برزمین گذارد، پس پهلوی چپ روی را برزمین گذارد، پس باز پیشانی را برزمین گذارد وذکری بگوید اگر چه الحمدللّه یا سبحان اللّه یا یا اللّه باشد. واگر به لغت فارسی یا لغت دیگر دعا کند وحاجتهای خود را بطلبد خوب است.

وبهتر آن است که پیشانی را بگذارد وصدمرتبه شکراً شکراً بگوید و به سه مرتبه اکتفا می‌تواند کرد، واگر صدمرتبه شکراً لله بگوید بهتر است.

پس بگوید در سجده: أسألك الراحة عند الموت والعفو عند الحساب. پس بگوید: سجد وجهي اللئيم لوجه ربي الكريم. پس حاجتهای دنیا وآخرت خود را به هر زبان که داند از خدا بطلبد.

واگر در گذاشتن یك طرف ده مرتبه یا الله، و در طرف دیگر ده مرتبه یا رب بگوید خوب‌است، واگر یاالله یا رباه دراین‌سجده‌ها بسیار گوید حاجتش برآورده می‌شود، پس سر بردارد وسه مرتبه دست راست را بر مهر یا موضع سجده به‌مالد وبه جانب چپ روی بکشد تا پیشانی به جانب راست روی به‌مالد واز آنجا به سایر بدن بکشد.

واگر در هر مرتبه این دعا بخواند بهتر است: بسم الله الذي لا اله الا هو عالم الغيب والشهادة الرحمن الرحيم، اللهم اني أعوذ بك من الهم والحزن والسقم والعدم والصغائر والذل والفواحش ماظهر منها وما بطن. وچون از جای نماز برخیزد سنت است که به جانب راست حرکت کند.

این مختصری است از دعاها وأذکار که در اینجا ذکر کرده‌ام وسایر ادعیه واذکار را در کتاب مقباس بیان کرده‌ام.

وهروقت‌که آدمی به بامی یا به صحرائی رودکه اطراف‌آسمان نمایان باشدونظرکندبه‌جانب‌راست‌وبه‌جانب‌چپ‌وبه‌بالای‌سرخود، پس به انگشت شهادت اشاره کند به جانب قبر مقدس امام حسین علیه السلام وبگوید: السلام عليك يا أباعبدالله، السلام عليك يابن رسول‌الله، السلام‌عليك ورحمةالله وبركاته. ثواب زیارت‌آن حضرت

را می‌یابد. واز جانب راست قبله اندکی که می‌گردد جانب قبر آن حضرت است.

وهر وقت که از منزلی حرکت کنند بگویند: بسم الله آمنت بالله توکلت علی الله ما شاء الله لاقوة الا بالله. وچون پا به رکاب گذارند بگویند: بسم الله الرحمن الرحیم.

وچون سوار شوند آیة الکرسی بخوانند پس بگویند: الحمدلله سبحان الذي سخر لناهذا وماکنا له مقرنین وانا الی ربنا لمنقلبون، والحمدلله رب العالمین. تا از بلاها به فضل خدا محفوظ باشند، پس حاجتهای دنیا وآخرت خود را از خدا به‌طلبندکه البته برآورده است.

خاتمه

دربیان سایر احکام زنان‌است‌که مخصوص ایشان است

أول: در ستر عورت، مرد واجب است که عورت پیش و پس را به‌پوشاند، و زن را واجب است موافق مشهور که تمام بدن وموها را به‌پوشاند، به غیر از دو کف دست از بند دست خواه روی دست وخواه پشت دست، وبه غیر از قدمهای پا خواه پشت پا و خواه شکم پا، واگر بر پاها چیزی بکشد که شکم پاها نمایان نشود احوط است.

و مستحب است زنان را پوشیدن سه جامه در نماز پیراهن و جامه که بربالای آن پوشند، وروی باز جایز است وکنیز و صبیه غیر بالغه را به سر برهنه کردن.

دوم: در پوشیدن جامهٔ حریر و طلا که مردان را جایز نیست و زنان را جایز است.

سوم: مردان را در مسجدها نماز کردن سنت است، و زنان را در خانه نمازکردن سنت است، هرچند بـه ستر اقرب باشد بهتر است، حتی نماز ایشان در صندوق خانـه، و در خانـهٔ عقب بهتر است ازخانهٔ پیش، ودر خانهٔ پیش بهتر است از صحن خانه، و در صحن خانه بهتر است از بام خانه.

چهارم: مرد را سنت است که دستها را در ایستادن بر رانها بگذارد برابر زانوها، و زنان را سنت است که بر پستانهای خود بگذارند جدا از یکدیگر.

پنجم: زنان را نماز جماعت آن قدر تأکید ندارد که مردان را دارد، و پیشنمازی زنان‌مردان را جایزنیست هرچند محرم باشند. اما پیشنمازی زن زنان را هرگاه به صفات پیشنمازی باشد محل خلاف است، و أشهر کـراهت است، و أحـوط ترك است، و مرد پیشنمازی زنان را می‌تواند کردن هرچند میان پیشنماز و ایشان حائلی باشد که او را مأمونان اونبینند هرگاه براحوال نمازمطلع باشند بنا بر مشهور، و مرد و زن اجنبی که محرم نباشند در خانهٔ خلوت که دیگری نباشد نماز نکنند احتیاطاً.

واگر مردی و زنی باهم در یك جا نماز کنند که حائلی درمیان ایشان مانند دیوار یا پرده نبوده باشد أحوط آن است که زن عقب بایستد ومرد پیش بایستد آن قدر کـه در احوال صلاة جزوی از زن محاذی جزوی از مرد نشود حتی در سجود، مگر آن که ده ذرع فاصله میان جای ایستادن مرد و جای ایستادن زن بوده باشد.

این مجملی است از احکام مختلفهٔ مردان و زنان، واحکام دیگر هست کـه در کتب مبسوطه مذکـور است، والحمد لله أولا وآخراً وصلی الله علی محمد وآله الطاهرین.

سلسلهٔ آثار علامهٔ مجلسی قدس سره

(۱۱)

رسالهٔ
بیان أوقات نماز

تألیف

علامه محمد باقر مجلسی قدس سره

متوفای ۱۱۱۰ هـ ق

تحقیق

سید مهدی رجائی

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذي زين الليالي والايام والاوقات بماشرع لعباده من الصلوات والدعوات وساير القربات، لينالوا بها جميل الاجر وعظيم المثوبات على الصادع بها سيد الورى محمد المصطفى وآله الاكرمين أشرف الصلوات وأكرم التحيات مابقيت الانوار والظلال بالاقدام والساعات.

اما بعد: احقر عباد **محمد باقر بن محمد تقی** عفی الله عن جرائمهما برالواح ضمایر صافیه، سالکان مسالك عبادت، وطالبان مناهج هدایت، تصویر می‌نماید که چون جناب مقدس ایزدی تعالی شأنه بندگان را برای معرفت وعبادت آفریده.

و افضل عبادات بدنیه نماز است، وبرای هر یك از فرائض یومیه نوافل و سنن جهت تکمیل آنها مقرر فرموده، وبرای هریك از فرائض ونوافل اوقات تعیین نموده، و فریضهٔ ظهر و عصر و نوافل آنها اطلاع بر اوقاتشان بر اکثر خلق مخفی است، خواست که در این رساله ضابطه‌ای برای استعلام آنها بیان کند تا طریق عبادت بر ایشان آسان گردد بمن الله وحسن توفیقه.

بدان که اول وقت فریضه ونافلهٔ ظهر وقتی است که سایه بعد

از نهایت کوتاهی شروع کند به زیادتی، یا آن که بعد از برطرف شدن سایه‌بهم رسد، یا آن که سایه از خط نصف النهار بگردد اگر معلوم کرده باشد آن را به دایرهٔ هندی یا غیر آن.

و بعد از آن‌که سایه شروع به زیاد شدن کرد، آن سایهٔ زیاده که بعد اززوال بهم می‌رسد که آن را فيء می‌گویند تا دو قدم، یعنی دو هفت یك شاخصی که برای استعلام آن نصب کرده‌اند یا دو قدم آدمی نسبت به سایه قامت او، وقت نافلهٔ ظهر است.

به این معنی که نافله را بعد ازدوقدم پیش‌از فریضه نمی‌توان کرد. اما اگر پیشتر فارغ شود، فریضه ظهر را کردن خوب‌است، وکسی که نافله نکند فریضه را در اول وقت کردن بهتر است، مانند مسافر یا کسی که نافله را برای عذری ترك کند.

وبعد از این دو قدم به قدر دو قدم دیگر وقت فضیلت ظهر و نافلهٔ عصر است، وچون چهار قدم بگذرد نافلهٔ عصر را پیش از فریضه نمی‌توان کرد.

وبعد از این چهار قدم دیگر وقت فضیلت عصراست، اما دردو قدم اول کردن بهتر است که در قدم پنجم و ششم واقع شود.

واگر نافله در اوقاتش نشود بعد از نماز واجب تا وقت ادا باقی است کردن خوب است، واگر قصد ادا و قضا نکند احوط است، و اگر بعد از خروج وقت کند به قصد قضا بکند.

واگر فریضهٔ ظهر را در چهار قدم نکند باید که از هفت قدم که یك برابر قامت است نگذراند، و عصر را اگر در هشت قدم نکند بهتر است که از چهارده قدم که دو برابر قامت شاخص‌است نگذراند، واینها همه در سایهٔ زیادتی است.

و سایه که در اول زوال می‌ماند حساب نباید کرد، لهذا دراین

رساله بیان می‌کنیم که در هر فصل چه مقدار سایه می‌ماند، و دو قدم وچهار قدم و شش قدم و هشت قدم و چهارده قدم که اشاره به آنها شد در چند ساعت طی می‌شود.

بدان که در عرض اصفهان وآنچه نزدیك به‌آن‌است درعرض، در اول سرطان در وقت زوال سایه به مقدار یك قدم و عشر قدم تقریباً می‌ماند، و در وسط سرطان یك‌قدم وخمس قدم. و دراول اسد یك قدم و نیم تقریباً، و در وسطش پنج قدم و نیم تقریباً، و در اول عقرب شش قدم و سه ربع قدم، ودروسطش ده قدم تقریباً.

و در اول جدی ده قدم و ثلث قدم، و در وسطش ده قدم‌تقریباً. و در اول حوت شش قدم و دو ثلث قدم، و در وسطش پنج قدم و نیم تقریباً، و در اول حمل چهار قدم و نیم تقریباً، و در وسطش سه قدم و نیم. و در اول ثور دو قدم و دو ثلث قدم، و در وسطش دو قدم. و در اول جوزا یك قـدم و نیم، و در وسطش یك قدم و خمس قدم.

واما ساعتهای اقدام: در اول حمل دو قدم در دو ساعت الا سه دقیقه می‌رود، وچهار قدم در دو ساعت و چهل وسه دقیقه، وشش قدم در سه ساعت وسیزده دقیقه، وهفت‌قدم در سه ساعت وسیزده دقیقه، وهفت قدم در سه ساعت و بیست و شش دقیقه، وهشت‌قدم در سه ساعت و سی و هفت دقیقه، و چهارده قدم در چهار ساعت و هجده دقیقه.

و در وسط حمل دو قدم در یك ساعت و پنجاه و هفت دقیقه، وچهار قدم در دو ساعت و چهل و هفت دقیقه، و شش قدم در سه ساعت و نیم، و هفت قدم در سه ساعت و سی و سه دقیقه، و هشت

قدم در سه ساعت و چهل و پنج دقیقه، و چهارده قدم در چهار ساعت و سی دقیقه.

و در اول ثور دو قدم در یك ساعت و پنجاه دقیقه، و چهارقدم در دو ساعت و چهل و هفت دقیقه، وشش‌قدم درسه ساعت وبیست وسه دقیقه، وهفت قدم در سه ساعت و سی و هفت دقیقه، وهشت قدم در سه ساعت و چهل و شش دقیقه، و چهـارده قدم در چهار ساعت و چهل دقیقه.

و در وسط ثور دو قدم در یك ساعت و پنجاه و یك دقیقه، وچهار قدم در دو ساعت و چهل و پنج دقیقــه، و شش قدم در سه ساعت وبیست وپنج دقیقه، وهفت‌قدم درسه ساعت و چهل‌دقیقه، وهشت قدم در سه ساعت و پنجاه دقیقه، و چهارده قدم در چهار ساعت و چهل و هشت دقیقه.

ودراول جوزا دو قدم در یك ساعت و چهل و نه دقیقه، وچهار قدم در دو ساعت و چهل و دو دقیقه، و شش قدم در سه ساعت و بیست و چهار دقیقه، وهفت قدم در سه‌ساعت وچهل و یك‌دقیقه، وهشت قدم در سه ساعت و پنجاه و شش دقیقه، وچهارده قدم در چهار ساعت و پنجاه و سه دقیقه.

و در وسط جوزا دو قدم در یك ساعت و سی و هشت دقیقه، وچهار قدم در دو ساعت و سی و هشت دقیقه، و شش قدم در سه ساعت و بیست و یك دقیقه، و هفت قدم در سه ساعت و سی و نه دقیقه، وهشت قدم در سه ساعت و پنجاه دقیقه، و چهارده قدم در چهار ساعت و پنجاه و شش دقیقه.

ودر اول سرطان دو قــدم در یك ساعت و چهل و یك دقیقــه، وچهار قدم در دو ساعت و سی و هشت دقیقه، و شش قدم در سه

ساعت و نوزده دقیقه، و هفت قدم‌در سه‌ساعت وسی و هفت‌دقیقه، و هشت قدم در سه ساعت و پنجاه و شش دقیقه، وچهارده قدم در چهار ساعت و چهل و سه دقیقه.

ووسط سرطان‌مثل وسط‌جوزااست. واول‌اسد مانند‌اول جوزا است، ووسطش‌مانند وسط‌ثوراست. واول‌سنبله‌مانند‌اول‌ثوراست، و وسطش مانند وسط حمل است. و اول میزان مانند اول حمل است.

و در وسط میزان دو قدم در یك ساعت و چهل و پنج دقیقه، و چهار قدم در دو ساعت و سی هشت دقیقه، و شش قدم در سه ساعت و هشت دقیقه، و هفت قدم در سه ساعت و نوزده دقیقه، و هشت قدم در سه ساعت و بیست و هشت دقیقه، و چهارده قدم در چهار ساعت و یازده دقیقه.

و در اول عقرب دو قدم دریك ساعت و چهل و شش دقیقه، و چهار قدم در دو ساعت و سی و یك دقیقه، و شش قدم در دو ساعت و پنجاه و شش دقیقه، و هفت قدم در سه ساعت و نه دقیقه، و هشت قدم در سه ساعت و هجده دقیقه، و چهارده قدم در سه ساعت و پنجاه و هشت دقیقه.

و در وسط عقرب دو قدم در یك ساعت و چهل و شش دقیقه، وچهار قدم در دو ساعت و بیست و سه دقیقه، و شش قدم در دو ساعت و چهل و نه دقیقه، و هفت قدم در سه ساعت الا یك دقیقه، و هشت قدم در سه ساعت و هشت دقیقه، و چهارده قدم در سه ساعت و چهل و سه دقیقه.

و در اول قوس دو قدم در یك ساعت و چهل دقیقه، و چهارقدم در دو ساعت و هفده دقیقه، و شش قدم در دو ساعت و چهل ویك

دقیقه، وهفت قدم در دو ساعت و پنجاه و نه دقیقه، وچهارده قدم در سه ساعت و سی و دو دقیقه.

و در وسط قوس دو قدم در یك ساعت و سی و هشت دقیقه، وچهار قدم در دو ساعت و دوازده دقیقه، و شش قدم در دو ساعت و سی و پنج دقیقه، و هفت قدم در دو ساعت و چهل وچهاردقیقه، وهشت قدم در دو ساعت و پنجاه و دو دقیقه، و چهارده قدم در سه ساعت و بیست و پنج دقیقه.

ودر اول جـدی دو قدم در یك ساعت و سی و هفت دقیقه، و چهار قدم در دو ساعت و دو دقیقه، و شش قدم در دو ساعت و سی و سه دقیقه، و هفت قدم در دو ساعت و چهل و دو دقیقه، و هشت قدم در دو ساعت و پنجاه دقیقه، و چهارده قـدم در سه ساعت و بیست و دو دقیقه.

و وسط جـدی مثل وسط قـوس است. و اول دلو مثل اول قوس، و وسط دلو مانند وسط عقرب.

واول حوت مثل اول عقرب، و وسط حوت مانند وسط میزان در جمیع تقادیر مذکوره، ومابین تقدیرات و مقادیر مذکوره را به تخمین ومقایسه معلوم می‌توان کرد.

و اول وقت فریضهٔ مغرب بنا بر قـول مشهور برطـرف شدن سرخی است از جانب مشرق، واحوط آن است که سرخی از بالای سر نیز بـرطرف شود، و جمعی از علماء غیبوبت قرص آفتاب را کافی می‌دانند، واول احوط است.

و وقت نافله و فضیلت فـریضه باقی است تـا برطرف شدن سرخی از جانب مغرب، و بعد از آن احوط است که نافلهٔ مغرب را بعد از عشاء بگذارد و قصد ادا وقضا نکند، و وقت فضیلت نماز

خفتن بعد از برطرف شدن سرخی مغرب است، وبعضی بدون‌عذر پیشتر کردن را جایز نمی‌دانند، و این احوط است.

وفضیلت خفتن تا ثلث شب باقی است، و تا نصف شب تأخیر نماز شام وخفتن جایز است، واحوط آن‌استکه بدون عذر وسفر نماز شام را از برطرف شدن سرخی مغرب تـأخیر کند، و بعد از نصف شب تا صبح احوط آن است که نیت ادا و قضا بکند والبته بیش از صبح بکند.

و وقت نماز شب از نصف شب است تا طلوع صبح صادق.

و وقت نافلهٔ صبح از اول صبح کاذب است تـا ظهور سرخی مشرقی بنا بر مشهور، و اگر پیش از طلوع صبح صادق بگذارد احوط است، و کسی که نماز شب کند هر وقت که از نماز شب فارغ شود آن را می‌تواند گذارد.

وعدد نوافل شب و روز کـه حضرت رسالت صلی‌الله‌علیه وآله در آخر عمر شریف خود بر آن اکتفا می‌فرمودند برای آسانی کار بر امت و سنت مؤکد گردانیدند سی و چهار رکعت است.

نافلهٔ ظهر پیش از فریضه هشت رکعت. و نافلهٔ عصر پیش از فریضه هشت رکعت، و در حالت عذر و استعجال به شش رکعت و چهار رکعت اکتفا می‌توان کرد. و نافلهٔ شام چهار رکعت است بعد از فریضه، و به دو رکعت نیز اکتفا می‌توان کـرد در حالت اعذار و اشغال، و دو رکعت نماز نشسته بعد از خفتن سنت است و آن را وتیره می‌گویند، و بـه یك رکعت حساب می‌شود چـون نشسته کرده می‌شود و آن را ایستاده نیز می‌تـوان کرد، و هشت رکعت نمـاز شب است، و دو رکعت نماز شفع و یك رکعت نماز وتر و دو رکعت نافلهٔ صبح.

و گمان فقیر آن است که شب شرعی از اول وقت شام است تا طلوع صبح صادق، و نصف شب را بنا بر این باید گذاشت نه بر اصطلاح منجمان که آخر شب را طلوع آفتاب می‌دانند.

وطریق استعلام نصف شب به آلات ساعت می‌تواند شد، بعد از آن که مقدار مابین غروب شمس و طلوع صبح را از تقاویم معلوم کنند، و به دور فرقدین در دور جدی معلوم می‌تواند کرد، زیرا که فرقدین در بیست و چهار ساعت یك مرتبه بر دور جدی می‌گردد، اگر در اول شب. مثلا در جانب راست جدی محاذی آن باشد بعد از شش ساعت در بالای جدی محاذی آن می‌شود، و بعد از شش ساعت دیگر در جانب چپ محاذی می‌شود، وکسی که این قاعده را تجربه کند در شبی که ابر نباشد اکثر ساعات شب را به تقریب قریبی معلوم می‌تواند کرد.

و از سایر ستاره‌ها به تجربه‌های اوقات طلوع و غروب و رسیدن به نصف النهار ومحاذی قبله، قواعد به دست می‌توان آورد.

و بعضی از علمای ما بنای استعلام ساعات شب را بر منازل قمر گذاشته‌اند، و چون در این بلاد اکثر مردم آنها رانمی‌شناسند ذکر قاعدۀ آن چندان فایده ندارد.

وبعضی بنایش‌را برطلوع‌وغروب ماه‌گذاشته‌اند، وضابطه‌اش آن است که از اول ماه تا چهاردهم بشمارند که چند روز گذشته. و اگر بعد از چهارده باشد از پانزدهم تا بیست و هشتم آنچه گذشته در شش ضرب کنند، و حاصل ضرب را بر هفت قسمت کنند، پس در اول خارج قسمت قدر ساعات گذشته از شب باشد تا غروب ماه، ودرثانی قدرساعات گذشته ازشب‌باشد تاطلوع‌ماه.

مثلا در شب چهارم ماه، چهار را در شش ضرب کنیم، بیست وچهار شود، آنرا بر هفت قسمت کنیم خارج قسمت سه و سه سبع شود، پس معلوم شود که غروب ماه در شب چهارم بعد از سه ساعت و سه سبع ساعت می‌شود، و در شب هجدهم به همین عمل معلوم می‌شود که طلوعش در شب هجدهم بعد از سه ساعت و سه سبع ساعت می‌شود.

و همچنین هرگاه پنج را در شش ضرب کنیم، و حاصل ضرب که سی باشد بر هفت قسمت کنیم خارج قسمت چهار و دو سبع می‌شود، پس غروب ماه در شب پنجم و طلوعش در شب نوزدهم بعد از چهار ساعت و دو سبع ساعت می‌شود.

و ساعاتی که در این قاعده مذکور شده ساعات معوجه است، که هر یك از شب و روز را به دوازده قسمت متساوی کنند، خواه دراز وخواه کوتاه، پس سه ساعت شب چهار یك شب خواهد بود، و شش ساعت نصف شب، وبنای شب بر طلوع و غروب آفتاب است در این قاعده نه طلوع صبح. واین‌قاعده تخمینی است، و به‌اعتبار تقدم و تأخر خروج شعاع اختلاف بهم می‌رسد.

وآنها که رعات شمس و قمر و نجوم‌اند و مترصد اوقات عبادات‌اند امری چند از احوال و اوضاع نجوم و غیرها بر ایشان ظاهر می‌شود که بنای عبادات خود را برآن‌می‌گذارند، بلکه‌ملائکهٔ آسمانی در اوقات معینه ایشان را بیدار می‌کنند، قال تعالی «والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا»[۱].

وتفاصیل این امور و دلایلشان را با سایر آداب و شرایط، وادعیهٔ فرائض ونوافل در کتاب بحار الانوار ایراد نموده‌ام، ودر

---

(۱) سورهٔ عنکبوت: ٦٩.

خاطر قاصر هست که در رسالهٔ صلاتیه فارسی ایراد نمایم ان شاء الله تعالی.

وحرر في شهر ذی‌الحجة الحرام سنة سبع وتسعين بعد الالف من الهجرة المقدسة.

سلسلهٔ آثار علامهٔ مجلسی قدس سره

(۱۲)

رسالهٔ
فرق زنان ومردان در احکام طهارت وصلاة

تالیف

علامه محمد باقر مجلسی قدس سره

متوفای ۱۱۱۰ هـ ق

تحقیق

سید مهدی رجائی

بسم الله الرحمن الرحیم

وسلام علی عباده الذین اصطفی.

اما بعد: چنین گوید حقیر **محمد باقر بن محمد تقی:** حکم زنان در نماز و وضو مثل حکم مردان است مگر در چند چیز:

اول: آن که زن در شستن دستها در وضو آب را بر شکم دست می‌ریزد، ومرد بـر پشت دست می‌ریزد، و مشهور میان علما آن است که این حکم مستحب است.

دوم: در ستر عورت کـه مردان را واجب است کـه در عورت پیش و پس را به‌پوشانند، و زنان را واجب است موافق مشهور که تمام بدن را وموبها را به‌پوشانند به غیر از روی و کف دست از بند دست، خواه روی دست و خـواه پشت دست، و بـه غیر از قدمهای پا، خواه پشت پا و خواه شکم پا، و اگر بـر پـاها چیزی بکشند که شکم پاها نمایان شود احوط است.

و مستحب است زنان را پوشیدن سه جامه در نماز، پیراهن و جامه‌ای که بر بالای آن پوشند و روپاك. وجایز است کنیز وصبیه غیر بالغه را سر برهنه نماز کردن.

سوم: در پوشیدن جامهٔ حریر و طلا که مردان را جایز نیست و زنان را جایز است.

چهارم: اذان واقامه زنان را آن قدر تأکید نیست که در مردان هست، وایشان اکتفاء به چهار مرتبه الله اکبر، ودو مرتبه أشهد أن لااله الا الله، ودو مرتبه أشهد أن محمداً رسول الله می‌توانند کرد. واگر همه را یك مرتبه بگویند نیز ظاهراً کافی باشد، واگر به شهادتین تنها بی الله اکبر اکتفا کنند مجزی است، واذان واقامه را تمام هم می‌توانند گفت به شرطی که نامحرم صدای ایشان را نشنود.

پنجم: مردان را در مسجدها نماز کردن سنت است، وزنان را در خانه نماز کردن سنت است، هر چند به ستر اقرب باشد بهتر است، حتی نماز ایشان در صندوق خانه، وخانهٔ عقب بهتر است از خانهٔ پیش، و در خانهٔ پیش بهتر است از صحن خانه، ودر صحن خانه بهتر است از بام خانه.

ششم: مردان را سنت است که در نمازها پاهای خود را به قدر یك شبر دور از یك دیگر بگذارند، وزنان را سنت است که پاها را نزدیك به یك دیگر بگذارند.

هفتم: مردان را سنت است که دستها را در ایستادن بیاویزند وبر رانها بگذارند برابر زانوها، وزنان را سنت است که بر پستانهای خود بگذارند جدا از یك‌دیگر.

هشتم: مردان را سنت است که در رکوع بسیار خم شوند که پشت ایشان برابر شود، وزنان را سنت است که بسیار خم نشوند، بلکه آن قدر خم شوند که دست ایشان به زانوها تواند رسید و

دستها را بر بالای زانوها بر ران بگذارند و بر زانوها نگذارند و دستها را به خود به چسبانند.

نهم: مردان را سنت است که چون به سجده روند اول دستها را بر زمین گذارند، وزنان را سنت است که زانوها را پیش از دستها زمین گذارند.

دهم: مردان را سنت است که در سجود بال گشاده باشند و اعضای ایشان از یك‌دیگر جدا باشد، وزنان را سنت است که اعضای خود را به‌یکدیگر به‌چسبانند ودستها را تا ذراع برزمین بخوابانند.

یازدهم: در نشستن زنان را سنت است که رانها را به هم به‌چسبانند وزانوها را از زمین بردارند وبر الیتین خود بنشینند به روشی که بر سر پا نشینند، واگر زانوها بر زمین باشد گرد بنشینند که اعضاء و رانها به هم چسبیده باشد.

دوازدهم: چون برخیزند خود را بکشند وبرخیزند بی‌آن که عقب ایشان بلند شود.

سیزدهم: بلند خواندن ایشان را در نماز صبح وشام وخفتن واجب نیست، ودر همهٔ نمازها ایشان را آهسته خواندن بهتر است اگر نامحرم صدای ایشان را نشنود، واگر بشنود البته باید آهسته خواند.

چهاردهم: زنان را جماعت کردن آن قدر تأکید ندارد که مردان را دارد، وپیش‌نمازی زنان مردان را جایز نیست هرچند محرم باشند، اما پیش‌نمازی زن‌زنان‌را هرگاه متصف به‌صفات‌پیش‌نمازی باشد خلاف است، واشهر کراهت است، واحوط ترك است.

ومرد پیش‌نمازی زنان می‌تواند کرد هرچند میان پیش نماز

وایشان حائلی باشد کـه مأمومان او را نبینند هرگاه بر احـوال نماز او مطلع باشند بنابر مشهور، ومرد وزن اجنبی که محـرم نباشند در خانهٔ خلوت که دیگری نباشد نماز نکنند احتیاطاً.

واگر مردی وزنی باهم دریك خانه نماز کندکه حائلی در میان ایشان نبـاشد مانند دیوار یا پرده، احـوط آن است که زن عقب بایستد ومرد پیش بایستد آن‌قدر که در حال صـلاة جزوی از زن محاذی جزوی از مرد نشود حتی در سجود، مگر آن‌که ده ذرع فاصله میان جای ایستادن مرد وجای ایستادن زن بوده باشد.

این مجملی است از احکام مختلفهٔ مردان وزنان، واحکام دیگر هست در کتب مبسوطه مذکور است.

والحمدلله اولا وآخراً، وصلی الله علی محمد وآله الطاهرین

سلسلهٔ آثار علامهٔ مجلسی قدس سره

(۱۳)

رسالهٔ
شکیات نماز

تألیف
علامه محمد باقر مجلسی قدس سره
متوفای ۱۱۱۰ هـ ق

تحقیق
سید مهدی رجائی

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي أزاح ظلمات الشبهات من الشكوك والاوهام عن مناهج المسائل والاحكام الشريفة سيد الانام و روايات أهل بيته الكرام صلوات الله عليه و عليهم ما استنار نهار وأدلهم ظلام.

وأما بعد: چنين گويد خاك راه سالكان مسالك شرع مبين **محمد باقر بن محمد تقى** حشرهماالله مع مواليهما الطيبين صلوات الله عليهم أجمعين، كه چون نماز أشرف عبادات بدنيه، وأعظم قربات ربانيه است، و به اين سبب شيطان عليه اللعنة در آن حال زياده از ساير اوقات و احوال سعى در شغل خاطر آدمى و اخلال به حضور قلب كه اهم شرايط و آداب نماز است مى‌نمايد.

و به سبب كثرت وساوس شيطان شك و سهو و نسيان اكثر نمازگذاران را عارض مى‌شود، و محتاج به دانستن مسائل بسيار كه متعلق به احوال آن است مى‌گردند، و به سبب عدم علم به آنها نماز خود را در معرض بطلان و فساد درمى‌آورند.

وجمعى از علما رضوان الله عليهم قائل شده‌اند كه باطل است نماز كسى كه مسائل ضروريه شك و سهو را ندانند، هرچند شك وسهو در آن نماز او عارض نشود.

ولهذا جمعی از برادران ایمانی از این قلیل البضاعه التماس رساله نمودند که مشتمل بر اکثر احکام ضروریه شك و سهو بوده باشد، واستدعا نمودند که به لغت فارسی و درغایت وضوح نوشته شود که نفعش اعم وفایده‌اش اهم‌بوده باشد. اجابت مسئول‌ایشان رالازم دانسته، ازهادی گم‌گشتگان به‌وادی حیرت استدعای‌عصمت از عوارض سهو و نسیان و غفلت نموده، بر سبیل استعجال با وفور أشغال بر وفق متمنای ایشان تحریر نمود، وبر مقدمه وپنج فصل وخاتمه مرتب گردانید، أما:

مقدمه

در بیان اصطلاحی چند است که در این رساله دانستن آنها ضروری است

بدان أرشدك الله تعالی که چیزهایی که در نماز در کار است رعایت آنها برچند قسم‌اند، زیراکه یا داخل در نماز است یاخارج از نماز، وآنچه داخل در حقیقت نماز است یا رکن است یعنی به زیادتی و نقصان آن عمداً و سهواً غالباً نماز باطل می‌شود، یا واجبی است غیر رکن که به ترك آن از روی‌فراموشی نماز باطل نمی‌شود.

وآنچه خارج از حقیقت نماز است، یا شرط صحت نمازاست مانند طهارت از حدث وخبث، یاترکی چند است‌که درنمازواجب است که آنها را ترك نماید، مانند ترك سخن گفتن، و به جانب راست و چپ ملتفت شدن.

واخلال به اینها نمودن یا به‌عنوان علم وعمد است که دانسته بکند، و عالم باشد که جایز نیست، یا به عنوان جهل مسأله وعمد

است، که مسأله نداند وگمان کندکه حلال است وعمداً واقع‌سازد، یا به عنوان سهو است‌که ازروی فراموشی واقع سازد، یابه‌عنوان ظن است، که تردد داشته باشد که آیا کرده است یا نکرده است و یك طرف در نظر او راجح باشد.

پس آن طرف راجح را ظن می‌گویند وطرف مرجوح را وهم می‌گویند، یا شك دارد به این معنی که متردد است در فعل و ترك و هیچ‌یك در نظر او رجحان ندارد، و احکام هر یك از اینها را به عون الهی در فصلی بیان می‌نمائیم.

و بدان که چون احتیاط در دین امری است مطلوب و مرغوب، و در بسیاری از مسائل خلاف بسیار هست، و احادیث متعارضه نیز هست، پس در هر مسأله که این شکسته را ظنی قوی حاصل بوده، وموافق مشهور میان علما بوده است، غالباً متعرض احتیاط نشده‌ام، ودر جائی که تعارض اخبار با اقوال مشهوره بوده، اشاره به ظن خود یا احتیاط کرده‌ام که همه کس را از این رساله انتفاعی باشد.

وهر امری که به عنوان احتیاط مذکور شده است در نیت آن باید که متعرض وجوب و ندب نشوند، و به قصد قربت اکتفا نمایند، و هر جا که أقوا وأظهر گفته‌ام یا اظهار اتفاق و اجماع کرده‌ام به قصد وجوب کردن بهتر است.

فصل اول

در بیان خللی است که از روی عمد واقع شود

بدان که علما نقل اجماع کرده‌اند بر آن که هر که عمداً یکی از واجبات نماز را ترك کند، خواه شرط باشد، و خواه جزء، و

خواه فعل باشد، و خواه ترك، نماز او باطل است، و در وقت اعاده ودرخارج وقت قضا می باید کرد، اما در بعضی ازخصوصیات خلاف کرده اند، چنانچه بعضی ازمتأخرین علما آمین گفتن، ودست راست بر دست چپ گذاشتن را حرام می دانند، و مبطل نمی دانند.

وهمچنین دعوی اجماع کرده اند بر این که هر چه عمداً مبطل نماز است، اگر از روی جهل به مسأله نیز واقع شود نماز باطل می شود، مگر بلند خواندن و آهسته خواندن قرائت، و نماز قصر را تمام کردن، که اینها اگر از روی نادانی باشد نماز باطل نمی شود اجماعاً.

و در این مسأله نیز در چند موضع خلاف کرده اند، چنانچه بعضی گفته اند که اگر کسی جاهل باشد به حرمت پوشیدن چیزی در نماز که پشت پا را به پوشاند وساق نداشته باشد، و در چنین چیزی نماز کند نماز اوصحیح است، و نزد فقیر اصل حرمت آن ثابت نیست.

وهمچنین گفته اند که اگر کسی تازه شیعه شده باشد و به نادانی بر چیزی که خوردنی یا پوشیدنی است سجده کند نماز او باطل نمی شود، و مشهور وجوب اعاده است.

و از کلام شیخ طوسی رحمه الله در بعضی از کتب او ظاهر می شود که کسی که از روی جهل به مسأله بعد از سلام بی موقع و متذکر شدن که نمازش تمام نشده است سخن گوید، نمازش باطل نمی شود، و أشهر وأحوط اعاده است.

واگر کسی نداند که مکان، یاجامه ای که درآن نمازکرده است، یا آبی که به آن وضو یا غسل ساخته است، یا خاکی که به آن تیمم کرده است غصبی بوده است وآخر ظاهر شود، نمازاو صحیح است،

و در این مسأله خلافی به‌نظر نرسیده است. واگر فراموش کرده باشد غصبی بودن اینها را خلاف است، بعضی گفته‌اند که مطلقاً اعاده می‌کند، و بعضی گفته‌اند که دروقت اعاده می‌کند نه‌درخارج وقت، وبعضی گفته‌اند که مطلقاً اعاده نمی‌کند، واین أقوا است.

واگر نجاست بدن یا جامه یا موضع سجده معلوم نبوده باشد، و بعد از نماز معلوم شود، نماز صحیح است، و بعضی گفته‌اند که در وقت اعاده می‌کند. وکسی‌که نجاست اینها رافراموش‌کرده باشد، مشهور آن است که در وقت اعاده می‌کند و در خارج وقت اعاده نمی‌کند.

و بعضی گفته‌اند که مطلقاً اعاده می‌کند، و بعضی گفته‌اندکه در هیچ یك اعاده واجب نیست، و مسأله در غایت اشکال است، اگر چه دور نیست که اعاده مطلقا خصوصاً در خارج وقت محمول بر استحباب باشد، و أحوط آن است که اعاده کند مطلقا.

و همچنین اگر کسی گمان نجاستی کند و تفحص نکند و آخر معلوم شود که نجس بوده است، یاشستن جامه را به‌دیگری گذارد، وآخر معلوم شود که ازاله نجاست نشده بوده است، أحوط[1] آن است که نماز را اعاده کند.

واگر نداند که پوست و شبه آن میته است و نماز کند در آن، و بعد از آن معلوم شود که آن پوست میته بوده است، نماز صحیح است.

واگر آن پوست را از دست مسلمان گرفته باشد، یا در بلاد اسلام از دست مجهول گرفته باشد نماز صحیح است. و اگر از

(۱) احتیاط بنابر آن است که بعضی از روایات معتبره دلالت بر این می‌کند، و شهید رحمه الله نیز میل کرده است به این قول. والله یعلم «منه».

دست کافر گرفته باشد، یــا در بلاد کــفر از دست مجهولی گرفته باشد نماز باطل است، و مشهور میان علما آن است کــه اگر در بلاد اسلام از زمین برداشته باشد نیز همین حکم دارد، و أحوط عمل به این قول است، هرچند از أحادیث خلاف آن ظاهر می‌شود.

و ظاهراً مراد از بلادمسلمانان بلادی است‌که غالب واکثراهل آن مسلمان باشند، نه بلادی که حکم مسلمانان در آن جاری باشد هرچند اکثر اهل آن کافــر بــاشند، مانند اکثر بلاد هندوستان، چنانچه أکثر اصحاب تصریح به این کرده‌اند.

و احوط آن است که نماز نکند در پوست و جامه‌ای که نداند که از جنسی است که نماز در آن می‌توان کرد، و اگر کرده باشد نماز را اعاده‌کند، خصوصاً درصورتی‌که شك‌داشته باشد، چنانچه جمعی از علما گفته‌اند، اگر چه أظهر آن است کــه تا علم یا ظن نداشته باشد که از جنسی است که درآن نماز نمی‌توان کرد نماز او صحیح است.

واگر از روی فراموشی در جامه‌ای نماز کنــد که در آن نماز می‌توان کرد ظاهراً نمازش صحیح باشد، وهمچنین اگــر از روی جهل به مسأله در آن نماز کرده باشد نماز او صحیح است.

وأظهر آن است که هر یك ازتروك و شرائط صلاةکه ازروی سهو یا مسأله ندانستن ترك شود نماز صحیح‌است، مگر طهارت و قبله‌که اگر بی‌وضو یا غسل نماز کرده باشد نماز را در وقت و خارج وقت اعاده و قضا می‌کند اتفاقاً.

و در باب کسی که از روی جهل به مسأله یا فراموشی به غیر قبله نماز کرده باشد خلاف است، وأحوط اعاده است خصوصاً در وقت، و وجوب اعاده در وقت خالی از قــوتی نیست. و در سایــر

شرائط و تروك اگر اخلال نماید أحوط آن است که در وقت اعاده کند، هرچند عدم وجوب اعاده أقوا است.

ودر چند موضع علما به‌خصوص متعرض شده‌اند، یکی آن که به اعتبار جهل یا فراموشی در اثنای نماز عورتش مکشوف باشد ونماز کند، وابن جنید گفته است که در وقت اعاده می‌کند و در خارج وقت اعاده نمی‌کند، و شهید رحمه الله گفته است که اگردر تمام نماز عورتش باز بوده باشد اعاده در کار نیست، وأشهر و أقوا آن است که مطلقا در کار نیست، چنانچه حدیث بر آن دلالت کرده است. و ذکر مواضع دیگر مناسب این رساله نیست.

فصل دوم
در أحکام سهو است

بدان وفقك الله تعالی که اگر کسی نیت نماز را فراموش کند تا تکبیر احرام بگوید، یعنی در أصل در خاطر او نباشد که نماز می‌کند و از برای خدا می‌کند، نه آن که به لفظ نگفته باشد، یا ألفاظ را در دل نگذرانیده باشد، و این معانی در خاطر او باشد، زیرا که نیت بودن همان معانی است درخاطر، نمازش باطل است.

واگر قیام در حال نیت را فراموش کرده باشد، جمعی از علما گفته‌اندکه نمازش باطل است، هرچند ثابت نیست ومبنی برعدم تحقیق نیت است، ولیکن أحوط اعاده است.

و همچنین اگر ایستادن در حال تکبیر احرام را فراموش کند، مشهور میان علما آن است‌که‌نمازش باطل، و أحوط عمل به این قول است.

واگر تکبیر احرام را فراموش کند، نمازش باطل است، و هر

وقت که به خاطرش آید می‌باید که نماز را ازسر گیرد، وهمچنین اگر دو تکبیر احرام بگوید از روی فراموشی، نماز او باطل‌است، موافق مشهور، وأحوط آن است که مبطلی به عمل آورد و نماز را از سر گیرد.

واگرکسی رکوع را فراموش کند تاپیشانی را به موضع‌سجود نگذاشته است، برمی‌گردد و راست می‌ایستد موافق مشهور، و به رکوع می‌رود وراست می‌ایستد موافق مشهور، وبه سجودمی‌رود. و اگر پیشانی را گذاشته است هرچند بر چیزی باشد که سجده بر آن نتوان کرد، نمازش باطل می‌شود و از سر می‌گیرد.

وبعضی گفته‌اند که اگر در دو رکعت آخر باشد هرچند هر دو سجده را هم کرده باشد برمی‌خیزد و رکوع را به جا می‌آورد وآن سجده‌ها را حساب نمی‌کند، ونماز را تمام می‌کند. و بعضی مطلقا به این قول قائل شده‌اند، خواه دردورکعت اول وخواه در دورکعت دوم، وخواه در نماز صبح وشام، وخواه درنمازهای چهاررکعتی، و اگر کسی به این قول عمل کرده نماز را هم اعاده کند شاید أحوط باشد، و قول مشهور أقوا است.

و اگر کسی هر دو سجده را فراموش کرده باشد تا آن که در رکعتی که بعداز آن است به رکوع[1] رفته باشد، نماز او باطل است موافق مشهور و أقوا. و اگر پیش از رکوع به خاطرش آمد برمی‌گردد و سجده‌ها را به جا می‌آورد و نماز را تمام می‌کند، و بعد از نماز احتیاطاً دو سجده سهو می‌کند، و چون در این صورت قائل به بطلان نماز شده‌اند اگر اعاده نیز بکند شاید بد نباشد.

---

(۱) در این مسأله نیز بعضی قائل شده‌اند که رکوع را می‌اندازد وسجده‌ها را بجامی‌آوردو نمازرا تمام می‌کند، وچون این‌قول ضعیف است متعرض احتیاط نشدیم «منه».

واگر کسی سهواً در یك رکعت دو رکوع بجا آورد، نماز او باطل است اجماعاً، مگر در یك صورت کــه شك کند در رکوع در وقتی که ایستاده است، و باز به رکوع رود و هنوز سر بر نداشته به خاطرش آید که پیشتر رکوع کرده بوده است، که در این‌صورت خلاف است، أشهر و أقوا آن است که نمازش باطل است، و بعضی گفته‌اند سر از رکوع بر نمی‌دارد و بــه سجده می‌رود و نمازش صحیح است، و اگر چنین کند و نماز را تمام کند و باز اعاده کند أحوط است.

و اگر کسی سهواً در یك رکعت چهار سجود بجا آورد، نمازش باطل می‌شود اجماعاً. و این دوقاعده در نماز جماعت جاری نیست نسبت به مأموم، زیرا کــه اگــر کسی از روی فراموشی پیش از پیشنماز به رکوع یا به سجود برود برمی‌گردد و باز با پیشنماز می‌رود، و همچنین اگر از روی فراموشی یا به‌گمان آن‌که پیشنماز سر برداشته است سر بردارد و بر او معلوم شود که پیشنماز هنوز سر بر نداشته است برمی‌گردد و با پیشنماز سر برمی‌دارد، وزیادتی رکن در این دو صورت باعث بطلان نماز او نمی‌شود.

و اگــر عمداً پیشتر بــه رکوع یــا به سجود برود یا پیشتر سر بردارد، مشهور آن‌است‌که بر نمی‌گردد، و نمازش صحیح است، واگر چنین کند و نماز را نیز اعاده بکند در این‌صورت أحوط‌است.

واگر کسی یك رکعت بر نماز زیاده کند سهواً، نمازش باطل است موافق أشهر و أقوا، وبعضی از علما گفته‌اند که اگر به‌قدر تشهد در نماز چهار رکعتی بعد از رکعت چهــارم نشسته است نمازش صحیح است، وبعضی گفته‌اند که اگر تشهد خوانده است

نمــازش صحیح است، و بعضی در غیر چهــار رکعتی نیز چنین گفته‌اند.

وأحوط اعاده است مطلقا، خواه بعد از سجده‌های رکعت پنجم به‌خاطرش آید، وخواه میان‌سجده‌ها، وخواه میان‌رکوع وسجده‌ها، و اگر پیش از رفتن به رکوع به خاطرش آیــد می‌نشیند و تشهد اگر نخوانده است می‌خواند و سلام می‌گوید، و احتیاطاً دو سجده سهو می‌کند، و نمازش صحیح است.

واگر کسی یك رکعت یا زیاده از نماز را فراموش کرده باشد و پیش از سلام و بعد از تشهد یا پیش از تشهد به خاطرش آید نماز را تمام می‌کند و صحیح است اتفاقاً، و برای تشهد زیادتی اگر خوانده باشد احتیاطاً سجدهٔ سهو می‌کند. و اگر بعد از سلام به خاطرش آید که یك رکعت یا زیاده از نماز را کم کرده است، و هنوز فعلی که منافی نماز است به عمل نیاورده باشد، آن نماز را تمام می‌کند، و احتیاطاً دو سجــدهٔ سهــو می‌کند برای سلام بی‌موقع.

واگر تشهد بی‌موقع خوانده باشد، برای آن نیز دو سجده‌سهو احتیاطاً می‌کند و نمازش صحیح است، خواه دورکعتی باشد وخواه سه رکعتی وخواه چهار رکعتی.

واگر وقتی به خاطرش آید که فعلی از او صادر شده باشد که اگر عمداً کرده باشد در نماز به‌سبب‌آن نماز باطل می‌شود، واگر سهواً کرده باشد نماز باطل نمی‌شود، مانند سخن گفتن و قهقهه کردن و پشت به قبله کردن بنابرقولی، پس خلاف است میان‌علما، وأشهر و أقوا آن است که نمازش صحیح است، و آنچه ترك کرده است بجا می‌آورد.

واگر سخن گفته باشد به دو حرف یا زیاده یا بـه یك حـرف تـام الفائده، احتیاطاً سجدهٔ سهو می‌کند، و بعضی گفته‌اند کـه نمازش باطل است، و بعضی گفته‌اندکه درغیر چهار رکعتی باطل است و در چهار رکعتی صحیح است، و أحوط اعاده است خصوصاً در غیر چهار رکعتی، اگر چه أظهر آن است که در کار نیست.

و اگر وقتی به خاطرش آید که کاری کرده باشد که کردن آن باعث بطلان صلاة می‌شود عمداً و سهواً، مانند حدث و فعل کثیر یا پشت به قبله کردن بنا بر مشهور، پس أشهر و أقوا آن است که نمازش باطل می‌شود.

واز ابن بابویه رحمه الله نقل کرده‌اند که او گفته است که در این صورت نیز نماز را تمام می‌کند و صحیح است، و اگر چنین کند و بعد از آن اعاده کند شاید أحوط باشد.

واگـر کسی سلام را فراموش کند، و بعد از فعلی کـه مبطل نماز است به خاطر آورد، نمازش صحیح است، و اگر بعد ازفعلی که عمداً وسهواً مبطل نماز است به‌خاطرآورد، مشهور میان‌علما آن است که نمازش باطل است، وأظهر آن‌است که باطل نمی‌شود، وأحوط عمل به مشهور است.

واگر پیش از تشهد أخیر وبعد ازفارغ‌شدن ازسجده‌ها حدثی از او صـادر شود، أشهر و أحـوط بطلان صلاة است، وبعضی گفته‌انـد کـه نماز باطل نمی‌شود و وضو می‌سازد و تشهد بجـا می‌آورد، واین‌قول به‌حسب أحادیث خالی‌ازقوتی نیست، واحتیاط آن است که چنین کند و اعاده نیز بکند.

واگر در اثناء نماز پیش از تمام کردن سجده‌های رکعت آخر حدثی از او سهواً یا بی‌اختیار از او صادر شود، مشهور آن است

که نمازش باطل است، و اگر وضو بسازد و نماز را تمام کند و اعاده کند أحوط است.

واگر کسی داند که دو سجده را در نماز تـرك کرده است، و نداند که این دو سجده از یك رکعت بوده است که نمازش باطل باشد، یا از دو رکعت بوده است که نمازش صحیح باشد، مشهور آن است که نمازش باطل است، وأحوط آن‌است که دو سجدهٔ سهو را با چهار سجود سهو بجا آورد ونماز را اعاده نیز بکند.

و اگر خللی کند به فعلی از أفعال نماز که رکن نبوده باشد، پس بر سه قسم است نزد فقهاء: اول ــ آن است که نماز را تمام می‌کند و احتیاج به تدارك ندارد، دوم: آن است که تدارك دارد اما به سجدهٔ سهو احتیاج نیست. سوم: آن است که هم تدارك دارد و هم سجدهٔ سهو.

اما قسم اول پس اگر کسی قرائت را یا حمد تنها را یا سورهٔ تنها را یابلند خواندن‌وآهسته خواندن قرائت را ازروی فراموشی ترك کند، نمازش صحیح است وتدارکی بر او لازم نیست.

واگر قرائت در هر دو رکعت اول را فراموش کرده باشد در دو رکعت آخر متعین نیست بر او حمد خواندن بنابر أشهر وأقوا.

وهمچنین نمازش صحیح است بی‌تدارك هرگاه ذکر رکوع، یا درنگ کردن به قدر ذکر را فراموش کند، وبعد از سر برداشتن از رکوع بیادش آیـد، یا سر برداشتن را فراموش کند، یا قـرار گرفتن بعد از سر برداشتن را، وبعد از رفتن به سجده به خاطرش آید، یاذکرسجوداول را، یاقرارگرفتن به‌قدرذکر، یابعضی‌اعضای غیـر پیشانی را بـر زمیـن گـذاشتن را فراموش کنـد، وبعـد از سر برداشتـن به خاطرش آیـد، یا نشستن بعد از سربرداشتن از سجـدهٔ اول را، یـا درنگ کـردن در آن را فـرامـوش کنـد

تا به سجود دوم برود، یا آن که سجدهٔ دوم را، یا قرار گرفتن در آن را، یاسجده‌کردن برشش‌عضوغیرپیشانی را فراموش‌کند، و بیادش نیاید تا سر از سجود بردارد، که در این همه صور نماز او صحیح است. واگر درهمه‌صور احتیاط دوسجده سهو بکند برای‌خروج‌از خلاف شاید بد نباشد.

واما قسم دوم، پس اگر کسی قرائت را، یا خصوص حمد یا سوره را، یا بعضی از حمد یا سوره را اگر چه یك آیه باشد، یا کمتر فراموش کند، وپیش از رکوع به خاطرش آید، برمی‌گردد و آنچه ترك کرده است به عمل می‌آورد، وما بعد آن را هرچند شروع به قنوت کرده باشد، وهر چند شروع به رفتن رکوع کرده باشد و هنوز به حد رکوع نرسیده باشد.

واما بلند خواندن قرائت وآهسته خواندن اگر ترك شود، محل خلاف است که آیا پیش از رکوع تدارك می‌کند یا نه؟ وأظهر آن است که تدارك نمی‌کند، ونمازش صحیح است.

واگر ذکر رکوع را فراموش‌کند، وپیش از آن‌که از حد رکوع بدر رود بیادش آید، یا سر برداشتن از رکوع را یا درنگ بعد از سر برداشتن را فراموش‌کند، وپیش ازسجود بیادش‌آید، برمی‌گردد وبه عمل می‌آورد، ودر فراموش کردن درنگ برمی‌گردد وراست می‌ایستد، واندکی توقف می‌نماید وبه سجده می‌رود.

واگر ذکر سجود اول را، یا سجود بر شش عضوغیرپیشانی را، یادرنگ درسجود به‌قدر ذکررا فراموش‌کند، وپیش ازسر برداشتن از سجود اول بیاد آورد تدارك می‌کند.

وهمچنین اگر درست نشستن بعد از سجود اول را، یا درنگ کردن در نشستن رافراموش کند، وپیش از آن که سر به سجده دوم

بگذارد بیادش آید تدارك می‌کند.

وهمچنین اگر ذکر در سجود دوم، یا درنگ کردن در آن را، یا گذاشتن یکی ازاعضای سجود غیرپیشانی را برزمین فراموش کند، وپیش از سر برداشتن بیادش آید، آنچه فراموش کرده است به عمل می‌آورد.

واگر یك سجده یا تشهد را فراموش کند، وپیش از رکوع به خاطرش آید، برمی‌گردد وآن سجده یا تشهد را بجا می‌آورد و برمی‌خیزد وقرائت را از سر می‌گیرد اگر چه قرائت کرده باشد، و نمازش صحیح است.

واگر بعد از ایستادن بیادش آمده باشد، بعد از نماز احتیاطاً دو سجدهٔ سهو می‌کند. ودرصورتی‌که سجده رافراموش کرده‌باشد، اگر بعد از سربرداشتن از سجدهٔ اول نشسته باشد وطمأنینه، یعنی قرار گرفتن را به قصد واجب به عمل آورده باشد، وبعد از آن از سجده غافل شده باشد، وبعد از ایستادن به خاطرش آمده باشد، چون عود به سجده کند، نشستن وقرارگرفتن را به عمل نمی‌آورد، وبه سجود می‌رود.

واگر دراصل نشستن ودرنگ کردن را به عمل نیاورده است، اول می‌نشیند واندك درنگی می‌کند، وبعد از آن به سجود می‌رود، واگر نشسته ودرنگ کرده است اما نه به قصد واجب، بلکه به قصد جلسهٔ استراحت که بعد از سجده دوم سنت است، در این صورت میان علما خلاف است، وخالی از اشکال نیست، ودورنیست که اگر واقع سازد به قصد احتیاط بد نباشد، وشاید که اگر اعادهٔ نماز نیز بکند أحوط باشد.

واگر بعد از ایستادن وپیش از رکوع جزم کند که یك سجده

از او فوت شده است ودر سجدهٔ دیگر شك كند، از برای سجده‌ای که جزم دارد که نکرده است برمی‌گردد و بجا می‌آورد، ودر سجده‌ای که شك دارد أظهر آن است که نباید کرد، واگر دراین صورت نیز نماز را اعاده کند شاید أحوط باشد.

واما قسم سوم، پس اگر یك سجده را یاتشهد را فراموش کند، وبعد از رکوع به خاطر آورد، مشهور میان علما آن است‌که آن یك سجده یا تشهد را بجا می‌آورد بعد از نماز، و از برای هر یك دو سجدهٔ سهو می‌کند.

وظاهر أحادیث آن است که در فراموش کردن سجده به همان سجدهٔ فراموش کرده اکتفا می‌کند، و دو سجدهٔ سهو در کار نیست، ودر فراموش کردن تشهد دو سجدهٔ سهو می‌کند، وهمان تشهد که درسجده سهومی‌خواندکافی است، واحتیاج به تشهددیگر برای‌قضا نیست، وأحوط عمل به مشهور است.

وموافق مشـــهور سجده وتشهد فرامــوش شده را پیش از دو سجدهٔ سهو می‌کند، وظاهراً اگر قصد ادا وقضا نکند وبه زبان نیت نکند، ودر خاطر خود بگذراند که بجا می‌آورم سجده‌ای را کــه در نماز ظهر مثلا فراموش کرده‌ام از جهت آن کــه واجب است قربة الی الله، ودر تشهد نیز چنین قصد کند وقصـــد واجب نکند بهتر است، والله یعلم.

وبدان که این احکام که گذشت احکام غیر سجده‌های آخر نماز وتشهد آخر است، واما سجده‌های آخر پس اگر هردو را یا یکی را فراموش‌کرده باشد، وپیش ازسلام به خاطرش‌آید، آنها را به‌عمل می‌آورد، وتشهد را از سر می‌گیرد، ونمازش صحیح است.

ودور نیست که اگر شروع در تشهد کرده باشد وبرگردد بـــه

سجود سهو بنابر رعایت بعضی از أقوال أحوط باشد.

واگر بعد از سلام به خاطرش آید، اگر دوسجده باشد نمازش باطل است موافق مشهور، واگر یك سجده باشد بجاآورد، ونمازش صحیح است.

واگر تشهد را فراموش کرده باشد، وپیش از سلام به خاطرش آید، به این نحو که تشهد وسلام را هردو فراموش کند بعد از سجده، وپیش از آن که مبطل به عمل آورد به خاطرش آید، هر دو را به عمل می‌آورد، ونمازش صحیح است، واگر بعد از سلام به خاطرش آید تشهد را بجامی‌آورد ونمازش صحیح است، وبعضی در اینجا نیز به وجوب سجدهٔ سهو قائل شده‌اند، وأحوط است اگر چه دلیلی ندارد.

واگر در این صورت پیش از اتیان به تشهد فراموش کرد، و حدثی از او ظاهر شود، أشهر وأقوال آن است که نمازش صحیح است ووضو می‌سازد وروی به قبله می‌نشیند وتشهد را بجا می‌آورد، واگر در این صورت اعاده نیز بکند برای رعایت بعضی از أقوال بد نیست.

واگر صلوات بر محمد وآل را در تشهد فراموش کرده باشد، وبعد از نماز به خاطرش آید، أحوط آن است که بجا آورد.

وبدان که أشهر میان علماء آن است که فعلی که فوت شده است که باعث سجده سهو شده است، اول آن را می‌باید کرد، وبعد ازآن سجدهٔ سهو را.

واگر چند فعل باشد، اول فعلی را به ترتیب که فوت شده است به عمل آورد، وبعد از فراغ از فعلها سجده‌های سهو را نیز به ترتیب به عمل آورد، وأحوط عمل به اینها است اگر چه تخییر أظهر است.

وبدان که بعضی از علماء قائل شده‌اند که اگر در دو رکعت اول یك سجده را فراموش کند، وبعد از رکوع به خاطرش آید، نمازش باطل است، وقول مشهور که فرق میان دو رکعت اول وآخر نیست أقوی است، واگر در این صورت بعد از تمام کردن نماز و بجاآوردن سجود ودو سجده سهو، اعادۀ نماز نیز بکند أحوط است.

فصل سوم
در أحکام شك است

بدان که شك یا در عدد رکعتهای نماز است یا در أفعال نماز، اگر در عدد رکعتها باشد، اگر شك او در نمازهای دورکعتی باشد، مانند نماز صبح وجمعه، یا در نماز سه رکعتی باشد مانندنماز شام، یا در دو رکعت اول نماز چهار رکعتی باشد، أشهر وأقوا آن است که نمازش باطل است و از سر می‌گیرد[1].

وهمچنین اگر شك در عدد بسیار کند، که نداند که یك رکعت کرده است یا دو یا سه یا چهار یا یك رکعت را نیز نداند که تمام کرده است یا نه، نمازش باطل است.

ونماز آفتاب وماه گرفتن وزلزله وآیات نیز حکم نماز دورکعتی دارد اگر شك در عدد رکعتها باشد، واگردرعدد رکوعها شك کند بنابر کمتر می‌گذارد وتمام می‌کند بنابر مشهور وأقوا.

واگر در نماز چهاررکعتی یقین به تحقیق دورکعت داشته باشد و در زیادتی شك کند، صور مشهورۀ آن که ضرور است دانستن پنج است، وچهار صورت از فرضهای نادر با آنها که ضم نموده،

---

(۱) وابن بابویه رحمه الله وبعضی از علما در اکثر صور تجویز بنابر أقل کرده‌اند بنابر احادیثی که محمول بر تقیه است.

نه صورت را بیان می‌کنیم شاید که در ضمن آنها حکم همهٔ صور محتمله معلوم شود.

اول: آن که شك کند میان دو وسه، پس اگر پیش از رفتن به سجدهٔ دوم باشد نمازش باطل است، واگر بعد از سر برداشتن از سجدهٔ دوم باشد أشهر وأقوا آن است که بنابر سه گذاشته[1] ویك رکعت دیگر بجا می‌آورد وسلام می‌گوید، ودو رکعت نماز نشسته می‌کند که اگر سه باشد چهار شود[2]، وأکثر گفته‌اند که یك رکعت ایستاده به عوض دو رکعت نشسته می‌کند، وأحوط آن است که دو رکعت نشسته بکند.

واگر شك بعد از رفتن به سجود وپیش از سر برداشتن باشد، خواه ذکر را گفته باشد وخواه نگفته باشد، أحوط آن است که به همان نحو تمام کند ونماز احتیاط بکند واعاده نیز بکند.

دوم: آن است که شك کند میان سه وچهار، خواه پیش ازرکوع باشد و خواه بعد ازرکوع وپیش ازسجده‌ها، وخواه بعدازسجده‌ها، بنابر چهار می‌گذارد، ونماز را تمام می‌کند، و دو رکعت نماز نشسته می‌کند یایك رکعت ایستاده، ودورکعت نشسته أحوط است[3].

سوم: آن است که شك کند میان دو و چهار، اگر پیش از رفتن به سجدهٔ دوم است، نمازش باطل است، واگر بعد از سر برداشتن از سجدهٔ دوم است أشهر وأظهر آن است که نمازش

---

(۱) می‌گذارد ــ خ ل.

(۲) وچون در این شك خلافی هست وبعضی قائل شده‌اند که نماز باطل است وبعضی گفته‌اند بنابر کمتر می‌گذارد وتمام می‌کند ونماز احتیاط نمی‌کند، پس اگر مطلقاً بعد از احتیاط اعاده نیز بکند أحوط است «منه».

(۳) وچون در صورت شك میان‌سه وچهار نیزابن‌بابویه قائل شده است‌که نمازش باطل است، اگر مطلقاً با احتیاط اعاده بکند شاید بهتر باشد «منه».

صحیح است، وبنابر چهار می‌گذارد، ونماز را تمام می‌کند، ودو رکعت نماز ایستاده می‌کند که اگر دو باشد چهار شود، واگر پیش از سر برداشتن از سجدهٔ دوم شك کند، أحوط آن است که چنین کند، واعاده نیز بکند.

چهارم: آن است که شك کند میان دو و سه وچهار، پس اگر پیش از رفتن به سجدهٔ دوم است، نمازش باطل است، واگر بعد از سر برداشتن از سجدهٔدوم است بنابر چهار می‌گذارد، وتشهد می‌خواند وسلام می‌گوید، و دو رکعت ایستاده می‌کند و سلام می‌گوید، ودو رکعت نماز نشسته می‌کند.

واگر بعد از سر برداشتن[1] به رکعت دیگر این شك را بکند، باز بنابر چهار می‌گذارد وآن رکعت را بر هم می‌زند ومی نشیند، و اگر تشهد نخوانده است می‌خواند وسلام می‌گوید، وباز دورکعت ایستاده ودو رکعت نشسته می‌کند[2]، واحتیاطاً دو سجدهٔ سهو می‌کند. واگر بعد از رفتن به سجدهٔ دوم وپیش‌ازسر برداشتن باشد، أحوط آن است که چنین کند بی‌سجدهٔ سهو واعاده نیز بکند.

پنجم: آن است‌که شك کند میان چهار وپنج، پس‌آن سه صورت دارد:

---

(۱) خواستن ـ خ ل.

(۲) ظاهراً مخیر باشد میان آن که دو رکعت ایستاده را مقدم دارد یا دو رکعت نشسته را، وأحوط مقدم داشتن دو رکعت ایستاده است، وبعضی گفته‌اند که بجای دو رکعت نشسته یك رکعت ایستاده می‌تواند کرد، وظاهراً مجزی نباشد، وبعضی گفته‌اند که در چنین شکی یك رکعت ایستاده ودو رکعت نشسته می‌کند، وعمل به آنچه گفتیم اقوا است «منه».

اول: آن‌که وقتی که ایستاده است خواه شروع به قرائت کرده باشد وخواه نکرده باشد شك کند که این رکعت که درآن ایستاده‌ام چهارم است یا پنجم، پس می‌نشیند، واگـر تشهد نخوانده است می‌خواند وسلام‌می‌گوید، ودورکعت نماز نشسته می‌کند، واحتیاطاً دو سجدهٔ سهو نیز می‌کند.

دوم: آن که بعد از تمام کردن سجده‌ها شك کند که این رکعت که تمام کـردم چهار بود یا پنجم، نمـازش صحـیح است تشهـد می‌خواند وسلام می‌گوید، ودو سجده سهو بجا می‌آورد وجوباً.

سوم: آن که بعد از رفتن به رکوع وپیش از تمام‌کردن سجده‌ها شك کند، در این صورت خـلاف است، وبعضی قائل شده‌اند کـه نمازش باطل است، وظاهراً اگر تمام کند این رکعت را ودو سجدهٔ سهو کند کافی باشد، واگر با این اعاده نیز بکند أحوط است.

ششم: آن است که شك کند میان چهار و زیـاده از پنج، مثل چهار وشش یا چهار وهفت، در این صورت مشهور میان علما آن است که نمازش باطل است، وبعضی این را مانند شك میان چهار وپنج می‌دانند در احکامی که گذشت، اگر عمل به آنها بکند ونماز را اعاده کند أحوط است. وهمچنین اگر شك میان چهار وپنج و زیاده باشد، أحوط آن است که چنین کند که نماز را تمام کند با سجدهٔ سهو واعاده نیز بکند.

هفتم: آن است که با شك میان چهـار وپنج شکهای دیگر ضم کند[1]، مثل آن که شك کند میان سه وچهار وپنج، پس اگرپیش‌از رکوع است برمی‌گردد به شك میان دو وسه وچهار، چنانچه سابقاً مذکور شد، واگر بعد از رکوع باشد، اگر تمام کند، ودو رکعت

(۱) شود ـ خ‌ل.

نمازاحتیاطاً نشسته، ودوسجدهٔسهو بکند، ظاهراً مجزی باشد، واگر اعاده نیز بکند أحوط است.

وهمچنین اگر شك کند میان دو وسه وچهار وپنج، اگر پیش از تمام کردن سجده‌ها است، نمازش باطل است، واگر بعد از اتمام سجده‌ها باشد، دو رکعت نماز ایستاده، ودو رکعت نماز نشسته، ودو سجدهٔ سهو بکند، واحتیاطاً اعاده نیز بکند.

واگر شك میان دو وچهار وپنج بوده باشد، اگر پیش از تمام کردن سجده‌ها است، نماز باطل است، واگـر بعد از تمام کردن سجده‌ها باشد، بنابر چهارگذارد، ودورکعت نمازاحتیاط ایستاده بکند، ودو سجدهٔ سهو بکند، واحتیاطاً اعاده نیز بکند.

هشتم: آن است که احتمال چهار در شك او داخل نباشد، مثل آن که‌شك کندمیان‌سه‌و پنج یا دوو پنج یادوو سه‌و پنج یاسه‌وشش یادو و شش، وهمچنین احتمالات دیگر که میان زیاده وکم باشد، واحتمال چهار در آنها داخل نباشد، پس مشهور میـان علما آن است کـه نمازش باطل است، وشهید رحمه الله احتمال داده است که بنابر کمتر گذارند ونماز را تمام کنند، واگر چنین کند. د دو سجدهٔ سهو بکند، ونماز را نیز اعاده کند شاید أحوط باشد.

نهم: آن است که شك میان احتمـالات زیاده باشد، واحتمال مساوی وناقص نباشد، مثل آن که شك کند میان پنج وشش، پس اگر پیش از رکوع است برمی‌گردد به شك میان چهار وپنج، پس می‌نشینند وتشهد می‌خوانـد وسلام می‌گویـد، ودو سجدهٔ[1] سهو می‌کند، واگر بعد ازرکوع باشد اگر دررکعت چهارم به قدر تشهد

(۱) وسجدهٔ سهو را برای این گفتیم که چند حدیث معتبر دلالت می‌کند برآن که هرگاه شك میان زیاده ونقصان باشد سجدهٔ سهو می‌کند، وشمول ظاهری دارند این صورتها را، والله یعلم «منه».

نه‌نشسته نمازش باطل است. واگر نشسته است أحوط آن است که بنشیند وسلام گوید واعاده نیز بکند چنانچه گذشت.

واگر شك میان پنج وهفت، یا پنج وهشت یا زیاده بوده باشد، اگر پیش از رکوع باشد، مشهور آن است که نمازش باطل‌است، و أحوط آن است که بنشیند وتشهد بخواند وسلام بگوید، ودوسجده سهو بکند، ونماز را نیز اعاده کند، واگر بعد از رکوع باشد اگر بعد از رکعت چهارم به قدر تشهد نشسته است، أحوط آن است که سلام بگوید، واعاده نماز بکند، واگر نه‌نشسته است نمازش باطل است. وأحکام صورتهای دیگر از آنچه گفتیم ظاهر می‌شود بعد از تأمل.

واماشك در أفعال نماز، پس اگر وقتی شك کند که ازمحل فعلی که در آن شك کرده است گذشته باشد، وداخل فعل دیگر شده باشد، آن شك اعتبار ندارد، واگر محل‌آن‌فعل باقی بوده‌باشد، آن را بجا می‌آوردونمازش صحیح‌است، خواه شك دردورکعت اول باشد، وخواه در دو رکعت آخر، وخواه رکن باشد، وخواه واجب دیگر.

وچون بعضی از علما قائل شده‌اند که هر شکی که در دو رکعت اول واقع شود نماز به آن باطل می‌شود، أحوط در این صورت آن است که عمل کند به مقتضای شك واعاده نیز بکند، خصوصاً در صورتی‌که‌شك تعلق به رکن دو رکعت اول گرفته باشد، پس اگر کسی شك‌کند در نیت بعد از آن که تکبیر احرام گفته باشد اعتبار ندارد.

وهمچنین اگر شك کند در تکبیر بعد از آن که شروع به قرائت حمد کرده باشد اعتبار ندارد، و اگر شك کند در قرائت حمد کرده باشد اعتبار ندارد، واگر شك کند

در قرائت حمد بعد از آن که شروع به سوره کرده باشد محل خلاف است، وأظهر آن است که ملتفت نمی‌شود، وأحوط آن است کـه در این صورت اعادهٔ نماز بکند.

واگر شك بکند در قرائت بعد از شروع در قنوت محل خلاف است، وأقـوا آن‌است که ملتفت نمی‌شود. وهمچنین اگر شك کند در قرائت بعد از آن که شروع در خم شدن کرده باشد وهنوز به حد رکوع نرسیده باشد، أظهر آن است که اعتبار ندارد، وأحوط آن است که تمام کند ونماز را اعاده کند. واگر به حد رکوع رسیده باشد البته ملتفت نمی‌شود.

واگر شك کند که آیا رکوع کرده‌ام یا نه، در وقتی که ایستاده است رکوع را بجا می‌آورد، واگر بعد از رفتن به سجده شك کرده باشد ملتفت نمی‌شود، واگر فرورفته باشد و هنـوز سر به سجده نگذاشته شك کند محل خلاف است، وأحوط آن است که التفات نکرده تمام کند واحتیاطاً اعاده نیز بکند.

واگر در حال نشستن شك کند که آیا سجده کرده‌ام یا در اصل نکرده‌ام، دو سجده می‌کند. واگر شك کند که یك سجده کرده‌ام یا دو سجده، یك‌سجده دیگر می‌کند. واگر به‌سجدهٔ دوم فرو رفته باشد وهنوز سر به سجده نگذاشته باشد، شك کند که آیا درست سر از سجده اول برداشته بوده است، یا درنگ بعد از سر برداشتن را به عمل آورده بوده است، محل خلاف است، وأظهر آن است که ملتفت نمی‌شود.

واگر بعد از سرگذاشتن به سجده شك‌کند، البته اعتبار ندارد. واگر شك کند در سجده بعد از شروع دربرخواستن وهنوز راست نه‌ایستاده باشد خلاف است، وأظهر آن است کـه برگردد وسجدهٔ

مشکوك فیه را به عمل می‌آورد. واگر بعد از راست ایستادن شك کند در سجود، ملتفت نمی‌شود.

واگر کسی بعد از سر برداشتن از رکوع یا سجود شك کند درذکر یادر نگ کردن به‌قدر آن یاواجبی چندکه‌درحقیقت آنهاداخل نیست، اعتبار ندارد. واگرشك کند بعدازسر برداشتن ازسجودکه آیاحقیقت سجود به‌فعل آمده‌است، یااین که‌در پیشانی گذاشتن که‌حقیقت‌سجودبه‌آن حاصل می‌شود خللی بوده است، خواه این شك بعد از دو سجده بهم رسد یا در میان دو سجده، وخواه‌نسبت به یك سجده باشد وخواه دو سجده، محل اشکال است، وأظهر آن است که تدارك می‌کند، و اگر اعادهٔ نماز نیز بکند شاید أحوط باشد. واگرشك کند درسجده بعد از شروع در خواندن تشهد، أشهر وأظهر آن است که اعتبار نـدارد.

واگرشك کند درتشهد بعد ازراست ایستادن، ملتفت نمی‌شود. واگر در اثنای برخواستن شك کند، محل خلاف است، وأظهر عدم التفات است، وشاید اعاده أحوط باشد.

واگر فعلی را بـه اعتبار شك به عمـل آورد، وبعد از آن به خاطرش بیاید که آن فعل را پیشتر کرده بوده است، اگر آن فعل رکن باشد مانند تکبیر احرام ورکوع ودو سجـده، نمازش باطل است واعاده می‌کند، واگر غیر رکن باشد ضرر ندارد، واگر بعد از گذشتن از محل شك کند وبرگردد وآن فعل راکه در آن شك‌کرده است بجا آورد، مشهور آن است کـه نمازش باطل است واعـاده می‌بایـد کرد.

وهر شکی که بعد از فارغ شدن از نمـاز عارض شود خواه در رکعات وخواه در افعال اعتبار ندارد. و اگر شك کند کـه آیا از

برای نماز ظهر مثلا نیت ظهر کرده‌ام یانیت عصر، جمعی گفته‌اند که اعاده می‌کند، وأظهر آن است که شکش اعتبار ندارد، خواه در اثنای نماز باشد وخواه بعد از نماز.

فصل چهارم
در بیان متفرقات أحکام شك و سهو است

ودر آن چند مبحث است:

اول: آن که نماز احتیاط حکم نماز اصل دارد در شرایط که با طهارت باشد وروی به‌قبله وعورتش پوشیده باشد وسایرأحکام، وباید که نیت بکند، وأحوط آن است که به زبان نیت نکند و در دل قصد کند که دو رکعت یا یك رکعت نماز احتیاط می‌کنم برای فریضهٔ ظهر مثلا برای آن که واجب است از جهت رضای خدای تعالی، وتکبیراحرام بگوید وحمد تنها بخواند وسوره نخواند، و بدل سوره تسبیح نخواند، وقول به جواز تسبیح ضعیف است، و ظاهراً که قنوت ندارد وتشهد وسلام بجا آورد.

وأحوط آن است که نماز احتیاط را بی‌فاصله بجاآورد، ودر میان آن ونماز اصل چیزی صادر نشود که اگر در نماز صادر شود سبب بطلان نماز باشد، مانند حدث وگشتن از قبله، وحرف زدن عمداً، واگر سهواً سخن گوید احوط آن است که دو سجدهٔ سهو بجاآورد.

وهمچنین أحوط آن است که منافی میان نماز و اجزائی که فراموش شده و بعد از نماز به عمل می‌آورد مانند سجود و تشهد بجا نیاورد. و اگر حدثی در میان نماز اصل و نماز احتیاط یا اجزای فراموش شده واقع شود، وضو بسازد وآنهارا بجا آورد، واحتیاطاً اعادهٔ نماز نیز بکند، وهمچنین در هر مبطلی که به عمل

آید، احتیاط این است چون جمعی به بطلان نماز قائل شده‌اند، واگر چه أظهر عدم بطلان است.

دوم: آن که شك وقتی اعتبار دارد که هر دو طرف آن مساوی باشد، و اگر ظن بر یك طرف غالب باشد به آن عمل می‌کند، خواه در دو رکعت اول بوده باشد، و خواه در دو رکعت آخر، وخواه در عددرکعات باشد وخواه در أفعال[1] بنابرمشهور، وبعضی گفته‌اند که در دو رکعت اول علم می‌باید و ظن کافی نیست. و اگر در دو رکعت اول عمل به ظن کند و اعاده نیز بکند أحوط است.

پس اگر شك در میان دو و سه باشد وظنش بر دو غالب باشد دو رکعت دیگر می‌کند، و اگر بر سه غالب باشد یك رکعت دیگر می‌کند، ونماز احتیاط نمی‌کند، واگر میان سه وچهار بوده‌باشد وظنش بر سه غالب باشد، یك رکعت دیگر می‌کند، و اگر برچهار غالب بوده باشد، سلام می‌گوید وچیزی بر او نیست، و اگر دراین صورت سجدهٔ سهو کند احتیاطاً موافق مذهب ابن بابویه رحمه الله بد نیست.

و اگر میان چهار و پنج بوده باشد، و ظنش بر چهار غالب باشد، سلام‌می‌گوید، و اگر بر پنج غالب باشد نمازش باطل‌است، مگر آن که بعد از چهارم به قدر تشهد نشسته باشد که أحوط سلام گفتن و اعاده است چنانچه پیشتر دانستی.

سوم: آن که أشهر آن است که اگر شك کند، و بعد از تأمل ظنش بر یك طرف غالب شود، عمل به‌ظن می‌کند چنانچه دانستی.

---

(۱) اگر در ظن افعال مطلقاً احتیاط کند شاید بهتر باشد، زیرا که اگر چه فقهاء فرقی میان رکعات وافعال نکرده‌اند اما احادیث بر اعتبار غلبه ظن در افعال چندان دلالت نمی‌کند، والله یعلم «منه».

چهارم: آن کـه هـرگاه کسی شك بسیار کند، حکم شك از او ساقط است، به این معنی که اگـر شك در فعلی کند هرچند وقت آن فعل باقی باشد تدارك نمی‌کند اگرچه رکن باشد[۱]، و اگر شك در عدد رکعتها باشد بنا بر أکثر می‌گذارد، مگر آن که أقل أصح باشد که بنا بر أقل می‌گذارد، مثل آن که در نماز صبح شك کند میان دو و سه، بنا بر دو که صحیح است می‌گذارد.

و اگر در جائی سجده به سبب شك واجب باشد بر او واجب نیست. و اگر صاحب این‌حال عمل به‌أحکام شك‌کند موافق‌مشهور نامشروع کرده است، و اگر در میان نماز تدارك فعلی بکند که به اعتبار کثرت شك نباید بکند، أشهر آن‌است‌که نمازش باطل‌است.

واما حدی که چون شك او بـه آن حد رسد او را کثیر الشك گویند شرعاً، محل خلاف است، و أکثر حواله بـه عرف کرده‌اند، یعنی اینقدر شك کند که در عرف گویند که اوشك بسیار می‌کند، واین أقوا است. و بعضی گفته‌اند کـه در سه نماز پی در پی شك کند، یا در یك نماز سه شك بکند.

و از بعضی از أحادیث ظاهر می‌شود که اگر مدتی بر این حال باشدکـه در هر سه نماز شك کند او کثیر الشك است، و چـون سه نماز بی شك بکند از آن حکم بیرون می‌آید.

و در این مسأله خلاف است که شکی که بسیاری آن باعث حکم کثرت شك می‌شود آیا می‌باید از جنسی بـاشد کـه حکمی بر آن مترتب شود از نماز احتیاط یا تدارك در محل یا سجود یا اعم از این است، پس بنا بر قول اخیر اگر شك بسیار کند که بر یك‌طرف

(۱) شیخ شهید وآخوند ملا أحمد اردبیلی رحمه الله احتمال داده‌اند کـه حکـم کثیر الشك بر سبیل رخصت وتخفیف باشد وعمل به احکام شك نیز تواند کرد، و این خلاف مشهور ومخالف ظواهر أحادیث معتبره است، والله یعلم «منه».

ظنش غالب باشد یا بعد از تجاوز از محل شك کند یا در نافله شك کند، باز کثیر الشك خواهد شد، و این مسأله محل اشکال است، و أحوط آن است که چنین کسی اگـر شکش موجب نماز احتیاط یا سجود سهو باشد بجا آورد، و اگر موجب تلافی در محل باشد بکند، واحتیاطاً نماز را اعاده کند.

واگـر کثیر الشك در فعلی شك کند و بجـا نیاورد، و بعد از گذشتن از محل آن فعل به خاطرش آید که آن فعل را نکرده است، اگر رکن باشد أحوط آن است که نماز را تمــام کند و اعاده نیز بکند، و اگر غیر رکن باشد نمازش صحیح است.

واگر سجود ویا تشهد باشد بعد از نماز بجاآورد باسجدۀسهو احتیاطاً، و اگر رکعت باشد ومبطلی به عمل نیاورده باشد که‌عمداً وسهواً مبطل باشد مانند حدث، آن رکعت را بجا آورد، واگرمبطل به عمل آورده باشد، نماز را اعاده‌کند، اینهاحکم کثیرالشك بود.

واگر کسی سهو بسیار کند که اعمال رافراموش کند، بعضی گفته‌اند کــه او حکم کثیر الشك نــدارد، و سهو و شکی که بکند احکامش را بجا می‌آورد و این قوی است، و بعضی گفته‌اند کــه او نیز حکم کثیر الشك دارد وبسیاری سهو باعث این می‌شود شك او نیز اعتبار نداشته باشد.

ولیکن همه اتفاق دارند که اگر فعلی که فراموش کرده است رکن باشد، نمازش باطل است اگروقتش گذشته باشد، واگروقت باقی باشد آن را بجا می‌آورد، خواه رکن باشد وخواه غیر رکن، و اگر فعلی را فراموش کرده باشد که تدارك باید کرد، مـانند یك سجده و تشهد، بعداز نماز بجامی‌آورد، ولیکن می‌گویندکه سجدۀ

سهو از او ساقط می‌شود، وأظهر وأحوط آن است که سجدهٔسهو را نیز بجا آورد.

پنجم: آن که کسی‌که نماز احتیاط یا أفعال فراموش شده راکه تدارك باید کرد یا سجدهٔ سهو را فراموش کند، هر وقت که به خاطرش آید بجا می‌آورد، و نیت اداء وقضا ظاهراً درکار نباشد.

و اگر در فعلی شك کند که وقتش باقی باشد، و فراموش‌کند تدارك آن را تا وقتش بگذرد، اگر رکن باشد أحوط آن است که بعد از اتمام نماز را اعاده کند، و اگر فعلی باشد که بعد از نماز تدارك باید کرد، أحوط آن است‌که‌تدارك کند، و اگرسجدهٔ سهو داشته باشد بکند.

واگر شك‌کند در فعلی که وقتش باقی باشد و باید که آن فعل را بکند، و باز شك کند که آیا کردم آن را یا نکردم، أظهر آن است که اگر وقت باقی است باید که بکند، و اگر اعادهٔ نماز نیز بکند دور نیست که أحوط باشد.

ششم: اگر درنماز احتیاط یا سجده‌های سهو یا افعال‌فراموش کرده بعد از نماز شك کند که آیا آنها را کرده‌ام یا نه؟ أظهر آن است که واجب است که بجا آورد، و اگر در رکعات نماز احتیاط، یا در افعال آن یا در عدد سجده‌های سهو، یا در أفعال آنها، یا در اجزای أفعالی که تدارك می‌کند شك کند، مشهور میان علما آن است که التفات به آن شك نمی‌کند وبنا برطرف صحیح می‌گذارد.

مثل آن که شك کند در دو رکعت نماز احتیاط که یکی‌کرده‌ام یا دو بنا بر دو می‌گذارد، و اگر شك کند میان دو و سه بنا بر دو می‌گذاردکه صحیح‌است. و اگر در رکوع یا سجود شك‌کند ووقتش باقی باشد تدارك نمی‌کند.

و اگر در سجده‌هـــای سهو میان یك و دو شك کند بنا بــر دو می‌گذارد. و اگر در میان دو و سه شك کند بنا بر دو می‌گذارد. و اگر آنچه محلش باقی باشد بجا آورد و اعاده نیز بکند أحوط است.

واگر یقین داند که شکی در نماز کرده بود که موجب نماز احتیاط بود، وشك کند کـــه آیا شك میان سه وچهار بود یا دو وچهـــار، گفته‌اند که هم دو رکعت ایستاده می‌کند و هم دو رکعت نشسته.

وازحدیث بسیارمعتبری مستفاد می‌شودکه اگرکسی شکی کند در نماز که موجب اعاده باشد ودراعاده نیزچنین شکی بکند آن‌شك اعتبار ندارد[1]، وأکثرعلما قائل شده‌اند به‌این، واگرچنین نمازی را تمام کند واعاده نیز بکند أحوط است.

هفتم: آن که اگر یقین داند که سهوی در نماز کرده، و نداند که سهو او در سجدهٔ واحده بوده یا در تشهد، أحوط آن است که هردو رابجا آورد ودو سجدهٔ سهو بکند، واگر نداند که‌رکوع بود یا یك سجده باید سجدهٔ سهو بکند و اعادهٔ نماز نیز بکند.

هشتم: آن که اگر فعلی از أفعال نماز احتیاط یـــا سجده‌های سهو یا فعل فراموش کـــرده را فراموش کند، و وقتی به خاطرش آید که وقت فعل باقی باشد تدارك می‌کند، و اگر بعد از گذشتن وقت به خاطرش آید أحوط درنماز احتیاط آن‌است‌که احکام‌نماز اصل را در آن رعایت کند از تدارك مافات وسجود سهو.

و در سجدهٔ فراموش شده اگر بعد از سربرداشتن بـــه خاطرش آید که فعلی از أفعال واجبهٔ آن سجود را ترك کرده است تدارك در کار نیست.

و اگر در تشهد به خاطرش آید که جزوی رابجانیاورده است

(۱) فروع کافی ۳/۳۵۹، ح۷.

بجاآورد، و در سجده‌های سهو اگر به خاطرش آید که هر دوسجده را ترك کرده است بار دیگر بکند.

و اگر به خاطرش آید که یك سجده را ترك کرده است، اگر پیش از شروع در تشهد به خاطرش آید آن را بجا می‌آورد، و اگر بعد از شروع در تشهد باشد، أحوط آن است که آن را بجا آورد، و بار دیگر سجده‌ها را اعاده نیز بکند.

و اگر واجبی از واجبات سجود را فراموش کرده باشد، اگر پیش از سر برداشتن به خاطرش آید بجا آورد، و اگر بعد از سر برداشتن به خاطرش آید أحوط آن است که سجده‌ها را تمام کند واعاده نیز بکند، و سجدهٔ سهو در خللی کــه در سجده سهو واقــع شود لازم نیست.

نهم: شك امام یــا مأموم با یقین دیگر اعتبار ندارد و عمل به یقین او می‌کند، مثل آن که امام شك کند میان سه و چهار و مأموم جزم داشته باشد به سه، وبیابدکه امام راترددی عارض شده‌است، باید که امام را مطلع گرداند به اینکه سه مرتبه سبحان الله یا الله أکبر بگوید تا امام بداندکه او جزم به سه دارد، پس براماموواجب است که به قول او عمل کند هرچند مأموم یکی باشد و فاسق باشد، وهرچند از گفتهٔ او امام را ظن حاصل نشود.

وهمچنین اگر مأموم شك کند میان یك و دو مثلا و امام یقین داند که دو است، تابع امام می‌شود، و به شك خود اعتنا نمی‌کند.

وهمچنین اگر یکی از ایشان شك داشته باشد و دیگــری ظن، مشهور و أقوا آن استکه صاحب شك رجوع به‌صاحب ظن‌می‌کند.

و اگر یکی از امام و مأموم یقین داشته باشد ودیگری‌ظن، باز مشهور آن است که صاحب ظن رجوع به صاحب یقین می‌کند، ودر

این صورت بعضی از متأخرین میل کرده‌اند به آن که از هم جدا می‌شوند، و صاحب ظن به ظن خود، وصاحب یقین به یقین خود عمل می‌کند.

واگر هر دو یقین داشته باشند هریك به‌یقین‌خود عمل می‌کند، مثل آن که امام یقین دارد که چهار رکعت کرده است، و مأموم یقین دارد که سه رکعت کرده است، از یکدیگر جدا می‌شوند، و امام تشهد می‌خواند و سلام می‌گوید، و مأموم قصد انفراد می‌کند و برمی‌خیزد و یك رکعت دیگر می‌کند.

وهمچنین اگر هر یك ظن بر خلاف مظنون دیگری‌داشته‌باشند، چنین می‌کنند، و هریك به ظن خود عمل می‌کنند.

واگر هر دو شك داشته باشند، خالی از این نیست که شك ایشان موافق است یا مخالف یکدیگرند در شك، و در صورت دوم یا امر مشترکی در میان سهوهای ایشان هست یا نه، و باز خالی از این نیست که مأمومان متفق‌اند در شك یا مختلف.

اما اول که متفق باشند، اگر شك ایشان مبطل است، مثل شك میان یك و دو، نماز را از سر می‌گیرد یا به جماعت یا منفرد، و اگر مبطل نباشد همه عمل به حکم آن شك می‌کنند، مثل آن که همه شك کردند میان سه و چهار بنا بر چهار می‌گذارند و نماز را تمام می‌کنند، و دو رکعت نماز احتیاط نشسته می‌کنند، و دور نیست که اگر نماز احتیاط را تنها بکنند و به جماعت نکنند أحوط باشد.

اما دوم که مختلف باشند و امر مشترکی داشته باشند، پس هر دو رجوع به آن امر مشترك می‌کنند و نماز را تمام می‌کنند، مثل آن که امام شك میان دو وسه داشته باشد، ومأموم میان سه وچهار،

پس مشهور و أقوا آن است که چون هر دودراحتمال سه شریك‌اند بنا بر سه می‌گذارند و نماز را تمام می‌کنند بدون نماز احتیاط. و اگر امام شك میان سه و چهار داشته باشد و مأموم میان دو و سه وچهار، پس امر مشترك میان سه و چهار است، بنا بر چهار می‌گذارند و بعد از سلام دو رکعت نماز نشسته می‌کنند، واگر در دو صورت اعاده نیز بکنند شاید أحوط باشد.

اما سوم آن که مأمومان نیز با یکدیگر در شك اختلاف داشته باشند، اگر امر مشترکی در میان همه هست رجوع به آن می‌کنند، مثل آن که امام شك کند میان دو و چهار، و بعضی از مأمومان شك کنند میان سه وچهار، وبعضی دیگر از مأمومان میان چهار و پنج، پس بنا بر چهار می‌گذارند، واگر امرمشترکی نیست‌جدا می‌شوند و هر یك عمل به‌شك خود می‌کنند، واگر درهر دوصورت اعاده نیز بکنند نماز را أحوط[1] است.

وبدان که در جمیع این أحکام فرقی نیست میان آن که شك ایشان در رکعتهای نماز بوده باشد یا در أفعال، و میان آن که شك یکی مبطل نماز بوده باشد یا نه.

دهم: مشهور میان علما آن است که اگر امام کاری کند که سبب سجدهٔ سهو باشد، و مأموم آن کار را نکند، سجده بر امام واجب است و بر مأموم واجب نیست، وبعضی ازعلما قائل‌شده‌اند که برمأموم نیزواجب‌است، وعمل به این قول‌أحوط است، اگرچه اول أقوا است.

و اگر برعکس باشد که مأموم کاری بکند که سبب سجدهٔ سهو

(۱) این احتیاط به اعتبار حدیث یونس است که دلالت می‌کند بر آن که تا یقین نداشته باشد یکی از ایشان دیگری به او رجوع نمی‌کند «منه».

باشد و امام آن کار را نکند، در این شکی نیست که بر امام چیزی واجب نیست، و أشهر آن است کـه مأموم عمل بـه حکم سهو خود می‌کند، و سجدهٔ سهو را به عمل می‌آورد، وجمعی از علماگفته‌اند که بر مأموم نیز لازم نیست، و اول أظهر و أحوط است. و اگر هـر دو سهو کرده باشند، شکی نیست که هر دو عمل بـه‌مقتضای سهو می‌کنند.

یازدهم: اگر کسی شك کند در نماز خواه در رکعات و خواه در أفعال، اگر دیگری که امام و مأموم نباشد او را خبر دهد به أحد طرفین شك او، مثل آن که شك کند میان سه و چهار و دیگری که نماز نکند به او بگوید که سه رکعت کرده‌ای، اگر او را ظنی از گفتهٔ او حاصل می‌شود بنا بر آن می‌گذارد اگر چه فاسق یـا طفل باشد، و اگر ظن حاصل نشود عمل به حکم شك خود می‌کند اگرچه خبر دهنده عادل باشد علی الاقوی.

دوازدهم: اگـر در نافلـه شك کند در عدد رکعات، مخیر است میان آن که بنا بر کمتر گذارد یا بنا بر بیشتر، و أحوط و أفضل آن‌است‌که بنا بر کمتر گذارد، و اگر در نافله امری واقع شود که اگر در فریضه واقع شود موجب سجدهٔ سهو باشد سجدهٔ سهو لازم نمی‌شود، و جمعی از متأخران گفته‌اند که فرقی کـه میان نافله و فریضه هست درهمین دوچیز است، ولیکن ازأحادیث‌معتبره وکلام قدمای علما فرقهای دیگر ظاهر می‌شود.

اول: آن که زیادتی رکن درنافله باعث بطلان نمی‌شود، چنانچه در دو حدیث صحیح و معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که اگر کسی در نماز نـافله سهو کند و تشهد نخواند و به رکعت سوم برخیزد وبعد از رکوع به‌خاطرش‌آید رکوع را بگذارد

وبنشیند و تشهد بخواند و سلام بگوید و شروع در نماز بعد از آن بکنند[1].

دوم: آن که از کلام جمعی ظاهر می‌شود که اگر رکنی را در نافله فراموش کند تا به‌رکن دیگر داخل شود، برمی‌گردد وآن‌رکن را به عمل می‌آورد، و أعمال بعد از آن را باز به عمل می‌آورد، و آنها که به این قول در فریضه قائل نشده‌اند احادیث را حمل بر نافله کرده‌اند.

سوم: آن که سوره در نافله اتفاقاً شرط نیست، و در فریضه مختلف فیه است وهمچنین نافله را در حال اختیار نشسته و در راه رفتن و سواره می‌توان کرد و فریضه را بی‌ضرورت شرعی با این أحوال نمی‌توان کرد، و ابن أبي عقیل خواندن حمد را نیز در نافله لازم نمی‌دانند[2] وبی‌وجه است.

و بعضی درست ایستادن در سر برداشتن از رکوع، و درست نشستن در سر برداشتن از سجود را در نافله درکار نمی‌دانند[3]، و خلاف احتیاط است، اگرچه حدیثی في الجملـه دلالتی بر ثانی می‌کند، و أحوط آن است که همهٔ آداب فریضه را در نافله رعایت کنند.

سیزدهم: بعضی از علما گفته‌اند که اجزائی‌که خارج نمازبجا

(۱) تهذیب شیخ طوسی ۲/۱۸۹.

(۲) از کلام علامه رحمه‌الله در بعضی از کتب او ظاهر می‌شود که به عمل‌آوردن غیر رکن از واجبات نماز در نافله ضرور نمی‌داند. ودر آن نظر است «منه».

(۳) وتوهم این نکنند که چون واجب نیست اگر خللی در شرائط آن بکنند ضرر ندارد، زیرا که اگر در کار باشد رعایت آنها ونکند چنان نمازی بدعت خواهد بود ومعاقب خواهند بود به کردن، چنانچه اگر کسی نماز نافله را بی‌وضو بجاآورد معاقب است ونامشروع کرده است «منه».

می باید آورد مانند سجود و تشهد، و همچنین دو سجدهٔ سهو اگر در وقت فریضه کنند قصد ادا می کنند، و اگر در خارج وقت کنند قضا می کنند، و این سخن محل نظر است، و ظاهر نیت ادا و قضا در اینها درکار نیست.

فصل پنجم
در بیان أحکام سجدهٔ سهو و سببی چند است که به آنها واجب می‌شود

و آن مشتمل بر چند فائده است:

فائدهٔ اول

در بیان موجبات سجدهٔ سهو است

پس آنها نه چیزاند که بعضی اتفاقی است و بعضی خلافی است:

اول: سخن گفتن به دو حرف یا زیاده یا یك حرف تام‌الفائده است که دعا وذکر قرآن نباشد، و در این که این موجب سجدهٔ سهو است خلاف صریحی میان علما نیست، و أحادیث بسیار بر آن دلالت کرده است.

دوم: شك میان چهار وپنج است در نماز چهار رکعتی چنانچه گذشت، واگر چه در این في‌الجمله خلافی نقل کرده‌اند اما نادر است، وأحادیث بسیار برآن‌دلالت کرده است، وبعضی درشك‌میان چهار و شش یا زیاده نیز قائل به سجدهٔ سهو شده‌اند، و مشهور بطلان نماز است چنانچه گذشت.

سوم: آن است که تشهد اول را فراموش کند و بعد از رکوع

به خاطرش آید چنانچه گذشت، و علامه رحمه الله در فراموشی تشهد دوم نیز قائل به سجدهٔ سهو شده است چنانچه مذکور شد.

چهارم: آن است که یك سجده را فراموش کند، وبعداز رکوع متذکر شود بنا بر مشهور چنانچه گذشت.

پنجم: سلام گفتن بی موقع است و بر این نقل اجماع کرده‌اند اگرچه خلافی نیز ظاهر می‌شود، وکلینی رحمه الله به عدم وجوب قائل شده است و أقوا و أحوط وجوب است.

ششم: ایستادن است در جائی که باید نشست، ونشستن است در جائی که باید ایستاد موافق جمعی از علما، وأحوط آن است که ترك نکند.

هفتم: برای هر زیادتی وکمی‌که درنماز واقع‌شود بعضی سجدهٔ سهو را واجب دانسته‌اند، وبعضی تخصیص به واجبات داده‌اند، وبعضی‌اعم‌از واجبات ومستحبات‌گفته‌اند، وابن‌جنید ازمستحبات خصوص قنوت را قائل شده است که اگر سهواً ترك کنند موجب سجدهٔ سهو است. وأبوالصلاح لحن در قرائت را که غلط بخواند یا حرف را از مخرج ادا نکندسهواً موجب‌سجود سهو دانسته است، ورعایت این اقوال أحوط‌است اگر چه عدم وجوب أقوا است.

هشتم: شك میان سه وچهار است با غلبهٔ ظن بر چهار، که ابن بابویه قائل‌شده‌است‌که بنابر چهار می‌گذارد، وسجدهٔ سهومی‌کند، و چون دو روایت[1] معتبر بر این دلالت کرده است، أحوط عدم ترك است، بلکه درهرشکی در رکعات که ظن غالب شود بر زیاده أحوط سجدهٔ سهو است.

نهم: آن است که شك کند میان زیاده ونقصان فعلی، مثل آن

(۱) فروع کافی ۳/۳۵۳، ح۸.

که شك کند که آیا سه سجده کرده‌ام یا یك سجده؟ وداند که یکی از اینها از او صادر شده است، واین شك بعد از فوت شدن محل تدارك باشد دو سجدۀ سهو می‌کند بنابر مذهب بعضی ازعلما و مدلول چند روایت، اما روایات شامل زیادتی ونقصان رکعات نیز هستند، لهذا ما درصورت هشتم شك‌رکعات سجدۀ سهو را احتیاطاً ذکر کردیم.

واگر چنین شکی در رکن بکند، أظهر آن است که نمازش باطل است، مثل آن که شك کند میان آن که دو رکوع کرده‌ام یا در اصل رکوع نکرده‌ام، زیرا که شك او مردد است میان دو صورت که هر دو مبطل نماز است.

وشیخ مفید رحمه‌الله از برای سجدۀ سهو در شك زیادتی و نقصان همین مثال را آورده است، واز کلام او ظاهر می‌شود که مبطل نمی‌داند.

وچون اطلاق روایات شامل این نیز هست، اگر احتیاطاً تمام کند وسجده سهو بکند واعاده نیز بکند شاید أحوط باشد، و در غیر صورت‌رکن‌وجوب سجده نهایت قوت دارد وبایدکه ترك‌نشود.

فائده دوم

اگرکسی چند موجب سجدۀ سهو از او واقع شود خلاف است که آیا یکی کافی است یا به عدد هر یك دو سجده باید کرد، واگر چه اول أقوا است، ولیکن أحوط آن است که از برای هر یك جدا دو سجده بکند، وأولا آن است که به ترتیب آنچه لازم شده است به عمل آورد، ونیت کند دو سجدۀ سهو می‌کنم برای فلان سهو که در فلان نماز واقع شده است از جهت آن که واجب است از برای

رضای خدا، ودر غیر سجدهٔ اول و در سایر سجده‌های احتیاطی به قصد قربت اکتفا کند، ومشهور میان أصحاب آن است که می باید بعد از نماز فوراً به عمل آورد، وبعضی مستحب می‌دانند، واین أظهر است واول أحوط است.

وباید که سخن نگوید میان نماز وآن، چنانچه أحادیث بر آن دلالت می‌کند، وأکثر واجب می‌دانند، وأحوط آن است که مطلقاً منافی نماز را در میان به عمل نیاورد، واگر به عمل آورد یاتأخیر کند از او ساقط نمی‌شود ونمازش نیز باطل نمی‌شود وهمیشه واجب است که به عمل آورد بنابر أشهر وأقوا.

وبعضی گفته‌اند که واجب است که در وقت نمازی که سجدهٔ سهو ازبرای آن‌می‌کند بکند، واگر دروقت آن نمازبکند ادا است، واگر وقت بیرون رود قضامی‌کند، وسابقاً گفتیم که نیت ادا وقضا در کار نیست، واگر فوراً بعد از نماز بجا آورد بی آن که سخن بگوید ظاهراً اگر نیت‌ادابکند خوب‌است، واگر تأخیرکرده‌باشد یا حرف گفته باشد بهتر آن است که نیت ادا وقضا نکند.

وبعضی گفته‌اند که اگر سجدهٔ سهو را برای نماز قضا کند نیت‌قضامی‌کند وآن نیز ثابت نیست، وأحوط عدم نیت ادا وقضا است، وأشهر وأقوا آن است که محل سجدهٔ سهو مطلقاً بعد از سلام است، خواه از برای زیادتی باشد وخواه نقصان.

فائده سوم
در بیان کیفیت سجدهٔ سهو است

علما گفته‌اند که در سجدهٔ سهو واجب است نیت کردن، وبر هفت عضو مقرر سجده کردن، وطمأنینه وقرار گرفتن در هر یك

از سجدتين ودر سر برداشتن از سجدهٔ اول، وبعضی گفته‌اند کـه آنچه در سجدهٔ نماز واجب است در اینها هم واجب است از درست نشستن بعد از سجود، وپوشانیدن عورت، وباوضو بودن، وروی به قبله کردن واگر چه بـه حسب دلیل ثابت نیست، اما أحوط آن است که همه را رعایت‌کنند.

وشیخ طوسی رحمه‌الله تکبیر پیش از سجده ذکر کرده است، و بعضی گفته‌اند سنت است، واگر موافق روایتی که در باب سجود پیشنماز واقع شده است در اول وبعد از سر برداشتن از هر سجده تکبیر بگوید شاید أحوط باشد، وأظهر آن است که در کار نیست، واکثر علما تشهد وسلام وذکر در سجده را واجب می‌دانند.

و در تشهدخلاف است که‌آیاالبته‌تشهد صغیرمی‌بایدخواند، یا تشهد کبیر که در نماز می‌خوانند نیز خوب است، وأحوط آن‌است که اکتفا نمایند به تشهد صغیر به اینکه بگوید أشهد أن لا اله الا الله وأشهد أن محمداً رسول الله اللهم صل علی محمد وآل محمد، وبعد از آن سلام بگوید.

وأحوط آن است که در ذکر هر سجده بگویـد: بسم الله وبالله السلام علیك أیها النبی ورحمة الله وبرکاته. واگر بگوید: بسم الله وبالله وصلی‌الله علی محمدوآل محمد نیزخوب است، وظاهراً مطلق ذکر کافی باشد.

خاتمه

در بیان علاج کثرت شك وسهو است

بدان که علاج آن به چند وجه می‌شود:

اول: آن است که تفکر کند در عظمت معبود خود، وبداند که خداوند عظیمی را بندگی می‌کند که بر خفـایای اعمال او مطلع

است، وکسی به غیر او قادر بر ضرر ونفـع او نیست، وحیات و روزی وعزت وکرامت دنیا وآخرت او به دست او است، ونعمتهای غیرمتناهی در هر لحظه بر او وارد می‌شود.

و تفکر کند در احتیاج خود به سوی آن خداوند وبزرگی او و در عظمت نعمتهای ابدی آخرت وفنا وپستی لذات دنیـا، وشدت عقوبت آخرت.

پس اگر در این معانی تفکـر صحیحی بکند موجب قطع علائق وقلت وساوس نفسانی می‌شود، ودلش متوجه جناب مقدس الهی می‌شود، وچون دل‌متوجه‌خدا باشد، شك وسهو ازاو واقع‌نمی‌شود، و این معانی را در کتاب عین الحیاة فی الجمله بسطی داده‌ام، واین رسالهٔ مختصر گنجایش آن ندارد.

دوم: آن که پناه برد به جنـاب مقدس الهی از شر شیطان، و استعاذهٔ‌حقیقی بجا آورد، مانند کسی‌که از انواع درندگان‌گریخته پناه به بزرگ قادری برد و از او امان طلبند.

و در حدیث معتبر از حضـرت امام جعفر صادق علیه السلام منقول است که مردی به نزد حضرت رسول خدا صلی الله علیه وآله آمد وگفت: یا رسول الله به تو شکایت می‌کنم از آنچه به من می‌رسد از وسوسهای شیطانی‌در نماز خود تا آن که نمی‌دانم که چه مقدار نماز کرده‌ام از کمی وزیادتی.

حضرت فرمود: که چون خواهی کـه داخل نماز شوی انگشت شهادت دست راست را بر ران چپ بگذار وزور کن وبگو: بسم الله وبالله توکلت علی الله أعوذ بالله السمیع العلیم من الشیطان الرجیم. چون چنین کنی شیطان را از خود دور می‌کنی[1].

---

(۱) فروع کافی ۳/۳۵۸، ح٤.

سوم: آن است که حساب نماز خود را به سنگ ریزه، یا بگردانیدن انگشتر نگاه دارد، چنانچه در حدیث معتبر منقول است که شخصی به حضرت صادق علیه السلام شکایت کرد از بسیاری شك، فرمود: که عدد نماز خود را به سنگ ریزه نگاه‌دار[۱].

ودر روایت معتبر دیگر منقول است که شخصی به آن حضرت عرض کرد که من بسیار شك می‌کنم و نمی‌دانم که حساب نماز خود را نگاه داشت مگر به انگشترکه از انگشت به انگشت می‌گردانم، فرمود که باکی نیست[۲].

ودر حدیث معتبر دیگر فرمود که باکی نیست که کسی که نماز خود را بشمارد به انگشتر یا به سنگ‌ریزه‌ای چند که در دست گیرد و بشمارد[۳].

چهارم: آن است که نماز را بسیار طول ندهد وسبك بجا آورد وسوره‌های کوتاه بخواند، چنانچه در حدیث صحیح منقول است که شخصی به حضرت صادق علیه السلام شکایت کرد که سهو در نماز شام بسیارمی‌کنم، فرمودکه نماز را به‌قل‌هوالله أحدوقل‌یاأیها الکافرون بجاآورد، راوی گفت که من چنین کردم و شك از من برطرف شد[٤].

ودر حدیث صحیح دیگر از آن حضرت علیه السلام منقول است که سزاوار است نماز را سبك بجاآوردن از جهت سهو[٥].

---

(۱) تهذیب شیخ طوسی ۲/۳٤۸، ح۳۲.
(۲) من لایحضره الفقیه ۱/۲۵۵.
(۳) من لایحضره الفقیه شیخ صدوق۱/۳۳۹.
(٤) من لایحضره الفقیه ۱/۳۳۸.
(٥) من لایحضره الفقیه ۱/٥٦۷.

ودر حدیث موثق منقول است که شخصی به آن حضرت علیه السلام عرض کرد که شك بسیار می‌کنم، فرمود که نماز را تند بکن، راوی گفت: چگونه تند بکنم؟ فرمود که سه تسبیح در رکوع وسجود بگو[1]. یعنی سه سبحان الله در هر یك بگو یا سه تسبیح بزرگ در مجموع سه بگو که هر یك یکی باشد.

پنجم: آن است که نماز را به جماعت بجاآورد که نفعش از همه بیشتر است، زیرا که همه مذکر یکدیگرند ورحمت الهی بر همه نازل می‌شود، وصفوف جماعت که مانند صفهای جهاد دربرابر لشگرهای شیطان می‌ایستند موجب انهزام عساکر شیاطین می‌گردد.

ولهذا شیطان درمنع نماز جماعت زیاده از سایر اعمال خیر دیگر سعی می‌نماید، وتا مقدور است او را شبهه‌ها در خاطر می‌اندازد که ایشان را از این فضیلت محروم گرداند، واستیلای او بر ایشان باقی باشد، حق تعالی جمیع مؤمنان رادر سایر احوال از شر او محفوظ دارد بمحمد وآله الطاهرین.

به اینجا ختم شد این رسالهٔ عجاله در مشهد مقدس مطهر منور رضوی در روز دهم ماه‌ذی‌القعدة الحرام ازسال‌هزاروهشتاد وپنجم از هجرت، والحمدلله أولا وآخراً وصلی الله علی محمد وآله المقدسین.

(۱) تهذیب شیخ طوسی ۲/۳٤٤، ح۱۳.

سلسلهٔ آثار علامهٔ مجلسی قدس سره

(۱٤)

رسالهٔ
زکات وخمس واعتکاف

تالیف

علامه محمد باقر مجلسی قدس سره

متوفای ۱۱۱۰ ه‍ ق

تحقیق

سید مهدی رجائی

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمدلله رب العالمین والصلاة والسلام علی سید المرسلین محمد وعترته المعصومین.

اما بعد: این رساله‌ایست در بیان زکات وخمس واعتکاف مشتمل بر سه فصل:

فصل اول
در زکاة است

وآیات وأحادیث بر وجوب آن وعقاب ترك کنندهٔ آن بسیار است، از آن جمله حق تعالی می‌فرماید: «والذین یکنزون الذهب والفضة ولاینفقونها فی سبیل الله فبشرهم بعذاب ألیم * یوم یحمی علیها فی نار جهنم فتکوی بها جباههم وجنوبهم وظهورهم هذا ما کنزتم لانفسکم فذوقوا ما کنتم تکنزون»[1].

یعنی: وآن کسانی که جمع می‌کنند طلا ونقره را، وحقوق الهی را نمی‌دهند، و در راه خدا صرف نمی‌نمایند، پس بشارت ده ایشان را به عذابی دردناك، در آن روزی که سرخ کنند این طلا

---

(۱) سورهٔ توبه: ۳۴ـ۳۵.

ونقره را در آتش جهنم وداغ کنند به آنها پیشانیها وپهلوها و پشتهای ایشان را، وبه ایشان گویند این است مالهائی که از برای خود جمع کرده بودید، الحال بچشید عذاب آنها را.

واز حضرت صادق علیه السلام منقول است که هر که ندهد قیراطی از زکات را که بیست ویك دینار است او نه مؤمن است و نه مسلمان، و در وقت‌مردن استغاثه می‌کند که مرا برگردانید به دنیا تا زکات را بدهم.

چنانچه حق تعالی فرموده است «حتی اذا جاء أحدهم الموت قال رب ارجعون * لعلي أعمل صالحاً فیما ترکت»[1] یعنی: تا وقتی که بیاید أحدی از ایشان را مرگ گوید پروردگارا برگردانید مرا به دنیا شاید عمل شایسته بکنم در آن مالی که بعد ازخودگذاشته‌ام[2].

واز حضرت سیدالمرسلین وائمه طاهرین صلوات الله علیهم به طرق صحیحه منقول است که کسی که طلا ونقره داشته باشد و زکات‌آن را ندهد حق تعالی او را در روز قیامت حشر خواهد نمود در زمین لغزنده که پا بند نشود بر آن، ومسلط سازد بر او مار پیسه را که زهرش از مارهای دیگر عظیم‌تر است، و در عقب او دود و او از وی گریزد، تا چون به او رسد وداند که از آن خلاصی ندارد دست خود را به دهان او دهد، پس به دندان بگیرد او را مانند شتر نری که بر چیزی دندان فرو برد، پس طوقی گردد در گردن او.

واین است معنی قول حق تعالی «سیطوقون ما بخلوا به یوم القیامة» یعنی به زودی طوق گردانند در گردن ایشان آن چیزی را

(۱) سورهٔ مؤمنون: ۹۹ـ۱۰۰.
(۲) فروع کافی ۳/۵۰٤، ح۱۱.

که بخل ورزیدند در دنیا به آن و در راه خدا ندادند درروزقیامت، وهر کس شتر یا گـاو یا گوسفند داشته باشد وزکات آن را ندهد حق تعالی حشر کند او را در صحرائی لغزنده، وپامال کند او را هر حیوانی شکافته سمی به سم خـود گزند او را به دندان ونیش هر صاحب زهری به نیش خود،وهر که زراعت داشته باشد یا باغ خرما وانگور داشته باشد وزکات آن را نداده باشد، آن قطعه‌های زمین را تا طبقۀ هفتم طوق کرده در گردن او اندازند، وآن همه آتش گردد تا روز قیامت[۱].

وبه روایت معتبر دیگر هر که زکات مالش را ندهد حق تعالی آن مال را اژدهائی گـرداند در گردن او که دماغش را خـورد، و گوشش را به دندان کند تا از حساب خلائق فارغ شوند[۲].

ودر حدیث دیگـر حضرت صادق علیه السلام فرمود: که هیچ مالی در صحرا ودریا تلف نمی‌شود مگر به ندادن زکات[۳].

وحق‌تعالی می‌فرماید «مثل الذین ینفقون أموالهم في سبیل الله کمثل حبة أنبتت سبع سنابل في‌کل سنبلة مائة‌حبة والله یضاعف لمن یشاء»[٤].

یعنی: مثل جماعتی که صرف می‌نمایند مالهای خود را در راه خدا از زکات وخمس وجهاد وحج وغیر آنها مانند دانه‌ایست که بروید از آن هفت خوشه، ودر هر خـوشه صد دانه بوده باشد که مجموع هفتصد برابر می‌شود، وحق تعالی مضاعف می‌گرداند به أضعاف این از برای هر که خواهد.

---

(۱) من لایحضره الفقیه ۲/۹ــ۱۰.
(۲) فروع کافی ۳/۵۰۵، ح۱٦.
(۳) فروع کافی ۳/۵۰۵، ح۱۵.
(٤) سورۀ بقره: ۲٦۱.

وآیات وأخبار در این باب بسیار است، وآنچه مذکور شد برای کسی‌که ایمان به‌فرمودهٔ خدا ورسول داشته باشدکافی است. واما:

اجناسی که در آنها زکات واجب می‌شود

پس نه چیز است:

اول: طلا، هرگاه مقدار بیست اشرفی باشد، وسکه داشته‌باشد، ویك سال بماند که بدل نکنند وتغییر ندهند، مقدار چهل یك آن را به زکات می‌باید داد، وبعد از آن هر چهار اشرفی که زیاد شود، بعد از سال چهل یك می‌باید داد.

دوم: نقره است، هر گاه به دویست درهم برسد، که تخمیناً دوازده هزار وششصد دینار باشد موافق زرده دانکی، وسکه داشته باشد، ویك سال به حال خود بماند، بعد از سال چهل یك می‌باید داد، وهمچنین هر چند چهل درهم زیاد شود که دوهزار وپانصد و بیست دینار باشد چهل یك آن را می‌باید داد.

سوم: شتر است، ونصاب آن دوازده است:

اول: پنج شتر است، ودر آن یك گوسفند است.

دوم: ده شتر است، و در آن دو گوسفند است.

سوم: پانزده شتر است و در آن سه گوسفند است.

چهارم: بیست شتر است، ودر آن چهار گوسفند است.

پنجم: بیست وپنج شتر است، و در آن پنج گوسفند است. و گوسفندی که دهند بهتر آن است که هفتماهه پا در هشت باشد وکمتر نباشد اگر گوسفند باشد، واگر بز باشد یك ساله پا در دو باشد.

ششم: بیست و شش شتر است، وباید که یك شتر یك ساله پا

در دو بدهد، واگر نداشته باشد شتر نر دو سالهٔ پا در سه بدهد.

هفتم: سی وشش‌است، وباید شتر مادهٔ دوسالهٔ پا درسه بدهد.

هشتم: چهل وشش است، وباید شتر مادهٔ سه سالهٔ پا در چهار بدهــد.

نهم: شصت ویك است، وباید شتر مادهٔ چهار سالهٔ پا در پنج بدهــد.

دهم: هفتاد وشش‌است، وبایددوشتر مادهٔ‌دوسالهٔ پادرسه‌بدهد.

یازدهم: نود ویك است، و بایــد دو شتر مادهٔ سه سالــهٔ پا در چهار بدهد.

دوازدهم: صد وبیست ویك است، وهر چه زیــاد شود، در هر پنجاه شتر یك شتر ماده سه ساله می‌دهــد، ودر هر چهل شتر یك شتر مادهٔ دو ساله می‌دهد.

چهارم: گاو است، و در هر سی گاو یك گوساله ماده یا نر یك سالهٔ پا در دو می‌دهد، و در چهل گاو یك گــاو ماده دو سالهٔ پا در سه می‌دهد.

پنجم: گوسفند است، ودر چهل گوسفنــد یك گوسفند واجب است، و در صد وبیست ویك گوسفند دو گوسفند، و در دویست و یك گوسفند سه گوسفند واجب است، ودر سیصد ویك گــوسفند أحوط آن است که چهار گوسفند بدهد، وچون به چهارصد برسد هرچه زیاد شود از هر صد گوسفند یك گوسفند می‌دهد.

ودر زكات هر یك از شتر وگاو وگوسفند شرط است کــه در علف مباح چریده باشند در تمام سال، پس اگر علف مملوك خورده باشند زكات واجب نیست. واگر بعضی ازسال‌چریده باشد وبعضی علف ملك خورده باشد، أحوط آن است که اگر چریدنش بیشتر

باشد زکات بدهند، وبچه‌ها را تا شیر می‌خورند حساب نمی‌باید کرد بنابر مشهور، واحتیاط در آن است که از روزی که متولد می‌شوند حساب کنند.

و در طلا ونقره و حیوانات همه شرط است که سال بر ایشان بگردد، و سال زکات یازده ماه است، وچون ماه دوازده داخل شد زکات واجب می‌شود. ودرگاو وشتر شرط است که کارکن‌نباشند، پس اگر بارکشند یا خیش[1] کنند زکات واجب نیست.

وگوسفند و بز را بر سر هم حساب می‌کنند، و گاو و گاومیش را بر سر هم حساب می‌کنند، و شتر نر و ماده و لوك[2] را بر سرهم حساب می‌کنند.

ششم و هفتم و هشتم و نهم: گندم و جو وخرما و مویز است، وشرط است که هر یك به نصاب برسند، و نصاب سیصد و هفت من و پنجاه درم است به‌سنگ تبریز، و انگور هرگاه به نهصد و بیست و یك من باشد، احوط آن است که زکات بدهند.

و شرط است که این غلات در ملك او به حد نصاب رسیده باشند. پس اگر گندم و جو را بعد از درو کردن بخرد زکات بر فروشنده واجب است.

و اگر زمین را به اجاره گرفته باشد زکات بر مستأجر واجب است. و اگر به مزارعه بگیرد به نصف یا ثلث یا ربع یا ده چهار مثلا، زکات حصهٔ مالك بر مالك واجب است، و زکات حصهٔ عامل بر عامل، اگر حصهٔ هر یك به تنهائی به نصاب رسیده باشد.

---

(۱) خیش، خیج، گاوآهن، آلتی که سر آن را به گردن‌گاو می‌بندند وبا آن زمین را شخم می‌زنند.

(۲) لوك، شتر قوی هیکل وبارکش.

پس اگر زراعت و باغ، آب روان، یا آب باران، یا آب قنات، یا آب ریشه خورده باشد، ده یك می‌دهند، و اگر آب دست یا گاو یا شتر یا چرخاب خورده باشد، بیست یك می‌دهند. و اگر از هر دو خورده باشد بیشتر اعتبار دارد.

واگر هر دو مساوی باشد پانزده یك می‌دهند. و احوط و أقوا آن است که به غیر از خراج پادشاهی چیزی ازخرج‌زراعت را بدر نکنند در دادن زکات.

وچون اکثر علما بر آن‌اند که تعلق زکات به انگـور در وقت غوره شدن است، پس احوط آن است کـه اول اربـاب خبرت را بیاورند که تخمین کنند میوهٔ باغ را که چه مقدار است، و با خود مقرر سازد که به آن نسبت زکات خواهم داد، آنچه خورد از غوره وانگور حلال‌باشد، یاآن که آنچه بردارد بکشد وحساب نگاه‌دارد، یا آنچه بردارد عشر غوره را بدهد، و همچنین گندم و جو وقتی که دانه به‌بندد.

وبعضی از علما گفته‌اندکه زکات واجب‌است درحبوب، مانند برنج و ماش و نخود و عدس و امثال اینها، هرگاه به نصاب جو وگندم برسند، به همان شرائط و مقداری که گذشت.

ومشهور آن است که زکات اینها سنت است، و در مـادیان[1] که در علف مباح چرا کند و سال بر او بگذرد زکات سنت است. پس اگر پدر و مادرش عربی باشند درسالی دواشرفی چهاردانك ونیمی می‌دهد، و اگر یابو باشد که یکی از پدر و مادرش عربی نباشند یك اشرفی می‌دهد.

و در زکات تجارت جمعی به وجوب قائل شده‌اند، ومشهور آن

(۱) مادیان: اسب ماده.

است که سنت است، و آن مالی است که مالك شود آن را به عنوان معاوضه، و در وقت مالك شدن قصد اکتساب و تجارت به آن داشته باشد، و می باید که قیمت آن به یکی از نصاب طلا و نقره برسد، و در تمام سال بر نصاب باقی باشد، و در تمام سال از مایه کم نشود که یا به مایه یا بیشتر بخرند، و اگر چند سال بگذرد که مایه در کمی باشد، سنت است که زکات یك ساله را بدهد، و اگر بر مایه باقی باشد هر سال چهل یك را می‌دهد، و اگر معاوضه کند در اثنای سال به قصد تجارت خلاف است، و احوط آن است که باز بدهد.

و سنت است که در وقت درو کردن اگر فقرا حاضر باشند هر فقیری را دستهٔ گندم بدهد هرقدر که در دستش درآید. و در وقت چیدن خرما و انگور یك مشت بدهد و به زکات حساب نکنند، و بعضی واجب دانسته‌اند، واحوط آن است که ترك نکنند. اما

مستحق زکات

پس هشت طائفه‌اند:

اول و دوم: فقرا ومساکین، وایشان کسانی‌اند که قوت سالیانهٔ خود و عیال خود را نداشته باشند، و قادر بر کسبی نباشند که معاش خود و عیال خود را به‌آن نتوانند گذرانید، واحوط آن‌است که صالح باشند، و سائل به کف نباشند.

سوم: کسی است که امام علیه‌السلام نصب می‌کند برای گرفتن زکات و حصه به او می‌دهد، و در این زمان آن نمی باشد غالباً.

و همچنین چهارم که مؤلفهٔ قلوبهم‌اند، در این زمان نمی باشند غالباً.

پنجم: صرف کردن در آزادی بندگان است، مثل آن که آقائی غلام خود را مکاتب کرده است که مالی بدهد و آزاد شود واوعاجز باشد از دادن آن، اگر برآقا زکات واجب شده‌باشد، باید که‌قدری از زکات را به مال کتابت او حساب کند، والا دیگران از زکات حصه‌ای به او بدهند که به آقا بدهد و آزاد شود، یا غلامی که از دست آقا در تعب و شدت باشد از مال زکات بخرند و آزاد کنند.

ششم: قرض داران‌اند، که قرض کرده باشند ودرمعصیت صرف نکرده باشند، در ادای قرض ایشان می‌توان داد.

هفتم: في سبيل الله است، يعنی صرف راههای خير ماننـدجهاد في سبيل الله و ياری حاجيان وزائران ائمه‌معصومين عليهم‌السلام وبنای مساجد و پلها وامثال اينها. وبعضی گفته‌اند که مخصوص جهاد است در زمانی که جهاد حق باشد، و اين احوط است.

هشتم: ابن السبيل است، و آن کسی است که به غربت افتاده باشد، و خرج رفتن به خانهٔ خود نداشته باشد، آن مقدار به او می‌دهند که به خانهٔ خود برسد، اگر سفرش معصيت نباشد، و بايد کسی که به او زکات می‌دهند غير مؤلفه شيعهٔ اثنا عشری باشد، و احوط آن‌است که اجتناب از گناهان کبيره کنند، خصوصاً شراب خوردن.

ديگر شرط استکه واجب النفقهٔ مالك نباشد، مثل پدرومادر و جد و جده هرچند بالاروند، وفرزندان وفرزند زادگان هرچند پايين روند و زن و بنده، و بهتر آن است که زکات را به‌خويشان پريشان دهند غير آنها که مذکور شده‌اند اگر شرائط را داشته باشند.

وغیرسید زکات به سید نمی‌تواند داد. اما سید زکات خود را به سید و غیر سید هر دو می‌تواند داد، وغیر سید احوط آن است که به شریف هم ندهد، و بهتر آن است که زکات را به نزد مجتهد یا عالمی که مصارف زکات را داند ببرند که او به‌مصرف برساند.

ومسائل زکات بسیار است، و برای ضرورت به این قدر اکتفا نمود، والسلام علی من اتبع الهدی، والحمدلله اولا وآخراً، وصلی الله علی محمد وآله الطاهرین، و کتب الحقیر محمد باقر بن محمدتقي عفي عنهما.

فصل دوم
در خمس است

بدان که خمس در هفت چیز واجب می‌شود:

اول: غنیمتی که ازکافران درجنگ بگیرند، خواه درجنگ‌گاه باشد و خواه در بیرون.

دوم: معادن است، مانند طلا و نقره و مس و سرب و یاقوت و زبرجد و سرمه و عنبر و قیر و نفت و کبریت، و بعد از آن‌که خرج بیرون آوردن بدز رود پنج یك آن را باید داد، و مشهورآن است که نصاب ندارد، و بعضی گفته‌اند نصابش یك دینار است، تا به یك دینار نرسد خمس واجب‌نمی‌شود، وبعضی بیست دینار گفته‌اند، یعنی بیست اشرفی که نصاب اول طلا است، و اکثر متأخرین به این قائل شده‌اند و خالی از قوتی نیست، واگر چند کس شریك باشند، باید حصهٔ هر یك جدا به نصاب برسد.

سوم: گنج است، یعنی مالی که در زمین پنهان کرده باشند، پس اگر گنج را در بلاد کفار بیابند که درآنجا مسلمانی نباشد،

هرچند که سکهٔ اسلام داشته باشد، یا در دارالاسلام بیابند وسکهٔ اسلام نداشته باشد، و به بیست دینار یعنی یك‌اشرفی برسد، اگر طلا باشد خمس آن را می‌دهد و باقی از او است، واگر نقره‌باشد به دویست درهم برسد کــه موافق زر ده دانگی دوازده هــزار و ششصد دینار است، و اگر غیر طلا و نقره باشد قیمت آن به یکی از این دو مقدار برسد.

و اگر سکهٔ اسلام داشته باشد، یا علامتی که دلالت کند بر آن که ازمسلمانی بوده است، مشهور میان علما آن است که حکم‌لقطه دارد، می‌بــاید یك سال تعریف کند، اگــر صاحبش‌پیدا شود به صاحب دهد، والا مخیر است میان مالك شدن و تصدق کردن و به امانت نگاه داشتن، و اگر در دو صورت اول صاحبش پیدا شود و راضی نباشد عوض بدهد.

وظاهر اخبار آن است که اگر از روی زمین یافته است لقطه است، واگر در زیر زمین بوده است گنج است، خــواه اثر اسلام داشته باشد وخواه نداشته باشد، وجمعی به این‌قائل شده‌اند، و خالی از قوتی نیست.

واگر گنج را در زمین خود بیابد که از پدران بــه او رسیده باشد از او است، واگر خمس آن را بدهد احوط است، واگر زمین را خریده باشد تعریف می‌کند به بایــع نزدیك ودور، اگر نشانی بدهندکه ظن صدق ایشان‌حاصل شود به ایشان‌بدهد علی‌المشهور والا از اوست، وباز احوط آن است که خمس آن را بدهد.

وهمچنین اگر حیــوانی بخرد، چون شتر وگــاو، ودر شکم آن چیزی بیابد، تعریف می‌کند به بایع، واگر نشان ندهد از اوست، واحوط اخراج خمس است. واگــر در شکم ماهی بیابــد خمس

می‌دهد احتیاطاً وباقی از او است. وبه آن ملحق کرده‌اند حیوانات شکاری را مانند آهو، واگر محتمل باشد که در خانهٔ مالك سابق خورده باشد، احوط آن است که به او تعریف می‌کند.

چهارم: چیزی است که به غوص از دریا بیرون آورند، مانند مروارید ومرجان، ونصاب در آن معتبر است، ومشهور آن است که نصابش یك دینار است، یعنی یك اشرفی تمام‌وزن، وبعضی بیست دینار گفته‌اند، واگر چند مرتبه در آورد همه را در نصاب با هم حساب می‌کند هرچند درمابین ترك غوص کرده باشد علی‌الاحوط. واگر چند کس شریك باشند حصهٔ هریك می‌باید به نصاب برسد.

وعنبر را اگر از دریا به غوص درآورند حکم مروارید دارد، واگر از روی آب یا ساحل بردارند مشهور آن است که حکم معدن دارد، واحوط آن است که به هر حال خمس آن را بدهند، ورعایت نصاب در آن نکنند.

پنجم: حاصل مؤنت سالیانه است از ارباح تجارتها وزراعتها وجمیع کسبها، ومشهور آن است که در میراث وبخشش وهدیه خمس نمی‌باشد، وخرج سالیانه را که بیرون می‌کنند قدر وسط مناسب حال آن شخص را اعتبار کرده‌اند، پس اگر اسراف کرده باشند خمس آنچه اسراف کرده است بیرون می‌کند، واگر بر خود تنگ گرفته باشد آن را هم بیرون می‌کند علی‌المشهور.

واحوط آن است که هر چه حاصل شود وخرج بگذرد زیادتی را روز به روز خمس بدهد، واگر دراثنای سال‌اخراجات‌ضروریه واقع شود، مثل خرج کدخدائی، وحج بیت الله، وزیارات رسول و ائمه صلوات الله علیهم وامثال اینها، همه را به قدر وسط بیرون می‌کند، وهمچنین تعدیات وزیادتیها که ظلمه کنند جمیع را

بیرون می‌کند، وخمس بقیه را می‌دهد.

وابوالصلاح رحمه الله قائل شده است که در میراث وهبه و هدیه نیز خمس واجب است. ودر حدیث صحیح وارد شده است که اگر از شخصی جائزهٔ عظیمی به او برسد یا میراثی از جائی که گمان نداشته باشد به او برسد یا مالی از دشمنان دین به او برسد خمس می‌باید داد، وعمل به این روایت احوط است.

ششم: زمینی است که یهودیان ونصرانیان ومجوسیان از مسلمانی بخرند خمس آن زمین را یا خمس قیمت آن را با رضای ذمی می‌گیرند، واگر خانه یا باغ را بخرند، مشهور میان علما آن است که خمس زمین آنها را می‌گیرند، واکثر قدمای علما متعرض این نوع خمس نشده‌اند.

هفتم: مال حلالی است که مخلوط شده باشد به‌حرام، وصاحب آن را نداند، ومقدار حرام را نداند خمس آن را می‌دهد به فقرای سادات وغیر ایشان، وبعضی آن را مخصوص سادات می‌دانند، و بعضی گفته‌اند به سادات نمی‌توان‌داد، وظاهراً به هردو توان داد، واگر به شریف دهند بهتر است.

واگر مقدار حرام را داند، وصاحبش را نیز داند، آن مقدار راکه علم‌دارد واجب‌است به صاحبش بدهد، واگرصاحب‌رادانداند و مقدار رانداند باصاحب می‌بایدصلح‌کند، وبعضی‌گفته‌اندکه‌آن مقدارراکه‌علم‌داردبه‌صاحب‌می‌دهدومابقی‌را باصاحب‌صلح‌می‌کند احتیاطاً، واین احوط است.

واگر مقدار را داند وصاحب را نداند، سعی می‌کند تا صاحب را بهم رساند، واگر بهم نرسد از برای او تصدق می‌کند، واین

صورت وصورت اول‌مسمی است به ردمظالم. واگرخمس را بدهد یا تصدیق کندکل را یا بعض را، وبعد از آن صاحب پیدا شود، خلاف است که آیا باید باز به صاحب بدهد یا نه، واحوط آن است که بدهد. اما

مستحق خمس

مشهور میان علما آن‌است‌که شش‌حصه می‌شود، چنانچه ظاهر آیه است، وحصهٔ خدا ورسول وذوی القربی که نصف خمس است بعد از حضرت رسول صلی الله علیه وآله از امام زمان علیه‌السلام است. ونصف دیگر سه حصه می‌شودکه به یتیمان سادات ومسکینان سادات وابناء سبیل سادات می‌دهند.

ومراد از سید موافق مشهور کسی است که منسوب باشد از جانب پدر به عبدالمطلب، وتفسیر مسکین وابن سبیل در زکات گذشت، ودر یتیم احوط آن است که پریشان باشد، وابن سبیل را آن قدر می‌دهند که به شهر خود رود.

واز احادیث معتبره ظاهر می‌شود که در زمان حضور امام علیه السلام جمیع خمس را به خدمت آن حضرت می‌برده‌اند، وحضرت نصف را خود برمی‌داشته‌اند ونصف را به آن سه فرقهٔ سادات می‌داده‌اند که مذکور شد، وبه هر یك به قدر کفایت ایشان در یك سال می‌داده‌اند، وآنچه زیاد می‌آمده خود برمی‌داشته‌اند،واگر وفا نمی‌کرده از حصهٔ خود تتمه را می‌داده‌اند، وایشان به منزلهٔ عیال امام بوده‌اند.

ودر زمان غیبت احوط آن است که حصهٔ سادات را به عالم عادل اثناعشری بدهندکه به سادات برساند به قدراحتیاج ایشان.

واما نصف دیگر خمس که حصۀ آن حضرت است درزمان غیبت خلاف است، ومشهور آن است که به عالم عادل باید دادکه بر سبیل تتمه به نیابت آن حضرت به سادات بدهـد، واگر چیزی زیاد آید حفظ کند وبعد از خود به عالم دیگر بدهد که اگر سید پریشانی بیابد بدهد، والا از برای آن حضرت ضبط کند، واین فرض در این زمانها بسیار بعید است، زیرا که سادات پریشان بسیار است وخمس دهندگان کم.

وجمعی گفته‌اند که در زمان غیبت ائمه علیهم السلام این‌حصه را بر شیعیان حلال کرده‌اند.

واین بی‌وجه است زیراکه‌از حضرت صاحب الامر علیه‌السلام روایت صریحی نرسیده است که بر شیعیان حلال کرده باشد بلکه خلافش ظاهر است.

زیراکه درزمان غیبت صغراکه هفتاد سال وکسری بود نایبان آن حضرت، اعنی عثمان عمروی وپسر او محمد وحسین بن روح وعلي بن‌محمدسمری رضی الله عنهم حصۀ آن حضرت را بلکه جمیع خمس را از شیعیان می‌گرفتند وبه فرمـودۀ آن حضرت به مردم می‌دادند.

وظاهر آن است کـه در این زمان نیز نائب عام آن حضرت که علمای ربانی ومحدثان وحاملان علوم ایشان‌اند باید بگیرند وبه سادات که عیال آن حضرت‌اند برسانند، والا باید کـه‌سادات‌کـه اشرف خلق‌اند، یا از گرسنگی بمیرند، یا سائل به کف شوند، واز همه کس ذلیل‌تر باشند، زیرا که زکات وصدقات واجب بر ایشان حرام است، وخمس را به عوض آن به ایشان داده‌اند.

وبه سبب اختلافی که در میان علما بهم رسیده است بعضی از

علمای عصر اغنیا را جرأت داده‌اند بر منع خمس، باعث این شده است که اکثر سادات به فقر وفاقه می‌گذرانند، وحقوق ایشان و اجداد ایشان بر ذمت اغنیا می‌ماند.

وبر تقدیری که امام بر ایشان رحم کرده باشد در زمانهای تقیه وخوف وتعدیات که از خلفای جور بر ایشان می‌شد وحلال کرده باشد، ایشان چگونه برخود هموار می‌کندکه عیال وخویشان واقارب امام خودرا در فقرواضطرار بینند و برایشان رحم نکنند، وباز در قیامت امید شفاعت از ایشان داشته باشند، وحال آن که فرموده‌اند که بدترین احوال مردم در روز قیامت وقتی خواهد بود که صاحبان خمس برخیزند وبگویند پروردگارا خمس خود را می‌خواهیم.

وحضرت صادق علیه السلام فرمود: من یك درهم خمس را از شما می‌گیرم وحال آن که مال من از همهٔ اهل مدینه بیشتر است، ونمی‌گیرم مگراز برای آن‌که شما پاك شوید ازگناه واز حقوق ما[1].

وحضرت رسول صلی‌الله علیه وآله فرمود: هر که احسانی به احدی از اهل بیت من بکند من مکافات می‌دهم او را در قیامت.

واکثر علما بر آن‌اند که اگر صاحب مال خود حصهٔ امام علیه السلام را به سادات بدهد بری الذمه نمی‌شود مگر آن که دستش به عالم محدث عادل نرسد، وبه گمان فقیر همهٔ خمس این حکم دارد.

فصل سوم
در بیان فضیلت وکیفیت اعتکاف است

واعتکاف مکثی است در مسجد جامع جهت عبادت، وآن سنت

(۱) من لایحضره الفقیه ۱/ ٤٤.

مؤکد است به مقتضای آیات واخبار بسیار، خصوصاً دردهۀ آخر ماه رمضان، چنان که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه وآله همیشه در دهۀ آخر ماه مبارك اعتکاف می‌نمودند مگر یك سال که در آن جنگ بدر واقع شد، و در سال بعد از آن بیست روزاعتکاف داشتند، ده روز قضای سال گذشته وده روز ادا.

واز آن حضرت صلی الله علیه وآله منقول است که اعتکاف همۀ آخر ماه رمضان برابر است با دو حج ودو عمره.

واعتکاف به نذر وشبه آن مانند عهد وقسم واجاره دادن خود به غیر واجب می‌شود، واگر بر پدر واجب شده باشدونکرده باشد، احوط آن است که پسر بزرگ قضا کند.

وبعضی گفته‌اند که بعد از نیت وشروع کردن واجب می‌شود. وبعضی گفته‌اند روز سوم واجب می‌شود، وهمچنین ششم ونهم و دوازدهم وپانزدهم، وهر چه بالارود به این نسبت.

وبعضی گفته‌اند مطلقاً واجب نمی‌شود تا آن اسباب وجوب به عمل نیاید، واین قول قوی است. واحوط آن است که در اول شبهای مذکور تجدید نیت بکنند به قصد قربت.

ومستحب است که معتکف شرط کند بر پروردگار خود که اگر او را مانعی عارض شود بیرون تواند رفت از اعتکاف، وظاهر جمعی آن است که جایز است اشتراط رجوع به اختیار بی‌تقیید به عارض ومانع، وبعضی در این مضایقه کرده‌اند وظاهراً عارض ومانع اعم از عذر ضروری است.

ومحل این شرط دراعتکاف سنت نزد نیت اعتکاف است ودخول در آن، وجماعتی از اصحاب ذکر کرده‌اند که محل آن در اعتکاف واجب به نذر نزد گفتن صیغۀ نذر است، وخالی از اشکال نیست.

وفایدهٔ شرط آن است که نـزد عارض یا مطلقاً اگـر خواهد رجوع تواند کرد اگر چه‌در روز سوم باشد. وفایدهٔ دیگر آن کـه اگر با شرط رجوع کند قضا بر او واجب نیست.

واما مکان اعتکاف جمعی از اصحاب گفته‌اند که در غیر مسجد مکه ومسجد مدینه ومسجد کوفه ومسجد بصره اعتکاف نمی‌باشد، وبعضی بجای مسجد بصره مسجد مدائن‌راگفته‌اند، وبعضی هردو را گفته‌اند، وخلاف در این باب بسیار است.

ومسجد مدائن دراین زمانهاگویا معلوم نیست. ومسجد بصره در این اوقات در بیابان واقع است واعتکاف در آن مشکل است. و گفته‌اند مراد به مسجد مکه ومدینه آن قدری است کـه در زمان حضرت رسول صلی الله علیه وآله مسجد بوده، وآنچه بعـد الحاق کرده‌اند وظاهراً در هر مسجد جامعی‌اعتکاف توان کرد.

ومراد به مسجد جامع مسجد بزرگی است در بلد که در آنجـا نمازجماعت‌کنند ومخصوص محله نباشد و از اکثر محلات شهر به آنجا برای اقامت جمعه یا جماعت حاضر شوند کو متعدد باشد، مثل مسجد جامع عباسی، ومسجدجامع قدیم در اصفهان، ومسجد آقا نور ومسجد عباس آباد محل تأمل است.

واحوط آن است که اگر در مکه ومدینه وکوفه باشند در غیر آن مسجد مخصوصه واقع نسازند، ودر بلاد دیگر احوط آن است که اگر در مسجد کبیر بلد که مشهور به جامع باشد بجا آورند، واگر مسجد بزرگ‌تر باشد احوط است.

وغایت احتیاط آن است که قصد کندکه اعتکاف می‌کنم دراین مسجد اگر مطلوب شارع باشد به عنوان اعتکاف مقرر فیها، والا در مسجد عبادت می‌کنم از برای رضای خدا قربة الی الله.

وشرط است در اعتکاف لبث سه روز یا بیشتر، ومشهور آن است که دو شب میان داخل‌اند. وبعضی گفته‌انـد شب اولی نیز داخل است، واحوط آن است که نزدیك به غروب آفتاب نیت اعتکاف بکند تا شام روز سوم، واگر تا صبح روز چهارم قصد کند نهایت احتیاط است.

وشرط است در اعتکاف که معتکف روزه باشد، خـواه روزهٔ واجب وخواه سنت، ودر سنت باید به رخصت کسانی باشد کـه رخصت ایشان در روزه سنت شرط است، مانند شوهـر زن را و مالك بنده را.

واحوط آن است که فرزند بی‌رخصت پدر ومادر اعتکاف سنت نکند ومهمان بی‌رخصت مهمان‌دار وبرعکس واقع نسازند.

ونیت در اعتکاف شرط است، وظاهراً قصد قربت کافی است.

و واجب است که بیرون نرود از مسجدی که در آن اعتکاف می‌کند بدون ضرورت، مانند نماز جمعه اگر در غیر آن مسجد کند، یـا عیادت بیمار مؤمن، یا حاضر شدن درجنازهٔ مؤمن، یاقضای حاجت مؤمن، یا برای حاجات ضروری خود مانند بیت‌الخلا رفتن وغسل جنابت اگر محتلم شده باشد، ودرغسل جمعه بنابر قول به‌استحباب آن وسایر اغسال مستحبه اگر در مسجد نتوان کرد اشکالی هست، ومشهور آن است که نمی‌توان کرد.

وهمچنین جایز است بیرون رفتن از برای تحصیل آب ونان و سایر ضروریات اگر کسی نداشته باشد که برای‌او تحصیل نماید.

وهمچنین جایز است بیرون رفتن از جهت گواهی دادن، وگواه شدن اگر دیگری نباشد، ونتوان در مسجد بجاآوردن.

وچون بیرون رود درجائی ننشیند تا برگردد به مسجد، وبهتر آن است که در زیر سقف راه نرود تا ممکن باشد، واز راههای نزدیك‌تر به مطلب برود، وبه بیت الخلای نزدیك‌تر برود اگرممکن باشد، و توقف بسیار زیاده از ضرورت واقع نسازد.

وچون وقت نماز شود نماز را در جای دیگر غیر آن مسجد که محل اعتکاف او است نکنند مگر در مکهٔ معظمه که در همه جا می‌تواند کرد، واگر وقت تنگ شود در جای دیگر می‌تواند کرد، واگر سهواً از مسجد بیرون رود اعتکاف باطل نمی‌شود مگر آن که زمان بسیار بگذرد که او را معتکف نگویند، وهمچنین اگر جبراً او را بیرون برند.

واحوط آن است که جزءبدن را نیز از مسجد بیرون نکنند، و بعضی منع کرده‌اند ازرفتن به بام مسجد، وظاهراً اگرداخل مسجد باشد قصور ندارد.

وبدان که حرام است بر معتکف جماع کردن با زنان در روز وشب، وهمچنین حرام است بوسیدن به شهوت، ودست بر بدن او مالیدن به شهوت، واحوط اجتناب است از هردو اگر چه به شهوت نباشد.

وحرام است طلب منی کردن اگر چه به گفتگو باشد، هرگاه عادتش آن باشد که از او منی آید به سبب آن، واحوط آن است که به عبث دست بر ذکر نمالد.

وحرام‌است‌بوی‌خوش استعمال کردن، وگل بوئیدن هر گلی که باشد علی المشهور. وباید جدال ونزاع باکسی نکند، واحوط آن است که مباحثهٔ علمی نکند مگر به قدر اظهار حق.

وخرید وفروش نکنند مگر برای ضروریات خود وعیال خود، واحوط آن است که وکیلی از برای خود قراردهدکه آنها را بکند، واحوط آن است که مطلق معاملات خود را واقع نسازد حتی عقد نکاح را، و جمیع آنها که در اعتکاف حرام است در روزها وشبها همه حرام است، مگــر خوردن وآشامیدن که در شب جایــز است نه در روز.

وهر چه روزه را باطل می‌سازد اعتکاف را نیز باطل می‌کند اگر در روز به فعل آورد ودر شب افطار می‌تواند کرد، ومفطرات غیر جماع واستمنا را واقع می‌تواند ساخت، واولی اجتناب است از غیر اکل وشرب. واگرجماع کند اعتکــاف او باطل می‌شود، و کفاره می‌دهد اگر اعتکاف واجب باشد.

و در روز اول ودوم اعتکاف سنت خلاف است، واحوط کفاره است اگر چه جماع در شب واقع شود، واحوط آن است که هر چه روزه را باطل می‌کند اگر آنها را واقع سازد کفاره بدهد احتیاطاً، وکفاره بنده آزاد کردن است اگر توانــد، والا دو ماه پی در پی روزه گرفتن، والا شصت مسکین را طعام دادن، وبعضی گفته‌اند مخیر است میان اینها، واول احوط است بلکه أظهر است.

پس اگر جماع در شب واقع شود یك کفاره می‌دهد، واگر در روز ماه رمضان واقع شود دو کفاره می‌دهد یکی‌مرتبه ودیگــری مخیره، وبعضی گفته‌اند اگر در روز غیر رمضان واقع شود باز دو کفاره می‌دهد وآن بی‌وجه است.

وبیع وشرا وسایر محرمات غیر از جماع سبب بطلان اعتکاف نمی‌شود، وکفاره به آنها واجب نمی‌شود، ودر بطلان به استمنا

وکفاره به سبب آن خلاف است، واحوط اتمام است، وکفاره اگر در شب واقع شود استمنا باطل می‌کند اعتکاف را البته، وکفـــاره می‌دهد احتیاطاً. واحکام اعتکاف بسیار است، وبه آنچه ضرور بود اکتفا کردیم، والله الموفق.

سلسلهٔ آثار علامهٔ مجلسی قدس سره

(۱۵)

رسالهٔ
تحدید صاع

تألیف

علامه محمد باقر مجلسی قدس سره

متوفای ۱۱۱۰ ه ق

تحقیق

سید مهدی رجائی

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمدلله وسلام علی عباده الذین اصطفی.

اما بعد: باید دانست که احادیث در تحدید صاع مختلف وارد شده است:

اول: حدیث ابراهیم بن محمد همدانی است که از حضرت امام علی نقی علیه السلام روایت کرده است که صاع شش رطل است به رطل مدینه، و نه رطل است به رطل عراق، و رطل عراق صد و سی درهم است، و رطل مدینه صد و نـود و پنج درهم است. پس صاع هزار و صد و هفتاد درهم می‌شود[1].

وچـون علمای شیعه و سنی اتفاق دارند کـه دینار و مثقال شرعی یکی است، واز احادیث نیز ظاهر می‌شود، واتفاق کرده‌اند که دینار در جاهلیت و اسلام تغییر نیافت.

و أیضاً اتفاق کرده‌اند که هفت دینار ده درهم است، پس درهم شرعی موافق شصت و سه دینـار فـارسی می‌شود از زر ده دانگی قدیم، ومثقال شرعی سه ربـع مثقال متعارف صرافـان است، و بنا بر این صاع نیم من شاه وچهارده مثقال و ربعی می‌شود.

---

(۱) فروع کافی ۱۷۲/٤، ح۹.

وچون احاديث وارد شده است كه درهم زمـان حضرت رسول صلى الله عليه وآله شش دانق بوده است، پس هر دانق ده دينار و نيم مى‌شود به دينار فارسى كه پنجاه ويك شاهى قديم است، واين احاديث كه مذكور شد اكثر در حد صاع فطره وارد شده است.

وموافق حديث سليمان بن حفص مروزى كـه از حضرت امام رضا عليه السلام روايت كرده است كـه صاع پنج مد است، و مد دويست و هشتاد درهم است، و درهم شش دانق است، و دانق شش حبه‌است، و هرحبه برابر دو حبه جواست ازجوهاى وسط نه‌كوچك ونه بزرگ[1].

پس صاع موازى صـد هزار و هشتصد جو مى‌شود، و جو در وزن اختلاف بسيار دارد، وبسا باشد كه نزديك به من شاه بشود، ومد بيست هزار و صد و شصـت جو مى‌شود، و رطل عراق نه‌يك صاع مى‌شود.

وابن بابويه رحمه الله چنين جمـع كرده است ميان احاديث كه صاع غسل را بر خبر سليمان بن حفص بنا نهاده، وصاع‌فطره را بر حديث ابراهيم بن محمد.

و والد فقير رحمه الله ايـن وجه را موجه مى‌دانست، زيرا كه شواهد اخبار براين‌دلالت‌دارد. وگمان‌فقير موافق جمع بين‌الاخبار آن است كه در غير غسل بناى درهم بر خبر سليمان باشد، وبناى عدد صاع ودرهم بر حديث ابراهيم.

پس بنابرتحديد مشهور درهم‌صاع يك‌من‌كهنه‌كه سه‌چهار يك شاه باشد و بيست و يك مثقال ونيم تقريباً مى‌شود، ومد چهاريك اين مقدار، و رطل نه يك اين مقدار، واوقيه موافق احاديث چهل

(١) تهذيب شيخ ١/ ١٣٥.

درهم است، وموافق مشهور بیست مثقال و نیم صرافان می‌شود، وموافق حدیث سلیمان سی مثقال و سه ربع وقیراط به حسب مشهور بیست و یك مثقال شرعی است، وبعضی دوازده یك نیز گفته‌اند.

وتفاصیل هریك در رسالۀ اوزان مذکور است، والله تعالی یعلم حقائق الامور و حججه الکرام علیهم السلام.

سلسلهٔ آثار علامهٔ مجلسی قدس سره

(۱٦)

رسالهٔ
مال ناصبی

تالیف

علامه محمد باقر مجلسی قدس سره

متوفای ۱۱۱۰ هـ ق

تحقیق

سید مهدی رجائی

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمدلله وسلام على عباده الذين اصطفى محمدوآله خيرةالورى.

شيخ طوسى رضى الله عنه در تهذيب به‌سند مختلف فيه ازمعلى ابن خنيس روايت كرده است قال قال أبو عبدالله عليه السلام: خذ مال الناصب حيثما وجدت وادفع الينا خمسه[1].

يعني: بگير مال ناصب را هر جا بيابى و بفرست بسوى ما پنج يك آن را.

وأيضاً از اسحاق بن عمار به سند مجهول روايت كرده است قال قال أبو عبدالله عليه‌السلام: مال الناصب وكل شيء يملكه حلال لك الا امرأته، فان نكاح أهل الشرك جائز، وذلك أن رسول الله صلى الله عليه وآله قال: لاتسبوا أهل الشرك، فان لكل قوم نكاحاً، ولو أنا نخاف أن يقتل منكم برجل منهم، والرجل منكم خير من‌ألف رجل منهم ومائة ألف منهم لامرناكم بالقتل لهم، ولكن ذلك الى الامام[2].

يعني: حضرت صادق عليه السلام گفت: مال ناصبى و هرچيز

(۱) تهذيب ج٦/ ٣٨٧، ح٢٧٤.
(۲) تهذيب ج٦/ ٣٨٧، ح٢٧٥.

که او مالك است حلال است از برای تو مگر زن او، زیرا که نکاح اهل شرك جایز است، یعنی حکم صحیح دارد، و این برای‌آن‌است که رسول خدا صلی الله علیه وآله گفت: دشنام‌مدهید أهل‌شرك‌را، زیرا که مر هر گروه را نکاحی هست، و اگر نه آن بود که ما می‌ترسیم که بکشند مردی از شما را به عوض مردی از ایشان، وحال آن‌که مردی از شما بهتر است ازهزارمرد از ایشان، هرآینه امر می‌کردیم شما را به کشتن ایشان، ولیکن اختیار این کشتن بسوی امام علیه السلام است.

وابن بابویه رحمه الله در کتاب معانی الاخبار به سندی که به اصطلاح متأخرین ضعفی‌دارد روایت‌کرده است ازمعلی بن‌خنیس، قال: سمعت أبا عبدالله علیه السلام یقول: لیس الناصب من نصب لنا أهل البیت لانك لاتجد أحداً یقول أنا أبغض آل محمد، ولکن الناصب من‌نصب لکم وهویعلم انکم‌تتولونا وتتبرؤون من‌أعدائنا[1].

ودر علل الشرایع وعقاب الاعمال نیز این حدیث را روایت کرده است و به جای تتبرؤون من أعدائنا چنین است: وانکم من شیعتنا[2].

یعنی: حضرت صادق علیه السلام گفت: نیست ناصبی کسی‌که نصب عداوت کند برای ما اهل بیت، زیرا که تو نمی‌یابی کسی را که گوید من دشمن می‌دارم آل محمد را، ولیکن ناصب کسی است که نصب عداوت کند برای شما، و حال آنکه داند که شما اعتقاد به امامت دارید و شما از شیعیان مائید. و به روایت دیگر وبیزاری می‌جوئید از دشمنان ما.

و به سند دیگر روایت کرده است: که هر که دشمن ما را سیر

(۱) معانی الاخبار ص۳٦٥.
(۲) علل الشرایع ص ٦۰۱، عقاب الاعمال ص۲٤۷.

کند چنان است که دوست ما را کشته است[۱].

وأحمد بن محمد برقی رحمه الله درکتاب محاسن به‌سند صحیح از ابوبصیر روایت کرده است قال قلت لابي عبدالله علیه السلام: من نصب لعلـي حـرباً کمن نصب لرسول الله صلی الله علیه وآله؟ **فقال:** اي‌والله، ومن نصب لك أنت لاینصب لك الاّ علی هذا الدین کما کان نصب لرسول الله صلی‌الله علیه وآله[۲].

یعنی: گفتم با حضرت صادق علیه السلام که‌هرکه نصب جنگ یا دشمنی کند برای علی چنان است کـه نصب کـرده است برای رسول خدا صلی الله علیه وآله؟ گفت: آری به خدا سوگند، وهرکه نصب کند برای تو و حال آن‌که نصب نکند مگر بـرای آن کـه تو صاحب این دینی، چنان است که نصب حرب و عداوت کرده‌است با رسول خدا صلی الله علیه وآله.

و أیضاً به‌سند صحیح روایت کرده است ازابوبصیر قال:قلت لابي عبد الله علیه السلام أرأیت الراد علی هذا الامر کالراد علیکم؟ فقال: یا أبا محمد من رد علیك هذا الامر، فهو کالراد علی‌رسول الله صلی‌الله علیه وآله[۳].

یعنی: ابوبصیر گفت: عرض‌کرد به‌خدمت حضرت صادق‌علیه السلام که مرا خبر ده که ردّ کنندهٔ بر من این امر را ــ یعنی: دین تشیع و ولایت أهل بیت علیهم السلام را ــ مانند رد کنندهٔ برشما است؟ پس گفت: ای ابو محمد هر که رد کند بر تو این امر را واز

(۱) معانی الاخبار ص ۳٦٥.

(۲) محاسن برقی ص۱۸۵، ح۱۹۵.

(۳) محاسن برقی ص۱۸۵، ح۱۹٤.

تو قبول نکند، مثل کسی است که رد کند بر رسول خدا صلی‌الله علیه وآله گفتهٔ او را.

وکلینی به سند حسن از ابو بصیر روایت کرده است قال: سألني أبو عبدالله علیه السلام عن أهل البصرة ما هم؟ قلت: مرجئة وقدرية وحرورية، فقال: لعن الله تلك الملل الكافرة المشركة التي لاتعبد الله على كل شي[1].

یعنی: سؤال کرد از من ابو عبدالله علیه السلام از اهل بصره که‌چیستند ایشان؟ یعنی چه‌مذهب‌دارند؟ گفتم مرجئه‌اند، و بعضی قدریه‌اند و بعضی حروریه‌اند گفت: لعنت کند خدا این ملّتهای کافر شرك آورنده را که نمی‌پرستند خدا را بر هیچ چیز، یعنی هیچ دین وملت ندارند.

بدان که مرجئه را بر سه معنی اطلاق می‌کنند:

اول: جمیع اهل سنت را مرجئه می‌گویند، برای آن که امیر المؤمنین علیه السلام را تأخیر کرده‌اند از مرتبهٔ اولی به مرتبهٔ چهارم.

دوم: گروهی از ایشان را می‌گویند که اعتقاد دارند که با ایمان هیچ معصیت ضرر نمی‌کند، چنان که با کفر هیچ طاعت منع نمی‌کند، و می‌گویند ایمان کسی که پیغمبران را بکشد مثل ایمان جبرئیل و میکائیل است.

سوم: بر گروهی نیز اطلاق می‌کنند که اعتقاد ایشان آن است که در دنیا حکم به ایمان و کفر هیچ‌کس نمی‌توان کرد.

وقدریه را بر جبریه اطلاق می‌کنند که افعال بنده را از خدا می‌دانند. وبر تفویضیه نیز اطلاق می‌کنند که می‌گویند که خدا را

---

(۱) اصول کافی ۲/٤۰۹، ح۲.

بر افعال بنده هیچ دخلی نیست، بلکه بر افعال بنده قادر نیست.

وحروریه خارجیان را می‌گویندکه به‌امیرالمؤمنین علیه‌السلام ناسزا می‌گویند، زیرا که اول جمعیت ایشان در قریه‌ای شد که‌آن را حرورا می‌گفتند.

وأیضاً بـه سند حسن از فضیل روایت کرده است قال: دخلت علی أبـي جعفر علیه السلام وعنده رجل، فلما قعدت قـام الرجل فخـرج، فقـال لي: یا فضیل ما هذا عندك؟ قلت: وما هو؟ قـال: حروري. قلت: كافر؟ قال: اي والله مشرك[1].

یعنی: فضیل گفت: داخل شدم بر امام محمد باقر علیه السلام و نزد او مردی بود، چون من نشستم بـرخواست آن مرد وبیرون رفت، پس گفت آن حضرت با من كه ای فضیل چیست این مرد نزد تو؟ گفتم: چه مذهب‌دارد؟ گفت: حروری‌است یعنی خارجی است، گفتم: كافر است؟ گفت: آری والله مشرك است.

وبرقی درمحاسن روایت کرده است به سند حسن ازعلی زرگر قال قال: ان المؤمن لیشفع لحمیمه الا أن یكـون نـاصبیاً، ولو أن ناصباً شفع له كل نبي مرسل وملك مقرب ما شفعوا[2].

ظاهراً از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است یعنی گفت: به درستی که مؤمن البته شفاعت می‌کند برای خویش خود، مگر آن که ناصبی باشد، و اگر ناصبی را شفاعت کند از برای او هر پیغمبری مرسل و هر ملك مقرب، هرآینه شفاعت ایشان درحق او مقبول نگردد.

وابن بابویه رحمه الله در کتاب عقاب الاعمال به سند ضعیف

(۱) اصول کافی ۳۸۷/۲، ح۱٤.
(۲) محاسن برقی ص۱۸٦، ح۱۹۸.

ازحمران روایت کرده است عن أبي جعفر علیه السلام قال: لو أن كل ملك خلقه الله عز وجل، وكل نبي بعثه الله، وكل صديق، وكل شهيد شفعوا في ناصب لنا أهل البيت أن يخرجه الله جل و عز من النار ما أخرجه الله أبداً، والله عز وجل يقول في كتابه «ماكثين فيه أبداً»[1].

یعنی: حضرت امام محمد باقر علیه السلام گفت اگر هرملکی که خلق کرده است او را خدا و هر صدیق و هر شهید که شفاعت کنند در کسی که نصب عداوت کند برای ما اهل بیت برای آن‌که بیرون آورد او را خدای عزوجل از آتش، هر آینه بیرون نیاورد خدا اورا هرگز، و خدا می‌گوید در کتاب خود که مکث‌کنندگان‌اند در آن همیشه.

وأيضاً به سند مجهول روایت کرده است از سدیر صراف قال: سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول: ان عدو علي عليه السلام لا يخرج من الدنيا حتى يجرع جرعة من الحميم، وقال: سواء على من خالف هذا الامر صلى أم صام.

وفي حديث آخر قال الصادق عليه السلام: الناصب لنا أهل البيت لا يبالي صام أم صلى أو زنا انه في النار انه في النار[2].

یعنی: گفت شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام که می‌گفت: به درستی که دشمن علی علیه السلام بیرون نمی‌رود از دنیا مگر آن که می‌آشامد جرعه‌ای از حمیم جهنم.

وگفت: مساوی است بر کسی که مخالفت کند دین تشیع را که

(۱) عقاب الاعمال ص ۲۰۷ ـ ۲۵۸.

(۲) عقاب الاعمال ص ۲۱۰.

نماز کند یا روزه بدارد یا زنا کند به درستی که او در آتش است، البته اودر آتش است.

وابن ادریس رحمه الله در کتاب سرائر به سند مجهولی روایت کرده است قال: کتبت الی أبي الحسن علیه السلام أسأله عن الناصب هل احتاج في امتحانه الی أکثر من تقدیمه الجبت والطاغوت واعتقاد امامتهما؟ فرجع الجواب: من کان علی هذا فهو ناصب.

یعنی: گفت نوشتم به سوی امام علی نقی علیه السلام سؤال کردم از ناصبی که آیا محتاج هستم در امتحان کردن او به سوی بیشتر از تقدیم کردن او جبت و طاغوت را یعنی اولی و دومی را بر حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و اعتقاد کردن او به امامت ابوبکر و عمر، پس برگشت جواب که هر که بر این حالت باشد پس او ناصبی است.

و شیخ طوسی در تهذیب و استبصار به‌سند مختلف‌فیه روایت کرده است از سالم بن مکرم عن أبي عبدالله علیه السلام قال‌قال رجل وأنا حاضر: حلل لي الفروج، ففزع أبو عبدالله علیه السلام، فقال له رجل: لیس یسألك أن یعترض الطریق، انما یسألك خادماً یشتریها، أو امرأة یتزوجها، أو میراثاً یصیبه، أو تجارة أو شیئاً أعطیه.

فقال: هذا لشیعتنا حلال، الشاهد منهم والغائب، والمیت‌منهم والحي، وما یولد منهم الی یوم القیامة فهو لهم حلال، أما والله لا یحل الا لمن أحللنا له، ولا والله ما أعطینا أحداً ذمة، و ما عندنا لاحد عهد، ولا لاحد عندنا میثاق[1].

یعنی: گفت مردی به حضرت صادق علیه السلام و من حاضر

(١) تهذیب ١٣٧/٤، استبصار ٥٨/٢.

بودم که حلال گردان برای من فرجها را، پس اثر بیمی در آن حضرت ظاهر شد، و شاید برای تقیه باشد، پس مرد دیگر گفت با آن حضرت که او از تو سؤال نمی‌کند که برود و راه مردم را بزنند و مال ایشان را بگیرد، سؤال نمی‌کند مگر خادمی را که بخرد او را، یا زنی را که تزویج نماید او را، یامیراثی که به او برسد، یا تجارتی یا چیزی که به او بخشیده شود.

پس حضرت گفت این از برای شیعهٔ ماحلال است، برای هر که حاضر باشد از ایشان و هر که غائب باشد، برای مردهٔ ایشان و زندهٔ ایشان وهر که از ایشان متولد شود تا روز قیامت، پس‌آنچه گفتی بر ایشان حلال است، و بخدا سوگند که حلال نیست اینها مگر برای کسی که ما از برای او حلال کنیم، و نه بخدا سوگند نداده‌ایم احدی را امانی، ونیست نزدما برای‌احدی‌عهدی، ونیست برای احدی نزد ما پیمانی.

ودر کتاب علل الشرایع وکتاب تهذیب وکتاب استبصار به سند صحیح از زراره ومحمد بن مسلم روایت‌کرده‌اند عن أبی‌جعفر علیه السلام قال قال أمیرالمؤمنین علیه السلام: هلك الناس فی بطونهم وفروجهم، لانهم لم یؤدوا الینا حقنا، ألا وان شیعتنا من ذلك وأباءهم فی حل[1].

یعنی: امام محمدباقرعلیه‌السلام‌گفت‌که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام گفت که هلاك شدند مردم به سبب شکمهای خود و فرجهای خود، زیرا که ایشان ادا نمی‌کنند به سوی ما حق ما را، و به‌درستی که شیعهٔ ما از این و پدران ایشان در حلال بوده‌اند، یعنی بر ایشان حلال است.

---

(۱) تهذیب ٤/۱۳۷، استبصار ۵۸/۲، علل الشرایع ص۳۷۷.

ودر کلینی وتهذیب واستبصار وعلل الشرایع به سند صحیح از ضریس کناسی روایت‌کرده است قال‌قال أبوعبدالله علیه‌السلام: أتدری من أین دخل علی الناس الزنا؟ فقلت: لاأدري جعلت فداك. قال: من قبـل خمسنا أهل البیت، الا شیعتنا الاطیبین، فانه محلل لهم ولمیلادهم[1].

یعنی: حضرت امام جعفر صادق علیه السلام گفت: آیا میدانی از کجا داخل شد بر مردم زناکردن؟ پس گفتم: نمی‌دانم فدای تو گردم. گفت: ازجهت خمس ما اهل بیت مگرشیعهٔ ماکه‌پاکیزه‌ترین خلق‌اند، پس به درستی که آن حلال کرده شده است از برای ایشان و از برای متولدشدن ایشان که حلال‌زاده باشند.

وایضاً در تهذیب به سند صحیح از فضیل روایت کرده است عن أبي‌عبدالله علیه السـلام قال: من وجد بـرد حبنا علی کبـده، فلیحمده الله علی أول النعم، قال قلت: جعلت فداك ما أول النعم؟ قال: طیب الولادة، ثم قال أبوعبدالله علیه السلام: قال‌أمیرالمؤمنین علیه السلام لفاطمـة علیها السلام: احلي نصیبك من الفيء لاباء شیعتنا لیطیبوا، ثم قال أبوعبدالله علـیه السلام: انا أحللنا امهات شیعتنا لابائهم لیطیبوا[2].

یعنی: حضرت صادق علیه السلام گفت هر کـه بیابد سردی و لذت دوستی ما را بر جگرخود، پس حمدکند خدا را براول نعمتها.

فضیل گفت: گفتم فدای تو شوم کدام است اول نعمتها؟

گفت: پاکیزگی ولادت یعنی حلال‌زادگی، پس گفت ابوعبدالله علیه‌السلام که گفت امیرالمؤمنین علیه السلام مر فاطمه را علیها

---

(۱) اصول کافی ۱/۴۵۹، تهذیب۴/۱۳۶، استبصار ۲/۵۸،
(۲) تهذیب ۴/۱۴۳.

السلام که حلال گردان بهرۀ خود را از غنیمت وفایده‌ها که از تو است برای پدران شیعۀ ما، پاك وپاکیزه شوند از حرام‌زاده بودن، پس ابوعبدالله علیه السلام گفت: به درستی که ما حلال کردیم مادران شیعیان خود را برای پدران ایشان تا پاکیزه شوند یعنی حلال‌زاده باشند.

وعلی بن ابراهیم در تفسیر به سند معتبر روایت کرده است که امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: کسی که مخالف شما است در دین هر چند عبادت کند وجهد کند در عبادت از اهل این آیه «وجوه یومئذ خاشعة * عاملة ناصبة * تصلی ناراً حامیة» یعنی روی چند در روز قیامت ترسناك وخوار باشند که در دنیا عمل می‌کرده باشند و تعب می‌کشیده باشند در عبادت برافروزند آتشی را بسیار گرم[1].

و در کلینی وثواب‌الاعمال چندین حدیث به‌این‌مضمون روایت شده است در تفسیر این آیه[2].

و در عیون اخبار الرضا به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که حق تعالی در شب معراج بارسول خود صلی الله علیه وآله خطاب کرد که ای محمد اگر بنده‌ای مرا عبادت کند تا مانند مشك پوسیده شود وچون به نزد من آید اعتقاد به امامت یکی از امامان نداشته باشد اورا در بهشت خود جا ندهم[3].

ودر تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام مذکور است که هر

---

(۱) تفسیر علی بن ابراهیم قمی ۲/۴۱۸.

(۲) عقاب الاعمال ص۲۴۷، ح۳.

(۳) عیون اخبار الرضا علیه السلام ۱/۵۸.

که انکار امامت امیرالمؤمنین علیه السلام وخلفای او علیهم السلام نماید همیشه درجهنم خواهد بود واز اهل این آیه است «بلی من کسب سیئة وأحاطت به خطیئته فأولئك أصحاب النار هم فیها خالدون»[1].

وکلینی به سند معتبر از امام محمد باقر علیه السلام در تفسیر همین آیه روایت کرده است که اگر انکار کند امامت امیرالمؤمنین علیه السلام را در آتش جهنم ابدالاباد خواهد بود[2].

و در کتاب خصال به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که سه کس‌اند که سخن نمی‌گوید با ایشان خدا در روز قیامت ونظر رحمت به سوی ایشان نمی‌افکند وعمل ایشان را نمی‌پسندد واز برای ایشان است عذاب الیم: کسی کـه دعوی کند امامت امامی را که از جانب خدا امام نباشد، وکسی‌که انکار کند امامت امامی را که‌ازجانب خدا امام‌باشد، وکسی‌که گمان‌کند که این دو کس را در اسلام بهره‌ای هست[3].

ودر معانی الاخبار به سند معتبر روایت کرده است که حضرت صادق علیه السلام حمران را گفت که ریسمان بکش در میان خود واهل عالم هر که مخالف تو باشد در این دین‌که داری پس او زندیق است، هر چند فرزند محمد وعلی وفاطمه باشد صلوات الله علیهم أجمعین.

و در ثواب الاعمال به سند معتبر از امام محمد باقر علیه‌السلام روایت‌کرده است‌که حق تعالی علی علیه السلام راعلمی و نشانه‌ای گردانیده است در میان خود ومیان خلـق خود، ومیان او وخلقش نشانه‌ای به غیر آن حضرت نیست، پس هـر که متابعـت او کند

(۱) تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام ص۳۰۵.
(۲) اصول کافی ۱/۴۲۹، ح۸۲.
(۳) خصال ص ۱۰٦.

مؤمن است، وهر که انکار او کند کافر است وهر که شك در اوکند مشرك است[1].

ودر حدیث معتبر دیگر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که اگر انکار امیرالمؤمنین‌کنند جمیع اهل‌زمین هرآینه خدا همه را داخل جهنم کند[2].

ودر محاسن برقی روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرمود: ترك کنندگان ولایت علی علیه السلام که انکار فضل اومی‌نمایند ومعاونت دشمنان اومی‌کنند بیرون‌اند از اسلام اگر براین اعتقاد بمیرند[3].

و در اکمال الدین به سندهای معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که هر که بمیرد واعتقاد به امامت امام حق نداشته باشد مرده‌است مردن جاهلیت وکفر وشرك وضلالت[4].

ودر حدیث دیگر از حضرت امام موسی علیه السلام روایت کرده است که هر که شك کنددر امام زمان خود پس به تحقیق که کافر شده است به جمیع آنچه خدا فرستاده است[5].

وشیخ طوسی‌درامالی به سندموثق ازحضرت صادق‌علیه‌السلام روایت‌کرده است که هرکه در روز قیامت بیاید با اعتقاد به امامت امام جائری که از جانب خدا نیست، وانکار امامت ما کند هر آینه حق‌تعالی او را سرنگون در آتش اندازد[6].

(۱ ــ ۲) عقاب الاعمال ص۲۰۹.

(۳) محاسن برقی ص ۱۸۶، ح۲۰۱.

(٤) اکمال الدین ص ٤۱۲، ح۱۱.

(٥) اکمال الدین ص ٤۱۳، ح١٤.

(٦) امالی شیخ طوسی ۳۲/۲.

وایضاً از حضرت امـام زین‌العابدین علیه السلام روایت کرده است که اگر بنده‌ای بیاید در روز قیامت با عمل هفتاد پیغمبر خدا این را از او قبول نکنند تا خدا او را ملاقات کنـد با ولایت من و ولایت اهل بیت من[۱].

ودر علل الشرایع به سند صحیح روایت کرده است کـه داود ابن فرقد از حضرت صادق علیه السلام سؤال نمود که چه می‌گوئی در کشتن ناصبی؟ فرمود: خونش حلال است، ومی‌ترسم که تو را به عوض او بکشند، اگر توانی که دیواری بر سر او بگردانی یا او را در آبی غـرق کنی که کسی بر تو گواهـی ندهد کـه او را کشته‌ای بکن. داود گفت: چه می‌فرمائی در مالش؟ فرمـود: مالش را تلف کن تا توانی[۲].

وکلینی به سند معتبر از حضرت صادق علـیه السلام روایت کرده است که هر که شریك گرداند با امامی که از جانب خدااست امامي را که از جانب خدا نیست و مشرك است[۳].

(۱) امالی شیخ طوسی۱/ ۱٤٠.
(۲) علل الشرایع ص ٦٠١، ح٥٨.
(۳) اصول کافی ۱/۳۷۳، ح٦.

سلسلهٔ آثار علامهٔ مجلسی قدس سره

(۱۷)

رسالهٔ کفارات

تألیف

علامه محمد باقر مجلسی قدس سره
متوفای ۱۱۱۰ هـ ق

تحقیق

سید مهدی رجائی

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمدلله وسلام علی عباده الذين اصطفی محمدو آله خيرة الوری.

اما بعد: کفاره بر دو نوع است:

اول: کفارات احرام حج وعمره، وآنها را در رسالهٔ حج بيان کرده‌ام:

دوم: ساير کفارات است وآنها بسيار است، بعضی متفق عليه، وبعضی مختلف فيه، وبعضی واجب، وبعضی سنت، وبعضی به ترتيب، وبعضی به تخيير، وهمه را با يك ديگر بر سبيل اجمال برای طالبان ادراك سعادات ابدی، ومحصلات نجات عقوبات اخروی بيان می نمايد:

اول: کفارهٔ افطار روزهٔ ماه مبارك رمضان است، وآن واجب می‌شود به خوردن و آشاميدن چيزی که خوردن وآشاميدن آن متعارف و معتاد باشد اتفاقاً، و در غير معتاد خلاف است، و اشهر و اقوا وجوب است، و به جماع کردن در قبل زن اتفاقاً و در دبر زن علی الاقوی، و به باقی ماندن برجنابت عمداً تا طلوع صبح علی الاقوی.

وبه خوابيدن با جنابت بی نيت غسل تا صبح علی الاحوط، وبه خوابيدن بعد از بيدار شدن يك مرتبه يا زياده تا صبح علی

الاحوط، وبه رسانیدن غبار غلیظ به حلق بنابر قول جمعی، وبه طلب منی کردن ودست بازی کردن یا مکرر نظر کردن به زنی تا منی بیاید علی الاحوط، وبه قی کردن عمداً بنابر قول بعضی، و به حقنه کردن وشاف عمد کردن بنابر قول بعضی.

وبه دروغ بستن بر خدا ورسول وائمهٔ هدی علیهم السلام بنابر قول بعضی، وبه سر فرو بردن عمداً در آب بنابر قول بعضی.

هرگاه یکی ازاین امور را به‌عمل آورد عمداً ومسأله داند کفاره باید داد، در بعضی اجماعاً ودر بعضی احتیاطاً، واگر از روی سهو باشد کفاره ندارد، واگر مسأله نداند در کفاره خلاف است، و احوط کفاره است.

واگر افطار به حلال باشد کفاره یك بنده آزاد کردن، یا دو ماه پی در پی روزه گرفتن، یا شصت مسکین طعام دادن است، و بعضی به ترتیب قائل شده‌اند، یعنی اگر قادر باشد بر بنده آزاد کردن آن مقدم است، والا دو ماه روزه، واگر از این نیز عاجز باشد شصت مسکین را طعام بدهد.

واگر افطار به حرام کرده باشد، مانند شراب ولحم خنزیر ومال مغصوب دانسته وزنا ولواط، بعضی از علما قائل شده‌اند که هر سه کفاره بر او واجب می‌شود، وبعضی مانند افطار به حلال می‌دانند، واول احوط است.

دوم: هرگاه در قضای روزهٔ ماه رمضان بعد از زوال افطار کند، مشهور آن است که کفاره واجب است، وبعضی سنت می‌دانند، واشهر واقوا آن است که کفاره طعام دادن ده مسکین است. واگر عاجز شود سه روز روزه می‌گیرد، و بعضی مخیر میان این دو می‌دانند، وبعضی کفارهٔ قسم، وبعضی کفارهٔ افطار ماه رمضان لازم می‌دانند.

سوم: کفارهٔ ظهار است که کسی با زن خود بگوید: أنت علي كظهر أمي. یعنی: تو بر من مانند پشت مادر منی یاخواهر یاسایر محارم علی الاشهر. اگـر این را بگوید در وقتی کـه زن حائض نباشد، و در آن طهـر بـا او جمـاع نکرده باشد، و در حضور دو عادل بگوید، اگر خواهد جماع کند، باید که‌کفاره بدهد، واگر بدون کفاره جماع کند، دو کفاره بـر او واجب می‌شود بنا بـر مشهور. وکفاره یك بنده آزادکردن‌است، واگر عاجز باشد دوماه پیاپی روزه داشتن، و با عجز شصت مسکین اطعام کردن.

چهارم: کفارهٔ ایلا است، یعنی قسم بخورد کـه زوجهٔ دائمهٔ خود را چهار ماه یا زیاده وطی نکند و زن او را به‌نزد حاکم شرع برد، وحاکم حکم کند که او را طلاق بگوید یـا وطی‌کند واختیار وطی نماید، باید که کفاره بدهد، وکفاره‌اش کفارهٔ قسم است‌که بعد از این مذکور می‌شود ان شاء الله.

پنجم: کفارهٔ مخالفت قسم است، به آن که قسم خورد به‌اسمای مقدسهٔ خدا برگردن فعلی که ترکش رجحـان نـداشته باشد، یا نکردن فعلی که فعلش رجحان نداشته بـاشد، ومخـالفت آن قسم نماید. وکفاره‌اش آن است که یك بنده آزاد کند، یا ده مسکین را اطعام، واگر از هر دو عاجز شود سه روز پیاپی روزه بدارد.

ششم: کفارهٔ مخالفت نذر است، به آن که نذر کند فعل امری را که راجح باشد، یا ترك امری را کـه مرجوح بـاشد ومخالفت نماید. وکفاره‌اش بعضی گفته‌اند مانند کفارهٔ قسم است.

وبعضی گفته‌اند مانند کفارهٔ افطار ماه رمضان است یك‌بنده آزاد کردن، یا دو ماه روزه گرفتن، یا شصت مسکین طعام دادن. و بعضی گفته‌اندکه اگر نذر تعلق به‌روزه داشته‌باشد، کفارهٔ افطار

ماه رمضان است، واگر تعلق به غیر روزه داشته باشد، کفاره‌اش کفارهٔ قسم است، و این قول خالی از قوتی نیست، و أحوط کفارهٔ ماه رمضان است مطلقاً.

هفتم: کفارهٔ عهد است که با خدا کرده باشد که امر راجحی یا غیر مرجوحی را به عمل‌آورد، یا ترك کند امر غیر راجحی یا مرجوحی را و مخالفت آن عهد نماید. و در کفاره‌اش مانندکفارهٔ نذر خلاف است، واحوط آن است که در نذر مذکور شد.

هشتم: قسم خوردن به عنوان بی‌زاری از خدا و رسول و ائمه هدی علیهم السلام است، و در حرام بودن چنین قسمی خلافی نیست، ولیکن در وجوب کفاره به چنین قسمی یاد کردن خلاف است. بعضی گفته‌اند که کفاره‌اش کفارهٔ ظهار است، اول بنده آزاد کردن، و با عجز از آن دو ماه روزه داشتن،و با عجز از آن شصت مسکین اطعام کردن، واگر عاجز شود سه روز متوالی روزه بدارد. وبعضی گفته‌اند کفاره‌اش کفارهٔ نذر است.

وابن‌بابویه گفته است سه روز روزه بدارد و ده مسکین را طعام بدهد. وبعضی گفته‌اند گناه کرده است و کفاره ندارد.

و در حدیث صحیح وارد شده است که صفار به حضرت امام حسن عسگری علیه السلام نوشت که مردی سوگند یاد کرد به بیزاری از خدا و رسول و مخالفت کرد، توبه وکفارهٔ او چیست؟ حضرت فرمودند: ده مسکین را طعام می‌دهد، هر مسکینی را یك مد، و طلب آمرزش می‌کند از خدا[1].

وبعضی از علما به این مضمون قائل شده‌اند و خالی از قوتی نیست.

وأیضاً خلاف کرده‌اند که این کفاره برای اصل سوگندخوردن

(۱) فروع کافی ۷/۴٦۱، ح۷.

است یا برای مخالفت سوگند کردن است، و بایدکه چنین سوگندی یاد نکنند و اگر بکنند بــه محض سوگند عمل بــه قــول اول بکنند، اگرچه ظاهر آن است که عمل به روایت مجزی است.

نهم: بعضی از علما قائل شده‌اند که زنی که در مصیبت موی سر خود را ببرد، کفارهٔ افطار ماه رمضان می‌دهد به ترتیب برقول بعضی، وبر تخییر بر قــول بعضی. وبعضی گفته‌اند گناه دارد و کفاره ندارد. وروایتی شده است که کفارهٔ افطار مــاه رمضان لازم است. واحوط عمل به روایت است.

دهم: هرگاه زنی در مصیبت موی خود را بکند یا روی خود را بخراشد یا مردی جامهٔ خود را در مرگ فرزند خود یا زوجهٔ خود چاك کند، کفارهٔ قسم لازم می‌شود بنا بر قول بعضی، و روایتی بــر این مضمون وارد شده است و احــوط است هرچند وجوب ثابت نیست.

یازدهم: مردی که زن متعه یا کنیز خود را در ایام حیض جماع کند درقبل، بعضی‌کفاره واجب دانسته‌اند و بعضی‌سنت، ومشهور میان علما آن است که اگر در اول حیض باشد یك اشرفی تصدق می‌کند، و در وسط حیض نیم اشرفی، ودرآخر حیض ثلث‌اشرفی، و احوط عدم ترك کفاره است.

دوازدهم: کسی که به خواب رود ونماز خفتن نکرده باشد تا نصف شب بگذرد، بعضی گفته‌اند که واجب است که آن روز را روزه بدارد، واشهر استحباب است، وبعضی عامد و ناسی را نیز ملحق کرده‌اند، و مشهور آن است که بر تقدیر وجوب اگر روزه ندارد گناه کــرده است و کفاره ندارد، و بعضی لازم دانسته‌اند

کفارهٔ ماه رمضان، و این قول ضعیف است، واحوط آن است که یك روز قضا بگیرد.

سیزدهم: کفارهٔ قتل عمد است که دانسته کسی را بکشد، یا کاری که غالباً کشنده باشد نسبت به کسی واقع سازد و او کشته شود گو قصد کشتن نداشته باشد، کفاره‌اش آن است که یك بنده آزاد کند ودو ماه متوالی روزه بدارد، وشصت مسکین‌راطعام‌دهد.

چهاردهم: کفارهٔ قتل است که کسی را به‌نادانی بکشد باآن‌که قصد قتل نداشته، وکاری کند که غالباً کشنده نباشد و او کشته شود، مانند آن که طفلی را برای تأدیب بزند و اوبه‌میرد، یاتیری بسوی آهوئی بیندازد و به شخصی خورد وکشته شود، یا در راه کسی بخورد و او بیفتد و بمیرد.

و اگر خود مباشر قتل نباشد وکاری‌کند که آن سبب قتل شود، مثل آن که چاهی در راهی بکند، وکسی در آن چاه بیفتد وبمیرد، یا سنگی بر سر راهی بگذارد و باعث قتل کسی شود، مشهور آن است که کفاره لازم نمی‌شود هرچند دیه لازم شود.

وکفاره‌اش بنده آزاد کردن است، وبعد از عاجز شدن از آن دو ماه متوالی روزه داشتن، و بعـد از عجز از آن شصت مسکین طعام دادن است.

پانزدهم: اگر کسی زنی را درعدهٔدیگری تزویج کند، می‌باید از آن زن مفارقت کند، و به قـول بعضی از علمـا پنج صاع آرد تصدق می‌کند، واحوط آن است که اگر زن دیگری‌را عقد کندنیز این کفاره را بدهد یا پنج درهم تصدق کند.

شانزدهم: کسی که مملوك خود را زیاده از حد شرعی بزند، بعضی از علما گفته‌اند موافق بعضی از روایات واجب است که‌آن

مملوك را به کفارهٔ آن عمل آزاد کند، واین احوط است. واگر او را بکشد به عمد کفارهٔ جمع می‌دهد، واگر به خطا بکشد کفارهٔ قتل خطا می‌دهد، و واجب است که قیمت آن غلام را تصـدق کند بنا بر مشهور.

هفدهم: کسی که روزهٔ مـاه رمضان را افطار کند بـه سبب بیماری، اگر تا ماه رمضان دیگر بیمار باشد اشهر و اقوا آن‌است کـه قضا ساقط می‌شود، و بـرای هر روز یك مد یـا دو مد طعام می‌دهد علی الخلاف، وبعضی گفته‌اند قضا می‌کند. وابـن جنید رحمه الله گفته است احتیاطاً هر دو را می‌کند.

و اگر در مابین دورمضان آزارش برطرف شود وقادر برروزه باشد و بدون عذری تأخیر کند تا آن که ماه رمضان دیگربیاید، اشهر واقوا آن‌است کـه بعد از ماه رمضان هم قضا می‌کند، وهم برای هر روز یك مد یا دو مد می‌دهد. وبعضی کفاره را واجب ندانسته‌اند.

وبعضی گفته‌اند کفاره درصورتی است که عزم برقضانداشته باشد، اگر عازم بر قضا باشد وبعد از تنگ شدن وقت بیماری یا عذر دیگر عارض شود قضا باید کرد و کفاره لازم نیست، وقول اول قوی‌تر است.

هجدهم: نـوادر کفارات است. از حضرت صادق علیه السلام منقول است کـه کفارهٔ عمل سلطان قضای حـوائج مؤمنان است، وکفاره به سبب آن است که برای آن شخصی که او را غیبت‌کرده است استغفار کند.

وکفارهٔ مجلس آن است کـه چون از مجلس بـرخیزد بگوید: «سبحان ربك رب‌العزة عما یصفون وسلام‌علی المرسلین والحمدلله

رب العالمین» وکفارهٔ خنده آن است که بگوید: «اللهم لا تمقتني» یعنی: خداوندا مرا دشمن مدار و بر من غضب مکن.

واما احکام کفارات مذکوره، پس در چند فصل بیان می‌شود:

اول: هرگاه بنده باید آزاد کرد در کفارهٔ قتل می باید آن بنده مؤمن باشد و در باقی کفارات خلاف است، واحوط رعایت ایمان است. و در کفارهٔ قتل احوط آن است که بالغ باشد، و در غیر آن مرد و زن و بالغ و نابالغ مجزی است.

و باید که آن بنده کور وصاحب خوره وزمین‌گیر نباشد، ومولی جراحتی به او نرسانیده باشد که موجب عتق او باشد. و بعضی گفته‌اند که باید خصی ولال وکر نباشد و ولدالزنا نباشد، ومشهور آخر است، واحوط ترك است، وغلام گریخته را مشهور آن است که آزاد می‌توان کرد تا علم به مرگش بهم نرسد، وبعضی شرط کرده‌اند که خبری از او رسد، وبعضی شرط کرده‌اند که ظن حیات او باشد.

دوم: در کفارهٔ مرتبه، تا از بنده آزادکردن عاجز نشود به‌روزه منتقل نمی‌شود وهر جا که روزهٔ دوماه باشد می باید متوالی بگیرد، وتوالی به یك ماه و یك روز که متصل بگیرد به‌عمل می‌آید، به‌این معنی که اگر بعد از آن بدون عذر افطار کند نباید ازسر بگیرد، وآیا تفریق جایز است بی‌عذری یا حرام است؟ اول اظهر است وثانی احوط.

واگر پیش از یك ماه و یك روز بی‌عذر افطار کند ازسر می‌گیرد، و اگر به عذری باشد مانند حیض و نفاس و بی‌هوشی و دیوانگی وبیماری و سفر ضروری، بعد از زوال عذر بنا می‌گذارد وتمام می‌کند، وهمچنین اگر مجبور شود در افطار روزی بنا بر

اقوا. و هر جا که کفارهٔ دو ماه متوالی باشد، اگر کفاره دهنده بنده باشد یك ماه پی‌درپی می‌گیرد علی الاقوی.

سوم: هرجا که اطعام لازم شود مشهور آن است که به هر یك آن‌قدر طعام بخوراند که سیر شود، وبهتر آن است که نان‌خورشی با نان ضم کند، مانند خرما یا گوشت یا سرکه. و بعضی گفته‌اند می‌باید چاشت و شام هر دو به هر مسکین بخوراند آن قدر که سیر شوند، واحوط این است اگرچه اظهرآن است که به یك‌وقت اکتفا توان نمود.

و اگر خواهد طعام را به مسکین می‌توان داد، و در مقدار آن خلاف است، بعضی یك مد گفته‌اند، وبعضی دو مد، و احوط دو مد است، واحوط آن است که با آن‌نان خورشی نیز بدهد، چنانچه بعضی واجب دانسته‌اند، و در طعام دادن کوچك و بزرگ تفاوت نمی‌کند، احوط آن است که حصهٔ اطفال را به ولی شرعی ایشان بدهد، و اگر طعام خوراند ظاهراً صغیر و کبیر را با هم تواند ضم کرد، واگر دو طفل را به‌جای یك‌مرد حساب کند احوط‌است.

ودر یك کفاره دو حصه را به یك مسکین نمی‌توان داد، مگرآن که مستحق یافت نشود، و احوط آن است که تا ممکن باشد به غیر مؤمن ندهد، و به پریشان بسیار پریشان بدهد که مسکین بر او صادق باشد، و مد چهار یك صاع است، و صاع یك من تبریز و چهارده مثقال و ربع است بنا بر مشهور، و چون در احادیث اختلافی در تحدید صاع و مد هست احوط آن است که به جای دو مد نیم من شاه تقریباً بدهد.

چهارم: درجائی که کسوت باید داد، در زن پیراهن ومقنعه با هم مجزی است، و درمرد بعضی به یك جامه مانند پیراهن‌اکتفا

کرده‌اند، و بعضی دوجامه لازم می‌دانند، و بهتر آن است که پیراهن و قبا بدهد یاقبا و بالاپوش، و بهتر آن است که نو باشند، وجامهٔ طفل را بهتر آن است که به رخصت ولی بر او به‌پوشانند.

پنجم: هرگاه از عتق رقبه عاجز شود و شروع کند در روزه، و بعد از آن قادر شود بر بنده آزاد کردن روزه او را مجزی است، و بهتر آن است کـه ترك کند روزه را و بنده آزاد کند، خصوصاً هرگاه کمتر از يك ماه و يك روز روزه داشته باشد.

و جمعی از اصحاب قائل شده‌اند کـه هرگاه بر کسی دو مـاه متوالی روزه واجب شود و عاجز باشد از گـرفتن آن هجده روز روزه می‌دارد، و اگر نتواند برای هر روز مدی از طعام، و اگر نتواند استغفار می‌کند، و اشهر و اقوا آن است که از هر کفاره که عاجز شود استغفار بدل آن می‌شود، مگر کفارهٔ ظهار که بعضی گفته‌اند که تا کفاره ندهد وطی زن بر او حلال نمی‌شود هرچند عاجز باشد، واگر بعداز عجز واستغفار برکفاره‌قدرت بهم رساند احوط آن است که باز کفاره را به عمل بیاورد.

به اینجا ختم کردم رساله را والحمدلله اولا و آخراً، وصلی‌الله علی محمد و آله الطاهریـن، وکتبه مؤلفه الحقیر محمد بـاقر بن محمد تقی في شهر صفر ختم‌بالخیر والظفر لسنة احدی و تسعین بعد ألف.

سلسلهٔ آثار علامهٔ مجلسی قدس سره

(۱۸)

رسالهٔ
مفتتح شهور

تالیف

علامه محمد باقر مجلسی قدس سره

متوفای ۱۱۱۰ ه ق

تحقیق

سید مهدی رجائی

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي جعل الشمس ضياءاً والقمر نوراً، فقدر بهما ليالي واياماً و سنين و شهوراً ليبتغوا من ربهم فضلا موفوراً، والصلاة والسلام على شمسي عالم الايجاد وركني السبع الشداد محمد وعلي وآلهما الامجاد الانجاد.

اما بعد: چون بعضى از اخبار در باب علم به مفتتح شهور از اهل بيت عصمت و طهارت گرديده كه مخالف مشهور بين الاصحاب است، ومضامين آنها نيز خالى از غموض و اشكالى نيست، لهذا بعضى داعى را مأمور ساختند كه توضيح مضامين و احكام آنها نموده. و توضيح آن مطالب در ضمن چند مقصد مى نمايد:

مقصد اول

در بيان معنى ماه و سال شمسي و قمرى است

بايد دانست كه چون اهل عالم را ضرور است از براى ضبط تواريخ حوادث از عمرها و قرضها ومبايعات و معاملات ودولتها، وايضاً در تعيين مواقع امور شرعيه از صوم و صلاة وعبادات از

تعیین ایام و ترکیب آنها با یک‌دیگر، و باید بنایش بر حرکات اجرام سماویه باشد، ومشهورترین آنها آفتاب وماه است.

لهذا در شرع وعرف بنای ماه وسال را که معیار تواریخ شرعیه وعرفیه‌اند بر این دو کوکب گذاشته‌اند، چنان‌که حق‌تعالی در آیات بسیار اشاره به این اسرار نموده است، کما قال تعالی «والشمس والقمر حسباناً ذلك تقدير العزيز العليم»[1] وباز فرموده است «هو الذي جعل الشمس ضياءاً والقمر نوراً وقدره منازل لتعلموا عدد السنين والحساب»[2] واز این باب آیات بسیار است.

وقمر را درحساب ماه اصل قرار داده‌اند، چون ماه از یک دور قمر بهم‌می‌رسد. وشمس را درحساب سال اصل قرار داده‌اند، چون از یک دور حرکت آفتاب بهم می‌رسد، وچون دوازده دور قمر نزدیک است به یک سال شمسی آن را سال قمری گویند.

وچون آفتاب در هر سال دوازده برج را قطع‌می‌کند، مدت قطع آن یک برج را وآن نزدیک است به یک ماه قمری آن را ماه شمسی گویند، ومدت مکث آفتاب در برجها مختلف است.

وسال شمسی مدت گردیدن آفتاب است از نقطهٔ معینی از فلك البروج، مانند اول حمل تا آن که باز به آن نقطه برگردد به حرکت خاصهٔ خود، وآن در مدت سیصد وشصت وپنج روز وربع یک روز است مگر کسر قلیلی.

وسال‌قمری سیصدو پنجاه وچهار روز است وپنج‌یک وشش‌یک یک روز، یعنی یازده جزء از سی جزء یک روز، واین کمتر است

(۱) سورهٔ انعام: ٩٦.
(۲) سورهٔ یونس: ٥.

از سال شمسی به ده روز و بیست ساعت ونیم نجومی تقریباً.

و به این سبب ماههای قمری در چهار فصل می‌گردد، مثل آن که ماه رمضان گاهی در فصل بهار وگاهی در زمستان می‌افتد، و بنای نسیء که در جاهلیت شایع بوده و حق تعالی در قرآن مجید منع از آن فرموده نیز بر این است، چنانچه در بحار الانوار تحقیق آن نموده‌ام.

واول ماه قمری را یهودان و بعضی از ترکان از وقت اجتماع آفتاب وماه در یك درجه می‌دانند که وسط محاق است. ومسلمانان اول ماه را از دیدن هلال می‌دانند وآخرش را دیدن هلال دیگر.

و منجمان این را ترجیح داده‌اند، برای آن که در محاق چون ماه از نور آن چیزی نمی‌نماید‌گویا معدوم شده‌است، وچون هلال می‌نماید گویا الحال متولد شده است از عدم وبیرون آمده است از شیمهٔ ظلمت.

وآنچه فقیر را به خاطر می‌رسد آن است که جناب مقدس الهی برای آسانی کار برعامهٔ عبادبنای فرائض وسنن را برامری چند گذاشته، وبه وقتی چند منوط گردانیده است که بر همهٔ خلق استعلام آنها در نهایت سهولت باشد، وعوام وخواص به آنها یك نسبت داشته باشند.

چنان که فریضهٔ صبح را به روشنی افق منوط گردانیده است که هر که چشم دارد می‌بیند، وزوال را به زیاد شدن سایه‌ها، و مغرب را به غروب قرص یا ذهاب حمره.

واگرفریضه‌رابه‌چهارساعتی یاده‌ساعتی‌روزمنوط‌می‌گردانید، بایست آلتهابرای استعلام ساعات پیداکنند، وبر اکثرعوام‌متعسر بلکه متعذر باشد، وهمچنین هلال شهر رمضان وغیر آن را منوط

به رؤیت ساخته است که همهٔ خلق در آن مساوی‌اند، وبسا باشد که عوام زودتر و بهتر از خواص بینند.

و به این سبب بنای اکثر احکام شرعیه را بر ماههای قمری و سیر قمرگذاشته‌اند، مانند موالید حضرت رسول وائمه صلوات الله علیهم و روز غدیر و روز مباهله و امثال اینها.

ورعایت درجهٔ آفتاب را نکرده‌اند، زیرا که اگر بر آن مبتنی می‌ساختند بر اکثر خلق مخفی می‌بود، وبایست رجـوع کنند به منجمان ماه را، وزحمت بسیار در استعلام آنها بکشند چنان که در موالید پادشاهان عظـیم‌الشأن مهرهٔ منجمـان استعلام موالید ایشان می‌نمایند و بر اکثر خلق مخفی است.

و در ابتنای اکثر امور برحرکت قمر نکتهٔ نجومی نیزمی‌توان گفت که چون قمر اقرب کواکب است به زمین، وتعلقش به اهل زمین زیاده از کواکب دیگر است، لهذا آن را اعتبار کرده‌اند به خلاف موالید شریفهٔ سلاطین با وقر وتمکین‌که چون نسبت ایشان به آفتاب از جهت عموم فوائد وآثار وشمول منافع وفوائد نسبت به هر دیار وجهات بسیار دیگر که منجمان ذکـر کرده‌اند زیاده ازکواکب دیگراست، لهذا درموالید ایشان درجهٔ آفتاب را اعتبار کرده‌اند، واین وجه مبتنی است که فقیر را در این باب به خاطـر رسیده است.

مقصـد دوم
در بیان حساب عدد وکبیسه است

بدان که ابتدای سال عرب را از ماه محـرم می‌گیرند، وچون قاعدهٔ اهل حساب آن است که کسری که زیاده از نصف باشد تمام حساب می‌کنند وحرکت وسطی که قمر در هر ماه بیست ونه روز

ونیم ویك دقیقه وپنجاه ثانیه است.

پس ماه محرم را که اول سال است چون زیاده از نصف است تمام می‌گیرند وسی روز حساب می‌کنند.

و از برای ماه صفر چون کسرش سه دقیقه وچهار ثانیه است وکمتر از نصف است، بیست ونه‌روزحساب‌می‌کنند، وربیع‌الاول را سی، وربیع‌الثانی را بیست ونه می‌گیـرند تا به ماه ذی‌الحجه برسد که آخر سال عرب است، وکسری‌که از برای‌آن جمع می‌شود بیست و دو دقیقه است وآن کمـتر از نصف یك روز است، پس آن را نیز به همان حساب بیست ونه می‌گیرند.

و سال دوم‌را باز به همـان نحو محرم گرفته یك مـاه را تمام ویك ماه را ناقص می‌گیرند تابه ماه ذی‌الحجه برسد، وچون‌کسر سال سابق را با کسر این سال جمع می‌کنند چهل وچهـار دقیقه می‌شود واین زیاده از نصف است، پس ذی‌الحجه سال دوم را تمام حساب می‌کنند وذوالقعده وذوالحجه این سال هردو تمام می‌شود.

واین سال را سال کبیسه می‌گویند، چون کسرها با یك‌دیگـر جمع می‌کنند وماه ناقصی را تمام حساب می‌کنند.

ودر هرسی سال به این‌حساب یازده سال راکبیسه می‌گیرند، یعنی سال دوم وپنجم وهفتم ودهم وسیزدهم وشانزدهم وهجدهم وبیست ویکم وبیست وچهارم و بیست و ششم وبیست ونهم.

و بعضی به جای شانزدهم پانزدهم را گیرند، به اعتبار آن که از برای تمام گرفتن کسر رسیدن به نصف را کافی می‌دانند، و تجاوز از نصف را در کار نمی‌دانند.

ومشهور میان علما آن است که مدار روزه وعبادات شرعیه بر دیدن هلال است، واین حساب عـدد در شرع معتبر نیست، و

بعضی ازاحادیث موافق حساب عدد وارد شده است که در مقاصد آتیه ایراد می نماید.

مقصـــد سوم
در تحقیق احادیث خمسه است

یعنی هـــر روز از روزهای هفته کـــه در سال سابق اول ماه مبارك رمضان بوده باشد، روز پنجـــم آن اول ماه امسال خواهد بود، اگر مثلا ماه رمضان سابق روز یك شنبه باشد می باید ماه رمضان امسال اولش روز پنجشنبه باشد، واین در غیرسال‌کبیسه است، و در سال‌کبیسه باید شش روزبشمارند روز ششم اول ماه رمضان این سال خواهد بود.

ودر غالب اوقات این حساب با رؤیت موافق می‌افتد، چنان‌که در سنهٔ هزار وصد وهفت اول ماه رمضان روز چهارشنبه بود، و در سال بعد از او که سنهٔ هزار وصد وهشت بود پنجم آن که روز یك‌شنبه بود اول ماه‌رمضان‌بود، واین سال‌که سنهٔ هزاروصدونه است چون سال کبیسه است ششم یك شنبه کـــه روز جمعه است اول ماه مبارك بود.

وگاه هست‌که به حسب رؤیت تخلف‌می‌کند وموافق نمی‌افتد، سرش آن است که اگـــر چه به حسب تجربه یافته‌اند کـــه سه ماه متوالی تمام می‌تواند شد وزیاده نمی‌تواند شد، اما ماههای سال را که بر سر هـــم حساب کنند در غیـــر سال کبیسه اگـــر اول ماه رمضان شنبه باشد، چون به‌حسابی‌که سابقاً مذکور شد ازماههای تمام است باید دوشنبه اول ماه شوال باشد.

وچون آن ناقص‌است باید شنبه اول‌ماه‌ذی‌القعده باشد، و چون آن تمام است باید پنجشنبه اول ماه ذی‌الحجـه باشد، و چون آن ناقص است باید جمعه اول ماه محرم باشد، وچون آن تمـام است بایـد یك‌شنبه اول ماه صفر باشد، وچون آن ناقص است بایـد دوشنبه اول ماه ربیع‌الاول باشد.

وچون آن تمام است باید چهارشنبه اول ماه‌ربیع‌الثانی باشد، وچون آن ناقص است باید پنج‌شنبه اول ماه جمادی الاولی باشد، وچون تمام است باید سه‌شنبه اول ماه شعبان باشد، وچون ناقص است باید چهارشنبه اول ماه مبارك رمضان باشد وآن پنجم شنبه است که اول ماه رمضان سابق بود.

ودر سال کبیسه چون ماه ذی القعده وذی‌الحجه را هر دو تمام می‌گیرند اول ماه رمضان آن سال باید موافـق ششم ماه رمضان سابق باشد.

مثلا در فرضی‌که در سابق ذکرکردیم اگر درسال کبیسه باشد وذی‌الحجه را تمام بگیریـم شنبه اول ماه محرم خواهـد بود و به همان نحو ماههای بعد را یکی تمام ویکی ناقص بگیریـم، اول ماه رمضان پنج‌شنبه خواهد بود، وآن نسبت به شنبه که اول ماه رمضان سابق است ششم خواهد بود.

واحادیث براین مضمون بسیاراست، چنان‌که‌کلینی رحمه‌الله از حضرت صادق علیه السـلام روایت کرده است که ایـام سال سیصد وشصت روز بود وحق‌تعالی دنیا را در شش روز خلق کرده وشش روز را از سال بیرون کرد سیصد وپنجاه وچهار روزماند، شعبان هرگز تمـام نمی‌شود، وشوال بیست ونـه روز است، و ذوالقعده سی روز است، زیرا که خدا فرموده است وعده دادیم

موسی را سی شب وتمام کردیم آن را به ده شب دیگر، پس تمام شد میقات پروردگار او چهل شب، وآن ماه ذی القعده بود و ده روز ذی‌الحجه، پس ذی‌القعده را خدا تمام گرفته‌است وذوالحجه بیست ونه روز است، ومحرم سی روز است، پس همچنین بعد از آن یك ماه تمام است ویك ماه ناقص[1].

وابن بابویه رحمه الله به این حدیث عمل کرده است، وسایر علما موافق احادیث دیگر بنا را بر دیدن ماه گذاشته‌اند.

وأیضاً کلینی از عمران زعفرانی روایت کرده است که به خدمت حضرت صادق علیه السلام عرض کردم که‌گاه هست‌آسمان را ابر فرو می‌گیرد در عراق دو روز و سه روز، پس در کدام روز روزه بداریم؟ فرمود: نظر کن روزی را که در سال گذشته روزه داشته‌ای و اول ماه رمضان بوده است، روز پنجم آن روز را در این سال روزه بدار[2].

وایضاً به سند دیگر از آن حضرت روایت‌کرده است‌که درسال آینده روزه بدار پنجم آن روز را که در ماه گذشته روزه داشته بودی[3].

وایضاً روایت‌کرده است‌که محمد بن الفرج به خدمت حضرت امام علی نقی علیه‌السلام نوشت‌که از پدران شما روایت‌کرده‌اند در حساب روزه که پنج روز از اول ماه رمضان گذشته بشمارند. حضرت در جواب نوشتند: صحیح است، ولیکن در هر چهار سال پنج پنج بشمار، ودر سال پنجم شش روز بشمار.

---

(۱) فروع کافی ٤/٧٨ـ٧٩.
(۲) فروع کافی ٤/٨٠، ح۱.
(۳) فروع کافی ٤/٨١، ح۲.

پس سیاری گفت: این تفاوت از جهت کبیسه است واصحاب ما حساب کردند، وگفتند: این به حساب کبیسه درست است[1].

مؤلف گوید: حساب کبیسه‌که در این حدیث وارد شده است، مخالف آن حسابی است که مشهور است میان منجمـــان، ومشهور موافق ارصاد مشهوره حساب کبیسه به آن قاعده‌ایست که سابقاً مذکور شد.

وقول دیگر در کبیسه هست که گفته‌اند در هر سه‌سال یك‌روز به جهت کبیسه زیاد کنند، ودر سال سی‌ام دو روز تا در سی سال یازده روز شود.

واین قول متروك ومهجور است، وآن که حضرت فرموده‌اند یا مبتنی بر احتیاط است، یا موافق قاعده‌ایست که در آن زمان میان عرب معروف بوده است، چنان که صاحب قاموس‌گفته است: که سال کبیسه آن سالی است که یك روز از آن را می‌دزدند وآن در هر چهار سال می‌شود[1]. وقرینه‌اش آن است کـــه راوی گفت اصحاب ما حساب کردند درست یافتند.

وچون احادیث بسیار وارد شده است که مدار صوم وفطر بر دیدن ماه است، شیخ طوسی رحمه الله این احادیث را حمل کرده است بر آن که سنت است کـــه آن روز را روزه بدارند به قصـــد سنت، که اگردرواقع ازماه رمضان باشدروزه داشته‌باشند، چنان‌که روزهٔ یوم الشك را سنت است که روزه بدارند، واگر ظاهر شود که از ماه رمضان بوده است از روزهٔ ماه رمضان مجزی است.

وبعضی گفته‌اند مقصود از این احادیث بیان قاعـــده حساب

---

(١) فروع کافی ٨١/٤، ح٣.
(٢) قاموس ٢٤٥/٢.

عدد است کو به حسب شرع بنای احکام را بر آن نتوان گذاشت، واین بسیار بعید است.

وشیخ در مبسوط، وعلامه در منتهی، وجمع دیگر از علما رضوان الله علیهم این اخبار را حمل کرده‌اند بر آن که اگر ماههای سال همه یا اکثر دیده نشود به این احادیث عمل می‌کنند، زیرا که به حسب برهان وتجربه معلوم است که همهٔ ماههای سال تمام نمی‌تواند بود.

وبه گمان فقیر اگر زیاده از چهار ماه مشتبه شود، باز عمل به این اخبار می‌توان کرد. وبعضی گفته‌اند مطلقاً همه را سی حساب می‌کنند. واین مخالف تجربه وعادت است، ومستلزم طرح اخبار معتبرهٔ بسیار است.

مقصد چهارم

در شرح حدیثی است که کلینی از حضرت صادق علیه السلام وابن بابویه درمقنع ازحضرت امام‌رضا علیه‌السلام روایت‌کرده‌اند که روزعید اضحی درروزی‌است‌که‌درآن‌روز روزه می‌دارند وروز عاشورا در روزی است که در آن افطار می‌کنند[1].

وسید بن طاوس رضی الله عنه گفته است که ما مذاکرة از مشایخ خود شنیده‌ایم که از یکی از ائمه علیهم السلام روایت کرده‌اند که روز روزهٔ شما روز نحر شما است[2].

واکثر این احادیث را نفهمیده‌اند وتکلفات بارده در حلش کرده‌اند.

---

(۱) فروع کافی ۵۴۷/۴، ح۳۷. مقنع شیخ صدوق ص ۵۹.
(۲) کتاب اقبال سید ابن طاووس ص۱۶.

وگمان فقیر آن است که این نیز موافق اخبـار سابقه است، که هر روزی که اول ماه رمضان باشد ازایام‌هفته همان روز عید قربان است، وهر روز عید فطـر است همان روز روز عاشـورا است، واین نیز ظاهرش آن است که مبتنی بر حساب عدد باشد.

اما در سال‌کبیسه موافق می‌افتد، زیراکه اگراول ماه رمضان مثلا یك شنبه باشد، چون از ماههای تمام است، باید اول شوال سه شنبه باشد، وچون شوال ناقص است باید اول ماه ذی‌القعده چهارشنبه‌باشد، وچون از ماههای تمام‌است بایداول ماه‌ذی‌الحجه جمعه‌باشد، پس‌روز عید اضحی یك شنبه خواهد بود وموافق است با جزء اول حدیث.

وچون در غیر سال کبیسه ماه ذی‌الحجه ناقص است باید اول ماه محرم روز شنبه باشد، پس عاشورا روز دوشنبه خواهد بود وموافق نمی‌شود با جزء دوم حدیث.

واگر سال کبیسه باشد چون ماه ذی‌الحجه نیز تمام است، اول ماه محرم روزیك‌شنبه خواهد بود، وعاشورا روزسه‌شنبه می‌شود، وجزء ثانی حدیث نیز موافق می‌شود، پس یا باید حدیث را حمل برسال کبیسه کرد، یا بر کثرت وقوع این حالت، یا بر خصوص آن سالی که حضرت فرموده‌اند.

مقصـد پنجم

در توضیح حدیث دیگر است که در این باب وارد شده است و کسی معنی آن را نیافته ومتعرض شرح آن نگردیده است. سید جلیل نبیل نقیب نجیب صاحب کرامـات ومقامات رضی الـدین علی بن طاوس رحمه الله در کتاب اقبال از جد خـود شیخ طوسی

رضی الله عنه روایت کرده است از ابواحمد از محمد بن ابراهیم از پدرش که گفت: رفتم به خدمت حضرت امام حسن عسکری علیه السلام در روز اول ماه مبارك رمضان، ومردم اختلاف کرده بودند در آن روز، بعضی یقین داشتند که اول ماه است، وبعضی شك داشتند.

چون حضرت مرا دیدند فرمودند: ای ابراهیم امروز تو داخل کدام گروهی؟ یقین داری یا شك داری؟ گفتم: فدای تو شوم از برای استعلام این امر به خدمت شما آمده‌ام.

حضرت فرمود: من اصلی وقاعده‌ای به دست تو بدهم که بعد از این هرگز شك نکنی.

گفتم: ای مولی وآقای من منت گذار بر من به بیان آن قاعده.

حضرت فرمود: باید بشناسی ومعلوم کنی روز اول محرم را، چون آن را دانستی محتاج نیستی به آن که طلب کنی هلال ماه رمضان را.

گفتم: چگونه مجزی است دانستن هلال محرم از طلب کردن هلال ماه رمضان، بیان کن از برای من ای سید من.

فرمود: نظر کن روز اول محرم را اگر یك شنبه باشد یکی بگیر، واگر دوشنبه باشد دو بگیر، واگرسه شنبه باشد سه بگیر، واگر چهارشنبه باشد چهار بگیر، واگر پنج‌شنبه باشد پنج بگیر، واگر جمعه باشد شش بگیر، واگر شنبه باشد هفت بگیر.

پس آن عدد را حفظ کن وعدد امامان خود را که دوازده است بر آن بیفزا ومجموع را بگیر، پس هفت هفت از آن عدد بینداز، اگر هفت بماند شنبه اول ماه رمضان است، واگر شش بماند جمعه است، و اگر پنج بماند پنج‌شنبه، و اگر چهار بماند

چهارشنبه، واگر سه بماند سه شنبه، واگر دو بماند دوشنبه، و اگر یك بماند یك شنبه، پس بنای حساب خود را بر این قاعده بگـذار[1].

مؤلف گوید: این حدیث بر افاضل علما مشتبه شده، وسر این را ندانسته‌اند، ولهذا اکثر در کتب خود ایراد ننموده‌اند، وسید ابن طاوس رحمه الله فرموده است شاید این حدیث مخصوص بـه وقت خاصی یا شخص مخصوصی بوده باشد.

وگمان فقیر آن‌است‌که‌این‌حدیث نیز مبتنی برحساب عدداست، وباحدیث‌خمسه‌موافق‌است، وهردوبریك‌اصل‌مبتنی شده‌اند، زیرا که هرگاه روز اول محرم یك شنبه باشد، یك را می‌گیـریم و با دوازده ضم می‌کنیم سیزده می‌شود، هفت را که از آن می‌اندازیم شش می‌ماند، پس اول ماه رمضان جمعه خواهد بود.

واین با حساب عدد موافق است، زیرا که هرگـاه اول محرم یك‌شنبه باشد، ومحرم تمام است، اول صفر سه شنبه خواهد بود، وچون صفر ناقص است، اول ربیع‌الاول چهارشنبه خواهد بود، وچون تمـام است اول ربیـع الثانـی جمعه خواهـد بود، واول جمادی الاولی شنبه، واول جمادی الثانیه دوشنـبه، واول رجب سه شنبه، واول شعبان پنج‌شنبه، واول ماه رمضان جمعه.

وهمچنین اگـر اول محرم دوشنبه باشد، دو را با دوازده ضم می‌کنیم چهارده می‌شود، هفت را که می‌اندازیـم هفت می‌ماند، پس شنبه اول ماه رمضان است، زیراکه به حساب عدد چهارشنبه اول صفر، وپنج‌شنبه اول ربیع الاول، وشنبه اول ربیع الثانی، ویك شنبه اول جمادی الاولی، وسه شنبه اول جمادی الثانیـه، و

(۱) اقبال ص۱٤.

چهارشنبه اول رجب وجمعه اول شعبان، وشنبه اول رمضان.

واگر اول محرم سه شنبه باشد سه را با دوازده ضم کنیم پانزده شود، وهفت هفت که بیندازیم یك بماند، پس اول ماه رمضان یك شنبه باشد، چنان که اول محرم هزار وصد وهشت سه شنبه بود، واول ماه رمضان بعد از آن یك شنبه بود در سال گذشته، ووجهش همان است.

زیرا که اول محرم هرگاه سه شنبه باشد اول صفر پنج‌شنبه است، واول ربیع الاول جمعه، واول ربیع الثانی یك شنبه، واول جمادی الاولی دوشنبه، واول جمادی الثانیه چهارشنبه، واول رجب‌پنج‌شنبه، واول‌شعبان‌شنبه، واول‌ماه‌مبارك‌رمضان یك‌شنبه.

واگر اول محرم چهارشنبه باشد، چهار با دوازده ضم کنیم شانزده می‌شود، ودو هفت را که بیندازیم دو می‌ماند، پس اول ماه مبارك دوشنبه خواهد بود، زیرا که اول صفر جمعه خواهد بود، واول ربیع‌الاول شنبه، و اول ربیع‌الثانی دوشنبه، و اول جمادی الاولی سه شنبه، واول‌جمادی‌الثانیه پنج‌شنبه، واول‌رجب جمعه، واول شعبان یك‌شنبه، واول ماه رمضان دوشنبه.

و اگر اول محرم پنج شنبه باشد، پنج بادوازده هفده‌می‌شود، و دو هفت را که انداختیم سه می‌ماند، پس اول ماه مبارك‌رمضان سه شنبه خواهد بود.

و اگر اول محرم جمعه باشد شش را با دوازده ضم‌کنیم هجده شود، و دو هفت را که بیندازیم چهار بماند، پس اول ماه مبارك چهارشنبه باشد به همان حساب که مذکور شد.

و اگر اول محرم روز شنبه باشد، هفت را با دوازده ضم کنیم نوزده شود، دوهفت راکه‌بیندازیم پنج‌بماند، پس اول ماه مبارك

پنج شنبه باشد.

و از این قاعدهٔ لطیفه که‌در این روایت شریفه وارد شده‌است قاعدهٔ مختصرتر استنباط می‌توان کرد، مثل آن که هر روز که اول محرم باشد از ایام هفته روز دوم ایام قبل از آن اول ماه رمضان است. مثل آن که اگر اول محرم جمعه باشد، پنج شنبه را بینداز چهارشنبه اول ماه رمضان است.

واگر اول محرم‌پنج‌شنبه باشد، چهارشنبه‌را بیندازد سه‌شنبه اول ماه رمضان است.

یا آن که بگوئیم چنان که در خمسه پنجم بعد اول ماه رمضان است اینجا سوم قبل را اول ماه می‌گیریم، چنان‌که می‌گوئیم‌جمعه وپنج شنبه وچهارشنبه، پس چهارشنبه سوم قبل است.

یا آن که هر روز که اول محرم است، ششم آن روز اول ماه رمضان است، چنان که در خمسه دانستی.

پس این حدیث نیز بنا بر آنچه سابقاً مذکور شد محمول بر اشتباه اهله متوالیه خواهد بود، یا بر آن که این روز را مستحب است که احتیاطاً و استظهاراً روزه بدارند، زیرا که اگر به حسب رؤیت با این قاعده تخلف کند غالباً به اعتبار تقدیم این حساب است بر رؤیت، پس احتیاط در اختیار این اخبار است در صوم نه در فطر.

مقصد ششم

در توضیح حدیث مشکل دیگر است که در این باب وارد شده است، باز سید جلیل الشأن ابن طاووس رحمه الله در کتاب اقبال روایت کرده است که در پشت کتاب قدیمی از کتب اصحاب خود دیدم که هرگاه خواهی روز وقفه و اول ماه رمضان را از هرماهی

بدانی، تفحص کن ماه محرم را اگر دیدی چهار روز از آن بشمار روز پنجم آن وقفه است، و روز ششم آن اول ماه رمضان است، و اگر پوشیده شود بر تو ماه محرم و نبینی، ماه صفر را تفحص کن اگر بینی دو روز از آن بشمار روز سوم وقفـه است و روز چهارم اول ماه رمضان است. و اگر آن را نیز نیابی و بر تو پوشیده بماند تفحص کن ماه ربیع الاول را، اگر ببینی یك روز را بشمار دوم عرفه است وسوم اول ماه رمضان.

واگر آن نیز پوشیده شود بر تو، پس ماه ربیع الاخر را تفحص کن چون مشاهده نمائی شش روز را بشمار هفتم آن عرفه است، و هشتم آن اول ماه رمضان است.

واگر پنهان شود مـاه ربیع الاخر، پس تفحص کن ماه جمادی الاولی را اگر به بینی پنج روز بشمار ششم آن عرفه است، و هفتم آن اول ماه رمضان.

واگر پنهـان شود مـاه جمادی الاولی، پس انتظار بکش ماه جمادی الاخر را، پس اگر به بینی آن را بشمار از آن سه روز را و چهارم آن عرفه است و پنجم اول ماه رمضان.

واگر جمادی الاخر نیز مستور گردد، تفحص کن هلال رجب را، وچون دیده شود دو روز بشمار سوم عرفه است و چهارم اول ماه رمضان.

واگر هلال رجب نیز پوشیده شود ماه شعبان را تفحص نمااول آن موافق عرفه است، و دوم آن موافق اول ماه رمضان. و اگر آن نیز مشتبه شود تفحص کن هلال ماه رمضان را، و شش روز از آن بشمار هفتم آن وقفه است، و هشتم آن اول ماه رمضان.

و اگرآن نیز پنهان شود هلال شوال را تفحص کن، چون به بینی

چهار روز را بشمار پنجم‌آن وقفه است، وششم‌آن اول ماه‌رمضان. واگر آن نیز پنهان گردد ماه ذی‌القعده را تفحص کن، وبعد از دیدن سه‌روز را بشمار چهارم وقفه است، وپنجم اول ماه‌رمضان، واگر آن نیز معلوم نشود ماه ذی الحجه را ملاحظه کن و هشت‌روز از آن بشمار نهم وقفه است و دهم اول ماه رمضان[1].

مؤلف گوید: درکتاب اقبال در همهٔ مواضع به لفظ وقفه واقع شده است، و ظاهراً مراد از آن روز عرفه است، زیرا که وقوف عرفات در این روز واقع می‌شود، لهذا ما تعبیر از آن در بعضی از مواضع به عرفه کردیم، واین یك محل اشتباه فضلای عصر بود.

وظاهرآن‌است که این روایتی باشد منقول از معصومین‌علیهم السلام، ومحتمل است که از استخراجات عرب باشد، و بر هر تقدیر باز مبتنی بر حساب عدد است، زیرا که اگر ماه محرم مثلا اولش یك شنبه باشد، موافق حساب عدد می‌باید ششم آن که جمعه باشد اول ماه رمضان باشد، و پنج آن پنج شنبه باشد روز عرفه باشد.

اما آن که ماه رمضان جمعه باشد، چون تمام است بایدیك‌شنبه اول‌شوال‌باشد، ودوشنبه اول‌ذی‌القعده، وچهارشنبه اول‌ذی‌الحجه، پس پنج شنبه عرفه خواهد بود، و همچنین سایر ایام هفته به این نسبت است، چنان که در مقصد پنجم بیان شد.

واگر اول صفر مثلا سه شنبه باشد چهارم آن که جمعه است اول ماه رمضان خواهد بود به همان بیان که مذکور شد، وسوم آن که پنج شنبه است عرفه خواهد بود.

واگر اول ربیع الاول چهارشنبه باشد سوم آن که جمعه است

(۱) کتاب اقبال ص۱۵ ـ ۱٦.

اول ماه رمضان خواهد بود، و دوم آن که پنج شنبه است عرفه خواهد بود، و همچنین همه ماهها به‌حساب عدد موافق آنچه‌مذکور شده است درست می‌آید.

و در دو موضع تکلفی باید کرد، یکی در ماه رمضان، زیرا که هرگاه اول ماه رمضان به رؤیت معلوم باشد چه احتیاج به‌استعلام دارد، وگویا استطراداً مذکور شده است، ومعلوم است که هر روز هفته را که بگیری و هشت روز بشماری، همان روز عود می‌کند، اما در استعلام عرفه فایده می‌کند.

و دیگری در ماه ذی‌الحجه که هرگاه به رؤیت اولش معلوم‌شود عرفه ظاهر خواهد بود، وآن که روز اضحی روز اول ماه رمضان است، موافق احادیثی است که در مقصد چهارم گذشت.

وتأویل این حدیث نیز مثل تأویل احادیث سابقه است و فایده‌اش در صورت اشتباه اهله ظاهر می‌شود، یا آن که غرض بیان قواعد مترتبه بر حساب عدد است بی آن که حکم شرعی بر آن مترتب شود اگرچه بسیار بعید است.

وقد فرغت من تسویده في حادی عشر شهر شوال ختم بالخير والاقبال سنة تاسع و مائة بعد ألف من الهجرة، والحمدلله أولا وآخراً، والصلاة على سيد المرسلين محمد وعترته الاكرمين، ولعنة الله على أعدائهم أجمعين الى يوم الدين.

سلسلهٔ آثار علامهٔ مجلسی قدس سره

(۱۹)

رسالهٔ
ماه نو دیدن وناخن چیدن

تألیف

علامه محمد باقر مجلسی قدس سره

متوفای ۱۱۱۰ هـ ق

تحقیق

سید مهدی رجائی

[illegible]

(٣١)

رسالة

[illegible]

تأليف

[illegible]

[illegible]

تحقيق

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

رساله در بیان آن که هر ماه را بر روی چه چیز باید دید وچه سوره باید خواند.

ماه محرم در زر سرخ باید دید، و سورهٔ الرحمن باید خواند.

صفر در آینه بیند، و حمعسق بخواند.

ربیع الاول در آب روان بیند، و سورهٔ مجادله را بخواند.

ربیع الاخر روی آب بیند، و سورهٔ الملك بخواند.

جمادی الاولی بر روی پیران بیند، و سورهٔ مزمل بخواند.

ماه جمادی الثانیه بر روی نقره بیند، و سورهٔ مدثر بخواند.

ماه رجب در قرآن بیند، و سورهٔ یس بخواند.

ماه شعبان در شیری بیند، و سورهٔ ص بخواند.

ماه رمضان در شمشیر بیند، وسورهٔ محمد بخواند.

ماه شوال در انگشتر بیند، و سورهٔ فتح بخواند.

ذی‌القعده برروی‌کودك شیرخواره بیند، وسورهٔ نساء بخواند.

ذی‌الحجه بروی جلال خود بیند، و سورهٔ فجر بخواند.

منقول است در باب ناخن چیدن شنبه خوره پیدا کند. یك‌شنبه فقیر گردد. دوشنبه حافظ وقاری وکاتب گردد. سه شنبه بیم‌خوف

وهلاك بود. چهارشنبه بدخلق گردد. پنج شنبه صحت بدن یابد و بیمار گردد، جمعه عمر دراز و مال بسیار یابد.

ایضاً درباب سرتراشیدن شنبه زخمی بـه وی رسد. یك شنبه غمی به‌وی رسد. دوشنبه البته توان‌گرگردد. سه شنبه البته دردی بیند. چهارشنبه به دولت رسد پنج شنبه البته به عزت رسد. جمعه از گناهان پاك شود چنانچه از مادر متولد شود.

از حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله مروی است در باب‌جامهٔ نو بریدن هر روز چه خاصیت دارد.

شنبه در آن جامه بیمار گردد مگر آن جامه را به کسی دهد.

یك شنبه مبارك نباشد و در آن جامه غمگین شود.

دوشنبه مبارك است.

سه‌شنبه دزدیده شود یا در آب ضایع شود.

چهارشنبه در آنجا روزی بیند و مکروهی نبیند و به خوش‌دلی گذراند.

پنج شنبه در آن جامه علمی او را روزی شود، در پیش مردم مکرم باشد.

جمعه عمر و دولتش زیاد شود.

درباب جامهٔ نـو پـوشیدن: شنبه زخمی به وی رسد. یك‌شنبه تندرستی بـه وی رسد. دوشنبه شادی وفـرح بیند. روز سه‌شنبه محنتی به وی رسد. چهارشنبه مالش زیاد شود. پنج شنبه فهمش زیاد شود. جمعه فراخ روزی شود.

سلسلهٔ آثار علامهٔ مجلسی قدس سره

(۲۰)

رسالهٔ
صغیرهٔ آداب حج

تألیف

علامه محمد باقر مجلسی قدس سره

متوفای ۱۱۱۰ هـ ق

تحقیق

سید مهدی رجائی

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلاة على أشرف الانبياء والمرسلين محمد وعترته الطيبين الطاهرين.

اما بعد: این رساله‌ایست مختصر در بیان واجبات حج وعمره وبرخی از مستحبات هر دو، وآن مشتمل‌است برمقدمه وسه‌فصل:

مقدمه

در بیان شرائط حج و عمره است و افعال این هر دو بر سبیل اجمال

بدان ایدك الله تبارك وتعالی که حج و عمره واجب است بر کسی که بالغ و عاقل و آزاد بوده باشد، و او را توشه‌ای باشد مقدار رفتن و برگشتن میانه حال، وراحله‌ای‌که توانائی برداشتن او داشته باشد، اگرچه الاغ گوش ودم بریده باشد، زاید برقرضها وخرج عیال واجب النفقه تا وقت برگشتن.

ومتمکن بوده باشد از رفتن، به آن که بیمار نباشد بیماری که بر راحله نتواند نشست، و دشمنی نباشد در راه که خوف بر نفس

یا مال از او بوده باشد. واگرمدفوع نشود دشمن مگر به‌دادن مال، اشهر میان علما آن است کــه واجب است رفتن و دادن مال، اگر قدرت بر آن داشته باشد.

وآنچه از حج به‌اصل شرع به سبب این شرائط برمکلف‌واجب می‌شود یك حج است، و آن را حج اسلام می‌گویند، وگاه هست‌که واجب می‌شود به نذر وعهد ویمین و استیجار وافساد.

واما افعال عمرهٔ تمتع: پس آن احرام است به عمره وپوشیدن دو جامهٔ احرام، وگفتن تلبیه، وطواف خانهٔ کعبه، ودو رکعت‌نماز طواف، وسعی میان صفا و مروه، و تقصیر، وبعضی را گمان‌است کــه اگــر با ایــن عمره طواف نسا بکند احوط است، و ظاهراً در کار نیست.

و افعــال حج تمتع: احرام است بــه حج، وپوشیدن دو جامهٔ احرام، وگفتن تلبیه، و وقوف عرفات، و به شب بــودن در مشعر بنا بر اشهر، و وقوف مشعر، و رمی جمرهٔ عقبه، و ذبح یا نحر، وحلق یا تقصیر، وطواف خانــهٔ کعبه، و دو رکعت نماز طواف، و سعی میان صفا و مروه، وطواف نساء، و دو رکعت نمــاز طواف نساء، و در منا بودن دو شب یا سه شب، و در هر روز رمی جمرهٔ اولا و وسطا و عقبه‌کردن به تفصیلی که خواهد آمد.

وافعال عمرهٔ مفرده: احرام است، و پوشیدن دوجامهٔ احرام، وتلبیه، وطواف، و دورکعت نمازطواف، وسعی، وحلق یاتقصیر، وطواف نساء و دورکعت نماز طواف نساء.

وافعال حج افــراد: احرام است بــه حج، وپوشیدن دو جامهٔ احرام،، وتلبیه و وقوف عرفات، و بــه شب بودن در مشعر بنا بر اشهر، ووقوف مشعر، ورمی‌جمرهٔ عقبه، وحلق یاتقصیر، وطواف

زیارت، و دو رکعت نماز طواف وسعی، وطواف نساء، و دورکعت نماز طواف نساء، وسه شب یا دو شب بودن در منا، و در هر روز رمی جمار ثلاث کردن.

وافعال حج‌قران همین است، ولیکن دروقت احرام هدی‌میراند وآن را اشعار یا تقلید می‌کند، و در منا روز عید می‌کشد آن‌را.

وحج تمتع برکسی واجب است که میان‌او و مکه شانزده‌فرسخ یا بیشتر بوده باشد، و اگر کمتر بوده باشد قران یا افراد واجب است.

فصل اول
در آداب است

می‌باید که چون کسی خواهد که به سفر مکه روانه شود قطع معاملات خود بکند، و حق مردمان را بــه ایشان به‌رساند. و روز شنبه یا سه‌شنبه یا پنج شنبه متوجه سفر شود، و رفیق صالح بهم رساند، وخلق خود را نیکو کند زیاده بر حضر، وتوشهٔ خودرا بذل کند به رفقا، وبخل نورزد، و اسراف نکند.

وچون متوجه شود تصدق بکند، و بردر خانه به‌ایستد، وسورهٔ حمــد بخـواند از پیش روی و از دست راست و از دست چپ، و همچنین آیة‌الکرسی بخواند از سه طرف، پس معوذتین بخواند به همین دستور، وکلمات فرج را بخواند.

پس نیت کند که متوجــه حج بیت‌الله الحرام می‌شوم از بــرای ادای عمــرهٔ اسلام عمــرهٔ تمتع و حج اسلام حــج تمتــع از جهت رضای خدا.

وبایدکه دروقت روانه شدن تحت الحنك بسته باشد، و باوضو

باشد، وعصای بادام تلخ در دست گیرد، و چون پا در رکاب آورد بگوید بسم‌الله الرحمن الرحیم والله أکبر. و باید که دو رکعت‌نماز بکند در هر منزلی، هم در وقت فرود آمدن وهم در وقت بارکردن.

و باید که هر چه صرف کند در راه خوشحال باشد، بلکه هرچه بر سر او آید از بلاها و مصیبتها در مقام رضا و خوشنودی باشد، و آن را علامت قبول حج خود داند.

وباید که با حضور قلب باشد، و بیاد حق سبحانه و تعالی باشد در هر حرکتی و سکونی، که آن روح عبادت است، و نزدخود محقق سازد که این سفر شبیه به سفر آخرت است، وتفکر کند که این سفر با این کمی این‌قدرتهیه می‌خواهد، پس تهیهٔ سفرآخرت با آن درازی درخور آن می‌باید. وبداند که اگر دراین‌سفر اندکی تقصیر می‌کند خود را در معرض تلف و هلاك درمی‌آورد، یا درراه محتاج خلق خواهد شد. و همچنین در آن سفر اگر تقصیری کند مورث ندامت ابدی و عذاب سرمدی خواهد گردید.

و منقول است از حضرت ابی عبدالله جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام که آن حضرت فرمود: چون ارادهٔ حج کنی باید که دل خود را مجرد سازی از جهت حق سبحانه و تعالی ازهرچه تو را مشغول سازد و حجاب تو باشد، و کارهای خود را همگی به‌خالق خود گذار، و توکل بر او کن در همهٔ حالات خود از حرکات و سکنات، وتسلیم شو نزد قضا و قدر الهی.

و وداع کن دنیا وراحت دنیا و خلق را، وبیرون‌آر ازهر حقی که بر تو لازم است از مردمان و به ایشان برسان، و اعتماد مکن برتوشه وراحله ومصاحبان و قوت‌جوانی و مال‌خود که مبادا اینها وبال تو شوند، به درستی که هر کس دعوی طلب رضای الهی

می‌کند و اعتماد بر غیر او می‌نماید حق سبحانه و تعالی همه را وبال و دشمن او می‌گرداند، تا بداند که او را قوتی وحیله‌ای نیست و نه دیگری را، مگر به عصمت الهی و توفیق او.

پس استعداد این‌سفر چنین بکن‌که امیدبرگشتن نداشته‌باشی، ونیکو مصاحبت کن با رفیقان، ومراعات کن اوقات نماز واجب را که همه را در اوقات خود با شرایط و ارکان و خضوع و خشوع بجا آوری. وهمچنین سنتها را نیز بجا آوری، و هرچه بر تو لازم است از آداب، وتحمل وبردباری، وصبر وشکیبائی، و شکر الهی، وشفقت بر خلق خدا و جوان‌مردی، وتوشهٔ خود را اتیان کردن بر دیگران، در همهٔ اوقات رعایت بکن.

پس چون خواهی که غسل احرام کنی، باید که به آب توبهٔ خالص گناهان خود را به‌شوئی، و با دو جامهٔ احرام جامهٔ صدق و صفا و خشوع وخضوع درپوشی، و چون احرام گیری احرام‌کن بر خود هرچه تو را از یاد حق‌سبحانه وتعالی باز می‌دارد، وحجاب تو است از طاعت الهی.

وچون لبیك گوئی اجابت کن خداوند خود را در آنچه تو را به آن خوانده است ازصدق و صفا و اخلاص و چنگ در زدن به‌عروة الوثقای محبت او.

وچون طواف کنی طواف‌کن به دل با ملائکه در دور عرش، چنان که با مؤمنان طواف می‌کنی در دور خانه. و باید که دلت متوجه جناب مقدس الهی باشد.

وچون سعی میانهٔ صفا و مروه می‌کنی ومی‌دوی باید که آرزوی خود را از خود دور سازی، وبری شوی از حول وقوت خود، و بیرون آئی از غفلت و لغزشهای خود.

و چــون بیرون می‌روی بــه منا آرزو مکن آنچه را روا نیست آرزو کردن، و استحقاق آن نداری.

وچون به عرفات روی اعتراف به گناهان خود بکن، وتازه کن عهد خود را نزد حق سبحانه و تعالی، به اقرار به وحدانیت او و تقرب به سوی او، و پــاکیزه ساز عهد خــود را، و از نقض عهد بترس چون به مشعر الحرام درآئی، و چون به کوه مشعر الحرام بالا روی روح خود را به سوی ملا اعلا بالا بر.

وچون قربانی می‌کنی هواهای نفسانی و آرزوهای شیطانی را بکش، وچون سنگ ریزه‌ها افکنی شهوات نفس و خست و دناءت و بدیهای او را بینداز، وچون سر تراشی عیبهای ظاهر و بــاطن خود را بتراش و از خود زائل گردان.

وچون داخل حرم شوی داخل شو در امان الهی و حمایت او و ستر او از متابعت هواهای خود، و چون دور خانهٔ کعبه گردی‌باید که در خاطر خود درآوری بزرگی صاحب خانه را، و بدانی جلال و عظمت و پادشاهی او را، و چون خود را به حجرالاسود به‌مالی باید که راضی شوی به قسمت او، و خاضع شوی نزد عزت او.

و چون طواف وداع کنی غیر حق تعالی را وداع کن، و چون‌در صفا ایستی صاف گردان روح خود را و سر خود را از جهت لقای حق سبحانه و تعالی در روز قیامت، و چون به مروه درآئی بایدکه ملاحظه نمائی که متظور نظر اوئی، وعلم او شامل حال تو است، و بر شرط این حج مستقیم باش، و وفا کن به عهدی‌که با خداوند کرده‌ای در روز الست، و عهدهــای او را تــا روز قیامت برخود واجب گردان.

و بدان‌که حق‌سبحانه وتعالی حج راواجب نگردانید و از جمیع

طاعات آن را برنگزید به آن که اضافهٔ به خود کرد و فرمود «ولله علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلا» مگر ازجهت استعانت به این اهوال بر موت و قبر و بعث وقیامت و بهشت و دوزخ، به سبب مشاهدهٔ مناسك حج از اول تا به آخر مر صاحبان عقل و خرد را، تمام شد کلام معجز نظام آن حضرت[1].

واین کلمات مشتمل است بر معارف و حقایق بسیار، پس باید که مؤمنان در هر یك از این سخنان تأمل بکنند، تا حق سبحانه وتعالی ابواب فضل خود را به روی ایشان مفتوح گرداند، والله تعالی یعلم.

فصل دوم
در افعال عمرهٔ تمتع است

و آن هفت است:

اول: احرام است، و آن عبارت است از این که خود را بدارد و عزم نماید بر ترك کردن چیزهائی که خواهد آمد تا وقتی که محلل به فعل آید، پس باید که آن چیزها را بداند تا تواند نیت کردن، و چون از برای احرام شارع جائی چند مقرر فرموده است باید که آن جاها رانیز بداند.

بدان‌که میقات اهل عراق عقیق است، وبهتر آن‌است‌که احرام را تأخیر نکنند به‌ذات عرق‌که اکنون میقات‌مدینه است که درصحت آن خلافی هست، و بعضی از احادیث دلالت می‌کند بر آن که از آنجا احرام بستن جایز نیست، بلکه از منزل پیش‌تر که مسمااست به برکهٔ شریف احرام بگیرد، و اگر مکاریان توقف نکنند در راه

(۱) بحار الانوار ۹۹/۱۲۴ـ۱۲۵ از مصباح الشریعه ص ۱٦ـ۱۷.

احرام بگیرد.

ومیقات اهل مدینه مسجد شجره است، ودرحال اضطرار جحفه است، ومیقات اهل مغرب وشام ومصر جحفه است، و میقات اهل یمن یلملم است، ومیقات اهل طائف قرن المنازل است.

وکسی که خانه‌اش به مکه نزدیك‌تر است از میقات، میقات او خانهٔ او است، واگر از راهی رود که به‌یکی ازاین مواقیت نرسد، مانند اهل احساء، چون محاذی میقات رسد احرام می‌گیرد بنا بر مذهب بعضی.

واحوط آن است که تا ممکن باشد البته به یکی از مواقیت بروند و احرام بگیرند، و اگر ممکن نباشد از جائی که مشهور است که محاذی است احرام بگیرند، و چون نزدیك حرم برسند تجدید احرام بکنند، و هر کس از راهی رود چون به میقات آن‌راه رسد از آنجا احرام می‌گیرد، و اگرچه از اهل آن راه نباشد، مثل آن که هرگاه مدینه از راه عراق روند از عقیق احرام می‌گیرند.

ومیقات حج تمتع مکهٔ معظمه است، وبهترین آن مسجدالحرام است، وبهترین آن مقام ابراهیم است، یا تحت میزاب.

ومیقات عمرهٔ مفرده نزدیك‌ترین جاهای حل است به حرم. و بهترآن است که از حدیبیه یا جعرانه یا تنعیم الاحرام بگیرند، و کودکان را از چاه فخ برهنه کنند.

واما آنچه واجب است ترك کردن آنها در احرام بیست وپنج چیز است:

اول: صید بر است، وآن حیوانی است که رام نباشد باآدمیان، وحلال گوشت باشد، وشش چیز حرام گوشت است: شیر، وروباه، وخرگوش، وسوسمار، وموش صحرائی، و خارپشت.

وبعضی گفته‌اند: هر حرام گوشتی که قصد این کس نکند شکار او حرام است، واین احوط است، وحرام است شکار اینها، وخوردن گوشت اینها، وکسی که قصد شکار داشته باشد او را راه نمودن، واشاره به شکاری‌کردن، و در بر روی آن‌بستن. واگر محرم بکشد شکاری را مانند مردار حرام است بر خودش و بر هر محرمی، واحوط آن است که محل نیزاجتناب کند، چنان‌که مذهب مشهور میان علما است.

وهمچنان که شکار حرام است، جوجهٔ آن حرام است و تخم او نیز حرام است، و شکار ملخ و خوردن آن نیز حرام است در حال احرام، و هر چه شکار دریا است حرام نیست بر محرم، و شکار دریا آن است که تخم و جوجه در دریا کنند.

دوم: جماع است ومقدمات آن، چون عقد کردن از جهت خود یا دیگری، وگواه شدن بر عقد، و بوسیدن زنان، و نظر کردن به زنان به شهوت، یا برداشتن ایشان به شهوت، یابدن‌خودرا به‌بدن ایشان مالیدن به شهوت اگرچه حلال او باشد.

سوم: طلب منی کردن است به دست مالیدن به ذکر، یا به دست بازی کردن وغیر آن.

چهارم: بوی خوش است، خواه به عنوان بخور کردن ویا بر خود مالیدن ویا بر خود پاشیدن، ویا خوردن چیزی که بوی خوش داشته باشد، وجمعی کثیر از علما گفته‌اند که از بوی خوش مشك وعنبر وزعفران و ورس حرام است، وبعضی عود وکافور را اضافهٔ این‌چهار کرده‌اند، واحوط اجتناب است از هربوی خوشی مگر خلوق کعبه وبوی میوه‌ها، وبهتر آن است که وقت خوردن میوهٔ خوشبو دست به دماغ گیرد، وباید اجتناب کند از پوشیدن

جامه‌های خوشبو و بالای آن نشستن وخوابیدن، واحوط آن است که از بوی بدبینی را نگیرد.

پنجم: رخت دوخته است مردان را و هر چه به صورت رخت دوخته باشد، مانند کپنگک[1] وزره وغیر آن ولنگک را گره می‌توان زد، واحوط آن است که ردا را که بر دوش می‌اندازد نبندد اگر به گذرانیدن سوزن وخلال باشد، وجایز است همیان بر میان بستن محرم را، واولی واحوط آن است که زنان نیز رخت دوخته نپوشند اگر چه اشهر واقوا آن است که جایز است، واگر مردان را لنگک نباشد بدل آن زیر جامه می‌توانند پوشید.

ششم: سرمهٔ سیاه در چشم کشیدن است، وهمچنین سرمه و داروئی که بوی خوش داشته باشد.

هفتم: نگاه به آینه کردن است به قصد زینت، واحوط اجتناب است مطلقاً هر چند به قصد زینت نباشد، واگر چه در چیز صافی باشد مانند آب وغیر آن.

هشتم: هر چه پشت پا را به پوشاند مانند موزه وغیر آن، و جایز است پوشیدن نعل عربی.

نهم: فسوق‌است، وآن دروغ‌گفتن ودشنام دادن وتفاخر نمودن است، واحوط اجتناب است از هر لفظ قبیحی.

دهم: جدال است، وآن گفتن لاوالله وبلی والله است.

یازدهم: کشتن کیك وشپش است ومانند اینها از جانوران بدن، وجایز است کنه را از بدن انداختن، واحوط آن است که کنهٔ شتر را نیندازند.

دوازدهم: پوشیدن انگشتری از جهت زینت بنابر اشهر، و

(۱) کپنك جلیقهٔ نمدی ضخیم که سابقاً سوارکاران وجنگجویان می‌پوشیدند.

احوط اجتناب است مطلقاً.

سیزدهم: پوشیدن زنان‌است طلاآلت ونقره آلت وسایرزینتها را به قصد زینت، واحوط اجتناب است از زینتی که به آن عادت نکرده باشد، واگر زینتی را پوشید که به آن عادت کـرده باشد می‌باید که به مردان ننماید خصوصاً به شوهرش.

چهاردهم: بر خود مالیدن روغنی است‌که در آن بوی خوش‌بوده باشد بعد از احرام وپیش از احرام نیز هرگاه بوی آن بماند تا بعداز احرام بنا بر مشهور. وهمچنین حرام است بر خود مالیدن روغنی که بوی خوش نداشته باشد بعد از احرام در حال اختیار، وجایز است در حال اضطرار، وجایز است خوردن روغنی‌که بوی خوش داشته باشد.

پانزدهم: ازالۀ مو است، خواه اندك باشد وخـواه بسیار به هر عنوان که باشد از هر جایی که باشد از بدن، واحوط آن است که در حال وضو تخلیل ریش نکند به حدی‌که موجدا شود. وهمچنان که جایز نیست ازالۀ موی بدن خود کردن، جایز نیست ازالۀ موی بدن دیگری کردن اگر چه آن شخص محرم نباشد.

شانزدهم: پوشیدن سر است مردان‌را، واحوط آن‌است‌که دست بر سر نه‌نهد، وگل وحنا وغیر آن بر سر نمالد، وچیزی بالای سر نگذارد، وگوش را نیز نه‌پوشاند، وبهتر آن است که روی خود را نیز نه‌پوشاند، واگر از روی فراموشی چیزی بر سر گذارد آن را بیندازد وتلبیه را تازه کنـد احتیاطاً، و جایـز است زنان را سر پوشیدن.

هفدهم: سر به آب فرو بردن است مردان را، واحوط آن است که زنان نیز سر به آب فرو نبرند.

هجدهم: روی پوشیدن است زنان را به‌نقاب وغیر آن، واحوط آن‌است که دست را بر روی نیز نگذارد، وجایز است جامه را از سر آویختن بر روی تا سر بینی. واحوط آن است‌که چنین بیاویزد که بر روی نخورد.

نوزدهم: در زیر سایه رفتن است در حال راه رفتن مردان را، مگر در حال ضرورت باکفاره، ودر منزل جایزاست، ودر زیرخیمه وغیر آن بودن.

بیستم: ناخن گرفتن است در حال اختیار.

بیست ویکم: غسل دادن محرم‌که مرده باشد به‌کافور، وحنوط کردن آن به کافور.

بیست ودوم: بیرون‌آوردن خون از بدن درحال اختیار به‌عنوان فصد کردن، وحجامت کردن، وبدن را خراشیدن به عنوانی که از بدن خون درآید، یادندان کندن وغیر آن در حال اختیار بنابر مذهب مشهور، وبعضی اینها را مکروه می‌دانند، وعمل به قول مشهور احوط است.

بیست وسوم: بریدن درخت وکندن گیاه است محرم و محل را از زمین حرم، مگر گیاه ودرختی که از ملك او روئیده باشد، یا خود کشته باشد.

بیست وچهارم: پوشیدن سلاح وحربه است بی‌ضرورت بنابر مذهب مشهور واحوط.

بیست وپنجم: حنا گذاشتن است از جهت زینت بنابر مذهب جمعی، واحوط اجتناب است اگرچه پیش ازحرام‌بوده باشدهرگاه رنگ آن به‌ماند تا حال احرام.

اما مکروهات احرام، پس آن شش چیز است:

اول: احرام بستن در جامهٔ سیـــاه وسرخ وزرد تیره وبر بالای این جامه‌ها خوابیدن.

دوم: در جامهٔ چرکین احرام بستن اگر پاك باشد، و اگـــر در اثنای احرام چرکین‌شود مکروه است آن‌را شستن، مگر آن‌که نجس شود که شستن احوط است.

سوم: جامه‌های علمدار پوشیدن است.

چهارم: به حمام رفتن است.

پنجم: ازالهٔ چرك از بدن کردن است در حمام وغیر آن.

ششم: لبیك گفتن است در جواب کسی که او را بخوانـــد بلکه می‌گوید یا سعد، زیرا که خداوند خود را لبیك می‌گویـــد، در آن حال می‌باید که دیگری را شریك نگرداند با حق سبحانه وتعالی.

وچون خواهد که حج بکند باید که اول ماه ذی‌القعده موی سر را بگذارد، واحوط آن است کـــه سر را نتراشد، واگـــر بتراشد گوسفندی بدهد، وپیش ازاحرام موی سروبغل‌را ازاله‌کند وناخن بگیرد وشارب بگیرد، وموی پشت زهار راازاله‌کند، بلکه کل بدن را نـــوره بگذارد، وچـــرك بـــدن را ازاله بکند، و غسل احـــرام بکند، وبعضی آن غسل را واجب دانسته‌اند، پس احتیاط آن است که تا ممکن باشد ترك نکند.

وبه هنگام جامه کندن نیت کند که جامه‌های دوخته را می‌کنم قربة الی الله، وچون غسل کند دو جامهٔ احرام را به‌پوشد، ودر حال پوشیدن نیت کند که دو جامهٔ احرام می‌پوشم در عمرهٔ احرام عمرهٔ تمتع عمرهٔ اسلام از جهت آن که واجب است قربة الی الله.

ودر همهٔ نیتها کسی که حج به نیابت دیگری کند نیت کند که این فعل را بجا می‌آورم در عمرهٔ اسلام عمرهٔ تمتع یا حج اسلام حج تمتع از برای آن که واجب است بر فلانی به اصالت و بر من بـــه

نیابت قربة الی الله، ویکی از آن دو جامه را لنگ کند و بر میان خود بندد ودیگری را بر دوش اندازد.

پس نماز احرام بگذارد، وسنت است که احرام را عقیب فریضهٔ ظهر بجا آورد، والا عقیب شش رکعت نماز نافلهٔ احرام واقع سازد، و در هر رکعت یك سلام بگوید، واقلش دورکعت نماز است که در رکعت اول سورهٔ حمد وقل هو الله أحد بخواند، ودر رکعت دوم سورهٔ حمد وقل یا أیها الکافرون.

ونیت نماز چنین کند که دو رکعت نماز نافلهٔ احرام می‌کنم قربة الی الله، پس نیت کند که عمره می‌کنم عمرهٔ اسلام عمرهٔ تمتع از جهت آن که واجب است قربة الی الله، پس نیت کند که احرام می‌کنم به عمرهٔ اسلام عمرهٔ تمتع، وتلبیات اربع می‌گویم از جهت عقد این احرام از جهت آن که واجب است همه قربة الی‌الله. واگر کسی نیت نکند احرام او صحیح نیست.

وبهتر آن است که در وقت احرام عبارتی که از اهل بیت صلوات الله علیهم منقول است بخواند، وما در رسالهٔ دیگر ذکر کرده‌ایم آن را با آداب احرام وسایر مستحبات، کسی که خواهد باید به آن رجوع نماید.

دوم: تلبیه است، چون از نیت احرام فارغ شود بلافاصله تلبیه بگوید بنابر مذهب جمعی از علما، واحوط آن است که بعد از آن که به راه افتاد اگر پیاده باشد، یا سوار شود اگر سواره باشد مرتبهٔ دیگر بگوید.

واشهر درمیان علما درتلبیهٔ واجب این عبارت است: لبیك اللهم لبیك لبیك لاشریك لك لبیك. واحوط آن است که این عبارت را نیز اضافه کند: ان الحمد والنعمة لك والملك لا شریك لك.

وبهتر آن است‌که این عبارت را نیزاضافه‌کند: لبیك بمتعة بعمرة الی الحج. واگر تلبیهٔ کبیر را بخواند که در رسالهٔ دیگر مذکور است اولا است.

ومستحب است که بلند بگوید بعد ازروانه شدن، ومکرربگوید خصوصاً در وقت بیدار شدن از خواب، ودر وقتی که به بلندی بالا رود، یا به سراشیبی رود، یا به سواری رسد.

پس اگر به حج محرم شده باشد مکرر می‌گوید تا پسین[1] روز عرفه، واگر احرام به عمرهٔ مفرده گرفته باشد از میقات وقتی که داخل حرم می‌شود قطع تلبیه می‌کند، واگر از مکه به خارج حرم رفته باشد واحرام گرفته باشد می‌گوید تا وقتی‌که به‌بیندکعبه‌را.

ومستحب است که هرگاه احرام به حج ازمکه‌گرفته باشد، چون به ابطح برسد آواز خود را به تلبیه بلند کند، و در حال احرام بگوید: اللهم حلني حيث حبستني. واین را نیز بگوید: ان لم تكن حجة فعمرة.

سوم: پوشیدن جامه‌های احرام است، به آن که یکی را لنگ کند، ومی‌باید که از ناف تازانو را به‌پوشاند موافق قول مشهور، ویکی را ردا کند. ومی‌باید که هر دو دوش را به‌پوشاند، یا یك دوش را به آن ردا حمائل کند بنابر مشهور، واحوط پوشیدن هر دو دوش است، ولازم نیست که همیشه پوشیده باشد.

وشرط است در این جامهٔ احرام که حریر محض نباشد اگر مرد احرام بندد، وپوست وموی حیوانی نباشد که‌گوشت اورا نخورند، واحوط آن است که زنان نیز حریر محض نپوشند، واحوط‌آن است که بسیار تنگ نباشد که زیر آن نمایان باشد خصوصاً لنگ.

---

(۱) پسین وقت ظهر را گویند.

ومی باید که پاك باشد از نجاسات. واحوط آن است که پاك باشد از نجاساتی که درحال نماز معفواست نیز، مثل خون کمتراز درهم، و بهتر آن است که بدن نیز پاك باشد، وجایز است زیاده از دو جامه پوشیدن، وتبدیل جامهٔ احرام کردن، ولیکن مستحب است در جامه های اول احرام وطواف کردن. وسنت است که سفید باشد، واز پنبه باشد.

چهارم: طواف است، ومقدمات آن سنت است، که چون به حرم رسد پیاده شود، وغسل دخول حـرم بکند. وپاها را برهنه کند، و نعلین خود را به دست گیرد از روی تواضع وخضوع وخشوع، تا محو کند حق سبحانه وتعالی صد هزارگناه اورا، وبنویسد در نامهٔ اعمال او صد هزار حسنه، وبرآورد از جهت او صد هزار حاجت.

وچون خواهد که داخل مکه شود غسل بکند اگر میسر شود، و اگر نه بعد از داخل شدن غسل کند، وبه آرام دل وتن وتواضع و خشوع داخل شود.

وبعضی گفته اند که سنت است که از جهت دخول مسجدالحرام نیز غسل کند.

وچون داخل مکه شود اذخر بجود تا دهانش خوشبو شود، و از دربنی شیبه داخل مسجدالحرام شود، وآن محاذی باب السلام است، با کمال خضوع وخشوع وآرام تن ودل و پای برهنه، وبر در مسجد بایستد ودعاهای منقول را بخواند. وچون نظرش به کعبه افتد دعا بخواند، وچون نظرش به حجرالاسود افتد دعا بخواند.

پس چون نزدیك حجرالاسود رسد دستها بردارد وحمد وثنای الهی بجاآورد وصلوات بفرستد، وبگویـد: اللهم تقبل منی. پس دست به حجرالاسود بمالد، وحجر را ببوسد، واگرنتواند بوسیدن

دست به‌مالد، واگر نتواند دست‌رسانیدن اشاره‌کند، ودعای منقول را بخواند، وتعظیم حجرالاسود بجا آورد، که آن نزد حق سبحانه وتعالی بزرگ است.

و واجب است که در حال طواف طاهر باشد از حدث اکبر، وبا وضو باشد، وطواف سنت را بی‌وضومی‌تواندکرد. واحوط آن‌است که‌با وضوبکند، ولیکن نمازطواف سنت را بی‌وضو نمی‌توان‌کرد.

ومی‌باید که جامه وبدن او طاهـر باشد از نجاسات مطلقاً بر مذهب مشهور، وشرط است که مرد ختنه کرده باشد، و احوط‌آن است که طفل نیز ختنه کرده باشد، و شرط است بنابر مشهور و احوط آن است که در حال طواف عورتین مرد و جمیع بدن زن مگر روی دستها و پاها پوشیده باشد.

ودر طواف هفت چیز واجب است:

اول: نیت کردن، ودر حکم نیت بودن تا فارغ شدن، وبهتر آن است که چنین نیت کند که هفت شوط طواف خانهٔ کعبه می‌کنم در عمرهٔ اسلام عمرهٔ تمتع‌از جهت آن که واجب است قربة الی الله.

دوم: واجب است نیت را مقارن اول طواف داشتن.

سوم: واجب است ابتدا به حجرالاسود کردن به حیثیتی‌که هیچ زیاده وکم نشود، واحوط آن است که روی به حجرالاسود کند بـه عنوانی که دست راست اومحاذی حجر الاسود باشد، ودعابخواند، ونیت بکند، ونیت را در خـاطر داشته باشد، و بگـردد، و چنان کند که جزو مقدم بدنش مقارن جزو اول حجر شود، مانند بینی یا شکم یا انگشت پا، وچون در شوط هفتم به همین جارسد ترك‌کند.

چهارم: واجب است کـه خانه را بر دست چپ گیـرد وطواف کند وکمال ملاحظه کندکه در شوط روی به‌خانه‌نکندوپشت نکند، وخانه را به دست راست نگیرد، پس اگرهجوم خلق او را بگرداند

باید که از آن جائی که گشته است باز خانه را بر دست چپ گیرد و روانه شود.

پنجم: واجب است داخل کـردن حجـر حضرت اسماعیل را در طواف که بیرون آن بگردد وداخل آن نشود، پس اگرداخل حجر شود در اثنـای طـواف واجب است کـه آن شوط را بر هم زده باز از حجرالاسود متوجه شود وآن شوط را بجا آورد، وبعضی گفتـه‌اند که واجب است طـواف را از سرگیرد، ودور نیست که اگـر این طواف را به عنوان اول تمام کند، وبعد از آن طوافی از سر گیرد احتیاطاً بهتر باشد.

ششم: واجب است هفت شوط بر دور کعبهٔ معظمه گشتن.

هفتم: واجب است که طواف میان خانه ومقام حضرت ابراهیم باشد، به این معنی که از هیچ جانب از این قـدر دورتر نشود، و طرف حجر اسماعیل نیز احتیاط آن است که از خانه حساب کنند نه از دیوار حجر، اگـر چه ظاهر آن است که اگـر از دیوار حجر مسافت را حساب کنند خوب باشد.

و واجب است که در حال طواف از خانه بیرون باشد، پس اگر طواف بر شادروان کعبه کند صحیح نیست بنابر مذهب جمعی، و آن قدری است از کعبه که بیرون افتاده است متصل به کعبه.

وهمچنین احوط آن است که در حال طواف دست بر دیوار کعبه نمالد، واگر دست بمالد در حال دست مالیدن حرکت نکند تا دست خود را به نزد خود آورد، وبعد از آن روانه شود، وهمچنین جایز نیست طواف‌کردن بالای دیوار حجر اسماعیل، چنان‌که جایز نیست داخل آن شدن در حال طواف.

پنجم: از واجبات عمره نماز طواف است، چون از طواف فارغ

شد واجب است دو رکعت نماز کردن در مقام حضرت ابراهیم علی نبیناوعلیه السلام، واگرطواف سنت باشد سنت است این دورکعت.

ونیت کند که نماز طواف می‌کنم در عمرهٔ اسلام عمرهٔ تمتع از جهت آن که واجب است قربة الی الله، ودر طواف سنت نیت کند که نماز طواف سنت می‌کنم قربة الی الله، وآنچه در نماز یومیه واجب است در این نماز واجب است.

وباید که‌کمال ملاحظه بکند درتصحیح واجبات خصوصاً قرائت واذکار، ومخیر است در این نماز بلند خواندن وآهسته خواندن، وبهتر آن است که اگر در روز کند آهسته بخواند، واگر در شب کند بلند بخواند.

ومی‌باید که این نماز را درمقام ابراهیم علیه‌السلام بجاآورد، یا پشت مقام‌که مقام را در برابر قبله‌گیرد، وجمعی ازعلما تجویز کرده‌اند با ازدحام که این نماز را در جانب راست یا جانب چپ مقام بجاآورد یا پشت مقام.

ونماز طواف سنت را در هر جائی از مسجدالحرام جایز است بجاآوردن، وبهتر آن است که آن را نیز در مقام یا پشت مقام بجا آورد. ودر این باب چند مسأله است:

اول: هرگاه شخصی طواف کند در جامهٔ نجس با علم به نجاست طواف او صحیح نیست، واگر نداند نجاست را تا از طواف فارغ شود طواف‌او صحیح‌است، واگر کسی فراموش کرده باشد نجاست را احوط آن است که اعاده کند طواف را.

واگر کسی در اثنای طواف به‌بیند نجاست را در جامه یا بدن قطع کند طواف را ونشان کند آن موضع را که از آنجا قطع کرده است، وازالهٔ نجاست بکند، واز آنجا شروع کرده تمام کند، وبهتر

آن است که بعد از تمام کردن اعادهٔ طواف کند احتیاطاً.

دوم: هرگاه شك کند در عدد طواف بعد از فارغ شدن از آن شك او اعتبار ندارد وطوافش صحیح است، واگر شك کند در زیادتی، مثل آن که بعد از اتمام شوط شك کرد که آیا آنچه می‌کنم هفت شوط است یا هشت شوط، طوافش باطل است.

واگر شك او در نقصان بوده باشد، مثل آن که شك کند میان چهار و پنج یاپنج وشش یاشش وهفت، پس اگرطواف‌واجب‌است، طوافش باطل است و از سرگیرد، بنابر مشهور میان علما، و احتیاط آن است‌که بنابر کمترگذارد وتمام‌کند، وبعد ازآن طواف را از سر گیرد احتیاطاً، واگر شك در طواف سنت باشد بنابر کمتر می‌گذارد.

سوم: هرگاه شخصی طواف کند می‌باید که در آن روز سعی بجا آورد وبه روز دیگر نیندازد، واحوط آن است که بلافاصله سعی کند، واگر هوا گرم باشد یا مانده شده باشد تأخیر می‌تواند کرد تا هوا سرد شود یا قوتی بگیرد.

و مستحب است که در حال طواف به دعا و ذکر الهی مشغول باشد با آرام تن وآرام دل، ودعاهای منقول را بخواند، وگامها را نزدیك بگذارد، وچون بدرکعبه رسددعا بخواند وصلوات بفرستد، وچون به حجر اسماعیل رسد سر بردارد ونگاه به ناودان طلا کند و دعا بخواند، وچون به پشت کعبه رسد دعا بخواند، ودر حال طواف صلوات بسیار بفرستد، ورکنها را همه در برگیرد، وبدن ودست خود را به آنها بمالد،خصوصاً رکن عراقی ورکن یمانی.

وچون درشوط هفتم به مستجار رسدوآن پشت‌کعبه‌است محاذی در خانه بایستد و دستهای خود را بگشاید به خانه و روی وشکم

خود رابه‌مالد به‌کعبه ودعا بخواند، وگناهان خود را به تفصیل یاد کند آنچه را داند وآنچه را نداند، مجمل اقرار کند وطلب آمرزش کند از گناهان، وکمال ملاحظه بکند دراین وقت و وقت استلام رکنها که جای خود را نشان کند، وچون استلام کند بجای خود آید واز آنجا روان شود تا طواف او زیاده وکم نشود.

و در رکعت اول نماز طواف الحمد وقل هو الله أحد بخواند، و در رکعت دوم الحمد وقل یا أیها الکافرون بخواند، پس به نزد حجرالاسود آید ودست و بدن به آن بمالد وبه‌بوسد اگر تواند، و دست بمالد اگر نتواندبوسید، واگر نتوانداشاره‌کند ودعا بخواند، پس متوجه سعی شود.

ششم: از واجبات عمره سعی میان صفا ومروه است، وپیش از سعی سنت است که از آب زمزم بخورد ودعا بخواند ویك دلو یا دو دلو آب خود بکشد از دلوی که مقابل حجرالاسود است، وبر سر و پشت وشکم بریزد ودعا بخواند، وباز به نزد حجرالاسود آید و به‌بوسد، ودست وبدن بر آن بمالد، واگر نتواند اشاره کند ودعا بخواند.

پس‌ازدری‌که محاذی حجرالاسود است بیرون رود با آرام تن و دل تابالای کوه صفا و دودعاهای منقول را بخواند، و اگرنداند حمد وثنای الهی بجا آورد، وتسبیحات اربع را بسیار بخواند، و نعمتهای الهی را یاد کند، وهفت نوبت لا اله الا الله بگوید، پس صلوات بفرستد، وهر یك از تسبیحات اربع را صد نوبت بخواند.

ودر سعی چهار چیز واجب است:

اول: نیت کردن، وبهتر آن است‌که به این عنوان نیت‌کند، که

هفت شوط سعی میان صفا ومروه می‌کنم درعمرهٔ‌اسلام عمرهٔ تمتع از جهت آن که واجب است قربة الی الله و روانه شود، وبهتر آن است که چون درپایهٔ چهارم باشد نیت‌کند، وچون به‌زیرآید پاشنهٔ پا را به کوه صفا گذارد وهمان نیت را اعاده کند و روانه شود، و در حکم نیت باشد تا فارغ شود.

دوم: واجب است ابتدا به صفا کردن.

سوم: واجب است ختم به مروه کـردن، به آن که به مروه بالا رود یا انگشتان پای خود را به مروه برساند، و در وقت برگشتن از بالای مروه روانه شود، یا پاشنهٔ‌پای خود را به مروه برساند و روانه شود تا به صفا رسد، یا بالا رود یا انگشتان پا را بـه صفا برساند، وبر این قیاس‌تا به آخر.

چهارم: واجب است هفت شوط کردن که رفتن را یکی حساب کند وبرگشتن را یکی. و سنت و احوط آن است کـه در حال سعی باوضوباشد، وجامه‌وبدنش‌ازنجاست‌پاك‌باشد، وپیاده‌باشدوسواره نیزجایزاست، وهمواره راه رود ازصفا تابه‌مناره، وازآنجاهروله کند وتند راه رود مانند شتر تا بازار عطاران، واز آنجا میانه راه رود تا به مروه، ودعاهای منقول را بخواند.

واگر هروله را فراموش کند از پشت برگردد تابه جائی‌که تند می‌باید رفت وتند برود، واگر مانده شود جایز است کـه در میان سعی بنشینند از جهت استراحت.

و اگر کسی بر هفت شوط زیاده‌کند عمداً سعی اوباطل است، واگر از روی فراموشی باشد باطل نیست، وکسی که جاهل مسأله

باشد حکم کسی دارد که فراموش کرده باشد. واگر نداند که چند شوط کرده است اعاده می‌کند سعی را، واگر یقین داندکه‌کم کرده است بجا می‌آورد آن را اگر چه یك گام باشد.

واگر دراثنای سعی به خاطرش رسدکه نماز طواف نکرده‌است آن موضع را نشان می‌کند ومی‌رود ونماز می‌کند ومی‌آید وسعی را از آن موضع تمام می‌کند.

هفتم: از واجبات عمره تقصیر است، واجب است که نیت کند مقارن تقصیر، وبهتر آن است‌که چنین نیت کندکه تقصیر می‌کنم از جهت محل شدن از عمرۀ تمتع عمرۀاسلام از جهت آن‌که واجب است قربة الی الله.

وبعد از آن تقصیر کند به آن‌که جدا سازد موی یا ناخن را به مقراض یا غیر آن از موی سر یا ریش یا شارب، وجایز نیست بدل آن سر تراشیدن، بلکه حرام است او را سرتراشیدن تا روز عید. و در عمرۀ مفرده مخیر است میان سر تراشیدن و تقصیر کردن.

ودر این عمره طواف نساء نیست، ودرعمرۀ مفرده طواف‌نساء واجب است بعد از سرتراشیدن یا تقصیر کردن.

وسنت است که از اطراف موی سر و موی بدن و ریش و شارب بگیرد، وبعضی ازناخنها را بگیرد، وبعضی را ازبرای حج‌بگذارد که در روز عید بگیرد، وابتدا به موی پیش سر کند.

و سنت است که شبیه به محرمان باشد، ورخت دوخته نپوشد تا احرام به حج بگیرد، وهمچنین سنت است اهل مکۀ معظمه را که در موسم حج شبیه به محرمان باشند. وچون عمره تمام شود از مکه

بیرون نرود احتیاطاً تا احرام به حج بگیرد و بیرون رود و منتظر باشد تا وقت وقوف به عرفات.

وبدان که اگر احرام به عمرهٔ تمتع به‌بندد و وقت تنگ باشد بعد از رسیدن به مکه از کردن افعال عمره ودریافتن حج، عدول می‌کنند به حج افراد، یعنی نیت می‌کندکه احرامی‌که به عمره بسته بودم احرام حج باشد، وافعال عمره را نمی‌کند، ومتوجه عرفات می‌شود، و در تنگی وقت خلاف است که در چه وقت حاصل می‌شود، وبه گمان فقیر اگرتا غروب روزعرفه به عرفات نتواند رسیدالبته عدول می‌کند.

واگر اول ظهر به عرفات نتواند رسید وپیش از شام تواند که قدری از روز باشد ظاهراً مخیر باشد میان بجاآوردن عمره وعدول، وهمچنین زنان اگر حائض شوند یا نفساء ونتوانند تا پاك شدن و افعال عمره کردن ادراك وقوف عرفه کنند، ایشان نیز عدول می‌کنند احرام عمرهٔ تمتع را به حج افراد، و حج افراد به عمل می‌آورند علی المشهور بین الاصحاب، وهر دو بعد از فارغ شدن از افعال حج به خارج حرم می‌روند واحرام می‌بندند وعمرهٔ مفرده بجا می‌آورند، واز ایشان مجزی است.

فصل سوم
در احکام حج تمتع است

وافعال آن هفده است:

اول و دوم وسوم: احرام، وپوشیدن دو جامهٔ احرام، و گفتن تلبیه است.

بدان که محل احرام به حج تمتع مکهٔ معظمه است، وافضل آن

مسجدالحرام است، وافضل آن مقام ابراهیم علیه السلام است، یا تحت میزاب، و وقت آن ماههای حج است، وافضل آن ماه ذی‌الحجه است، وافضل‌آن روزهشتم است بعد از زوال عقیب نماز ظهر.

وکیفیت احرام‌ومحرمات‌ومکروهات‌ومقدمات، وجامه‌پوشیدن، وتلبیه گفتن به نحوی است که سابقاً مذکور شد، مگر در نیت که آنجا نیت عمرۂ تمتع‌می‌کند، واینجا نیت حج می‌کند، به آن‌که چون غسل کند نیت کند که غسل احرام حج اسلام حج تمتع می‌کنم قربة الی الله.

وهمچنین در احرامی پوشیدن نیت می‌کند که دو جامۂ احرام می‌پوشم در حج اسلام حج تمتع از جهت آن که بر من واجب است قربة الی الله.

وچون نیت حج می‌کند چنین می‌کند که حج می‌کنم حج اسلام حج تمتع از جهت آن که بر من واجب است قربة الی الله، و نیت احرام چنین می‌کند که احرام می‌گیرم به حج اسلام حج تمتع و تلبیات اربع می‌گویم از جهت عقد این‌احرام از جهت آن‌که واجب است این هر دو قربة الی‌الله، وبعد از آن بلافاصله تلبیه بگوید.

وچون بر قطا رسد که آن را مدعا می‌گویند وهنوز به ردم یعنی سد نرسیده تلبیه بگویدمرتبۂ دیگراحتیاطاً، وچون مشرف برابطح شود به آواز بلند گوید استحباباً، وبهتر آن است که در حال احرام عبارت منقول را بخواند، وتلبیۂ کبیر را بگوید، واگرتلبیۂ صغیر را بگوید مجزی است.

ومتوجه مناشود، ودر وقت توجه دعا بخواند، و با آرام تن ودل و تسبیح وتهلیل وذکر حق‌سبحانه وتعالی‌روانه شود، وچون به‌منا رسد دعابخواند، ودرمنا باشد ومشغول طاعت وعبادت الهی باشد.

وبهتر آن است که این عبادات را خصوصاً نمازهای واجب را در مسجد خیف بجا آورد.

وچون نماز صبح را ادا کند تعقیب بخواند تا طلوع آفتاب، و روانهٔ عرفات شود، ودر وقت توجه دعا بخواند وتلبیه بگوید تا عرفات، وخیمه‌اش را در نمره بزند که متصل به عرفه است وداخل عرفه نیست.

چهارم: وقوف عرفات است، و واجب است که در آن نیت کند و احوط آن است که ملاحظهٔ اول وقت بکند، به آن که شاخصی نصب کند، وچون سایه شروع در زیادتی کند قصدکندکه می‌ایستم در عرفات از پسین تا شام در حج اسلام حج تمتع از جهت آن که واجب است قربة الی الله.

و واجب است که توقف کند در عرفات از پسین تا شام به هر عنوان که باشد اگر چه سواره باشد، وصحیح نیست وقوف کردن در نمره یا عرفه یا ثویه یا ذوالمجاز یا تحت الاراك، زیراکه اینها حدود عرفات‌اند وداخل در آن نیستند، واگر بوده باشد در عرفات وبیرون رود پیش از شام ازروی جهل ونادانی یا ازروی‌فراموشی بر او چیزی نیست. ولیکن اگر پیش از شام دانست یا به خاطرش آمد واجب است که عود کند به عرفات، واگر نیاید بعضی گفته‌اند که حکم عامد دارد.

واگر عمداً پیش از شام روانه شود واجب است که یك شتر بدهد و در روز عید بکشد آن را، و اگر بر شتر قادر نباشد هجده روز روزه بدارد در مکه یا در راه یا در خانه، واحوط آن است که پی در پی بگیرد، واگر برگردد پیش از شام کفاره ساقط می‌شود.

و اگر کسی در روز به عرفات نرسد یا فراموش کند، واجب

است که در شب وقوف کند واگر چه اندکی باشد به شرطی که داند که اگر به عرفات می‌رود می‌تواند برگشت ومشعر را پیش ازطلوع آفتاب دریافت، والا اکتفا می‌کند به وقوف مشعر.

و هرگاه‌کسی پیش ازشام عرفات را دریابد ومشعر را درنیابد تا طلوع آفتاب باید که در مشعر توقف‌کند از طلوع‌آفتاب تاپسین، وحج او صحیح است.

ومستحب است که در وقوف با طهارت باشد وغسل کند پیش از ظهر، وبارهای خودرا جمع‌کند، وهر چه‌موجب پراکندگی باشد از خود دور کند، تا دل او متوجه جناب مقدس الهی باشد، ونماز ظهروعصر رادر اول‌وقت‌بجاآورد بایك‌دیگر به‌یك‌اذان ودواقامه، ووقوف کند در دست چپ کوه نسبت به کسی که از مکه آید، و در پائین کوه وقوف کند در زمین هموار، ورفیقان واصحاب مجتمع باشند پهلوی یك‌دیگر، وفرجه درمیان خود نگذارند، وبعد ازنماز بر پای ایستد ومشغول دعا شود، ومکروه است که بالای کوه رود یا سواره یا نشسته وقوف کند.

و سنت است‌که روی به قبله کند ودل‌خودرا متوجه حق‌سبحانه وتعالی سازد، و حمد وثنای الهی بجا آورد، وتحمید وتهلیل کند، وصد نوبت الله اکبر، وصد نوبت الحمدلله، وصد نوبت سبحان‌الله، وصد نوبت لا اله الا الله بگوید، وصد نوبت سورهٔ قل هو الله‌أحد، وصد نوبت سورهٔ انـــا أنزلنا، و صد نـــوبت آیة الکرسی بخواند، وصد نوبت صلوات بفرستد، و صد نوبت لاحول ولا قوة الا بالله، و صد نوبت ماشاء الله لا قوة الا بالله بگوید، وهفتاد مرتبه بگوید أسأل الله الجنة، وهفتاد مرتبه بگوید أستغفرالله وأتوب الیه.

وسعی کند دردعاکه این‌روز روزدعا ومسألت است، وهیچ‌چیز نزد شیطان دوست‌تر از این نیست که در این روز آدمی را غافل کند از جناب مقدس الهی، پس باید که پناه گیرد بخدا از شر شیطان و نظر به جانب مردمان نیندازد، ومتوجه خود باشد، و استغفار کند به دل وزبان، وگناهان خود رابشمارد، وگریه بسیار بکند، واگر گریه‌اش نیاید خود رابه گریه بدارد.

و دعا از جهت پدر ومادر و برادران مؤمن بکند، اقلا چهل کس، که در خبر است ملکی موکل است که آنچه این کس از جهت برادر مؤمن می‌طلبد آن ملك از حق سبحانه و تعالی صد هزار مثل آن را از جهت این کس طلب می‌کند، و حق تعالی مستجاب می‌کند.

وتمام‌این زمان‌را صرف دعا و استغفار وذکر کند، وبعضی از علما قائل به وجوب این شده‌اند، ودعاهای منقول را بخواند، خصوصاً دعای عرفهٔ حضرت امام حسین علیه السلام و دعای عرفهٔ صحیفه، ودعاهای دیگر که از حضرت امام زین العابدین و سایر ائمه علیهم السلام منقول است.

وتا تواند در این روز از خیرات و تصدقات تقصیر نکند، و هر حاجتی که داشته باشد از حق‌تعالی طلب نماید، ودعاکندکه توفیق حج بیابد در سال آینده و در هر سال، وچون شام شود روانه شود با آرام تن و آرام دل و استغفار، و بسیار بگوید: اللهم أعتق رقبتي من النار.

پنجم: بیتوتهٔ مشعر الحرام است، یعنی شب به روز آوردن، و اشهر میان متأخرین وجوب آن است، و احوط آن است که چون داخل مشعر الحرام شود نیت کند که شب به روز می‌آورم در

مشعر الحرام در حج تمتع از جهت رضای خدا.

و سنت است که نماز شام و خفتن را تأخیر کند تـا در مشعر بجا آورد، واگرچه سه یك شب بگذرد. و اگر مانعی بهم رسد که نتواند پیش از ثلث شب به مشعر درآید نماز را در راه بکند، و جمع کند میان هر دو نماز به یك اذان و دو اقامه، ونوافل شام را بعد از خفتن بجا آورد، و در شکم وادی فرود آید از دست راست راه، ودعای منقول رابخواند،و تا مقدور باشداین‌شب را به‌طاعت وعبادت الهی به روز آورد.

و در خبر است که درهای آسمانها در این شب بسته نمی‌شود و آوازهای مؤمنان بالا می‌رود، وخداوند عالمیان می‌فرماید: من خداوند شمایم و شما بندگان منید ادا کـردید حـق مرا و بر من لازم است که اجابت کنم دعاهای شما را، پس از بعضی از ایشان تمام گناهان را می‌آمرزد، و از بعضی بعضی را. و سنت است‌که هفتاد سنگ ریزه از مشعر بردارد در این شب به صفتی که‌خواهد آمد ان شاء الله تعالی.

ششم: وقوف مشعر الحرام است، واجب است کـه چـون فجر طالع شود نیت‌کندکه می‌ایستم درمشعرالحرام ازحال‌تاطلوع آفتاب در حج اسلام حج تمتع از جهت آن که واجب است قربة الی الله، و در حکم نیت باشد تا فارغ شود، ودر مشعر الحرام بایستد، وحد آن میان مأزمین است تا حیاض تا وادی محسر، و اگـر جا نباشد جایز است بالای‌کوه رفتن، واحوط آن‌است‌که تاممکن باشدنرود.

واگر کسی پیش ازصبح ازمشعر بیرون رود عمداً حج اوباطل است، مگر آن که شب در مشعر بوده باشد، که مشهور میان علما آن است که حج او باطل نمی‌شود اگر وقوف به عرفه کرده باشد،

و یك گوسفند به تلافی این می‌کشد، و بعضی گفته‌اند که حج او باطل می‌شود. وجایز است زنان و ضعیفان وکسانی که خوف انبوهی دارند پیش از صبح روانه شوند از مشعر بی‌تلافی.

وسنت است که غسل بکند و با وضو باشد، و در حال وقوف بایستد، و دعاهای منقول را بخواند، و دعا بسیار بکند از جهت خود و پدر و مادر خود و برادران مؤمن و اهل و مال وفرزندان، وبعضی از علما قائل به وجوب شده‌اند.

وبهتر آن است غیر امام را که پیش از طلوع آفتاب روانه شوند، ولیکن از وادی محسر نگذرند تا آفتاب درآید، وامام را سنت است که تأخیر کند تا آفتاب بدرآید و روانه شود، و بعضی گفته‌اند که جایز نیست پیش از طلوع آفتاب روانه شدن، و این احوط است.

وچون روانه شود با ذکر و استغفار و سکینه و وقار برود، و چون به وادی محسر رسد تند برود مانند شتر صد گام اگر پیاده باشد، و اگر سواره باشد تند براند راحلهٔ خودرا، واگر فراموش کند هروله را برگردد و تدارك کند.

واگر کسی تا طلوع آفتاب به مشعر نرسیده باشد بعد از آن تا پسین وقوف می‌کند، و هرگاه کسی به حج نرسد و حج او فوت شود عمرهٔ مفرده بجا می‌آورد وجوباً و محل می‌شود. و سنت است که در منا باشد تا روز سیزدهم.

هفتم وهشتم ونهم ودهم: مناسك منا است در روز عید، و آن چهار چیز است: رمی جمرهٔ عقبه، پس یا ذبح یا نحر، پس یا حلق یا تقصیر و اکل از قربانی.

اول: دربیان رمی است، واجب است که نیت کند چون‌خواهد

که سنگ‌ریزه را بزند، وبهتر آن است که چنین نیت کند که می‌اندازم این جمره را به هفت سنگ در حج اسلام حج تمتع ادا ازجهت آن که واجب است قربة الی الله، و در حکم نیت باشد تا به آخر.

و واجب است هفت عدد انداختن نه زیاده و نه کم به نحوی که در عرف بگویند انداخت، و پی در پی بیندازد، و باهم نیندازد، و اگر شك کند ونداند که به جمره رسیده یا نه مجزی نیست و می‌باید به عوض آن سنگ دیگر بیندازد.

و واجب است که این سنگ ریزه‌ها را از حرم بردارند نه از غیر مساجد، ومی‌باید که سنگ‌ریزه باشد و نینداخته باشند آن‌را مرتبهٔ دیگر. و سنت است که رنگین باشند، وسرمه‌باشند یا رنگ دیگر باشند، و نقطه نقطه باشند، و یك یك را برچیده باشند، و سست‌باشند نه سخت، و به قدر سر انگشت باشند.

و مستحب است که در وقت انداختن پیاده باشد، و با وضو باشد احتیاطاً، و هر سنگ‌ریزه که اندازد الله‌اکبر بگوید، و دعا بخواند، و میان او و جمره ده ذرع یا پانزده ذرع فاصله باشد، و پشت به قبله کند و روی به جمره.

واحوط آن است که خذفاً بیندازد که جمعی از علما آن را واجب دانسته‌اند، وکیفیتش چنان که در روایت صحیح واقع شده است آن است که سنگ ریزه را بر انگشت مهین بگذارد و به ناخن انگشت شهاده بیندازد.

واگر کسی فراموش کند رمی را می‌باید تا آخر روز سیزدهم بجا آورد. و اگر وقتش بیرون رود در سال دیگر قضا کند خود اگر ممکنش باشد یا نایبش اگر او را ممکن نباشد.

دوم وسوم: کشتن هدی است، وخوردن از آن‌هدی، واجب‌است بر کسی که حج تمتع کند خواه حج واجب باشد و خواه سنت، و خواه اهل مکه باشند و خواه غیر ایشان، و بر قارن ومفرد واجب نیست.

وبنده که به اذن ولی حج تمتع کند مولای او مخیر است میان آن که برای او هدی بکشد یا او را امر کند بر روزه بدل ازهدی.

و واجب است که نیت کند در وقت کشتن که می‌کشم این هدی را در حج اسلام حج تمتع از جهت آن‌که واجب است قربة الی الله. وبهتر آن است که اگر دیگری کشد دست بر بالای دست اوبگذارد وقوتی بکند، واین نیت را بکند، واحوط آن است که هر دو نیت بکنند، وآن دیگر قصد نیابت او بکند.

و واجب است که در منا بکشند هدی را، و در هدی واجب هر یك یك هدی بکشند، و در سنت یکی از هفت کس و هفتاد کس مجزی است.

وجایز نیست که گوشت هدی را از منا بیرون برند، بلکه در منا صرف نمایند، واحوط آن است که پوست و روده وجلد آن را و غیر آن هرچه باشد تصدق کنند در منا، و واجب است‌که در روز عید بکشند پیش از سر تراشیدن و بعد از رمی.

و اگر کسی به این ترتیب واقع نسازد مجزی نیست، و گناه کرده است، و در حال ضرورت جایز است در بقیۀ ماه ذی‌الحجه واقع ساختن ذبح یا نحر.

و واجب است که هدی شتر یا گاو یا گوسفند باشند، و اگر شتر باشد می‌باید که شتر پنج ساله پا در شش بکشد، و اگر گاو باشد یك سالۀ پا در دو بکشد، و همچنین اگر بز کشد بز یك‌ساله

پا در دو بکشد، وبعضی گفته‌اند بز دوسالۀ پا در سه بکشد، واین احوط است. واگر گوسفند کشد اقلا گوسفند ششماهۀ پا در هفت بکشد، واحوط آن است که هشت ماهش تمام باشد.

ومی‌باید که هدی تمام خلقت باشد، پس کافی نیست هدی کور و یك چشم و نه لنگی که ظاهر باشد لنگی آن، واحوط آن است که مطلقاً لنگی نداشته باشد، ومی‌باید که شاخ اندرونش شکسته نباشد، و اگر شاخ بیرون که بر روی آن کشیده است شکسته باشد قصور ندارد، ومی‌باید خصیه کشیده نباشد.

ومی‌باید که لاغر نباشد، و در تفسیر لاغر مشهور آن است که برگرده‌های آن پیه نباشد، و اگر به گمان لاغری بخرد و فربه درآید مجزی است، و اگر به گمان فربهی بخرد ولاغر درآید مجزی است.

واحوط آن است که گوش بریده و گوش شکافته وسوراخ‌کرده نباشد، واحوط آن است که بی‌شاخ نباشد به حسب خلقت، ودنبه بریده نباشد، و مستحب است که بسیار فربه باشد، و احوط آن است که هدی را به عرفات برده باشند.

وبهتر آن است که اگر شتر و گاو بوده باشد ماده باشد، واگر گوسفند وبز باشد نر باشد، و چون شتر را کشد سنت است که شترایستاده باشد، و از سر دستها تا زانوی آن را ریسمانی پیچد، و از جانب راستش بایستد وکارد یا خنجر یا نیزه به‌گودال گردن او فرو برد.

واین دعا بخواند در وقت ذبح یا نحر: وجهت وجهي للذي‌فطر السماوات والارض حنيفاً مسلماً وما أنا من‌المشركين، ان صلاتی ونسكي ومحيای ومماتی لله رب العالمين لا شريك له و بذلك امرت

وأنـا من المسلمين، اللهـم منك ولك بسـم‌الله والله‌أكبر، اللهم تقبل منی.

وچون هدی را بکشد احوط آن است که آن را سه قسمت‌کند، سه یك آن را از جهت خود قرار دهد واندکی بـه‌خورد وجوباً بر مذهب جمعی کثیر از علما، وبهتر آن است کـه در وقت خوردن چنین نیت کند که می‌خورم گـوشت قربانی حج اسلام تمتع را از جهت رضای الهی. و بهتر آن است که تتمهٔ سه یك را تصدق‌کند.

و سه یك دیگر را بـه درویشان دهد، ونیت کند که تصدق می‌کنم این گوشت هدی حج اسلام حج تمتع را قربة الی‌الله.

وسه یك دیگر را به قانع ومعتر دهد، واحوط آن است که به مصاحبان ودوستانی دهدکه فقیرباشند وروی طلب نداشته‌باشند، وبه دو کس بدهد که یکی از ایشان پریشان‌تر باشد، واگر این دو حصه از سه یك بیشتر باشد باکی نیست، ونیت کند کـه این گوشت‌هدی حج‌اسلام حج تمتع را می‌دهم یا می‌فرستم از جهت‌قانع ومعتر قربة الی الله.

واگر یافت نشود قربانی وبهای آن را داشته باشد جمع‌کثیری از علما گفته‌اند که بهای آن را می‌گذارد نزد ثقه تا از جهت او بخرد تا آخر ماه ذی‌الحجه اگر بهم رسد، و اگر بهم نرسد در سال دیگر درذی‌الحجه ازجهت او بخرد وبکشد، وبعضی ازعلما گفته‌اند که دراین صورت واجب است ده‌روز روزه‌گرفتن بدل آن، واحوط جمع است میان هر دو.

واگر هدی نداشته باشد وبهای آن را نیز نداشته باشد واجب است بدل آن ده روز روزه گرفتن سه روز پی درپی‌در حج، وبهتر

آن است که روز هفتم و هشتم و نهم ذی الحجه باشد، وهفت روز وقتی که به اهل خود مراجعت نماید.

چهارم: سرتراشیدن یا تقصیر کردن است از موی یا ناخن، ومتعین است زنان وخنثا را تقصیر کردن، وجایز نیست ایشان‌را سرتراشیدن، واحوط آن است که نوحاجی وکسی که موی سر را در میان سر جمع‌کرده گره زده باشد یا عسل وصمغ برسر انداخته باشد برای دفع شپش سر بتراشند، وغیر ایشان را نیز بهتراست سر تراشیدن مو.

چون سر تراشد نیت کند مقارن ابتدای سرتراشیدن، ودرحکم نیت باشد تا فارغ شود. وبهتر آن است که چنین نیت کند که سر می‌تراشم از جهت محل شدن از احرام حج اسلام حج تمتع ازجهت آن که واجب است قربة الی الله. وبهتر آن است که دلاك نیز نیت کند و ابتدا به جانب راست پیش سرکند، وموی سر را دفن کند.

واحتیاط کند در تراشیدن موی سرکه موئی ازآن باقی نماند، و در تقصیر مسما کافی است، واحوط آن است که از اطراف‌موی سر و ریش و شارب بگیرد و ناخنها را بگیرد.

و اگر تقصیر کند أولا نیت چنین کند کـه تقصیر می‌کنم از جهت محل شدن از احرام حج اسلام حج تمتع ازجهت آن که‌واجب است قربة الی الله.

وچون محرم سرتراشیده یا تقصیر کرد محل می‌شود از هر چه از آن احرام گرفته است مگر زنان وصید، واحوط ترك بوی‌خوش است نیز تا طواف زیارت بکند، وبعد از آن‌حلال می‌شود اورابوی خوش، واحوط آن است که تا سعی نکند بوی خوش نکند، و چون طواف نساء کرد زنان بر وی حلال می‌شوند، و اولا آن است که

رخت دوخته نپوشد و سر نپوشاند تا سعی میان صفا ومروه بکند، وبوی خوش نکنند تا طواف نساء کند.

یازدهم و دوازدهم و سیزدهم و چهاردهم وپانزدهم: أفعال‌مکهٔ معظمه است بعد از برگشتن از منا، یعنی طـواف زیـارت، و دو رکعت نماز طواف، وسعی میان صفا ومروه، وطواف نساء، و دو رکعت نماز طواف نساء.

بدان که چون حاج مناسك منا را به فعل آورد، افضل آن است که در همان روز به مکه آید از جهت این افعال، و اگر متعذرباشد روز یازدهم بیاید، واحوط آن است که دیگر تأخیر نکنند.

وچون به مکه آید سنت است که غسل کند، و ناخنها را بگیرد، و متوجه شود با ذکر و تمجید و تعظیم الهی، و صلوات بر محمد و آل محمد آنچه مقدور باشد.

و چون بدر مسجد آید دعا بخواند، پس به نزد حجرالاسود آید وبه‌بوسد ودست بمالد، وآنچه درطواف‌عمره‌مذکورشد واقع‌سازد.

و نیت‌کندمقارن‌اول‌شوط، به‌این‌عنوان‌که هفت‌شوط‌طواف‌زیارت خانهٔ کعبه می‌کنم از جهت آن که واجب است قربة الی الله، و به همان عنوان‌که در عمره مذکور شدبجا آورد، وبعد از آن دورکعت نماز در مقام ابراهیم بجا آورد، وبهتر آن است که چنین نیت‌کند که دو رکعت نماز طواف حج اسلام حج تمتع می‌کنم از جهت آن‌که واجب است قربة الی الله.

پس سعی کند میان صفا و مروه در حج اسلام حج‌تمتع ازجهت آن که واجب است قربة الی الله، پس بعد از سعی به نزد خانهٔ‌کعبه آید و به عنوان طواف زیارت هفت شوط بکند، و نیت چنین کند

که هفت شوط طواف نساء می‌کنم در حج اسلام حج تمتع از جهت آن که واجب است قربة الی الله.

پس دو رکعت نماز طواف به نحو سابق بجا آورد، و نیت کند که دورکعت نماز طواف نساء می‌کنم درحج‌اسلام حج تمتع ازجهت آن که واجب است قربة الی الله. و این طواف نساء واجب است در حج تمتع و حج قران و حج افراد و عمرهٔ مفرده، بر مردان و زنان وخواجه سرایان و غیر ایشان، و در عمرهٔ تمتع طواف نساء واجب نیست.

و سنت است سیصد وشصت طواف کردن تادرمکهٔ معظمه‌است، پس اگر نتواند سیصد و شصت شوط بکند که پنجاه و یك طواف باشد، و طواف آخر ده شوط خواهد بود، وبعضی چهار شوط‌دیگر زیاده می‌کنند تا قران به فعل نیاید.

شانزدهم و هفدهم: فعلهای منا است، بعد از مراجعت به منا، و آن شبها در منا بودن، و در روزها جمرات زدن است.

بدان که اگر حاج در اثنای احرام از وی شگاری صادر نشده ونزدیکی با زنان نکرده است، واجب است که در شب یازدهم و دوازدهم در منا باشد، مگر آن که شب سیزدهم آفتاب فرو رود و او درمنا باشد، که در این صورت نیز می‌باید که شب سیزدهم در منا باشد.

پس اگراین شبها را در غیر منا به روز آورد واجب است که به واسطهٔ هر شب یك گوسفند بکشد بنابرمشهور میان علما، مگر آن که در مکه مشغول عبادت باشد. واحوط آن است که‌در این شبها در منا باشد.

وواجب است بودن تا نصف شب، وبعداز آن جایز است بیرون

رفتن، و احوط آن است که بیرون نرود، و اگر کسی رود تاصبح داخل مکه بشود.

وواجب است نیت‌کردن در اول شب، و در حکم نیت بودن تا آخر شب، وبهتر آن است که نیت چنین کند که‌در این شب در منا می‌باشم در حج اسلام حج تمتع از جهت آن که واجب است قربة الی الله.

و واجب است انداختن سه جمره در روز هر شبی که بودن آن واجب است، و آنچه در رمی جمرهٔ عقبه شرط است در اینجا نیز شرط است، و زیاده بر آن شرط است ترتیب، به آن که اول رمی جمرهٔ اولی کند، پس وسطا پس عقبه.

و وقت رمی از طلوع آفتاب است تا غروب آفتاب، و احوط‌آن است که نزد زوال بیندازد، و در حالت اضطرار جایز است که در شب آن روز بیندازد، واگر فراموش‌کند رمی یك‌روز را واجب است که قضا کند آن را در روز دیگر، و ابتدا کند به قضای‌دیگر و سپس به ادا، وبهتر آن است که قضا را در اول روز بیندازد و ادا را نزد پسین، و جایز است رمی به نیابت معذور، مانندبیمار و کودك.

ومستحب است که در این سه روز از منا بیرون نرود، و در جمرهٔ اولی و وسطا روی به قبله کند، و جمره را به دست راست گیرد، و حمد و ثنای الهی بجا آورد، و صلوات برمحمد وآل محمد بفرستد، پس اندکی پیش‌رود ودعا کند، وبگوید اللهم تقبل‌مني، پس باز اندکی پیش رود و دعا بخواند وسنگ‌ریزه‌ها رابیندازد. ونیت کند که جمرهٔ اولی را هفت سنگ می‌زنم در حج اسلام حج تمتع از جهت آن که واجب است قربة الی الله، وهمچنین جمرهٔ

وسطا و عقبه را، و با هر سنگ که اندازد الله أکبر بگوید، و در جمرهٔ عقبه پشت به قبله کند، و نه‌ایستد نزد آن بـه جهت دعا و تکبیر.

واحوط آن است که در منا تکبیر گوید عقیب پانزده نماز، و اول آن ظهر روز عید است، و آخـرش صبح روز سیزدهم، و در شهرهای دیگر عقیب ده نماز بگویند، وآن‌تکبیر این‌است: الله‌أکبر الله أکبر لا اله الا الله، والله أکبر الله‌أکبر، ولله‌الحمد الله أکبر علی ما هدانا الله أکبر علی ما رزقنا من بهیمة الانعام، والحمد لله علی ما أبلانا.

وکسی که از صید و زنان اجتناب کرده باشد در حال احرام جایز است او را که در روز دوازدهم ذی‌الحجه بعد از زوال از منا بازگردد، مگر آن که غروب آفتاب شب سیزدهم بشود کـه واجب است که در منا بوده باشد تا نصف شب.

وهمچنین کسی که از زنان و شکار اجتناب نکرده باشد بعد از نصف شب سیزدهم بیرون می‌تواند رفت. و بهتر آن است که باشد تا روز که رمی جمار بکند. وبهتر آن است که اگر در حال احرام از اوچیزی صادر شده باشد، بلکه اگر معصیتی صادر شده باشد در روز دوازدهم بار نکند.

وسنت است که در این ایام نمازها را در مسجد خیف بجاآورد، و ذکر و تسبیح در آنجا بسیار بگوید، و سنت است که باز به مکهٔ معظمه آید از جهت طواف وداع.

وچون به مکه آید داخل کعبه شود خصوصاً اگر نوحاجی باشد، وپیش از دخول کعبه غسل کند، وپای برهنه داخل شود، و در وقت داخل شدن دعای منقول را بخواند، پس نماز در گوشه‌های کعبه

بكند و دعا بخواند و به سجده رود و دعا بخواند، و ركنها را دربرگيرد، و دست بمالد خصوصاً ركن عراقى ويمانى را.

پس چون‌خواهد كه از مكه بيرون آيد هفت شوط طواف وداع بكند، و دعاهاى منقول را بخواند، پس به نزد چاه زمزم آيد و از آنجا آب بنوشد، پس بيرون رود و دعا بخواند و به سجده رود و سجده را طول دهد، و از باب الحناطين كه برابر ركن شامى است بيرون رود و از پشت بيرون رود.

ودر وقت بيرون آمدن يك درهم كه عبارت است از سه بيستى وسه نار تا چهار بيستى تخميناً خرما بخرد و تصدق كند تا كفارهٔ چيزهائى شود كه از روى نادانى از وى صادر شده باشد، و عزم كند بر عود، و احوط آن است كه چيزى را كه در حرم بيابند برندارند، خواه اندك و خواه بسيار.

خاتمه

در بيان زيارت نبى وائمه صلوات الله عليهم اجمعين است

بدان كه در حديث است از رسول خدا صلى الله عليه وآله كه هر كه حج كند و زيارت من نكند مرا جفا كرده است، و هر كه جفا كند مرا من نيز او را جفا كنم در روز قيامت[1].

ودر خبر است كه هر امامى را عهدى است درگردن مواليان وشيعيان خود، و از تمامى وفا به عهد ايشان زيارت قبور ايشان است، پس كسى كه زيارت كند ايشان را از روى رغبت در زيارت ايشان، وتصديق به آنچه ايشان او را به آن ترغيب كرده‌اند،

---

(١) تهذيب شيخ ٦/٤، ح٥.

ائمهٔ ایشان شفیع ایشان خواهد بود در روز قیامت[۱].

وسنت است که چون نزدیك به مدینهٔ مشرفه رسند در معرس نبی صلی الله علیه وآله فرود آیند، و اگر وقت نماز باشد نماز بجا آورند واندکی بخوابند، واحوط آن است که در حرم مدینهٔ مشرفه که از عایر است تا وعیر درخت وگیاه آن را نکنند.

وسنت است زیارت سیدة النساء فاطمهٔ زهرا صلوات الله علیها، واحتیاطاً در سه موضع زیارت کنند، یکی در خانهٔ آن حضرت، و یکی در روضه که میان قبر و منبر است، ودیگر در بقیع، وزیارت ائمه علیهم السلام در بقیع بکنند. وبهتر آن است که زیارت جامعهٔ کبیر را بخوانند، واز جهت زیارت رسول خدا وائمه هدا علیهم السلام هر یك غسل بکنند.

وآداب زیارت وکیفیت آن را در رسالهٔ دیگر ذکر کرده‌ایم، و سایر فروع واحکام نادره در رسالهٔ کبیر والد فقیر رحمه‌الله مذکور است، هر که خواهد باید که به آن رجوع نماید.

والحمدلله أولاوآخراً، وصلی‌الله علی‌محمدوأهل بیته الطاهرین.
تمت الرسالة بعون الله

---

(۱) تهذیب شیخ ۶/۷۹، ح۳.

سلسلهٔ آثار علامهٔ مجلسی قدس سره

(۲۱)

رسالهٔ
کبیرهٔ آداب حج

تألیف

علامه محمد باقر مجلسی قدس سره
متوفای ۱۱۱۰ هـ.ق

تحقیق

سید مهدی رجائی

[illegible]

(١٢)

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمدلله الذي جعل من فضائل الانعام على الانام أن فرض عليهم حج بيته الحرام ليشهدوا منافع لهم في كل عام، وليغفر لهم الجرائم والخطايا والاثام، والصلاة على سيد الانام وأشرف الكرام محمد المبعوث على الخاص والعام وآله الاطهرين، الذين هم ليوث الزحام، ومعادن الاكرام، ومعاقل الانام، ومفزعهم في الحلال والحرام.

اما بعد: چنین گوید ذرهٔ حقیر ومجرم کثیر التقصیر **محمد باقر ابن محمد تقی** عفی الله عن جرائمهما، که چون والد ماجد فقیر نور الله مرقده رسائل صغیره وکبیره در بیان آداب واحکام حج بیت الله الحرام تصنیف فرموده بودند، وفقیر نیز رسالهٔ صغیره در این باب تألیف نموده بودم، و بر رسالهٔ کبیرهٔ ایشان امرار نظر نموده الحاقات کرده بودم.

خواستم که رسالهٔ مختصری تألیف نمایم که مقصور بر آداب وادعیه بوده باشد، واحکام را بر رسائل دیگر حواله نمایم، که موجب تسهیل امر مؤمنان وشیعیان گردد، واین حقیر را از اعمال ایشان بهره‌ای از ثواب بوده باشد، والله الموفق.

باید که چون مؤمن ارادهٔ حج نماید ذمهٔ خود را از حقوق خدا

وخلق پاك گرداند، ووصیت کند، و روز نیکو برای سفر اختیار نماید که قمر در عقرب نباشد، و روز دوشنبه وچهارشنبه و پیش از زوال روز جمعه نباشد، وصبح شنبه بهترین ساعات است برای سفر.

و بهتر آن است که سوم و پنجم و هشتم وسیزدهم وشانزدهم و بیستم و بیست وسوم و بیست وچهارم و بیست و پنجم و بیست وششم ماه نباشد. ودر وقت بیرون رفتن تصدق به کند، وعصای چوب بادام تلخ با خود بردارد.

وچون عصا بردارد این آیات را بخواند:

ولما توجه تلقاء مدین قال عسی ربی أن یهدینی سواء السبیل * ولما ورد ماء مدین وجد علیه امة من الناس یسقون ووجد من‌دونهم امرأتین تذودان قال ماخطبکما قالتا لا نسقی حتی یصدر الرعاء وأبونا شیخ کبیر * فسقی لهما ثم تولی الی الظل فقال رب انی لما أنزلت الی من خیر فقیر * فجاءته احداهما تمشی علی استحیاء قالت ان أبی یدعوك لیجزیك أجر ما سقیت لنا فلما جاءه وقص علیه القصص قال لاتخف نجوت من القوم الظالمین.

قالت احداهما یا أبت استأجره ان خیر من استأجرت القوی الامین * قال انی ارید أن انکحك احدی ابنتی هاتین علی أن تأجرنی ثمانی حجج فان أتممت عشراً فمن عندك وما ارید ان أشق علیك ستجدنی انشاء الله من الصالحین * قال ذلك بینی وبینك أیما الاجلین قضیت فلاعدوان علی والله علی ما نقول وکیل[1].

و بایدکه تحت الحنك به‌بندد، وچون خواهدبیرون‌آید دورکعت نماز در خانه به‌گذارد پس بگوید:

اللهم انی استودعك نفسی واهلی ومالی وذریتی ودنیای وآخرتی وأمانتی وخاتمة عملی.

(۱) سورهٔ قصص: ۲۲ـ۲۸.

وتمجید الهی بسیار به‌کند وصلوات بر محمد وآل او به‌فرستد و بگوید:

اللهم انی استودعك الیوم دینی ونفسی ومالی وأهلی وولدی وجیرانی واهل حزانتی الشاهد منا والغائب وجمیع ما انعمت به علی، اللهم اجعلنا فی‌کنفك ومنعك وعیاذك وعزك، عز جارك وجل ثناؤك، وامتنع عائذك و لا اله غیرك، توكلت علی الحی الذی لا یموت، والحمد لله الذی لم یتخذ صاحبة ولا ولداً ولم یكن له شریك فی الملك ولم‌یكن له ولی من‌الذل وكبره تكبیراً، الله‌أكبر كبیراً، والحمدلله كثیراً، وسبحان الله بكرة واصیلا.

پس چون از خانه بیرون آید بگوید:

بسم الله الرحمن الرحیم، لاحول ولاقوة الابالله العلی العظیم، اللهم انی‌اعوذ بك من وعثاء السفر، وكآبة المنقلب، وسوء المنظر فی الاهل والمال والولد، اللهم انی أسألك فی‌سفری هذا السرور والعمل‌بمایرضیك عنی، اللهم‌اقطع عنی بعده ومشقته، واصحبنی فیه واخلفنی فی اهلی بخیر.

پس بگوید:

لا اله الا الله الحلیم الكریم، لا اله‌الا الله العلی العظیم، سبحان الله رب‌السماوات السبع ورب‌الارضین‌السبع [وما فیهن وما بینهن ـ خ] ورب‌العرش العظیم، والحمدلله رب العالمین.

پس بگوید:

اللهم كن لی جاراً من كل جبار عنید، ومن كل شیطان مرید.

پس بگوید:

بسم الله دخلت، وبسم الله خرجت، وفی‌سبیل الله اللهم انی‌اقدم بین یدی‌نسیانی وعجلتی، بسم الله وما شاء الله فی سفری هذا ذكرته أو نسیته، اللهم أنت المستعان علی الامور كلها، وانت الصاحب فی السفر والخلیفة فی الاهل، اللهم هون علینا سفرنا، واطولنا الارض، وسیرنا فیهابطاعتك وطاعة رسولك، اللهم‌اصلح لناظهرنا،

وبارك لنا فی مارزقتنا وقنا عذاب النار.

اللهم انی اعوذ بك من وعثاء السفر وكآبة المنقلب وسوء المنظر فی الاهل والمال والولد، اللهم انت عضدی وناصری، اللهم اقطع عنی بعده ومشقته، واصحبنی فیه واخلفنی فی اهلی بخیر، ولاحول ولاقوة الا بالله العلی العظیم.

اللهم انی عبدك وهذا حملانك، والوجه وجهك والسفر الیك، وقد اطلعت علی مالم یطلع علیه احد غیرك، فاجعل سفری هذا كفارة لما قبله من ذنوبی، وكن عونا لی علیه، واكفنی وعثه ومشقته، ولقنی من القول والعمل رضاك، فانما انا عبدك وبك ولك.

پس بر در خانه ایستاده روی به جانبی کــه متوجه است کرده سورهٔ فاتحــة الکتاب بخواند، و روی بــه جانب راست خود کرده بخواند، وهمچنین روی به جانب چپ خود کرده بخواند. وهمچنین آیة الکرسی را نیز به این سه طرف بخواند. وهمچنین معوذتین را نیز بخواند.

پس بگوید:

اللهم احفظنی واحفظ مامعی وسلمنی وسلم مامعی، وبلغنی وبلغ مامعی ببلاغك الحسن الجمیل.

ودیگر بگوید:

اللهم خل سبیلنا، واحسن تسییرنا، واعظم عافیتنا.

ودیگر بگوید:

اعوذ بالله مما عاذت منه ملائكة الله من شر هذا الیوم ومن شر الشیاطین، ومن شر من نصب لاولیاء الله، ومن شر الجن والانس، ومــن شر السباع والهوام، ومن شر ركوب المحارم كلها، اجیر نفسی بالله من كل شر.

پس احوط آن است که قصد کند که متوجــه بیت الله الحرام و مشاعر عظام می‌شوم از جهت ادای عمــرهٔ اسلام عمرهٔ تمتع وحج

اسلام حج تمتع از جهت رضای حق تعالی.

پس پا از خانه بیرون گذارد و بگوید:

بسم الله آمنت بالله، توکلت علی الله ماشاء الله، لاحول ولاقوة الا بالله.

پس چون پا در رکاب درآورد بگوید:

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم، بسم‌اللهوالله‌اکبر، سبحان‌الذی‌سخرلناهذا وماکناله‌مقرنین، وهفت نوبت سبحان الله بگویـــد، وهفت نوبت الحمـــدلله بگوید، و هفت نوبت لا اله الا الله بگوید.

پس این آیات بخواند:

ان ربکم الله الذی خلق السماوات والارض فی ستة ایام ثم استوی علی العرش یغشی اللیل النهار یطلبه حثیثا والشمس والقمروالنجوم مسخرات بامره الا له الخلق والامر تبارك الله رب العالمین * ادعوا ربکم تضـرعاً وخفیة انه لایحب المعتدین * ولاتفسدوا فی الارض بعـد اصلاحها وادعوه خوفاً وطمعـاً ان رحمة الله قریب من المحسنین * استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم واتوب الیه، اللهم اغفر لی ذنوبی فانه لایغفر الذنوب الا أنت.

پس چون درست بنشیند بر راحله بگوید:

الحمدلله الذی هدانا للاسلام، وعلمنا القرآن، ومن علینا بمحمد صلی الله علیه وآله، سبحان الذی سخر لنا هذا وماکنا له مقرنین وانا الی ربنا لمنقلبون، والحمدلله رب العالمین.

اللهم أنت الحامل علی‌الظهر، والمستعان علی‌الامر، وأنت الصاحب فی‌السفر، والخلیفة فی الاهل والمـال والولد، اللهم أنت عضدی وناصری، اللهم بلغنا بلاغاً نبلغ الی خیر بلاغاً نبلغ الی مغفرتك ورضوانك، اللهم لاطیر الاطیرك [لاضیر الا ضیرك ـ خ‌ل] ولاخیر الا خیرك، ولاحافظ غیرك.

پس چون راحله به راه افتد در راه بگوید:

خرجت بحول الله وقوته بغیر حول منی وقوة، ولکن بحول الله وقوته، برئت الیك

یارب من الحول والقوة، اللهم انی أسالك برکة سفری هذا وبرکة اهله، اللهم انی أسالك من فضلك الواسع رزقاً حلالا طیباً تسوقه الی، وأنا خائض فی عافیة بقوتك وقدرتك.

اللهم انی سرت فی سفری هذا بلاثقة منی لغیرك، ولارجاء لسواك، فارزقنی فی ذلك شکرك وعافیتك، ووفقنی لطاعتك وعبادتك حتی ترضا وبعد الرضا.

وچون به‌سرازیری رسد باید سبحان‌الله بگوید، وچون به بلندی برود الله اکبر و لااله الا الله بگوید، و در سفر این کلمات را بسیار بگوید:

اللهم اجعل مسیری عبراً، وصمتی تفکراً، وکلامی ذکراً.

واگر چنین واقع شود که در سفر تنها باشد این دعا را بخواند:

ماشاء الله لاحول ولا قوة الا بالله، اللهم آنس وحشتی، واعنی علی وحدتی، و اد غیبتی.

وچون به منزلی فرود آید بگوید:

اللهم انزلنی منزلا مبارکاً وانت خیر المنزلین.

وچون دهی یا شهری را به‌بیند بگوید:

اللهم انی اسالك خیرها، وأعوذ بك من شرها، اللهم حببنا الی اهلها، وحبب صالحی اهلها الینا.

واگر راه گم کند فریاد کند:

یاصالح ویا اباصالح ارشدونا الی الطریق یرحمکم الله.

و اگر از راه عراق رود در وادی عقیق احرام بگیرد، و بهتر آن است که در برکهٔ شریف احرام بگیرد، واحوط آن است که به ذات عرق که میقات سنیان است ومغاسل می‌گویند نیندازد.

واگر از راه شام روند در مسجد شجره که در نزدیك مدینهٔ طیبه واقع است احرام بگیرند. واگر از راه دریا روند سعی کنند

که به یلملم خود را به‌رسانند که‌اکنون سعدیه می‌گویند، واز آنجا احرام بگیرند، و به محاذات میقات اکتفا نکنند.

و اگر مضطر شوند و نتوانند به میقات رسد در محاذات میقات احرام بگیرند، ودر ابتدای حرم نیز تجدید احرام به‌کنند اگر وقت نباشد که به میقات برگردند.

و احوط آن است که از اول ماه ذی‌القعده موی سر وریش را به‌گذارد، واگر سر به‌تراشد احوط آن است که گوسفندی به‌کشد. و پیش از احرام سنت است که موی زیر بغل را ازاله‌کند، وناخن وشارب به‌گیرد، وموی پشت زهار را به نوره ازاله کند، بلکه کل بدن را نوره به‌گذارد وبدن را از چرك وکثافت پاك کند. وغسل احرام به‌کند، واحوط آن است که غسل را ترك نکند. ونیت غسل چنین به‌کند که غسل احرام عمرهٔ تمتع می‌کنم قربة الی الله تعالی.

وچون غسل کند این دعا را بخواند:

بسم الله وبالله،، اللهم اجعله لی نوراً وطهوراً وحرزاًوامناً من‌کل خوف وشفاءاً من کل داء وسقم، اللهم طهرنی وطهر لی قلبی، واشرح لی‌صدری، واجر علی‌لسانی محبتك ومدحتك والثناء علیك، فانه لاقوة لی‌الا بك، وقدعلمت ان‌قوام دینی التسلیم لامرك، والاتباع لسنة نبیك صلواتك علیه وآله.

وچون جامه‌های دوخته را کند، بهتر آن است که نیت کند که جامه‌های دوخته را می‌کنم قربة الی الله. وچون از غسل فارغ شود دو جامه بپوشد که دوخته نباشد، وحریر نباشد، و پوست و موی حیوانی که گوشت آن را نخورند نباشد، واحوط آن است‌که ته‌نما نباشد، وپاك باشد، یکی را لنگ کند، وباید میـــان ناف وزانوی او را به‌پوشاند، ودیگری را بر دوش گیرد.

و نیت کندکه دو جامهٔ احرام می‌پوشم درعمرهٔ تمتع عمرةٔاسلام از برای آن که واجب است قربة الی الله.

وچون به‌پوشد این دعا بخواند:

الحمدلله الذی رزقنی ما اواری به عورتی، واؤدی فیه فرضی، واعبد فیه ربی، وانتهی فیه الی ما امرنی، الحمدلله قصدته فبلغنی واردته فاعاننی وقبلنی ولم یقطع بی، ووجهه اردت فسلمنی، فهو حصنی وکهفی وحرزی وظهری وملاذی وملجای ومنجای وذخری وعدتی فی شدتی ورخائی.

ومستحب است که احرام را عقیب فریضهٔ ظهر واقع سازد، و اگر اتفاق نیفتد عقیب فریضهٔ دیگر، والاعقیب دو رکعت نماز که در رکعت اول بعد از سورهٔ حمد قل هو الله أحد بخواند، ودررکعت دوم قل یا أیها الکافرون. واگر شش رکعت به‌کند بهتر است.

و نیت کند که دو رکعت نماز نافلهٔ احرام می‌کنم از جهت آن که سنت است قربة الی الله تعالی.

واحرام آن است که بر خود قرار دهد ترك چیزی چند را که خدافرموده تا وقتی که محل شود، وآن حیوان غیردریائی را شکار کردن است، وکشتن آن وگوشت آن را خوردن، ونشان دادن کسی را که خواهد شکار کند، ودر بر روی آن بستن، وزنان را وطی کردن، وعقد کردن برای خود یا دیگری، وگواهی بر عقد دادن بنابر مشهور، وبوسیدن زنان، وبه شهوت نظر کردن به ایشان، وبه‌شهوت برداشتن، یابدن خود را به شهوت بربدن‌ایشان مالیدن، وطلب منی کردن به هر عنوانی که باشد.

واز مشك وعنبروزعفران وورس وکافور وعود خود را خوشبو کردن، واستشمام کردن، وخوردن طعامی که اینها در آن باشد، و

از جمیع بوهای خوش احتیاطاً، مگر خلوق کعبه و بوی خوش بازار عطاریان میان صفا ومروه که بر دماغش خورد.

و پوشیدن رخت دوخته یا چیزی که شبیه به دوخته باشد مانند کپنك، مگر زنان را بنابر مشهور، وسرمهٔ سیاه یا خوشبو در چشم کشیدن، و نظر در آئینه‌کردن با قصد زینت و بی‌قصد علی‌الاحوط. و پوشیدن مردان چیزی را که پشت پا را به‌پوشاند.

و دروغ‌گفتن، ودشنام دادن، وتفاخرنمودن، ولاوالله‌وبلی والله گفتن برای قسم، وازهر قسمی علی‌الاحوط. وکشتن شپش‌وکیك، و مانند اینها از جانوران بدن، و کنهٔ شتر را از شتر انداختن علی‌الاحوط.

و پوشیدن زنان زیور را به‌قصد زینت، وزینتی‌که معتاد ایشان نباشد احتیاطاً، وظاهرکردن مطلق زیور به‌مردان خصوصاً شوهر. وبر خود مالیدن روغن خوشبو وغیر آن، وازالهٔ مو از بدن خود و دیگری به هر نحو که باشد.

و پوشانیدن سر به دستار وکلاه ومانند اینها، و به گل وحنا وامثال آنها نیز احتیاطاً، وسر به آب فرو بردن مردان را وزنان را نیز احتیاطاً، وزنان را روی پوشیدن، ومردان را در حال راه رفتن در زیر سایه بودن اگر سواره باشند وپیاده نیز احتیاطاً.

وناخن گرفتن، وخون از بدن بیرون آوردن احتیاطاً، وپوشیدن حربه وسلاح بی‌ضرورتی احتیاطاً، وحنا به جهت زینت گذاشتن.

ومکروه است احرام گرفتن در جامهٔ سیاه وسرخ ونارنجی و زرد تیره، و بر بالای اینها خوابیدن، و در جامهٔ چرکین احرام بستن، وجامه‌های علم‌دار پوشیدن، وداخل حمام شدن وازالهٔ چرك از بدن کردن، ولبیك گفتن کسی را که این کس را آوازکند، بلکه

بگوید یا سعد.

پس چون از نماز فارغ شود حمدو ثنای الهی بجاآورد وصلوات بر محمد وآل او به‌فرستد و بگوید:

اللهم انی اسألك ان تجعلنی ممن استجاب لك وآمن بوعدك، واتبع امرك، فانی عبدك وفی قبضتك، لا اوقی الا ما وقیت، ولا آخذ الا ما اعطیت، وقد ذکرت الحج، فاسألك ان تعزم لی علیه علی کتابك وسنة نبیك، وتقوینی علی ماضعفت عنه، وتسلم منی مناسکی فی یسر منك وعافیة، واجعلنی من وفدك الذی رضیت وارتضیت وسمیت وکنیت.

اللهم انی خرجت من شقة بعیدة، وانفقت مالی ابتغاء مرضاتك، اللهم فتمم لی حجتی وعمرتی، اللهم انی ارید التمتع بالعمرة الی الحج علی کتابك وسنة نبیك صلواتك علیه وآله، فان عرض لی عارض یحبسنی فحلنی حیث حبستنی، لقدرك الذی قدرت علی.

اللهم ان لم‌تکن حجة فعمرة احرم لك شعری وبشری ولحمی ودمی وعظامی ومخی وعصبی من النساء والثیاب والطیب، ابتغی بذلك وجهك والدار الاخرة.

پس احوط آن است که اول نیت عمره بکند که عمره به فعل می‌آورم عمرهٔ اسلام عمرهٔ تمتع از جهت آن که واجب است قربة الی الله، پس قصد کند که احرام می‌گیرم و تلبیه می‌گویم در عمرهٔ اسلام عمرهٔ تمتع از جهت آن که واجب است قربة الی الله.

پس احتیاطاً آهسته بگوید:

لبیك اللهم لبیك لبیك لاشریك لك لبیك، ان‌الحمد والنعمة لك والملك لاشریك لك لبیك.

وسنت است که اضافه کند:

لبیك ذاالمعارج لبیك لبیك داعیاً الی دارالسلام، لبیك‌لبیك غفار الذنوب، لبیك لبیك اهل التلبیة، لبیك لبیك ذا الجلال والاکرام، لبیك لبیك تبدیء والمعاد الیك،

لبيك لبيك تستغنى ويفتقر اليك، لبيك لبيك مرهوباً ومرغوباً اليك، لبيك لبيك اله الخلق، لبيك لبيك ذاالنعماء والفضل الحسن الجميل،لبيكلبيك كشافالكرب العظام، لبيك لبيك عبدك وابن عبديك، لبيك ياكريم، لبيك.

واگر این را نیز زیاد کند بهتر است:

لبيك اتقرب اليك بمحمد وآل محمد، لبيك لبيك بحجة وعمرة معاً، لبيك لبيك هذه متعة [عمرة متعة ـ خل] الى الحج، لبيك لبيك اهل التلبية، لبيك لبيك تلبية تمامها وبلاغها عليك لبيك.

وچون به راه افتد اگر پیاده باشد یا سوار شود، اگـر سواره باشد تلبیه را بلند بگویـد، وتکرار کند خصوصاً در وقت بیـدار شدن از خواب، و در عقب هر نماز واجب وسنت، ووقتی کـه بر شتر سوار شود وشتر برخیزد، ووقتی که بر بلندی یا پستی برود، ووقتی که به سواره‌ای برسد، ودر صحراها ودرهمهٔ حال می‌تواند گفت. وزنان را سنت نیست بلند گفتن.

وچون خانه‌های مکه را به نظردرآورد قطع‌تلبیه می‌کند. وچون به حرم رسد از راحله فرود آید وغسل دخول حرم به‌کند، وپاها را برهنه کند، ونعلین خود را به دست گیرد وداخل شود.

و در هنگام دخول این دعا را بخواند:

اللهم انك قلت فى كتابك و قولك الحق، واذن فى الناس بالحج ياتوك رجالا وعلى كل ضامر ياتين من كل فج عميق، اللهم انى ارجو ان اكون ممن اجابدعوتك، وقد جئت من شقة بعيدة ومن فجعميق، سامعاً لندائك، ومستجيباً لك، مطيعاً لامرك، وكل ذلك بفضلك على، واحسانك الى.

فلك الحمد على ما و فقتنى له، ابتغى بذلك الزلفـة عندك، والقربـة اليك، والمنزلة لديك، والمغفرة لذنوبى، والتوبة على منها بمنك، اللهم صل على محمد وآل محمد، وحرم بدنى على النار، وآمنى من عذابك و عقابك، برحمتك يا رحيم.

واذخر بجود تا دهانش خوشبو شود، واگر میسر شود پیش از

دخول مکه غسل دیگر به‌کند بنابر مشهور، واگر نه بعد از دخـول در منزلش به‌کند، و به آرام تن ودل داخل مکه شود باکمال تواضع وشکستگی، وبرای دخول مسجدالحرام نیز غسل دیگر گفته‌اند که سنت است.

وسنت است که از در بنی‌شیبه داخل‌شود به آن‌که از باب‌السلام درآید، وراست بیاید تا به ستونهاکه در بنی‌شیبه اینجا بوده‌است.

وبا آرام دل وتن پای برهنه داخل شود، وبر درمسجد به ایستد و بگـویـد:

السلام عليك ايها النبى ورحمـةالله وبركاته، بسم‌الله و بالله وما شاء الله، والسلام على انبياء الله ورسله، والسلام على رسول اللهصلى‌الله عليه‌وآله، والسلام على ابراهيم خليل الله، والحمد لله رب العالمين.

بسم‌الله وبـالله و من الله و الى الله و ما شاء الله، وعلى ملة رسول الله صلى‌الله عليه و آله و خير الاسماء لله، والحمد لله والسلام على رسول الله، السلام على محمد بن عبدالله، السلام عليك أيها النبى و رحمة الله و بركاته، والسلام على انبياء الله ورسله، السلام على ابراهيم خليل الرحمن، السلام على المرسلين، والحمدلله رب العالمين، السلام علينا و على عباد الله الصالحين.

اللهم صل على محمد و آل محمد، وبارك على محمد و آل محمد، وارحم محمداً وآل محمد،كما صليت وباركت وترحمت على‌ابراهيم وآل‌ابراهيم، انك حميد مجيد.

اللهم صل على محمد عبدك و رسولك، و على ابراهيم خليلك، وعلى انبيائك و رسلك و سلم عليهم، و سلام على المرسلين، والحمد لله رب العالمين، اللهم افتح لى ابواب رحمتك، و استعملنى فى طاعتك ومرضاتك، و احفظنى بحفظ الايمان ابداً ما ابقيتنى، جل ثناء وجهك، الحمد لله الذى جعلنى من وفده وزواره، وجعلنى ممن يعمر مساجده، وجعلنى ممن يناجيه.

اللـهم عبـدك و زائـرك فـى بيتـك ، و علـى كـل مـاتى حـق ممـن [لمن ـ خ ل] اتـاه وزاره وانت خيـر ماتـى و اكـرم مـزور، فاسـالك يـا الله

یا رحمن یا رحیم، و بانك انت الله لا اله الا انت وحدك لا شریك لك، و بانك واحد احد صمد لم تلد ولم تولد و لم یکن له‌کفواً احد، وان محمداً عبدك ورسولك، صلی الله علیه وعلی اهل بیته.

یا جواد یا ماجد یا جبار [یا حنان ــ خ ل] یاکریم، اسالك ان‌تصلی علی محمد وآل محمد، وان تجعل تحفتك ایای من‌زیارتی ایاك ان‌تعطینی فکاك رقبتی من‌النار.

پس سه بار بگوید:

اللهم فك رقبتی من النار.

پس بگوید:

واوسع علی من رزقك الحلال الطیب، وادرء عنی شر شیاطین الجن والانس، وشر فسقة العرب والعجم.

پس داخل مسجد شود و بگوید:

بسم‌الله و بالله و علی ملة رسول الله صلی‌الله علیه وآله.

پس دستها بردارد و روی به کعبه کند و بگوید:

اللهم انی‌اسالك فی مقامی هذا فی اول مناسکی ان تقبل توبتی، وان تجاوز عن خطیئتی، و تضع عنی وزری، الحمد لله الـذی بلغنی بیته الحرام، اللهم انی اشهدك ان هذابیتك الحرام الذی جعلته مثابة للناس، وامناً مباركاً وهدی للعالمین.

اللهم العبد عبدك [اللهم انی عبدك ــ خ ل] والبلد بلدك، والبیت بیتك، جئت اطلب رحمتك، واوم طاعتك، مطیعاً لامرك، راضیاً بقدرك، اسالك مسالة الفقیر الیك الخائف لعقوبتك، اللهم افتح‌لی‌ابواب رحمتك، واستعملنی بطاعتك‌ومرضاتك.

پس خطاب به کعبۀ معظمه کند و بگوید:

الحمد لله الذی عظمك و شرفك و كرمك و جعلك مثابة للناس وامناً مباركاً وهدی للعالمین.

وچون نظرش به حجرالاسود افتد روی‌به سوی اوکند و بگوید:

الحمد لله الذی هدانا لهذا و ماکنا لنهتدی لولا ان هدانا الله، سبحان الله والحمدلله ولااله الا الله والله اکبر من خلقه، والله اکبر مما اخشی واحذر، لا اله الا الله وحده لا شریك له له‌الملك و له الحمد، یحیی و یمیت و یمیت و یحیی، وهو حی لا یموت بیده الخیر وهو علی کل شیء قدیر.

اللهم صل علی محمد وآل محمد، وبارك علی محمد وآله، کافضل ما صلیت وبارکت علی ابراهیم وآل ابراهیم انك حمید مجید، وسلام علی جمیع النبیین والمرسلین، والحمد لله رب العالمین. اللهم انی اومن بوعدك واصدق رسلك واتبع کتابك.

پس به تأنی روانه شود، وگامها را کوتاه به‌گذارد از ترس خدا. پس چون به نزدیك حجرالاسود رسد دستها بردارد وحمد و ثنای الهی بجای آورد، وصلوات بر محمد وآل محمد به‌فرستد و بگوید:

اللهم تقبل منی.

پس دست وروی وبدن را به حجرالاسود به‌مالد و به‌بوسد او را، واگر نتواند بوسیدن دست به‌مالد، واگر نتواند دست مالیدن اشاره کند وبگوید:

اللهم امانتی ادیتها ومیثاقی تعاهدته لتشهد لی بالموافاة، اللهم تصدیقاً بکتابك وعلی سنة نبیك، اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریك له، وان محمداً عبده ورسوله، آمنت بالله، وکفرت بالجبت والطاغوت واللات والعزی وعبادة الشیطان، وعبادة کل ند یدعی من دون الله.

واگر همه را نتواند خواند بعضی را بخواند وبگوید:

اللهم الیك بسطت یدی، وفیما عندك عظمت رغبتی، فاقبل سبحتی، واغفرلی وارحمنی، اللهم انی اعوذ بك من الکفر والفقر ومواقف الخزی فی‌الدنیا والاخرة.

وبهتر آن است‌که اول‌روی به‌حجرالاسود‌کرده دعاها رابخواند.

پس نیت کند که هفت شوط طواف خانۀ کعبه می‌کنم درعمرۀ اسلام عمرۀ تمتع از جهت آن که واجب است قربة الی الله تعالی.

پس برگردد، و خانۀ کعبه را به دست چپ خودگیرد، و به نحوی به‌ایستد که اول جزوی از بدنش محاذی اول حجر باشد، وهمان نیت را متذکر بوده شروع در طواف کند، ودست به دیوار کعبه نمالد، وروی به جانب خانه وپشت به خانه نکند. وباید که حجر اسماعیل را داخل طواف کند، ودر شوط هفتم ختم به حجر کند به نحوی که ابتدا کرده.

و در حال طواف این دعا بخواند:

اللهم انی اسالك باسمك الذی یمشی به علی طلل الماء، کما یمشی به علی جدد الارض، واسالك باسمك الذی تهتز له ارکان عرشك، واسالك باسمك الذی تهتز له اقدام ملائکتك، واسالك باسمك الذی دعاك به موسی من جانب الطور فاستجبت‌له و القیت علیه محبة منك، واسالك باسمك الذی غفرت به‌لمحمد صلی‌الله علیه وآله ما تقدم من ذنبه و ما تاخر، واتممت علیه نعمتك ان تفعل بی کذا وکذا.

وحاجت خود رابه‌طلب، وگامها را تنگ‌گذارد در حال‌طواف.

وچون به در خانۀ کعبه رسد بگوید:

سائلك فقیرك، مسکینك ببابك، فتصدق‌علیه بالجنة، اللهم البیت‌بیتك، والحرم حرمك، والعبد عبدك، و هذا مقام العائذ بك المستجیر بك من النار، فاعتقنی ووالدی وأهلی وولدی واخوانی المؤمنین من النار، یا جواد یا کریم.

وبعد از آن صلوات بر محمد وآل محمد به‌فرستد، وهر چند به در کعبه رسد صلوات به‌فرستد.

وچون به حجرحضرت اسماعیل رسد سر بردارد ونگاه به‌ناودان طلا کند وبگوید:

اللهم ادخلنی الجنة، واجرنی من النار برحمتك، وعافنی من السقم، واوسع

علی من الرزق الحلال، وادرء عنی شرفسقة الجن والانس، وشرفسقة العرب والعجم.

وچون از حجر به‌گذرد و به پشت کعبه رسد بگوید:

یا ذا المن والطول والجود والکرم، ان عملی ضعیف فضاعفه لی‌وتقبله منی‌انك انت السمیع العلیم.

وچون به رکن یمانی رسد دست بردارد و بگوید:

یا الله یاولی العافیة، وخالق العافیة، ورازق‌العافیة، والمنعم بالعافیة، والمنان بالعافیة، والمتفضل بالعافیة علی وعلی‌جمیع‌خلقك رحمن الدنیاوالاخرة ورحیمهما، صل علی محمد وآل محمد، وارزقنا العافیة، وتمام العافیة، وشکر العافیة فی الدنیا والاخرة، یا ارحم الراحمین.

پس سر به جانب کعبه بالا کند و بگوید:

الحمد لله الذی شرفك وعظمك، والحمد لله الذی بعث محمداً نبیاً، وجعل علیاً اماماً، اللهم اهد له خیار خلقك وجنبه شرار خلقك.

وچون میانهٔ رکن یمانی وحجرالاسود رسد بگوید:

ربنا آتنا فی الدنیا حسنة وفی الاخرة حسنة وقنا عذاب النار.

و در حال طواف بگوید:

اللهم انی الیك فقیر، وانی خائف مستجیر، فلا تغیر جسمی، ولا تبدل اسمی.

وصلوات بسیار به‌فرستد، وهمهٔ ارکان را در برگیرد، وبدن خود را و دست خود را به ایشان به‌مالد، خصوصاً رکن عراقی و رکن یمانی. وبعضی گفته‌اند واجب است دست یا بدن مالیدن بر رکن یمانی.

وچون در شوط هفتم به مستجار رسد وآن پشت کعبه است، نزدیك به رکن یمانی برابر در خانه به ایستد ودستهای خود را به‌گشاید به خانه، وروی خود وشکم خود را به‌رساند به کعبه و

بگـــو یـد:

اللهم البيت بيتك، والعبد عبدك، وهذا مقام العائذ بك من النار، اللهم من قبلك الروح والفرج والعافية، اللهم ان عملى ضعيف فضاعفه لى، واغفرلى ما اطلعت عليه منى وخفى على خلقك، استجير بالله من النار.

و بگو يد:

اللهم ان عندى افواجاً من ذنوب، وافواجاً من خطايا، وعندك افواج من رحمة، وافواج من مغفرتك، يا من استجاب لابغض خلقه اليه اذ قـال انظـرنى الى يوم يبعثون استجب لى.

پس حاجات خود را به‌طلبد، ودعا بسیار به‌کنـد واقـرار به گناهان خود هر چه داند مفصلا به‌کند، وهر چه را به خاطر نداشته باشد مجملا اقرار کند، وطلب آمرزش کند از جمیع گناهان‌کـه البته آمرزیده می‌شود انشاء الله تعالی.

پس چون به حجرالاسود رسد بگوید:

اللهم قنعنى بما رزقتنى، وبارك لى فيما آتيتنى.

ومی باید که کمال ملاحظه به‌کند در هر مرتبه که می‌رود حجر را به‌بوسد، یا دست به‌مالد، یا ارکان را در برگیرد، یا خود را بر مستجار به‌ساید آنجا را نشان کند.

وچون این اعمال را بجا آورد باز به جای خود رود و از آنجا روانه شود تا زیاده وکم نشود.

وچون از طواف فارغ شود به مقام حضرت ابراهیم علیه‌السلام آید، ودر پشت مقام دو رکعت نماز به‌کند، وچنین نیت کند که دو رکعت نماز طواف می‌کنم در عمرهٔ اسلام عمرهٔ تمتع ادا از جهت آن‌که واجب است قربة الی الله، وسنت است که در رکعت اول قل

هو الله أحد، ودر رکعت دوم قل یا أیها الکافرون بخواند.

وچون سلام بگوید حمد وثنـای الهی بجا آورد، وصلـوات بر محمد وآل محمد به‌فرستد وبگوید:

اللهم تقبل منی، ولا تجعله آخر العهد منی، الحمد لله بمحامده کلها علی نعمائه کلها، حتی ینتهی الحمد الی ما یحب ربی ویرضی، اللهم صل علی محمد وآل محمد، وتقبل منی وطهر قلبی وزك عملی.

پس بگوید:

اللهم ارحم بطواعیتی ایاك وطواعیـة رسولك صلی الله علیه وآله، اللهم جنبنی ان اتعدی حدودك، واجعلنی ممن یحبك ویحب رسولك صلی الله علیه وآله وملائکتك وعبادك الصالحین.

پس به سجده رود وبگوید:

سجد لك وجهی تعبداً ورقاً، ولا اله الا انت حقاً حقاً، الاول قبـل کل شیء، والاخر بعد کل شیء، وها انا ذا بین یدیك ناصیتی بیدك، فاغفر لی انه لا یغفر الذنب العظیم غیرك، فاغفرلی فانی مقر بذنوبی علی نفسی، ولا یـدفع الذنب العظیم غیرك.

پس بیاید به نزد حجرالاسود ودست وبدن برآن مالد وبه‌بوسد، یا دست به‌مالد اگر نتواند بوسیدن، واگر نه اشاره کند، وآنچـه اول مرتبه خوانده است بخواند البته.

پس متوجه سعی میان صفا ومروه شود. وچون خواهد متوجـه شود باید که نزد حجرالاسود رود وآن را به‌بوسد، ودستها یا بدن به آن بمالد یا اشاره کند، و از آب زمزم به‌خورد.

ودر وقت آب خوردن بگوید:

اللهم اجعله علماً نافعاً ورزقاً واسعاً، وشفاءاً من کل داء وسقم.

وسنت است که خود یك دلو یا دو دلو آب به‌کشد از دلوی که مقابل حجر الاسود است، و بر سر و پشت وشکم ریزد، وهمان دعا بخواند، وباز به نزد حجرالاسود آید وهمان افعال را بجا آورد.

پس متوجه کوه صفا شود از آن دری‌که رسول خدا صلی‌الله علیه وآله به در رفته است، و آن دری است‌که‌محاذی حجر الاسود است، وبا آرام تن وآرام دل برود تا بالای کوه صفا تا نظر کند به خانهٔ کعبه، وروی به رکن عراقی کند وحمد وثنای الهی بجای آورد، و از نعمتهای الهی بر خود به‌شمارد آنچه می‌تواند.

پس هفت نوبت الله اکبر بگوید، وهفت نوبت الحمدلله بگوید، وهفت نوبت لا اله الا الله بگوید. پس سه نوبت بگوید:

لا اله الا الله وحده لا شریك له له الملك و له الحمد یحیی و یمیت و یمیت ویحیی وهو حی لایموت بیده الخیر، وهو علی کل شیء قدیر.

پس صلوات برمحمد وآل‌محمد به‌فرستد، دیگرسه نوبت بگوید:

الله‌اکبر علی ما هدانا، والحمد لله علی ما اولانا، والحمد لله الحی القیوم، والحمد لله الحی الدائم.

و سه نوبت بگوید:

اشهد ان لا اله الا الله، وأشهد ان محمداً عبده ورسوله لا نعبد الا ایاه‌مخلصین له الدین ولوکره المشرکون.

و سه نوبت بگوید:

اللهم انی اسالك العفو والعافیة والیقین فی الدنیا والاخرة.

پس سه نوبت بگوید:

اللهم آتنا فی الدنیا حسنة وفی الاخرة حسنة، وقنا عذاب النار.

پس صد نوبت الله أکبر بگوید، وصد نوبت لا اله الا الله، وصد

نوبت الحمدلله، وصد نوبت سبحان الله.

پس بگوید:

لا اله الا الله وحده انجز وعده، ونصر عبده، وغلب الاحزاب وحده، فله الملك وله الحمد، اللهم بارك لی فی الموت وفیما بعد الموت، اللهم انی اعوذبك منظلمة القبر و وحشته، اللهم اظلنی فی ظل عرشك یوم لاظل الا ظلك.

وبسیار بگوید:

استودع الله الرحمن الرحیم الذی لا تضیع ودائعه دینی ونفسی واهلی، اللهم استعملنی علی کتابك وسنة نبیك، وتوفنی علی ملته، واعذنی من الفتنة.

پس سه نوبت بگوید الله اکبر. پس دو نوبت مجموع را اعاده کند. پس یك نوبت الله اکبر بگوید. پس یك نوبت دیگر مجموع این عمل را اعاده کند، واگر همه را نتواند بعضی از آن را اعاده‌کند.

ومستحب است که به قدر خواندن سورهٔ بقره به تأنی توقف کند، واین دعا بخواند:

اللهم اغفرلی کلذنب اذنبته قط، فانعدت فعدعلی بالمغفرة، فانكانت الغفور الرحیم، اللهم افعل بی ما انت اهله، فانك ان تفعل بی ما انت اهله ترحمنی، وان تعذبنی فانت غنی عن عذابی، وانا محتاج الی رحمتك، فیا من انا محتاج الی رحمته ارحمنی، اللهم و لا تفعل بی ما انا اهله، فانك ان تفعل بی ما انا اهله تعذبنی ولم تظلمنی، اصبحت اتقی عدلك و لا اخاف جورك، فیامن هو عدل لایجور ارحمنی.

پس بگوید:

یا من لا یخیب سائله و لا ینفد نائله، صل علی محمد وآل محمد، واعذنی من النار برحمتك.

ودر حدیث است که هر که بخواهد مال او زیاده شود، پس باید که طول دهد ایستادن در صفا را، ودر پایهٔ چهارم این دعا را

بخواند روی به کعبه:

اللهم انی اعوذ بك من عذاب القبر و فتنته وغربته ووحشته وظلمته وضيقه وضنكه، اللهم اظلنی فی ظل عرشك يوم لا ظل الا ظلك.

پس از آن پایه به زیر آید وپشت خود را برهنه کند وبگوید:

يا رب العفو، يا من امر بالعفو، يا من هو اولی بالعفو، يا من يثيب علی العفو العفو العفو العفو، يا جواد يا كريم، يا قريب يابعيد، اردد علی نعمتك، واستعملنی بطاعتك ومرضاتك.

وبهتر آن است که در پایهٔ چهارم نیت کند که هفت شوط سعی میان صفا ومروه می‌کنم در عمرهٔ اسلام عمرهٔ تمتع از جهت آن که واجب است قربة الی الله.

وچون به زیر آید پاشنهٔ پاها را به کوه صفا به‌چسباند وهمان نیت را اعاده کند وروانه شود، ودر حکم نیت باشد تا فارغ شود. واحوط آن است که باوضو باشد.

وسنت است که جامه وبدنش ازنجاسات پاك‌باشد. وسنت است که پیاده باشد، ومیانه رود از صفا تا به مناره، واز آنجا تند راه رود به مانند شتر تا بازارعطاران، واز آنجا میانه به‌رود تا مروه. واگر سواره باشد چهارپای خود را تند کند. وزنان را سنت نیست تند رفتن.

ودر حال تند رفتن بگوید:

بسم‌الله وبالله والله اكبر، وصلی الله علی محمد و علی اهل بيته، اللهم اغفر وارحم وتجاوز عما تعلم وانت الاعز الاكرم، واهدنی للتی هی اقوم، اللهم ان‌عملی ضعيف فضاعفه لی وتقبل منی، اللهم لك سعيی وبك حولی وقوتی، تقبل منی يامن يقبل عمل المتقين.

وچون از محل تند رفتن بگذرد بگوید:

یا ذا المن والفضل والکرم والنعماء والجود، اغفرلی ذنوبی انه لایغفر الذنوب الا انت یا کریم.

و چون به مروه رسد سنت است که به کوه مروه بالارود ودعاها که در صفا خواند بخواند و بگوید:

یا من امر بالعفو، یا من یجزی علی العفو، یا من دل علی العفو، یا من زین العفو، یا من یثیب علی العفو، یا من یحب العفو، یا من یعطی علی العفو، یا من یعفو علی العفو، یا رب العفو العفو العفو العفو.

و سعی کند در گریه، وخود را به گریه بدارد، و دعا بسیار به کند.

ودر حالت سعی این دعا بخواند:

اللهم انی اسالك حسن الظن بك علی کل حال، وصدق النیة فی التوکل علیك.

و واجب است که هفت شوط سعی کند میان صفا ومروه که رفتن را یکی حساب کند وبرگشتن را یکی.

وچون سعی را تمام کند نیت کند که تقصیر می‌کنم از جهت محل شدن از عمرهٔ تمتع عمرهٔ اسلام از جهت آن که واجب است قربة الی الله تعالی. پس تقصیر کند به آن که جدا کند مو یا ناخن را به مقراض یا غیر آن از موی سر یا ریش یا شارب، و جایز نیست سر تراشیدن.

وسنت است که از اطراف موی سر و موی ریش وشارب بگیرد، وبعضی از ناخنها را بگیرد، وبعضی را از برای حج به‌گذرد. وبر او حلال می‌شود هر چه بر او حرام شده بود به غیر ازسرتراشیدن، ولیکن سنت است که شبیه به محرمان باشد، ورخت دوخته نپوشد.

پس احرام به حج بگیرد، وبهتر آن است که در روز هشتم بعد

از نماز ظهر وعصر احرام بگیرد، وغسل احرام و آداب و نیت و دعاها به نحوی که در احرام عمره مذکور شد به عمل آورد به آن که در غسل نیت کند که غسل احرام حج اسلام حج تمتع می‌کنم قربة الی الله تعالی.

وهمچنین جامهٔ احرام را بار دیگر به‌گشاید و به‌پوشد، و نیت کند که دو جامهٔ احرام می‌پوشم در حج اسلام حج تمتع از جهت آن که واجب است قربة الی الله تعالی.

وبهتر آن است که یك نیت حج مجمل به‌کندکه حج می‌کنم حج اسلام حج تمتع از جهت آن که واجب است قربة الی الله تعالی، و نیت احرام بـه‌کند که احرام می‌گیرم بـه حج اسلام حج تمتع، و تلبیات می‌گویم از جهت عقد این‌احرام ازجهت آن‌که واجب است هر دو قربة الی الله تعالی لبیك اللهم لبیك.

و در اینجا مخیر است که تلبیه را مقارن احرام دارد یا فاصله بکند، و احوط آن است که اول مقارن سازد، و چون بر قطا رسد که مشهور است که آن را مدعا می‌گویند هنوز بر دم نرسیده‌تلبیه بگوید، و چون مشرف شود بر ابطح به آواز بلند بگوید.

و بهتر آن است که قبل از نیت این دعا نیز بخواند:

اللهم انی ارید الحج فیسره لی وحلنی حیث حبستنی لقدرك الذی قدرت‌علی.

و بگوید:

احرم لك شعری و بشری ولحمی ودمی من النساء والثیاب والطیب، اریدبذلك وجهك والدار الاخرة، وحلنی حیث حبستنی لقدرك الذی قدرت علی.

پس تلبیه می‌گوید به عنوانی کـه گذشت در تلبیه و بـه جای لبیك بعمرة می‌گوید:

لبیك بحجة تمامها وبلاغها علیك.

پس متوجه منا شود، و اگر این دعا را بخواند در حال احرام بهتر است:

لا اله الا الله الحليم الكـريم، لا اله الا الله العلى العظيم، سبحــان الله رب السماوات السبع ورب الارضين السبع وما فيهن وما بينهن ورب العرش العظيم، والحمد لله رب العالمين.

اللهم انى اسالك ان تجعلنى ممن استجاب لك، وآمن بوعدك، واتبع كتابك وامرك، فانى عبدك وفى‌قبضتك، لا اوقى الا ما وقيت، ولا آخذ الا ما اعطيت، اللهم انى اريد ما امرت به من الحـج على كتابك وسنة نبيك صلواتك‌عليه و آله، فقونى على ما ضعفت عنه، ويسره لى، وتقبله منى، وتسلم منى مناسكى فى يسر منك وعافية، واجعلنى من وفدك وحجاج بيتك الذين رضيت عنهم و ارتضيت وسميت وكنيت.

اللهم ارزقنى قضاء مناسكى فى يسر منك وعافية، واعنى عليه وتقبله منى. اللهم وان عرض لى عارض يحبسنى فحلنى حيث حبستنى لقدرك الذى قدرت على، واصرف عنى سوء القضاء وسوء القدر، واحرم لك وجهى وشعرى وبشرى ولحمى ودمى ومخى وعظامى وعصبى من النساء والطيب والثياب، اريدبذلك وجهك الكريم والدار الاخرة.

پس تلبیهٔ کبیر را بگوید، وچون متوجه منا شود بگوید:

اللهم اياك ارجو، واياك ادعو، فبلغنى املى، واصلح لى عملى.

و باآرام دل برود با تسبیح وتهلیل وذکر حق سبحانه وتعالی.

و چون به منا رسد بگوید:

الحمد لله الذى اقدمنيها صالحاً فى عافية، وبلغنى هذا المكان.

پس بگوید:

اللهم هذه منى وهى مما مننت به علينا من المناسك، فاسالك‌ان تمن على بما مننت به على انبيائك فانما انا عبدك وفى قبضتك.

و سنت است که شب عرفه در منا باشد، ومشغول عبادت وطاعت الهی باشد، و بهتر آن است که این عبادات را خصوصاً نمازها را در مسجد خیف به جای آورد.

و چون نماز صبح به‌جای آورد تعقیب کند تا طلوع آفتاب، و روانه عرفات شود و بگوید:

اللهم الیك صمدت، و ایاك اعتمدت، و وجهك اردت، اسالك ان تبارك لی فی رحلی، وان تقضی لی حاجتی، و ان تجعلنی ممن تباهی به الیوم من هو افضل منی.

و تلبیه بگوید تا به عرفات. وچون به‌عرفات رسد تلبیه را قطع کند. وچون اول زوال شود در عرفات نیت کند که می‌ایستم در عرفات از حال تا شام در حج اسلام حج تمتع از جهت آن که‌واجب است قربة الی الله تعالی، و در حکم نیت باشد تا فارغ شود. و واجب است که تا شام در عرفات بماند.

و سنت است که در تمام وقوف با طهارت باشد، و در وقت زوال غسل کند، وبارهای خود را جمع کند، و هر چه موجب پراکندگی خاطر است از خود دور کند، و نماز ظهر و عصر را در اول وقت به جا آورد به یك اذان و دو اقامه، و وقوف کند در دست چپ کوه نسبت به کسی که از مکه آید، و در پائین کوه وقوف‌کند در زمین هموار، و با اصحاب خود مجتمع باشند پهلوی یك‌دیگر، وفرجه در میان خود نگذارند.

و بعد از نماز به‌ایستد و مشغول دعا شود، وروی به قبله‌کند، و دل خود را متوجه حق تعالی سازد، و حمد و ثنای الهی به‌جا آورد، و تمجیدو تهلیل بکند. و هر یك از الله أکبر والحمدلله و سبحان‌الله ولا اله الا الله صد نوبت بگوید، و آیة‌الکرسی صدنوبت بخواند، و صلوات بر محمد و آل محمد صد نوبت به‌فرستد، و انا

انزلناه صد نوبت بخواند، ولا حول ولا قوة الا بالله صد نوبت بگوید، وقل هوالله أحد صد نوبت بخواند.

و سعی کند در دعا و تضرع برای خود و جمیع خویشان و برادران مؤمن خود، و دعاهای منقول را بخواند، خصوصاً دعای صحیفهٔ کامله، و دعای حضرت امام حسین صلوات الله علیه.

و بگوید:

اللهم انی عبدك فلا تجعلنی من اخیب وفدك، وارحم مسیری الیك من الفج العمیق، اللهم رب المشاعر کلها، فك رقبتی من النار، واوسع علی من رزقك الحلال، وادرء عنی شر فسقة الجن والانس، اللهم لا تمکر بی، ولا تخدعنی، ولا تستدرجنی، اللهم انی اسالك بحولك وجودك وکرمك ومنك وفضلك، یا اسمع السامعین، و یا ابصر الناظرین، ویا اسرع الحاسبین، و یا ارحم الراحمین، ان تصلی علی محمد وآل محمد، وان تفعل بی کذا و کذا .

وحاجت خود را نام برد.

پس دست به جانب آسمان بردارد و بگوید:

اللهم حاجتی الیك التی ان اعطیتنیها لم یضرنی ما منعتنی، والتی ان منعتنیها لم ینفعنی ما اعطیتنی، اسالك خلاص رقبتی من النار، اللهم انی عبدك و ملك یدك، ناصیتی بیدك، واجلی بعلمك، اسالك ان توفقنی لما یرضیك عنی، وان تسلم منی مناسکی التی اریتها خلیلك ابراهیم صلوات الله علیه ودللت علیها نبیك محمداً صلی الله علیه وآله، اللهم اجعلنی ممن رضیت عمله، واطلت عمره، واحییته بعد الموت حیاة طیبة.

پس بگوید:

لا اله الا الله وحده لا شریك له له الملك و له الحمد یحیی و یمیت وهو حی لایموت بیده الخیر، وهو علی کل شیء قدیر. اللهم لك الحمد کالذی تقول وخیرا مما نقول وفوق ما یقول القائلون.

اللهم لك صلاتی ونسکی ومحیای ومماتی، ولك تراثی وبك حولی ومنك قوتی. اللهم انی اعوذ بك من الفقر، ومن وسواس الصدر، ومن شتات الامر، ومن عذاب

القبر. اللهم انى اسالك خير الرياح، واعوذ بك من شر ما تجيءبه الرياح، واسالك خير الليل وخير النهار.

اللهم اجعل فى قلبى نوراً، وفى سمعى و بصرى نوراً، ولحمى ودمى وعظامى وعروقى ومقعدى ومقامى ومدخلى ومخرجى نوراً، واعظم لى نوراً يارب يومالقاك، انك على كل شيء قدير.

و تا تواند در ايـن روز از خيرات و تصدقـات تقصير نكند، خصوصاً بنده آزاد كردن. و ماشاءالله لاقوة الاباالله صدبار بگويد،

واشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له له الملك وله الحمد يحيي ويميت ويميت ويحيي وهو حي لايموت بيده الخير وهو على كل شيء قدير.

صد بار.

پس ده آيه اول سورهٔ البقره را بخواند، و ديگر قل هواللهأحد سه نوبت بخواند و آيهٔ سخره:

ان ربكم الله الذى خلق السماوات والارض فى ستة ايام ثم استوى على العرش يغشى الليل النهار يطلبه حثيثاً.

تا به آخر بخواند. پس معوذتين بخواند.

پس حمد بر نعم الهى همه بكند و يك يك را بهشمارد آنچه داند از اهل و مال و نعمت ودفع بلا و بگويد:

اللهم لك الحمد على نعمائك التى لاتحصى بعدد، ولا تكافىء بعمل.

و صلوات بر محمد و آل محمد بسيار بهفرستد، و بگويد:

اسالك يا الله يارحمن بكل اسمهولك، واسالك بقوتك وقدرتك وعزتك، وبجميع ما احاط به علمك، وباركانك كلها، وبحق رسولك، صلواتك عليه وآله، وباسمك الاكبر الاكبر، وباسمك العظيم الذى من دعاك به كان حقاً عليك ان لاترده، وان تعطيه ما سال، ان تغفرلى جميع ذنوبى، وجميع علمك فى.

و هر حاجتى كه داشته باشد از حق تعالى طلب كند، و دعاكند

که توفیق حج بیابد درسال آینده وهر سالی. و هفتاد مرتبه بگوید اسال الله الجنة. و هفتاد مرتبه استغفرالله ربی واتوب الیه بگوید.

پس بخواند دعائی را که جبرئیل در این مقام به حضرت آدم علیه السلام تعلیم نمود برای قبول توبهٔ او:

سبحانك اللهم وبحمدك لا اله الا انت، عملت سوءاً و ظلمت نفسی، واعترفت بذنبی، فاغفرلی انك انت الغفور الرحیم، سبحانك اللهم وبحمدك لا اله الا انت عملت سوءاً و ظلمت نفسی واعترفت بذنبی، فاغفرلی انك انت خیر الغافرین، سبحانك اللهم وبحمدك لا اله الا انت عملت سوءاً وظلمت نفسی واعترفت بذنبی، فاغفرلی انك انت التواب الرحیم.

وچون آفتاب فرو رود بگرید و بگوید:

اللهم انی اعوذ بك من‌الفقر، ومن‌تشتت الامر، ومن شرمایحدث باللیل والنهار، امسی ظلمی مستجیراً بعفوك، وامسی خوفی مستجیراً بامانك، وامسی ذلی مستجیراً بعزك، وامسی وجهی الفانی مستجیراً بوجهك الباقی، یا خیر من سئل، ویا اجود من اعطی، ویا ارحم من استرحم، جللنی برحمتك، والبسنی عافیتك، واصرف عنی شر جمیع خلقك.

پس روانهٔ جانب مشعر الحرام شود با آرام تن و آرام دل و استغفار، و این دعا را در وقت رفتن بخواند:

اللهم لاتجعله آخر العهد من هذا الموقف، وارزقنیه ابداً ما ابقیتنی، واقلبنی الیوم مفلحاً منجحاً مستجاباً لی مرحوماً مغفوراً لی بافضل ما ینقلب به الیوم احد من وفدك وحجاج بیتك الحرام، واجعلنی الیوم من اکرم وفدك علیك، واعطنی افضل ما اعطیت احداً منهم من الخیر والبرکة والرحمة والرضوان والمغفرة، وبارك‌لی فیما ارجع الیه من اهل او مال او قلیل او کثیر، وبارك لهم فی.

و بسیار بگوید:

اللهم اعتقنی من النار.

پس چون در وقت رفتن به مشعر الحرام بـه تل سرخ رسد از دست راست راه بگوید:

اللهم ارحم موقفی، وزد فی عملی، وسلم لی دینی، وتقبل مناسکی.

و بسیار بگوید:

اللهم اعتق رقبتی من النار.

ونماز شام و خفتن را تأخیر کند تا مشعر الحرام، و اگر چه سه یك شب به‌گذرد، واگـر نتواند رسید در راه به‌کند، و جمع کند میان‌هر دو نماز به یك اذان و اقامه، و نافلهٔ شام را بعد از خفتن بجا آورد. واحوط آن است که چون داخل مشعر الحرام شود نیت کند که شب به روز می‌آورم در مشعر الحرام درحج اسلام حج تمتع قربة الی الله.

و مستحب است که در شکم وادی فرود آید ازجانب راست راه، و این دعا بخواند:

اللهم انی اسالك ان تجمع لی فیها جوامـع الخیر، اللهم لا تؤیسنی من الخیر الذی سألتك ان تجمعه لی فی قلبی، ثم اطلب الیك ان تعرفنی ما عرفت اولیائك فی منزلی هذا، وان تقینی جوامع الشر.

و تا مقدور باشد این شب را به عبادت بـه سر آورد. و سنت است که در این شب هفتاد سنگ ریزه بردارد برای رمی‌جمرات.

وچون صبح شود نیت کند که می‌ایستم درمشعرالحرام تاطلوع آفتاب در حج اسلام حج تمتع از جهت آن کـه واجب است قربة الی الله.

و واجب است که تا طلوع آفتاب به‌ماند. و سنت است که‌غسل به‌کند، وبا وضو باشد، و در حال وقوف به‌ایستد ودعاهای منقول را بخواند، و حمد و ثنای الهی بجـا آورد، و نعمتهـای الهی را

بسیار یاد کند، وصلوات بر محمد وآل محمد به‌فرستد.

و بگوید:

اللهم رب المشعر الحــرام فك رقبتی من النار، واوسع علی من رزقك الحلال، وادرء عنی شر فسقة الجن والانس. اللهــم أنت خير مطلوب اليه وخير مدعو وخير مسؤول، ولكل وافد جائزة فاجعل جائزتی فی موطنی هذا ان تقيلنی عثرتی، وتقبل معذرتی، وان تجاوز خطيئتی، ثم اجعل التقوی من الدنيا زادی، واقلبنی مفلحاً منجحاً مستجاباً لی بافضل مايرجع به احد من وفدك وحجاج بيتك الحرام.

و دعــا بسیار به‌کند از جهت خود و پدر و مــادر و برادران مؤمن واهل و مال و فرزندان. و چون آفتاب بــر كــوه ثبیر بتابد اعتراف به گناهان به‌کند، و هفت نوبت استغفار کند و روانهٔ منا شود با ذکر و استغفار و سکینه و وقار. و چون بــه وادی محسر به‌رسد تنــد برود مانند شتر اگــر پیاده باشد، واگر سواره باشد تندبه‌راند راحلهٔ خود را صد گام.

و در وقت تند رفتن بگوید:

اللهم سلم عهدی، واقبل توبتی، واجب دعوتی، واخلفنی فيمن تركت بعــدی، رب اغفر وارحم وتجاوز عما تعلم انك انت الاعز الاكرم.

پس چون داخل منا شود بگوید:

اللهــم هذه منی، وهی مما مننت به علينا من المناسك، فاسالك ان تمن علی بما مننت به علی انبيائك، فانما اناعبدك وفی‌قبضتك.

پس واجب است که به نزد جمرهٔ عقبه آید، و نیت کند که این جمره را به هفت سنگ می‌زنم در حج اسلام حج تمتع ادا از جهت آن که واجب است قربة الی الله، و هفت عدد سنگ ریزه می‌باید یك یك بر جمره به‌زند.

و واجب است که این سنگها را از حرم بردارد، ومرتبهٔ دیگر

بر جمره نینداخته باشند. و سنت است که رنگین باشند، سرمه‌ای باشند یا رنگ دیگر، و نقطه نقطه باشند و سست باشند، و به‌قدر بند انگشت باشند. و مستحب است‌که دروقت انداختن پیاده باشد و احوط آن است که با وضو باشد.

وچون سنگ ریزه‌هارا در دست گیرد پیش از انداختن این‌دعا بخواند:

اللهم هؤلاء حصیاتی، فاحصهن لی وارفعهن فی عملی.

و با هر سنگ که اندازد این دعا بخواند:

الله اکبر، اللهم ادحر عنی الشیطان، اللهم تصدیقاً بکتابك وعلی سنة نبیك صلی الله علیه وآله. اللهم اجعله حجاً مبروراً، وعملا مقبولا، وسعیاً مشکوراً، وذنباً مغفوراً.

ومیانهٔ او و جمره ده ذرع باشد یا پانزده ذرع، وپشت به‌قبله کند و روی به‌جمره، و سنگ را برانگشت‌مهین گذارد، و به‌ناخن انگشت شهادت بیندازد.

و چون فارغ شود و بجای خود برگردد بگوید:

اللهم بك وثقت وعلیك توكلت، فنعم الرب ونعم المولی ونعم النصیر.

پس واجب است که شتر یا گاو یا گوسفند به‌کشد، و نیت کند که ذبح می‌کنم این هدی را در حج اسلام حج تمتع از جهت آن که واجب است قربة الی الله تعالی. و واجب است که در روز عید به‌کشد پیش از سر تراشیدن، و بعد از رمی جمره.

و اگر شتر کشد باید شتر پنج سالهٔ پا در شش به‌کشد، و اگر گاو یا بز کشد اقلا یك سالهٔ پا در دو به‌کشد، واگر گوسفندکشد احوط آن است که هفت ماههٔ پا در هشت باشد. و باید که معیوب و خصی نباشد، و بسیار لاغر نباشد. و سنت است که بسیار فربه باشد، و آن را به عرفات برده باشند.

و در وقت ذبح یا نحر این دعا بخواند:

وجهت وجهی للذی فطرالسماوات والارض حنیفاً مسلماً وما انا منالمشرکین، ان صلاتی ونسکی ومحیای ومماتیلله ربالعالمین لاشریك له وبذلك امرت وانا من المسلمین، اللهم منك ولك بسم الله والله اکبر اللهم تقبل منی.

و بهتر آن است که خود بهکشد، و اگر نه دست بر بالای دست کشنده بهگذارد وقوت کند. واحوط آن است کـه بعد از کشتن سه قسمت کند، و یك حصه را از برای خود قـرار دهد و از آن بخورد اگرچه اندکی باشد، ودروقت خوردن نیت کند کهمیخورم گوشت قربانی حج اسلام حج تمتع را ازجهت رضایالهی. وبهتر آن است که تتمهٔ سه یك خود را تصدق کند، وسه یكدیگر به قانع و معتر دهد.

و در خبر است که قانع کسی استکه هر چه ازجهتاو فرستی قانع باشد، و معتر کسی است که از او غنیتر باشد و از تو سؤال نمیکند، و از جهت او بیشتر میباید فرستاد.

و بهتر این است که این هر دو از یاران و مصاحبان ودوستان این کس باشند، و چون به ایشان دهد یا از جهت ایشان فرستد نیت کند کهاین گـوشت هدی حج اسلام حج تمتع را میدهم یـا میفرستم از جهت قانع و معتر قربة الیالله.

و سه یك دیگر را به فقرا و مساکین دهد، ونیت کند کهتصدق میکنم این گوشت هدی حج اسلام حج تمتع را قربة الی اللهتعالی.

و بعد از این واجب است سر تراشیدن یا تقصیر کردن از مو یا ناخن، و متعین است زنان را تقصیر، و سر تراشیدن بهتراست خصوصاً نوحاجی را.

وچون سر تراشد نیتکنددرابتدای سرتراشیدنکه سرمیتراشم

از جهت محل شدن از احرام حج اسلام حج تمتع از جهت آن‌که واجب است قربة الی الله. و بهتر آن است که ملاك نیز نیت کند.

و مستحب است که روی به قبله کند و ابتدا به جانب راست پیش سر به‌کند و این دعا بخواند:

اللهم اعطنی بکل شعرة نوراً یوم القیامة.

و موی سر را دفن‌کند. واحوط آن‌است‌که تمام سررا به‌تراشد به حیثیتی که موئی از آن نماند، و در تقصیر مسما کافی است. واحوط آن‌است‌که‌ازاطراف‌سروریش وشارب‌موی‌به‌گیرد، وناخنها را به‌گیرد.

و در وقت تقصیر نیت کندکه تقصیر می‌کنم ازجهت محل‌شدن ازاحرام حج‌اسلام حج‌تمتع ازجهت آن‌که واجب است قربة الی‌الله.

وچون از این اعمال فارغ شود بهتر آن است که باز در روز عید به مکه آید از جهت دو طواف وسعی، واگر متعذر باشد روز یازدهم بیاید و احوط آن است که دیگر تأخیر نکند.

وچون به مکه آید سنت است که غسل کند و ناخنها بگیرد و شارب به‌گیرد، ومتوجه شودباذکر وتمجید وتعظیم الهی، وصلوات بر محمد و آل او آنچه مقدور باشد.

وچون به در مسجد آید بگوید:

اللهم اعنی علی نسکی، وسلمنی‌له وسلمه لی، واسالك مسالة العلیل الذلیل المعترف بذنبه ان تغفر لی ذنوبی، وان ترجعنی بحاجتی، اللهم انی عبدك، والبلد بلدك والبیت بیتك، جئت اطلب رحمتك واؤم طاعتك، متبعاً لامرك، راضیاً بقدرك، اسالك مسالة المضطر الیك المطیع لامرك، المشفق من عذابك، الخائف لعقوبتك ان تبلغنی عفوك وتجیرنی من النار برحمتك.

پس به نزد حجر الاسود آید و استلام و تقبل و سایر آداب که

در طواف عمره گذشت به عمل آورد، و الله اکبر بگوید، و نیت‌کند مقارن اول شوط که هفت شوط طواف زیارت خانهٔ کعبه می‌کنم در حج اسلام حج تمتع از جهت آن که واجب است قربة الی الله تعالی.

و به همان عنوان که در عمره مذکور شد هفت شوط طواف کند و بعد از آن دو رکعت نماز در پشت مقام ابراهیم بجا آورد، و نیت کند که دو رکعت نماز طواف حج اسلام حج تمتع می‌کنم از جهت آن که واجب است قربة الی الله، و به نحوی که گذشت تمام کند.

پس به نزد حجر الاسود آید و آن را به بوسد و الله أکبر بگوید، و اعمالی که در عمره مذکور شد به عمل آورد متوجه صفا شود، پس هفت شوط سعی کند میان صفا و مروه به نحوی که گذشت، و نیت چنین کند که هفت شوط سعی می‌کنم میان صفا و مروه در حج اسلام حج تمتع از جهت آن که واجب است قربة الی الله.

پس باز به نزد خانهٔ کعبه آید، و به عنوان سابق هفت شوط طواف نساء به‌کند، وچنین نیت کند که هفت شوط طواف نساء می‌کنم در حج أسلام حج تمتع از جهت آن که واجب است قربة الی الله.

پس در مقام ابراهیم علیه السلام دو رکعت نماز بجاآورد به نحوی که گذشت، و نیت کند که دو رکعت نماز طواف نساء می‌کنم در حج اسلام حج تمتع از جهت آن که واجب است قربة الی الله. و این طواف نساء واجب است در حج تمتع وقران وافراد وعمرهٔ مفرده، و در عمرهٔ تمتع طواف نساء نیست.

وبدان که چون سر می‌تراشد یا تقصیر می‌کند محل می‌شود از

هر چه احرام از آن گرفته است مگر زنان وصید، واحوط ترك بوی خوش است تا طواف زیارت به‌کند، بعد از آن حلال می‌شود بر او بوی خوش. واحوط آن است‌که تا سعی نکند نیزاز بوی خوش اجتناب‌کند، وچون طواف نساء کرد زنان بر وی حلال می‌شوند.

و احوط اجتناب از صید احرامی است تا بعداز طواف نساء، بلکه تا بعد از انقضای ایام تشریق. واولاآن است که رخت دوخته نپوشد تا سعی میان صفا ومروه به‌کند، وبوی خوش نکند تا طواف نساء به‌کند.

پس واجب است که در منا شب به‌روز آورد در شب یازدهم و دوازدهم، اگر در حال احرام از صید و زنان اجتناب کرده باشد، مگر آن که غروب آفتاب شود در شب سیزدهم و او در منا باشد که واجب است که آن شب را نیز در آنجا باشد، واگر کسی از شکار و زنان اجتناب نکرده است واجب است که در شب سیزدهم نیز در منا باشد.

ودر اول شام هر شب نیت می‌کند که در این شب درمنا می باشم در حج اسلام حج تمتع از جهت آن که واجب است قربة الی الله تعالی، و واجب است که هر شبی‌که درمنامی‌ماند روزش سه جمره را هر جمره به هفت سنگ به‌زند به نحوی که گذشت.

و واجب است که اول جمرهٔ اولی را به‌زند، پس جمرهٔ وسطی، پس جمرهٔ عقبه، واگر بر عکس کند اعاده کند تا ترتیب حاصل شود. ووقتش از طلوع آفتاب است تا غروب، و اولی واحوط آن است که نزد زوال بیندازد.

ومستحب‌است که در این سه روز از منا بیرون‌نرود، ودرجمرهٔ اولی ووسطی روی به قبله کند، وجمره را به دست راست گیرد، و

حمد و ثنای الهی بجاآورد، و صلوات بر محمد وآل محمد به‌فرستد، پس‌اندکی پیش‌رود و بگوید اللهم تقبل‌منی، پس اندکی نزدیك‌تر رود و دعائی که در رسی جمره در روز عید گذشت بخواند.

ونیت کند که جمرهٔ اولی را به هفت سنگ می‌زنم درحج اسلام حج تمتع از جهت آن که واجب است قربة الی الله، وهمچنین جمرهٔ وسطی وجمرهٔ عقبه را نیت می‌کند، وبا هر سنگ که می‌اندازد الله اکبر می‌گوید، واگر دعای سابق را بخواند بهتر است، و در جمرهٔ عقبه پشت به قبله می‌کند ونمی‌ایستد نزد آن برای دعا.

وتکبیر سنت است در منا، وبعضی واجب دانسته‌اند عقیب پانزده نماز که اولش ظهر روز عید است، وآخرش صبح روز سیزدهم، ودرشهرهای دیگرعقیب ده‌نماز بعد از هرنمازمی‌گوید:

الله أکبر الله اکبر، لا اله الا الله والله أکبر، الله اکبر ولله الحمد، الله اکبر علی ما هدانا، الله اکبر علی ما رزقنا من بهیمة الانعام، والحمدلله علی ما ابلانا.

وسنت است که در ایام منا نمازهای واجب وسنت را در مسجد خیف بجا آورد، وصد رکعت نماز، وصد مرتبه گفتن سبحان الله، و صد مرتبه لا اله الا الله، وصد مرتبه الحمدلله در این مسجد ثواب عظیم دارد.

وچون به مکه برگردد سنت است که داخل کعبه شود، و سنت است که پیش ازدخول غسل به‌کند، وپابرهنه داخل شود، و در وقت داخل شدن هر دو حلقهٔ در را به‌گیرد وبگوید:

اللهم البیت بیتك، والعبد عبدك، وقد قلت ومن‌دخله‌کان‌آمنا، فآمنی من‌عذابك، واجرنی من سخطك.

پس داخل شود وبگوید:

اللهم انك قلت ومن دخله کان آمنا، فآمنی من عذابك عذاب النار.

پس دو رکعت نماز گذارد میان دو ستون بر سنگ سرخ، و در رکعت اول حم سجده، و در رکعت دوم عدد آیات آن از قرآن بخواند، و در گوشه‌های کعبه نماز گذارد.

و بگوید:

اللهم من تهيا وتعبأ واعد واستعد لوفادة الى مخلوق رجاء رفده وجوائزه ونوافله وفواضله، فاليك كانت يا سيدى تهيئتي وتعبئتي واعدادى واستعدادى رجاء رفدك وجائزتك ونوافلك، فلاتخيب اليوم رجائى، يا من لايخيب سائله، ولاينقص نائله، فانى لم آتك اليوم بعمل صالح قدمته، ولاشفاعة مخلوق رجوته، ولكنى اتيتك مقرأ بالذنوب والاساءة على نفسى، فانه لاحجة لى ولاعذر، فاسالك يا من هو كذلك ان تصلى على محمد وآل محمد، وان تعطينى مسألتى وتقيلنى عثرتى، وتقلبنى برغبتى، ولاتردنى محروماً ولامجبوهاً ولاخائباً، يا عظيم يا عظيم يا عظيم يا عظيم، ارجوك للعظيم، اسالك يا عظيم ان تغفر لى الذنب العظيم لا اله الا انت.

و به سجده رود، و در حال سجده این دعا بخواند:

لايردغضبك الا حلمك، ولايجير من عذابك الا رحمتك، ولاينجى منك الاالتضرع اليك، فهب لى يا الهى فرجاً بالقدرة التى بها تحيى اموات العباد، وبها تنشر ميت البلاد، ولاتهلكنى يا الهى غماً حتى تستجيب لى دعائى، وتعرفنى الاجابة.

اللهم ارزقنى العافية الى منتهى اجلى، ولاتشمت بى عدوى، ولاتمكنه من عنقى، من ذا الذى يرفعنى ان وضعتنى، ومن ذاالذى يضعنى ان رفعتنى وان اهلكتنى، فمن ذا الذى يعرض لك فى عبدك اويسألك عن امرك، فقد علمت يا الهى انه ليس فى حكمك ظلم، ولافى نقمتك عجلة، انما يعجل من يخاف الفوت، وانما يحتاج الى الظلم الضعيف، وقد تعاليت يا الهى عن ذلك علواً كبيراً.

فلاتجعلنى للبلاء غرضاً، ولالنقمتك نصباً، ومهلنى ونفسنى و اقلنى عثرتى، ولاترد يدى فى نحرى، ولاتتبعنى ببلاء على اثر بلاء، فقد ترى ضعفى وقلة حيلتى وتضرعى اليك، ووحشتى من الناس وانسى بك، اعوذ بك اليوم فاعذنى، واستجير بك فاجرنى.

واستعين بك على الضراء فاعنى، واستنصرك فانصرنى، واتوكل عليك فاكفنى، واؤمن بك فآمنى، واستهديك فاهدنى، واسترحمك فارحمنى، واستغفرك مما تعلم فاغفرلى، واسترزقك من فضلك الواسع فارزقنى، ولاحول ولاقوة الا بالله العلى العظيم.

پس به رکنی آید که محاذی حجرالاسود است وشکم خود را بر آن به‌مالد و بگوید:

يا واحد يا احد يا ماجد يا قريب يا بعيد يا عزيز يا حكيم لاتذرنى فرداً وانت خيرالوارثين، هب لى من لدنك ذرية طيبة انك سميع الدعاء.

پس دورستون به‌گردد وشکم وپشت خود را به‌آن ستون به‌مالد، وهمین دعارا به‌خواند، ودست‌وبدن به همۀ ارکان به‌مالد، خصوصاً رکن یمانی، ونماز واجب را در کعبه نگذارد.

وچون بیرون آید بگوید:

الله اكبر الله اكبر، اللهم لاتجهد بلاءنا، ربنا ولاتشمت بنا اعداءنا، فانك انت الضار النافع.

پس چون از نردبان پائین آید نردبان را بر دست چپ گیرد، و نزدیك کعبه دو رکعت نماز به‌کند.

وچون خواهد که از مکۀ معظمه بیرون آید هفت شوط طـواف وداع به‌کند، واگر تواند در هر شوطی دست یا بدن به حجرالاسود ورکن یمانی به‌رساند، واگر نتواند در شوط اول وآخر به‌رساند، واگر نتواند باکی نیست. پس به‌نزد مستجار آید ودر بغل گیرد و دعاهای سابق را بخواند.

پس بیاید به نزد حجرالاسود، وشکم خود را به خانه به‌رساند، ویك دست را بر حجر گذارد، و دست دیگر را بـه جانب در خانه به‌گشاید، وحمد وثنای الهی بجا آورد، وصلوات بر محمد وآل او به‌فرستد.

پس بگوید:

اللهم صل على محمد عبـدك ورسولك وامينك وحبيبك ونجيبك وخيرتـك من

خلقك، اللهم كما بلغ رسالاتك وجاهد في سبيلك وصدع بامـرك واوذى فيك وفى جنبك حتى اتاه اليقين.

اللهم اقلبنى مفلحاً منجحاً مستجاباً لى بافضل مايرجـع به احد من وفـدك من المغفرة والبركة والرحمة والرضوان والعافية ممـا يسعني ان اطلب، فاسالك ان تعطينى مثل الذى اعطيته، وفضلا من عندك تزيدنى عليه، اللهم ان امتنى فاغفر لى، وان احييتنى فارزقنيه من قابل، اللهم لاتجعله آخر العهد من بيتك.

اللهم انى عبدك وابن‌عبدك وابن امتك، حملتنى على‌دابتك، وسيرتنى فى‌بلادك حتـى ادخلتنى حرمـك وامنـك، وقـد كـان فـى حسن ظنى بك ان تغفـر لـى ذنـوبى، فـان كنـت قـد غفرت لـى ذنوبى فـازدد عنـى رضـاً، وقربنى اليـك زلفى ولاتباعدنى، وان كنت لم تغفر لى فمن الان فاغفرلى قبل ان تناى عـن بيتك دارى.

وهذا اوان انصرافى ان كنت اذنت لى غير راغب عنك ولا عن‌بيتك، ولامستبدل بك ولا به، اللهم احفظنى من‌بين يدى ومن‌خلفى وشمالى حتي تبلغنى اهلى، واكفنى مؤونة عبادك وعيالى، فانك ولى ذلك من خلقك ومنى.

ودست به در گیرد و بگوید:

المسكين على بابك، فتصدق عليه بالجنة.

پس به نزد چاه زمزم آید واز آنجـا به‌نوشد، پس بیرون آید و بگـوید:

آئبون تائبون عابدون لربنا حامدون الى ربنا، راغبون الى ربنا راجعون.

پس به سجده رود وسجدهٔ طویل بجای آورد، و از باب الحناطین که برابر رکن شامی است بیرون رود روی به‌کعبه، واز پشت بیرون رود وبگوید:

انقلب على ان لا اله الا الله.

وسنت است که در وقت بیرون آمدن از مکه یك درهـم خرما به‌خرد و تصدق‌کند تا کفارهٔ چیزهائی باشدکه شاید ازروی جهالت

از وی واقع شده باشد، مثل آن که بدن خارانیده باشد، یا شپشی از بدن او افتاده باشد یا مانند آن.

وسنت است که عزم کند بر عود، واز حق سبحانه وتعالی طلب کند که مرتبهٔ دیگر برگردد به حج بیت الله الحرام وزیارت سیدانام وائمهٔ معصومین صلوات الله علیهم اجمعین.

وسنت است سیصد وشصت طواف کردن در ایام حج بعدد ایام سال، پس اگر نتواند سیصد وشصت شوط به‌کند.

ومستحب است که چون متوجه مدینه شود در معرس نبی صلی الله علیه وآله فرود آید، وآن مسجدی است نزدیك مسجد شجره، و اگر وقت نماز باشد بجا آورد، واندکی بخوابد خواه در شب باشد وخواه در روز.

واحوط آن است که درحرم مدینهٔ مشرفه‌که آن از عیر تاوعیر است درخت‌وگیاه آن را نکند، واز سنگستان لیلی تاسنگستان واقم صید نکنـــد.

وزیارت حضرت فاطمه صلوات الله علیها در سه موضع به‌کند، یکی در خانهٔ آن حضرت، واظهر آن است که در آنجا مدفون است، ودیگر در روضه‌ای که آن میان قبر ومنبر است، ودیگر در بقیع نزد فرزندان آن حضرت.

ومستحب‌است مجاورت درمدینهٔ مشرفه. وسنت است‌که نمازکند میانهٔ قبر ومنبر که آن روضه است، و روزه‌دارد سه روز در مدینه از برای حاجت، روز چهارشنبه وپنجشنبه وجمعه و شب‌چهارشنبه نماز گذارد نزد ستون أبی لبابه، و شب پنجشنبه نماز گذارد نزد ستونی که پهلوی مقام رسول خدا است صلی الله علیه وآله، وشب جمعه نیز نزد آن‌ستون رود، ودر آن شب و روز نماز گذارد.

و اگر ممکن باشد در این سه روز حرف لغو نگوید، و از مسجد

بیرون نرود مگر به واسطهٔ حاجتی، وخواب نکند در شب و روز، پس روز جمعه حمد وثنای الهی بجای‌آورد ،وصلوات برمحمد وآل او به‌فرستد، وحاجات خود را به‌طلبد.

و این دعا بخواند:

اللهم ما کانت لی الیك من حاجة شرعت انا فی طلبها والتماسها اولم اشرع، سألتکها او لم‌اسألکها، فانی اتوجه الیك بنبیك محمد نبی الرحمة صلی‌الله علیه وآله فی قضاء حوائجی صغیرها وکبیرها.

البته حاجت او روا می‌شود انشاء الله.

وسنت است‌که به مساجد مدینهٔ طیبه‌رود ودرآنها نماز گذارد، مثل مسجد أحزاب، ومسجد فتح، ومسجد فضیح، ومسجد قبـا، و مشربهٔ ام‌ابراهیم، وبه زیارت قبور شهدا رود خصوصاً قبر حمزه علیه‌السلام. ومکروه است خواب کردن در مساجد خصوصاً مسجد رسول خدا صلی الله علیه وآله.

وچون داخل مدینه شود غسل دخـول به‌کند، وغسل زیارت آن حضرت به‌کند، واز باب جبرئیل داخل مسجد شود.

وچون داخل شود بگوید:

السلام علیك یا رسول الله، السلام علیك یا حبیب الله، السلام علیك یا صفوة الله، السلام علیك یا امین الله، اشهد انك قدنصحت لامتك، وجاهدت فی سبیل الله، وعبدته حتی اتاك الیقین، فجزاك الله افضل ماجزی نبیاً عن امته، اللهم صل علی محمد وآل محمد افضل ما صلیت علی ابراهیم وآل ابراهیم انك حمید مجید.

پس می‌آید تا نزد ستون پیش از جانب راست قبر نزد سر قبر، ونزد گوشهٔ قبر می‌ایستد روی به قبله ودوش چپ به جانب قبـر می‌کند ودوش راست به جانب منبر ومی‌گوید:

اشهد ان لا اله الا الله وحده لاشریك‌له، واشهد ان محمداً عبده‌ورسوله، واشهد

انك رسول الله، واشهد انك محمد بن عبدالله، واشهد انك قد بلغت رسالات ربك، ونصحت لامتك، وجاهدت في سبيل الله، وعبدت الله حق عبـادته حتى اتاك اليقين بالحكمة والموعظة الحسنة، واديت الذى عليك من الحق، وانك قد رؤفت بالمؤمنين، وغلظت على الكافريـن، فبلغ الله بك افضـل شرف محل المكرمين، الحمدلله الذى استنقذنا بك من الشرك والضلالة.

اللهم فاجعل صلواتك وصلوات ملائكتك المقربين وعبادك الصالحين وانبيائك المرسلين واهل السماوات والارضين ومـن سبح لك يا رب العالميـن من الاولين والاخرين على محـمد عبدك ورسولك ونبيـك وامينك ونجيك وحبيبك وصفيـك وخاصتك وصفوتك وخيرتك من خلقك، اللهم اعطه الدرجة الرفيعة، وآته الوسيلة من الجنة، وابعثه مقاماً محموداً يغبطه به الاولون والاخرون.

اللهم انك قلت ولو انهم اذ ظلموا انفسهم جاؤك فاستغفروا الله واستغفر لهم الرسول لوجدوا الله تواباً رحيماً، وانى اتيت نبيك مستغفراً تائباً من ذنوبى، وانى اتوجه بك الى الله ربى وربك ليغفر لى ذنوبى.

واگر حاجتی دارد پشت به قبر و روی به قبلـه آورد ودستها بردارد وحاجت خود را طلب کند که انشاء الله برآورده می‌شود، و این دعا را در این حال بخواند:

اللهم اليك الجـات امرى، والى قبر محـمد عبدك ورسولك صلواتك عليه وآله اسندت ظهرى، والقبلة التى رضيت لمحمد صلى الله عليه وآله استقبلت، اللهم انى اصبحت لااملك لنفسى خير ما ارجو لها، ولا ادفع عنها شر ما احذرعليها، واصبحت الامور بيدك، فلافقير افقر منى، انى لما انزلت الى من خير فقير.

اللهم ارددنى منـك بخير فانه لارادلفضلك، اللهـم انى اعوذ بك من ان تبدل اسمى اوتغير جسمى اوتزيل نعمتكعنى، اللهمكرمنى منك بالتقوى، وجملنى بالنعم، واعمرنى بالعافية، وارزقنى شكر العافية.

پس به مقام جبرئیل آید زیر ناودان و بگوید:

اى جواد اى كريم اى قريب اى بعيد، اسالك ان تصلى على محمد واهل بيته،

وأسألك ان ترد على نعمتك.

و هر زنی که مبتلا باشد به خون استحاضــه چــون این دعا را می‌خواند البته پاك می‌شود.

پس به نزد منبر آید وچشمها و روی خود را به رمانهای منبر مالد که شفای چشم است، وبه ایستد نزد آن و حمد وثنای الهی بجای آورد، وحاجات خود را به‌طلبد، و هر چند داخل مسجد رسول خدا صلی الله علیه وآله شود یا بیرون رود صلوات بر آن حضرت و آل او به‌فرستد.

ومحمد بن بابویه القمی رضی الله عنه در زیارت حضرت فاطمهٔ زهرا صلوات الله علیها ذکر کرده است که غسل کــردم و به خانهٔ حضرت فاطمه علیهاالسلام رفتم از نزد ستونی‌که داخل‌آن می‌شوی از باب جبرئیل علیه‌السلام به‌پشت‌آن حظیره‌که رسول خدا صلی‌الله علیه وآله در آنجا است، پس ایستادم نزد آن حظیره ودست چپ من به جانب آن حظیره بود وپشت به قبله کردم و روی به آن حضرت وگفتــم:

السلام عليك يا بنت رسول الله، السلام عليك يا بنت نبی‌الله، السلام عليك يا بنت‌حبيب‌الله، السلام عليك‌يابنت خليل‌الله، السلام‌عليك يابنت‌صفی‌الله، السلام‌عليك يا بنت امين الله، السلام عليك يا بنت خير خلق الله، السلام عليك يا بنت افضل انبياء الله ورسله وملائكته، السلام عليك يا بنت خير البرية، السلام عليك يا سيدة نساء العالمين من الاولين والاخرين.

السلام عليك يا زوجة ولی الله وخير الخلق بعــد رسول الله، السلام عليك يا ام الحسن والحسين سيدی شباب اهل الجنة، السلام عليك ايتها الرضيــة المرضية، السلام عليك ايتها الفاضلة الزكية، السلام عليك ايتها الحورية الانسية، السلام عليك ايتها التقية النقية، السلام عليك ايتها المحدثة العليمة.

السلام‌عليك‌ايتها المظلومة‌المغصوبة، السلام‌عليك ايتها المضطهدة المقهورة،

السلام عليك يافاطمة بنت رسول الله ورحمة الله وبركاتـه صلى الله عليك وعلى روحك وبدنك.

اشهد انك مضيت على بينة من ربك، وان من سرك فقد سر رسول الله صلى الله عليه وآله، ومن جفاك فقد جفا رسول الله صلى الله علـيه وآله، ومن آذاك فقد آذى رسول الله صلى الله عليه وآله، ومن وصلك فقد وصل رسول الله، ومن قطعك فقد قطع رسول الله صلى الله عليه وآله، لانك بضعة منه وروحه التي بين جنبيه، كما قال افضل سلام الله وصلواته عليه.

اشهد الله ورسوله وملائكته اني راض عمن رضيت عنه، ساخط على من سخطت عليه، متبرىء ممن تبرءت‌منه، موال لمن‌واليت، معاد لمن عاديت، مبغض لمن‌ابغضت، محب لمن احببت، وكفى بالله شهيداً وحسيباً وجازياً ومثيباً.

وچون به قبور شهدا رود بگوید: السلام علیکم بما صبرتم فنعم عقبی الدار، و هفت بار انا أنزلناه بخواند.

وچون به مسجد فتح رود بگوید:

يا صريخ المكـروبين، ويا مجيب دعوة المضطرين، اكشف عني غمـي و همي وكربي، كما كشفت عن نبيك صلواتك عليه واله همـه وغمه وكربه، وكفيته هول عدوه في هذا المكان.

وچون خواهد که از مدینهٔ طیبه بیرون‌رود بیاید نزد سررسول خدا صلی‌الله علیه وآله وبگوید از روی وداع:

صلى الله عليك، السلام‌عليك لاجعله الله آخرتسليمي عليك، اللهم لاتجعله آخر العهد من زيارة قبر نبيك صلواتك عليه وآله، وان توفيتني قبل ذلك فاني اشهد في مماتي على ما اشهد في حياتي ان لا اله الا انت وان محمداً عبدك ورسولك.

وچون به بقیع رود جامه‌های پاك به‌پوشد و با خضوع وخشوع متوجه شود، وغسل زیارت به‌کند ورخصت طلب کند، پس اگـر گریان شود داخل شود والا صبر کند تا او را رقتی حاصل شود.

پس چون داخل شود پای‌راست پیش‌گذارد، وخود را به ضریح مقدس به‌رساند و به‌بوسد، ودر برابر قبر ائمه صلوات الله علیهم

اجمعین به‌ایستد و بگوید:

السلام علیکم ائمة الهدی، السلام علیکم اهل التقوی، السلام علیکم الحجة علی اهل الدنیا، السلام علیکم القـوام فی البریة بالقسط، السلام علیکم اهـل الصفوة، السلام علیکم اهل النجوی، اشهد انکم قد بلغتم و نصحتم وصبرتم فی‌ذات الله وکذبتم واسیء الیکم فغفرتم.

واشهد انکم الائمة الـراشدون المهدیون، وان‌طاعتکـم مفروضة، وان قولکم الصدق، وانکم دعوتم فلم تجابوا، وامرتم فلم تطاعوا، وانکـم دعائم الدین وارکان الارض، ولم تزالوا بعین الله ینسخکم فی اصـلاب کل مطهـر، وینقلکم فی ارحـام المطهرات، لم تدنسکم الجاهلیة الجهلاء، ولم تشرك فیکم فتن الاهواء، طبتم وطاب منبتکم من بکم علینا دیان الدین.

فجعلکم فی بیوت اذن الله ان ترفع ویذکر فیها اسمه، وجعل صلاتنا علیکم رحمة لنا وکفارة لذنوبنا اذ اختارکم لنا، وطیب خلقنا بکم وبما من به علینا من ولایتکم، وکنا عندکم مسلمین بفضلکم معترفین بتصدیقنا ایاکم.

وهذا مقام من اسرف واخطأ واستکان واقر بما جنا ورجا بمقامه الخلاص، وان یستنقذه بکم مستنقذ الهلکی من الردی، فکونوا لی شفعاء، فقد وفدت الیکم اذ رغب عنکم اهل الدنیا، واتخذوا آیات الله هزواً واستکبروا عنها.

یا من هو قائم لایسهو، ودائم لایلهو، ومحیط بکل شیء، لك المن بما وفقتنی وعرفتنی‌بما ائتمنتنی علیهم اذ صد عنهم عبادك وجهلوا معرفتهم، واستخفوا بحقهم ومالوا الی سواهم، فکانت المنة لك ومنك علی مع اقوام خصصتهم بما خصصتنی به فلك الحـمد اذ کنت عنـدك فی مقامی هذا مذکوراً مکتـوباً، ولاتحرمنی ما رجوت ولاتخیبنی فیما دعوت.

پس طرف راست روی خود را بر قبر گذارد ودعا کند از روی تضرع. پس طرف چپ‌روی خود را به‌گذارد وازحق‌سبحانه و تعالی بخواهد به حق آن حضرات کـه آن حضرات را شفیع او کند. پس هشت رکعت، نماز به‌گذارد از جهت هر امامی دو رکعت نمـاز و

هدیه آن حضرت کند.

وبعد از آن دعاهای منقول را بخواند، واگر نه هر دعائی کـه داند خوب است. وچون دعا کند مؤمنان را با خـود شریك کند، و بعد از آن قرآن بخواند وهدیهٔ قبور آن حضرات کند ازجهت تعظیم ایشان، وبداندکه اونفع می‌یابد از اینها نه‌ایشان، پس هرحاجتی که دارد بخواهد که برآورده می‌شود انشاء الله.

بعد از آن تصدق کند بر خدام و محتاجان آن بقعهٔ مشرفه، و بهترین زیارات زیارت جامعهٔ کبیره است، باید که تا ممکن باشد آن را نیز بخواند.

تمت الرسالـة والصلاة علی محمـد خاتـم الرسالة وأهل بیته الطاهرین وحرر فی شهر شوال المکرم من شهور سنة ثمانین بعد الالف.

سلسلهٔ آثار علامهٔ مجلسی قدس سره

(۲۲)

رسالهٔ
صواعق الیهود

تالیف

علامه محمد باقر مجلسی قدس سره

متوفای ۱۱۱۰ هـ ق

تحقیق

سید مهدی رجائی

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي أعز الاسلام والمسلمين، وأذل الكفر وأتى بالدين المبين، والصلاة على من بعثه رحمة للعالمين، محمد وأهل بيته الاطهرين.

بدان كه حق تعالى جزيه را براى اهل كتاب مقرر فرموده است به‌سبب آن‌كه ايشان به هدايت نزديك‌تراند ازساير كافران، زيرا كه اطوار و آثار انبياء عليهم السلام را شنيده‌اند، واوصاف آن حضرت را در كتب خود ديده‌اند.

هرگاه‌مدتى درميان مسلمانان به‌مانند، وآيات‌قرآنى واحاديث نبوى و اخبار اهل بيت عصمت عليهم السلام را بشنوند، وشرايع حقه و عبادات كاملهٔ اهل اسلام را مشاهده نمايند، اگر تعصب نورزند زود به علم حقيقت دين اسلام بهم مى‌رسانند.

و هرگاه شرايط جزيه را در حق ايشان رعايت نمايند و به خوارى ومذلت در ميان مسلمانان زندگانى كنند، تعصب ايشان‌را مانع از قبول دين حق نخواهد گرديد، و به زودى قبول دين اسلام خواهند نمود.

چنان چه حق تعالى در قرآن مجيد فرموده است «قاتلوا الذين

لایؤمنون بالله ولاباليوم الاخر ولايحرمون ماحرم الله و رسوله ولا یدینون دین الحق من الذين اوتوا الكتـــاب حتى يعطوا الجزية عن يد وهم صاغرون»[۱].

یعنی: مقاتله کنید با آنها که ایمان نمی‌آورند به‌خدا ونه‌روز قیامت، وحرام نمی‌دانند چیزهائی را که حرام گردانیده استآنها را خدا و رسول او، مانند شراب وگوشت خوك، واعتقاد نمی‌کنند به دین حق از آنها که کتاب به ایشان داده است، تا بدهند جزیه را از دست خود در حالتی که خوار و ذلیل باشند.

احکام جزیه

باید دانست که به اتفاق علمای امامیه رضوان‌الله علیهم جزیه مخصوص اهل کتاب است، یعنی یهود که تورات دارند، و نصارا که انجیل دارند، و گبران که شبه کتاب دارند وپیغمبری برایشان مبعوث شد، وکتابی آورد که در دوازده هزار پـوست گاو نوشته می‌شد، پیغمبر خود را کشتند، وکتاب خود راسوزاندند.

پس زردشت به عوض کتاب ایشان زند و پازند را برای ایشان نوشت، وآن شبه کتاب است که گمان می‌کنند که کتاب خدا است، وکتاب اصل ایشان با سایر کتب انبیاء نزد حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه است.

و از غیر این سه فرقه از بت پرستان و سایر کفار قبول جزیه نمی‌توان نمود.

و اگر حاکم مسلمان مصلحت داند در آن که بعضی ازایشان را امان دهد که داخل بلاد مسلمانان شود، خواه بـر ایشان عــوضی

---

(۱) سورهٔ توبه: ۲۹.

قرار کنند که بدهند وخواه نکنند، مشهور آن است که جایز است.

وجزیه به وجود آن بالغ و عاقل می‌باشد، و از اطفال نابالغ جزیه نمی‌گیرند، وبر دیوانه‌که همیشه دیوانه باشد جزیه نیست، وبر زنان جزیه نمی‌باشد.

و مشهور آن است که بر مردان پیر وکور ومزمن که حرکت نتوانند کرد جزیه می‌باشد. و در غلام خلاف است، و مشهور آن است که جزیه بر او هست، و از آقای او می‌گیرند جزیهٔ او را.

وایضاً مشهور میان علما آن است که از فقیر و پریشان جزیه می‌گیرند، و اگر نداشته باشد مهلت می‌دهند تا بهم رسانند، اگرچه به گدائی باشد.

ومشهورآن است که جزیه مقداری ندارد، آنچه‌امام علیه‌السلام یا نائب اومصلحت داند مقرر می‌گرداند، و جایز است جزیه را بر سر ایشان قرار کنند، که مثلا هر جریبی چند بدهند، و خلاف است در آن که آیا بر هر دو قرار می‌توان کرد یا نه، و روایتی وارد شده است که نمی‌توان کرد، و این احوط است.

و جایز است فرق میان ایشان قرار کنند، چنان چه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بر فقیر دوازده درهم قرار داد، و بر متوسط الحال بیست و چهار درهم، و بر غنی و مال‌دار چهل و هشت درهم که به حساب آن زمان نزدیك به‌پنج اشرفی بوده‌است.

وآنچه البته ضرور است در تحقق ذمه آن است که قبول جزیه بکنند، وکاری که منافی امان باشد، مثل جنگ کردن بامسلمانان و مدد کردن کافران در جنگ ایشان به عمل نیاورند.

وبعضی گفته‌اند که باید التزام‌احکام‌مسلمانان بکنند، وحکمی که حاکم مسلمانان موافق شرع بر ایشان‌کند امتناع نکنند.

وگفته‌اند آنچه سزاوار است که حاکم مسلمانان بر ایشان شرط کند هفت چیز است:

اول: آن که زنا با زنـان مسلمانان نکنند، و متعرض عرض اطفال ایشان نشوند.

دوم: آن که زنان مسلمانان را نکاح نکنند.

سوم: آن که وسوسهٔ مسلمانـان نکنند کـه ایشان را از دین برگردانند.

چهارم: آن که راه‌زنی مسلمانان نکنند.

پنجم: آن که جاسوس کافران را راه ندهند.

ششم: آن که معاونت کافران بر مسلمانـان نکنند. که ایشان را راهنمائی بر راه غلبهٔ بر مسلمانان کنند و احوال مسلمانان را به ایشان نویسند.

هفتم: آن که مردان و زنان و اطفال مسلمانان را نکشند.

اگر این هفت چیز را برایشان شرط‌کرده باشند مخالفت‌کنند از امان بدر می‌روند، و اگر شرط نکرده باشند حد و تعزیری که بر ایشان لازم می‌شود، موافق شریعت اسلام به عمل می‌آورند، و از امان بدر نمی‌روند.

واکثر علما گفته‌اند که باید به‌عمل نیاورند امری راکه‌موجب منقصت دین اسلام باشد، به آن که جناب مقدس الهی، یاحضرت رسول، یـا یکی از ائمهٔ معصومین صلوات الله علیهم را بـه بدی یاد کنند.

وباید که این شرط بر ایشان بشود، واگر خلاف این شرط بکنند از امان بدر می‌روند. و اگر العیاذ بالله به خدا و رسول و

ائمه علیهم السلام دشنام دهند، هر که از ایشان بشنود و ایمن‌از ضرر باشد واجب است که او را بکشد.

و از جملهٔ اموری که ایشان را منع از آن باید کرد، و با وجود شرط اگر خلاف آن کنند از امان بدر می‌روند، و اگر شرط نشده باشد از امان بدر نمی‌روند چند[1] چیز است:

اول: آن که امری چند که در شرع اسلام حرام است، و ایشان حلال می‌دانند، وضرری از آن به مسلمانان نمی‌رسد علانیه واقع نسازند، مانند شراب و گوشت خوك خوردن، و محارم خود را عقد کردن و امثال آن .

دوم: آن که احداث کلیسا ومعابد خود وآتش‌کده در بلاد اسلام نکنند، و اگر داشته باشند ومحتاج به‌تعمیر شود، تعمیرمی‌توانند کرد، و اگر خراب شود خلاف است که بار دیگر در همان موضع می‌توانند ساخت یا نه.

سوم: آن‌که صدا بلند نکنند به‌خواندن کتابهای خود، وناقوس نه‌نوازند،وبعضی گفته‌اند آهسته می‌توانند نواخت به‌نحوی که مسلمانان نشنوند.

چهارم: آن که خانه‌های خود را بلندتر از خانهٔ مسلمانی که همسایهٔ ایشان یا در خانهٔ ایشان باشد نسازند. و بعضی گفته‌اند که مساوی نیز نباید بسازند، بلکه باید پست‌تر باشد.

پنجم: آن که اکثر علما گفته‌اند که سزاوار است که حاکم مسلمانان بر ایشان شرط کند که در لباس خود ممتاز باشند از مسلمانان که مشتبه به مسلمانان نشوند، چنان چه متعارف بوده است‌که یهودان جامهٔ عسلی می‌پوشیده‌اند، ونصارا جامه‌های‌سیاه وکبود می‌پوشیده‌اند، ونصارا زنار بر کمر بندند، و یهودان

پارچه‌ای به رنگ دیگر بر روی جامه به‌دوزند که نمایان باشد.

وبعضی گفته‌اند کـه مخالف کفش متعـارف مسلمانان باشد به‌پوشند، یا آن که یك‌تای کفش به رنگی باشد وتای‌دیگر به‌رنگ دیگر، مثل آن که یکی زرد باشد و دیگری سرخ، وانگشتر آهن یا سرب یا مس در گردن به‌بندند، و در حمام زنگی برپابه‌بندند، که از مسلمانان ممتاز باشند وهمچنین زنان ایشان باید که در لباس از زنان مسلمانان ممتاز باشند به آنها که مذکور شد یا غیر آنها.

ششم: آن که بر اسب عربی سوار نشوند، یـا مطلقاً بر اسب سوار نشوند، بلکه بر استر و درازگوش سوار شوند، و بر زین سوار نشوند، بلکـه بر پالان سوار شوند، وپاهـا را از یك طرف بیاویزند، وشمشیر و خنجر و سلاح با خود برندارند، بلکه در خانه‌های خود نیز نگاه ندارند.

وبر اکثر این امور مستندی ندیده‌ام، اما اگر حاکم مسلمانان مصلحت داند و اینهارا بر ایشان شرط کند انسب خواهد بود.

و بعضی‌گفته‌اند: باید قدرجزیه معلوم ایشان‌نباشد، تاپیوسته در عرض سال در تشویش و اضطراب بوده باشند، و در وقت‌ادای جزیه باید بر روی زمین نزد گیرندهٔ جـزیه به‌ایستد و بگـویند بشمار، و او زر بشمارد تا وقتی که مسلمان بگوید بس است.

وبعضی‌گفته‌اند: باید سررا به زیراندازد دروقت‌دادن، وچون ادا کند گیرندهٔ جزیه بر ریشش چسبد وطپانچه بر رویش بزند، وبر اینها مستندی ندیده‌ام.

وگفته‌اند: مستحب است که اگر مسلمان بـا ایشان در راهی روند ایشان را در میان جاده راه ندهند، در کنار راه بروند، ودر حمام چون مسلمان در حوض باشد ایشان داخل حوض نشوند، ودر مجالس ایشان را بالا نه‌نشانند، و ابتدا به سلام نکنند بر ایشان،

و اگر ایشان سلام کنند در جواب علیك بگوید.

و با ایشان شرکت نکنند، و مضاربه به ایشان ندهند، وواجب است که مأکولاتی که قابل تطهیر نباشد، مانند روغن و عرقها که ایشان ملاقات کرده باشند از ایشان نگیرند.

اگر چیزی باشد که قابل تطهیر باشد مانند جامه‌ها، اگر خشك از ایشان گیرند پاك است. و اگر ملاقات به رطوبت کرده باشند، بعد از گرفتن آب کشند.

وپوست و آنچه از پوست به عمل می‌آید، مانند کفش و چکمه و گوشت وچیزهائی که در طهارت وحلیت آنها تذکیه شرط است، از ایشان نمی‌توان گرفت.

وهمچنین مایعاتی که در میان پوست جا کرده باشند، مانند روغن ودوشاب وشیره امله وهلیله، وامثال اینها که در میان دبه یا مشك کرده باشند از ایشان نمی‌توان گرفت. و در این احکام سایر کفار ازهنود وغیر ایشان باایشان شریك‌اند، بلکه بدترند.

و ایضاً بهتر آن است که حاکم مسلمانان مقرر فرماید که جمیع کفار در روز برف و باران از جاهای خود حرکت نکنند که مسلمانان را نجس می‌کنند.

و اگر بشنوند که ایشان به مسلمانی دشنام داده‌اند، یا اهانت رسانیده، منع وزجر وتأدیب کنند، وایشان را برمسلمانان مسلط نگردانند، ومسلمانان رانیزتأکید کنندکه به‌عبث اهانت به ایشان نرسانند.

و اگر میان ایشان و مسلمانان منازعه باشد، باید حاکم شرع مسلمانان میان ایشان حکم کند. و اگر با یك‌دیگر نزاعی داشته باشند، مشهور آن است که حاکم مسلمانان مخیر است میان آن‌که

به‌شرع اسلام میان ایشان حکم‌کند، یاحواله به حکام ایشان بکند، و اگر خود حکم کند بهتر است.

والله الموفق للخير والصواب، والحمد لله أولا و آخراً، و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين.

سلسلهٔ آثار علامهٔ مجلسی قدس سره

(۲۳)

رسالهٔ
احکام وآداب اسب تاختن وتیرانداختن

تألیف

علامه محمد باقر مجلسی قدس سره

متوفای ۱۱۱۰ هـ ق

تحقیق

سید مهدی رجائی

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين، والعاقبة للمتقين، والصلاة على سيد الانبياء و فخر المرسلين، محمد و عترته الطاهرين المعصومين.

اما بعد: این رساله‌ایست در بیان بعضی از احکام و آداب‌است تاختن وتیرانداختن، حسب الالتماس بعضی از برادران ایمانی بر سبیل اختصار مرقوم گردید، والله الموفق والمعین.

بدان که در احادیث معتبره وارد شده است که مسابقت و گروبندی جایز نیست، مگر در اسب و استر و شتر و فیل و در تیراندازی[1].

و در احادیث معتبره وارد شده است که حضرت رسول صلی‌الله علیه وآله اسب به‌گرو تاختند، وگرو را برچنداوقیهٔ نقره‌بستند، که هر اوقیه تخمیناً بیست ویك مثقال نقره باشد[2].

واز حضرت رسول صلی الله علیه‌وآله منقول است که سواری بکنید، و تیراندازی کردن را دوست‌تر می‌دارم از سواری کردن.

وفرمود: هر لهو و بازی که مؤمن کند باطل است مگر در سه چیز: در تأدیب وتعلیم اسب کردن، وتیرانداختن، و با زن خود

(۱) فروع کافی ۴۸/۵، ح۶ وح۱۴.

(۲) فروع کافی ۴۹/۵، ح۷.

بازی کردن که اینها حق است، به درستی که به یك تیر که در راه خدا بیندازند حق تعالی سه کس را می‌آمرزد: آن کسی که آن‌تیر را ساخته است، و آن کسی که آن تیر را به جهاد فرستاده است، و آن کسی که آن تیر را در جهاد انداخته است[۱].

و در حدیث معتبر منقول است، که ملایکه می‌گریزند درهنگام گروبندی، و لعنت می‌کنند کسی را کـه این کار می‌کند، مگر در شتر و فیل‌دوانی با اسب و استر و الاغ‌دوانی، یا تیراندازی بـا شمشیر و نیزه بازی[۲].

وبدان که گرو دوانیدن در اسب و استر و الاغ و شتر و فیل جایز است، و گرو بستن بر کبوترپرانی‌که‌کدام‌یك دورتر بروند، یا بر کشتی راندن که دو کشتی را بر روی آب بدوانند، یا آن که دو کس گرو ببندند و بدوند که کدام بیشتر بروند، یا در کشتی گرفتن که کدام یك دیگری را بر زمین بزنند، یـا در بـرداشتن چیزهای گران، جایز نیست.

اما بی‌آن که گروی به‌بندد خلاف است، وجایـز بـودن اینها قوی‌تر است، خصوصاً در کشتی گرفتن که بعضی از احادیث‌دلالت بر جواز می‌کند.

چنانچه در حدیث معتبر منقول است کـه شبی حضرت رسول صلی الله علیه و آله به خانهٔ حضرت فاطمه صلوات‌الله علیهاآمدند، وحضرت امام حسن و حضرت امام حسین صلوات الله علیهما باآن حضرت بودند، پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله بـه آن دو نوردیدهٔ خود فرمودند: برخیزید و با یك‌دیگر کشتی بگیرید.

---

(۱) فروع کافی۵/۵۰، ح۱۳.

(۲) فروع کافی ۵/۴۹، ح۹.

پس ایشان مشغول کشتی گرفتن شدند، و حضرت فاطمه‌علیها سلام پی کاری بیرون رفتند، چون برگشتند شنیدند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله می‌فرماید: ای حسن بگیر حسین را و بر زمین انداز.

حضرت فاطمه سلام الله علیها فرمود: ای پدر چه عجب است‌که بزرگ‌تر را ترغیب می‌فرمائی که کوچك‌تر را بر زمین افکند.

حضرت فرمود: ای دختر اینك جبرئیل می‌گوید ای حسین‌حسن را بینداز، من در برابر او چنین می‌گویم[1].

و در فقه الرضا علیه السلام منقول است: زنهار چوگان بازی مکن که در آن حال شیطان با تو می‌تازد و فرشتگان از تو نفرت می‌کنند، و اگر کسی در آن حال چهارپایش بسر آید و او بمیرد به جهنم می‌رود[2].

وبدان که در گروبستن مطلقاً شرط است‌که آن مالی راکه‌قرار می‌کنند برای کسی قرار کنند که پیشی گیرد، پس اگر از برای آن کسی قرار کنند که پس مانده است جایز نیست.

و همچنین اگر از برای کسی قرار کنند که با ایشان در عمل شریك نباشد جایز نیست، چنانچه متعارف است که دو کس با یك‌دیگر گرو می‌بندند و دو کس تیر می‌اندازند یا اسب می‌تازند.

و اگر امام از بیت المال مسلمانان قرار کند که هر یك بیشتر می‌رود یا بیشتر می‌زند این قدر می‌دهم جایز است.

و همچنین جایز است اگر کسی مالی بدر آورد وبگوید که این مال از کسی است که بیشتر برود از این دو کس که می‌تازند جایز است.

---

(۱) بحارالانوار ۱۸۹/۱۰۳، ح۱ از امالی شیخ صدوق.
(۲) بحارالانوار ۱۹۱/۱۰۳، ح۸ از فقه الرضا.

وهمچنین جایز است که آن دوکس کـه می‌تازند هر یك مالی بدر آورند و بگویند که این هر دومال از آن‌است که بیشتر برود. وشرط‌است‌درگرو دوانیدن موافق‌مشهور میان‌علما چندشرط:

اول: آن که تعیین کنند ابتدا و انتهای مسافتی را کـه در آن می‌تازند، که اسب هر یك که در این مسافت پیشی گیرد او برده است.

دوم: آن که مالی را که گرو بر آن مال می‌بندند مقدار وجنس آن معلوم باشد که چند است و از چه جنس است، نقره است یا طلا است یا غیر آن.

سوم: آن که حیوانی را که بر آن هـر یك سوار می‌شوند معین به دیدن. وبعضی را اعتقاد آن است کـه اگر تعیین او به اوصاف بکنند جایز است.

چهارم: آن که هر یك از آنها محتمل باشد به حسب عادت که بر دیگری پیشی گیرد، پس اگـر حیوان بسیار کـم راه لاغری را بتازند با حیوان بسیار تندرو وفربهی که معلوم باشد عادتاً که بر آن پیشی نمی‌تواند گرفت جایز نیست.

پنجم: آن که آن دو حیوان که می‌تازند از یك جنس باشند که هردو اسب باشند، یا هردو استر مثلا، پس اگر اسب را با استر یا الاغ یا شتر یا فیل بتازند جایز نیست. ودر این شرط خلاف است، ونزد فقیر ثابت نیست.

ششم: آن که هر دو را یك مرتبه بتازند، پس اگر شرط کنندکه یکی زودتر از دیگری بتازد جایز نیست موافق مشهور میان علما.

هفتم: آن که سوار شوند وبدوانند، اگر اسبها را بی آن که سوار شوند بدوانند جایز نیست بر این گرو بستن.

هشتم: آن که مسافتی تعیین‌کنندکه پیش ازرسیدن منتهای آن مسافت چهارپایان مانده نشوند.

نهم: آن که با هم می‌تازند مردان باشند نه زنان.

دهم: آن‌که هر دودر وقت تاختن برابر یك‌دیگرایستاده باشند. ودر این شرط خلاف است، واظهر آن است که اگر یکی بیشتر از دیگری ایستاده باشد جایز است.

و ده اسب را که با یك دیگر بتازند در میان عرب هر یك نامی دارد. آن که از همه بیشتر رود آن را مجلی می‌گویند، وآن که از آن پس مانده است وبر دیگران پیشی گرفته است آن را مصلی می‌گویند، وبعد از آن را تالی می‌گویند، وبعد از آن را بارع می‌گویند، وبعد از آن را مرتاح می‌گویند، و بعد از آن را حظی می‌گویند، وبعد از آن را عاطف می‌گویند، وبعد از آن را مؤمل می‌گویند، وبعد از آن را لطیم می‌گویند، ودهم را **فسکل** می‌گویند که از همه پس مانده است.

واز برای همه جایز است چیزی قرار دهند به غیر از آخر، پس اگر این ده اسب همه یك‌بار به آخر میدان برسند از برای هیچ‌یك چیزی نخواهد بود.

وبدان که گرو بر شمشیر ونیزه وتیر جایز است، و در تیرانداختن چند شرط است به حسب مشهور میان علما:

اول: آن که تعیین کنند که چند تیر که بزند برده است.

دوم: آن‌که تعیین‌کنندکه این چند تیر را درمیان چندتیربزند.

سوم: آن که تعیین کنند که به چه نحو بخورد به نشانه، به یکی از آنها که بعد از آن بیان خواهیم کرد.

چهارم: آن که تعیین کنند که از نشانه چه مقدار دور باشند.

پنجم: آن که تعیین کنند بزرگی نشانه را وموضع آن را از اماج خانه.

ششم: آن که کمان هردو و تیر هردو از یك جنس باشد، ودر این شرط خلاف کرده‌اند، واقوا آن است که شرط نیست، اما اتفاقی است که در کار نیست که کمان و تیر معینی را شرط کنند؛ بلکه بعضی گفته‌اند که اگر شرط تعیین بکنند باطل است.

هفتم: آن که یا به مبادره باشد یا به محاطه، ومبادره آن است که شرط کنند که هر که در عرض بیست تیر پنج تیر را بیشتر بزند برده است، پس اگر هر یك ده تیر انداختند ویکی از ده تا پنج تا را زد بر نشانه ودیگری چهارتا را، آن‌که پنج زده است برده است، واگر هر یك پنج تیر زدند، هیچ‌یك از دیگری نبرده‌اند.

ومحاطه آن است که شرط کنند که در عرض بیست تیر مثلا آنچه زده‌اند از کم هم بدر روند که اگر یکی پنج تیر مثلا بیشتر از دیگری زده باشد اوبرده‌است. پس اگرهریك بیست تیر بیندازند، یکی پانزده تیر را بر نشانه زده باشد، ویکی ده تیر را زده باشد، آن که پانزده زده است برده است. واگر یکی چهارده تیر را زد و دیگری ده تیر اولی برده است.

واحوط آن است که در اول یکی از این دو صورت را تعیین کنند تا بی خلاف صحیح باشد. وبایددانست‌که زدن نشانه به چند قسم می‌باشد:

اول: خابی یعنی اول برزمین خورد واززمین بجهد وبر نشانه خورد.

دوم: حاضر یعنی بر یکی از دو جانب نشانه متصل شود.

سوم: خازق که نشانه را زخم کند و در آن فرو نرود.

چهارم: خاسق که نشانه را سوراخ کند و بند شود.

پنجم: مارق که بر نشانه به‌خورد واز طرف دیگر بدر رود.

ششم: خارم که پهلوهای نشانه را بدرد و در میان ایشان فرو نرود.

پس باید که در اول شرط کند که به کدام نحو که بزنند برده است. واگر شرط کند که اگر بر پهلوی نشانه بزنند برده است، و او نیز میان نشانه بزنند باز برده است.

واگر شرط کنند کــه بر نشانه فرو رود وچنان بزنند کــه از جانب دیگر بجهد برده است، وهمچنین هر که پست‌تر شرط کند و نیکوتر بزنند برده است، واگر نیکوتر شرط کــند وپست‌تر بزنند نبرده است.

وباید دانست که در تیراندازی وگرودوانی محلــل می‌باشد، یعنی کسی که با ایشان شریك می‌شود که اگر ببرد حصه بگیرد، و اگر ببازد چیزی ندهــد.

وبهتر آن است‌که اگرهر دو مال بیرون آورند برای‌گروبندی چنین کسی را با خود شریك کند، واحوط آن است‌که دراول صیغه بگویند که یکی از آنها این عقد را با ین شرطها که مذکور شد به لفظ درآورد ودیگری قبول کند.

وسنت آن است که در هنگام تیرانداختن واسب تاختن غرض ایشان محض لهو نباشد، بلکه مطلب ایشان ورزش برای جهاد در راه خدا، وتقویت دین وایمان، وحمایت شیعیان از شر مخالفــان بوده باشد تا ثواب عظیم بیابند.

ودر حدیث معتبر منقول است که حضرت رسالت پناه صلی الله

علیه وآله اصحاب خود را فرمودند که اسب تاختند، وآنچه بر گرو بسته می‌شد از مال خود می‌دادند[1].

و در روایت دیگر منقول است که بر صدوپنجاه وچهار مثقال نقره گرو بسته، وچون از جنگ تبوك بر می‌گشتند با اسامة بن‌زید شتر به گرو دوانیدند[2].

وجناب مقدس نبوی صلی الله علیه وآله از لعب وبازی منزه ومبرا بودند، بلکه از برای تقویت دین اسلام وتحریص مردم بر جهاد فی سبیل الله بود تا کافران بر مسلمانان ومخالفان بر شیعیان مستولی نشوند، وجان‌ومال وعرض‌مردم‌ازشراشرارمحفوظ باشد.

وجهادی که در زمان غیبت امام علیه السلام می‌باشد آن است که دفع ضرر کافران ومخالفان از شیعیان بکنند. واگر جمعی از مخالفان یا کافران بر سر گروهی از شیعیان بیایند بر آن جماعت واجب است که جهاد کنند دردفع آنها، واگر کشته شوند شهیدند.

واگر آنها عاجز باشند بر جمیع مؤمنان واجب است که مدد ایشان بکنند، و در دفع آن کافران بکوشند.

و در احادیث معتبره وارد شده است‌که‌کسی برای دفع ازعرض خود یا مال خود کشته شود شهید است[3].

و در حدیث معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه وآله منقول است که تمام خیرات در شمشیر وزیرسایه شمشیر است، وشمشیر اهل حق کلید بهشت است، وشمشیر اهل باطل کلید جهنم است[4].

---

(۱) بحارالانوار ۱۰۳/۱۹۰، ح۴ از قرب الاسناد.
(۲) بحارالانوار ۱۰۳/۱۹۰، ح۶ از قرب الاسناد.
(۳) فروع کافی ۵/۵۲.
(۴) فروع کافی ۵/۲، ح۱.

و در حدیث معتبر دیگر از آن حضرت منقول است که بهشت را دری هست که آن را جهادکنندگان می‌کوبند، آنها کـه در راه خدا جهادکرده‌اند به سوی آن در می‌روند، ومی‌بینند کـه برای ایشان گشوده‌اند، وملائکه ایشان را مرحبا می‌گویند.

وفرمود: حق‌تعالی‌مرا عزیزگردانیده است به‌سم‌اسبان ایشان، وسنان نیزه‌های ایشان.

وفرمود: جبرئیل مرا خبر داد که هر که از امت تو در راه خدا جهاد کند ویك قطـره بارانی یا دردسری به‌اوبرسدثواب‌شهادت در نامهٔ عملش نوشته شود[۱].

ودرحدیث معتبرمنقول‌است‌که لشگرمعاویه‌علیه اللعنةوالعذاب الشدید در زمان حضرت أمیرالمؤمنین صلوات‌الله علیه بر انبار که محلی است در حوالی کوفه غارت کردند، آن‌حضرت خطبه خواندند که بعضی از فقرات آن خطبه ترجمه می‌شود:

به درستی که جهاد کردن برای خدا دری است ازدرهای بهشت که حق‌تعالی برای‌مخصوصان‌دوستانش گشوده‌است، ونعمتی‌است که برای ایشان ذخیره گردانیده است، وجهـاد زره حفظ نماینده خدا وسپر محکم الهی است.

پس هر که ترك کند جهاد را با قدرت بر آن حق تعالی بر او جامهٔ مذلت وخواری به‌پوشاند، وبلا او را فرو گیرد، وخوشنودی از او دوری کند، و در دیده‌ها حقیر وبی‌مقدار شود، وراه اندیشه بر دلش بسته شود، ومغلوب حق گردد، وبا او به انصاف وعدالت سلوك نکنند.

به درستی‌که من شما را مکررخواندم به جهاد این‌گروه درشب

(۱) فروع کافی ۵/۲ـ۳.

وروز وآشکار وپنهان، وگفتم که با ایشان جهاد کنید پیش از آن که ایشان به جنگ شما آیند قبول نکردید، والله که هر گروهی که در میان دیار ومملکت ایشان با ایشان جنگ کنند البته ایشان ذلیل وبی‌مقدار می‌شوند در آن نظرها.

پس سستی ورزیدند و به یك‌دیگر حواله کردید، تا آن که غارتها برشما آوردند وطعامهای شما را مالك شدند، اینك سردار معاویه لشگرش به انبارآمده وحسان را کشته وحصنهای لشگری شما را گرفته.

وشنیده‌ام که شخصی از ایشان به خانهٔ زن مسلمان یا کافری که جزیه می‌دهد می‌آمده و دست رنج وخلخال و زینتهای او را می‌کنده است، و او چاره‌ای به جز تضرع وعجز کردن وانا لله وانا الیه راجعون گفتن نداشته است.

پس برگشته‌اند آن طاغیان با مال فراوان، وهیچ‌یك از ایشان جراحتی برنداشته، وخونی از ایشان بر زمین نریخته است‌پس‌اگر مرد مسلمان بعد از چنین مصیبتی به‌میرد از حزن و تأسف محل ملامت نخواهد بود، بلکه نزد من پسندیده خواهد بود.

پس بسی تعجب دارم تعجبی‌که دل را می‌میراند وغمها را جمع می‌کند از جمعیت آن جماعت بر دین باطل خود، وپراکندگی شما از دین حق خود، پس بدا حال شما و اندوه مهیا از برای شما که نشانهٔ نبرد دشمنان گردیده‌اید، بر شما غارت می‌آورند و شما بر ایشان غارت نمی‌برید، وبه جنگ شما می‌آیند ایشان وشما به جنگ ایشان نمی‌روید، واین قسم نافرمانی خدا می‌کنند وشما راضی می‌شوید.

اگر در تابستان می‌گویم به جنگ بروید، می‌گوئید عین شدت گرما است، ما را مهلت ده تا گرما کم شود. واگر در زمستان

می‌گویم بروید، می‌گوئید عین شدت سرما است، ما را مهلت ده تا سرما برطرف شود، هرگاه شما از گرما وسرما می‌گریزید پس از شمشیر بیشتر خواهید گریخت.

این مردمان‌اند چند که مثل عقلهای طفلان و زنان دارید، کاش هرگز شما را ندیده‌بودم وشما را نمی‌شناختم، دلم را پر از چرك وسینه‌ام را پر از خشم کردید، وبسکه نافرمانی کردید رأی مرا ضایع کردید.

قریش می‌گوید که پسر ابوطالب شجاع است اما علم جنگ را نمی‌داند، کی از ما داناتر است به جنگ؟ وکی از من بیشتر جنگ کرده است؟ هنوز بیست سال نداشتم که شروع به جهاد کردم، و اکنون از شصت سال گذشته‌ام، اما کسی را فرمان نبرند چه رأی به کار برد[1].

ودرحدیث دیگرفرمود: حق‌تعالی جهاد را واجب ساخته وعظیم شمرده، وآن را موجب نصرت و یاری گردانیده، والله‌که دین ودنیا به اصلاح نمی‌آید مگر به جهاد[2].

و از حضرت رسول صلی الله علیه وآله منقول است که هر که پیغام جهاد کننده را به‌اهلش برساند چنان است‌که بنده آزاد کرده باشد، ودر ثواب جهاد او شریك باشد[3].

ودر حدیث دیگر فرمود: جهاد کنیدکه باعث عزت وبزرگواری فرزندان شما می‌شود[4].

تمت الرسالة بعون الله وتوفیقه.

(۱) فروع کافی ۵/۴ـ۶.
(۲) فروع کافی ۵/۸، ح۱۱.
(۳) فروع کافی ۵/۸، ح۹.
(٤) فروع کافی ۵/۸، ح۱۲.

سلسلهٔ آثار علامهٔ مجلسی قدس سره

(٢٤)

رسالهٔ
صیغ عقود نکاح

تألیف

علامه محمد باقر مجلسی قدس سره

متوفای ١١١٠ هـ ق

تحقیق

سید مهدی رجائی

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمدلله الذی أحل النکاح وندب الیه، وحرم الزنا والسفاح، وتوعد علیه، والصلاة علی سیدالمرسلین وخاتم‌النبیین محمد وأهل بیته المطهرین المعصومین.

اما بعد: غرض از تحریر این رسالهٔ وجیزه آن است که جمعی از برادران ایمانی ودوستان روحانی فقیر را تکلیف وتحریص نمودند بر تحریر انحاء صیغ عقود نکاح وانواع تعبیرات آن، بر وجهی که غایت احتیاط که درجمیع امور مستحسن ومرغوب فیه است در آن بر وجه اکمل مراعا بوده باشد، وچون امر فروج مزید احتیاط را سزاوار بود، اجابت‌التماس‌ایشان را لازم‌دانسته، چند کلمه در خور ادراك وفهم خویش در حیز تحریر درآوردیم، وعلی الله التکلان وهو المستعان فی جمیع الامور.

بباید دانست که ظاهر اخبار واقوال اصحاب آن است که عقد دائم را به لفظ نکاح وتزویج هر دو واقع می‌توان ساخت، ولیکن مشایخ مارضوان الله علیهم به هر دو لفظ ایراد می‌نمودند رعایة لغایة الاحتیاط.

وأیضاً باید دانست که مشهور ومدار عمل جمعی از افاضل که

سعادت خدمت ایشان یافته بودیم این بود که لفظ نکاح وتزویج را هر دو به مفعول ثانی متعدی به کلمهٔ «من» می‌ساختند، ودر کتب لغت متعدی به نفس وارد شده، ودر قرآن مجید نیزنکاح درمواضع متعدده متعدی به نفس وارد شده، از آن جمله قوله تعالی «انی ارید أن انکحك احدی ابنتي»[1].

وتزویج در بعضی آیات متعدی به نفس وارد شده، وهو قوله تعالی «زوجناکها»[2] و در بعضی متعدی به باء، وهو قوله تعالی «وزوجناهم بحور عین»[3] ولیکن این شکسته بعد ازتتبع دربسیاری از اخبار دیدم که متعدی به «من» وارد شده، پس رعایت غایت احتیاط مقتضی آن است که به جمیع این وجوه ایراد نمایند.

وایضاً در آیاتی که سبق ذکر یافت اسم مرد مقدم است بر اسم زن، ومشهور بر عکس است، پس اگر رعایت هر دو بشود اولی و احوط خواهد بود.

وأیضاً ظاهر بسیاری از اخبار وقول اکثر اصحاب آن است که در باکرهٔ عاقلهٔ بالغه رضای دختر کافی است، وچون قول به تشریك واستقلال ولی نیز هست، احوط آن است که به رضای هر دو واقع شود.

ولهذا والد مرحوم رضی الله تعالی عنه از جهت رعایت نهایت احتیاط که طریقهٔ مرضیهٔ ایشان بود به وکالت دختر جدا، و به وکالت ولی جدا، و به وکالت هر دو در یك صیغه، وبه‌صیغهٔ بحت بدون ذکر وکالت به هر چهار طریق می‌فرمودند.

(۱) سورهٔ قصص: ۲۷.

(۲)سورهٔ احزاب: ۳۷..

(۳) سورهٔ دخان: ٥٤.

وولی در نکاح پدر است وجد پدری، ورضای هر یك از این دو کافی است.

واگر این هر دوفوت شده باشند رضای دختر کافی است. واگر باکره نباشد نیز رضای زن کافی است هرچند پدر وجد داشته باشد.

وأیضاً باید دانست که مشهور میان علما آن است که صیغهٔ جمیع عقود را به قصد انشاء واقع می‌باید ساخت، مثلا کسی که تلفظ به لفظ «أنکحت» می‌نماید اگر مراد او این باشد که قبل از این کلام نکاحی واقع ساخته‌ام و به این کلام از آن خبر می‌دهم، این خبر است و به این نحو نکاح واقع نمی‌شود.

واگر مراد او این باشد که به لفظ «أنکحت» نکاح را واقع می‌سازم این معنی انشاء است، وبه این نکاح واقع می‌شود، و همچنین در جمیع عقود مثلا بعت که می‌گوید، می‌باید این باشد که عقد بیع را به همین لفظ بعت واقع می‌سازم.

بعد از تمهید این مقدمات بدان که خالی از این نیست که یا وکیل مرد با وکیل زن صیغه می‌گوید، یا مرد با زن، یا وکیل مرد با زن، یا مرد با وکیل زن، و در هر صورتی با رضای ولی را رعایت می‌باید کرد یا نه چنانچه ولی نداشته باشد، یا اگر داشته باشد باکره نباشد، و از این مجموع هشت صورت بهم می‌رسد.

واینها در صورتی است که شوهر و زن هر دو بالغ باشند، و اگر هر دو نابالغ باشند یك صورت دیگراست. واگر مرد بالغ باشد ودختر نابالغ یا برعکس، خالی از این نیست که یا ولی طفل با بالغ صیغه می‌گوید یا با وکیل بالغ، واز این پنج صورت با هشت صورت سابق سیزده صورت حاصل می‌شود.

اول :آن که وکیـل زن با وکیل مرد صیغه گوید، و زن باکره باشد و ولی حاضر داشته باشد، در این صورت وکیل زن احتیاطاً هم از جانب زن وکیل می‌شود وهم از جانب پدر یا جد پدری.

پس فرض می‌کنیم که مرد محمد نام دارد وزن زینب، اولا وکیل زن می‌گوید: أنكحت موكلك محمداً موكلتي زينب على صداق خمسين توماناً موصوفاً. وکیل مرد می‌گویـد: قبلت النكاح لموكلـي محمد على الصداق المعلوم».

پس وکیل زن می‌گوید به این طریق: زوجت موكلك موكلتي بالمهر المعلوم. وکیل مرد می‌گوید: قبلت التزويج لموكلي.

پس وکیل زن می‌گویـد: زوجت موكلك بموكلتي على المهر المعلوم. وکیل مرد می‌گوید: قبلت لموكلي على المهر المعلوم.

پس وکیل زن می‌گویـد: زوجت محمـداً زينب على الصداق المعين الموصوف. وکیل مرد می‌گوید: قبلت وكالة عن موكلي.

پس وکیل زن می‌گوید: أنكحت نفس موكلتي زينب وكالة عنها وعن أبيها وعن جدها من موكلك محمداً بالصداق المذكور. وکیل مرد می‌گوید: قبلت النكاح لموكلي بالصداق المذكور.

پس وکیل زن می‌گوید: زوجت بنت موكلي من موكلك بالمهر المعلوم. وکیل مرد می‌گوید: **قبلت لموكلي.**

پس وکیل زن می‌گویـد: أنكحت زينب عن موكلك على المهر المعلوم. وکیل مرد می‌گوید: قبلت لموكلي.

دوم: آن که زن ومرد صیغه گویند وزن ولی داشته باشد وباکره باشد. زن می‌گویـد: زوجتك نفسي على صـداق خمسين **توماناً موصوفاً.** مرد می‌گوید: قبلت لنفسي على الصداق المعلوم.

پس زن می‌گویـد: أنكحتك نفسي على المهـر المعلوم. مرد

می‌گوید: قبلت لنفسي.

پس زن می‌گوید: زوجتك نفسي اصالة ووكالة عن أبي وجدي بالمهر المعلوم. مرد می‌گوید: قبلت التزويج لنفسي.

پس زن می‌گوید: أنكحت نفسي من نفسك بالمهر المعلوم. مرد می‌گوید: قبلت النكاح لنفسي.

پس زن می‌گوید: زوجتك بنفسي على المهر المذكور. مرد می‌گوید: قبلت لنفسي.

ودر این صورت احتیاط آن است که زن از جانب پدر یا جد پدری وکیل شود و به این نحو واقع سازد. واگر پدر صیغه را با شوهر گوید از جانب دختر وکیل می‌شود ومی‌گوید: زوجتك بنتي زينب منك وكالة عنها وولاية عليها بالمهر المعلوم.

بعد از جواب باز پدر می‌گوید: زوجتك بنتي زينب على الصداق المعين المعلوم. مرد می‌گوید: قبلت لنفسي على الصداق المعلوم.

سوم: آن که وکیل مرد با وکیل زن صیغه گوید، و زن باکره نباشد یا ولی نداشته باشد، به نحوی که درقسم اول گفتیم‌صیغه‌ها را باید گفت، و وکالت پدر را از لفظ باید انداخت، و اگر چهار صیغهٔ اول آن قسم را به این ضم کند ظاهراً بس است که وکیل زن بگوید: أنكحت وزوجت نفس‌موكلتي زينب من‌موكلك محمدبالمهر المعلوم. وکیل‌مرد بگوید: قبلت النكاح والتزويج وكالة عن‌موكلي محمد بالمهر المعلوم.

چهارم: آن که زن با مرد صیغه گویند، و زن باکره نباشد یا ولی نداشته باشد، در این صورت صیغه‌ها به نحوی است که در قسم دوم مذکور شد، الا صیغهٔ سوم که تلفظ به آن نباید کرد.

و قسم پنجم و ششم و هفتم و هشتم: که مرکب است از اقسام مذکوره، ایجاب را از قسمی باید برداشت و قبول را از قسم دیگر، و ذکر هر یك به تفصیل موجب تطویل است.

نهم: آن که هر دو صغیر باشند و به ولایت عقد کنند ولی ایشان، ولی دختر می‌گوید: زوجت ابنك بنتي ولایة علیها علی الصداق المعلوم. ولی‌پسر می‌گوید: قبلت لابني ولایة علی الصداق المعلوم .

باردیگر باززوجت وبه‌جای بنتي ببنتي می‌گوید، پس می‌گوید: أنکحت وزوجت ببنتي زینب من ابنك محمد علی صداق اثنتا عشر توماناً فضیاً صاحبقرانیاً. ولی‌پسر می‌گوید: قبلت النکاح والتزویج لابني. وباقی صورتها از آنچه گفتیم ظاهر می‌شود.

وباید که کسی‌که مرتکب وکالت از طرفین می‌شود عارف به عربیت بوده باشد که تمیز عددها و اعراب وسایر الفاظ را درست تلفظ تواند نمود، دیگر تصحیح لهجهٔ خود نزد قاری کرده باشد که اداءحروف از مخارج تواند کرد، و رعایت وقف و وصل در مواضع خود بکند.

وچون در این زمان در میان عجم الفاظ مرکبه متعارف شده است، مثل محمد حسین و محمد علي، ظاهرش آن است که رعایت قواعد ترکیب در اینها نموده که محمد علي و محمد حسین بگوید به فتح دال و یاء و دال ونون، واگر رعایت طور عرب نموده محمدعلي بکسردال‌ویاءودال باتنوین‌هم‌بکند ازاحتیاط‌دور نیست.

و هر یك از مرد و زن که حاضر باشند در وقت عقد اگر وکیل به عوض اسم هذا بگوید و اشاره کند بهتر است. وباید که قبل از تمام صیغهٔ ایجاب شروع به قبول نکند، و بعد از تمام فاصلهٔ عرفی در میان واقع نشود.

وباید که در هنگام وکیل شدن یا دومرد عادل یاجمعی ازشهود تعریف باشند که آن زن را بشناسند و بداند که او است که حرف می‌گوید نه دیگری تا در وقت شهادت تواند شهادت داد.

و باید که در وقت وکیل شدن و صیغه گفتن تعیین مهر بکند که زر تازه سکه است یا رایج نه دانگ و نیمی است یا ده دانگی.

وباید که قبل از شروع در صیغه خطبه مشتمل بر حمد و صلوات و تحریص بر نکاح و تعذیب بر سفاح بخواند.

و خطبه‌های منقول در کافی[1] هست هر یك را که بخواند خوب است، و اگر آنها میسر نشود این دو کلمه که به خاطر رسیده بد نیست: الحمد لله الذي خلق من الماء بشراً فجعله نسباً وصهراً وكان على كل شيء قدير، وصلى الله على أشرف المرسلين محمد و أهل بيته الذين أذهب الله عنهم الرجس وطهرهم تطهيراً، اما بعد فقد قال الله تبارك وتعالى وقوله الحق «وانكحوا الايامى منكم والصالحين من عبادكم وامائكم ان يكونوا فقراء يغنهم الله من فضله والله واسع عليم» وقال رسول الله صلى الله عليه وآلـه: تناكحوا تناسلوا تكثروا فاني أباهي بكم الامم يوم القيامة ولو بالسقط، والصلاة على أشرف المرسلين محمد وعترته المعصومين.

بدان که در صیغهٔ متعه تعیین مدت و مبلغ شرط است، پس وکیل زن می‌گوید: متعت نفس موكلتي زينب من موكلك محمد من الان الى طلوع الشمس بأربع شاهيات. وکیل مرد می‌گوید: قبلت لموكلي.

واگر وکیل زن بعد ازتمهید مدت ومبلغ وتعیین هر دوبگوید: متعت نفس موكلتي من موكلك في المدة المعلومة بالمبلغ المعلوم.

---

(۱) فروع کافی ۵/۳۶۹ ـ ۳۷۵.

و وكيل مرد قبول كند خوب است.

و اگر احتياطاً موافق مدلول احاديث كثيره در حين وكالت بگويد به زن كه تو را متعه مى‌دهم به شرط آن كه تو از اوميراث نبرى، و او از تو ميراث نبرد، وعده بدارى، و طلب قسمت‌ليالى چنانچه در نكاح دائم مى‌باشد ننمائى، وتوقع فرزند بهم‌رسانيدن از او نداشته باشى درمدت فلان به مبلغ فلان و صيغه به اين نحو بگويد: زوجت نفس‌موكلتي زينب موكلك محمداً متعة شهراً كاملا بتومان فضي نكاحاً غير سفاح على كتاب‌الله وسنة نبيه على أن لاترثه ولايرثها و على أن عليها العدة. وكيل مرد بگويد: قبلت على الشروط المذكورة. بهتر خواهد بود.

و اگر طرفين خود صيغه گويند زوجتك نفسي متعة مى‌گويد، وضميرهاى غائب را به عنوان تكلم خواهند گفت، وشقوق ديگر ظاهر است، والله الموفق لكل خير.

نمقه مؤلفه العبد المذنب محمد باقر بن محمد تقى عفي‌عنهما بالنبي وآله الطاهرين المقدسين صلى الله عليهم أجمعين والحمدلله أولا و آخراً.

فايده: دربيان بعضى از صيغ طلاق. اگر طلاق بى عوض‌گويند اگر شوهر گويد مى‌گويد: زوجتي فلانة طالق هي طالق طلقة هي طالق مرة. واگر وكيل شوهر گويد به جاى زوجتي زوجة موكلي.

واگر طلاق در عوض مهر گفته شود اگر زن و مرد خودگويند زن‌گويد: بذلت لك المهر لتطلقني به. مرد مى‌گويد: أنت على‌ذلك طالق. و اگر وكيل مرد با وكيل زن مى‌گويد: بوكالتي بذلت لموكلك مهرها لتطلقها به. وكيل مرد مى‌گويد: زوجة موكلي على ذلك طالق. باز وكيل زن مى‌گويد: هي على ذلك طالق.

سلسلهٔ آثار علامهٔ مجلسی قدس سره

(۲۵)

مسائل أیادی سبا

تألیف

علامه محمد باقر مجلسی قدس سره

متوفای ۱۱۱۰ هـ ق

گردآورنده

محمد جعفر بن محمد طاهر خراسانی

تحقیق

سید مهدی رجائی

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمدلله مجيب السائلين، والصلاة والسلام على محمد وآله الطاهرين.

أما بعد: بر ورق کمارش نگارش می نماید، معتکف زاویهٔ خمول و بی نشانی **محمد جعفر بن محمد طاهر الخراسانی**، که چون به هدایت ربانی وعنایت بی نهایت سبحانی به مطالعهٔ مسأله ای چندکه جماعت ثقات، چون مولانا الحاج محمد شریف بیرجندی، ومولانا مجدالدین شوشتری، ومولانا میرزا محمد بن فیاض اصفهانی، ومولانا الحاج محمود میبدی، ومولانا الحاج حسین بقمشی وغیرهم، شکر الله سعیهم.

از غواص بحارالانوار باعانة التوفیق، سیار مضمار الاسرار باذمة التحقیق، جامع الشرائع والحقائق بعلو الهمة، کاشف السرائر والدقائق لسمو الرتبة، العلامة الفهامة المحقق المدقق النحریر البصیر، شیخ الاسلام والمسلمین، قدوة علماء المتبحرین، خاتم المجتهدین، شیخنا واستاذنا ومن الیه استنادنا ومولانا محمد باقر صاحب بحارالانوار، لازال للعلوم عماد، وللفضائل سناد، سؤال

نموده بودند مشرف شدم، به خاطر فاتر خطور می‌نمود که وی را ترتیبی بر وجه احسن نمایم، و به نظر فیض اثر مومی الیه دام فضله رسانم، که قریب و بعید ومبتدی ومنتهی از آن مستفیض گردند.

اما دست عوایق زمان در این باب تأخیر بردی، عزیمت این فقیر منسوخ می‌داشت.

تاآن‌که‌جماعتی ازمجاورین‌مشهدرضاعلی‌ساکنه التحیة والثناء وساکنین دارالمؤمنین سبزوار، که از شرف خدمت والانهمت محروم‌اند، دراین‌باب الحاح واقراح بیرون از حد وقیاس نمودند.

پس بالضرورة به اجابت حاجت‌مسارعه نموده شد، وآن‌مسائل به ترتیبی‌که خاطر فاتر به آن‌مسافحه می‌نمود مرتب و به نظر کیمیا اثردام‌فضله رسانیده شد، واین‌رساله مسمی ب «مسائل ایادی سبا» که مشتمل است بر دویست وهشتاد وشش مسأله مرتب است بر دوازده باب.

باب اول: در بیان کیفیت وضو و غسل وتیمم ونماز با جماعت ومنفرد.

باب دوم: در بیان آنچه متعلق است به تطهیر وطهارت.

باب سوم: در احکام نماز واجبی وسنتی وآنچه مناسب این باب است.

باب چهارم: دربیان روزهٔ ماه‌مبارك رمضان وبعضی احکام آن.

باب پنجم: در خمس وزکات، وبیان استطاعت حج.

باب ششم: درامر به معروف ونهی ازمنکروصلهٔ ارحام ووجوب مواضع این دو.

باب هفتم: در معاملات، وآنچه مناسب این باب است.

باب هشتم: در نذر وهبه وکفاره.

باب نهم: در نکاح ورضاع وعده، وآنچه مناسب اینباب است.

باب دهم: در بعضی وجوه محرمه، واحکام اطعمه واشربهٔ محرمه، وبیان بعضی اسباب ملاهی.

باب یازدهم: در بیان بعضی مسائل میراث.

باب دوازدهم: در بعضی مسائل متفرقه.

باب اول

در بیان کیفیت وضو وغسل وتیمم و نماز با جماعت و منفرد

مسألهٔ ۱ ــ: وضو را به چه روش باید ساخت؟

جواب: سنت است که اول دستها را به‌تفصیل مشهور بشوید، ومضمضه واستنشاق‌کند یك مرتبه، واحوط آن استکه سه مرتبه مضمضه کند، وسه مرتبه استنشاق به روشی که آب به میان بینی در هر مرتبه برسد.

و واجب است که بعد از آن به خاطرش باشد که وضو می‌سازد به جهت آن که نماز کردن بر او مباح شود، به جهت رضای خدا وفرمودهٔ خدا به عمل آید، آب بر روی ریخته، اما باید بر پیشانی بر رستگاه موی سر ریزد ودست بکشد جمیع روی را به روشی که آب بر جمیع اعضای او جاری شود، وقدری مبالغه در دست‌مالیدن کند تا به گودی چشمها واطراف بینی او جاری شود.

وبعد از آن که یك کف آب بر مرفق دست راست ریخته تا سر انگشتان بشوید به روشی که آب به جمیع محل غسل جاری شود. و

همچنين يك كف‌آب برمرفق دست چپ ريخته تا سرانگشتان بشويد به روش مذكور.

وبا تتمهٔ آب وضويش سر را به قدر سه انگشت مضموم مسح كند، اگر چه ظاهر آن است كه مسما كافى است.

وبعد از آن پشت پاى راست را از سر انگشتان تا برآمدگى پشت پا به جميع كف مسح كنـد، وهمچنين پشت پاى چپ را، اما مسح كردن تا مفصل كه بند پا است احوط است، وظاهر آن است كه از سرانگشتان تا موضع مذكور اگر به يك انگشت مسح شود كافى است.

مسألهٔ ۲ ـ : غسل ترتيبى به چه روش بايد كرد؟ و ارتماسى را به چه روش؟

جواب: بعد از طهارت بدن از نجاست در غسل ترتيبى دروقت آب بر سر ريختن به خاطرش رساند، مثلا غسل جنابت مى‌كند كه نماز بر او مباح شود به جهت فرموده ورضاى الهى آب را بر سر ريزد، وبه روشى‌كه به جميع اعضاى سر وگردن‌آب جارى شودحتى بيخ موها، ومبالغه در دست ماليدن كنـد، خصوصاً زنان كه آب در زير جميع موها جارى شود، وبعد از آن باقى بدن را بشويد.

واحوط آن است كه اول جانب راست را بشويد باگردن، وبعد از آن جانب چپ را نيز با گردن به روشى كه آب به جميع اعضاى بدن جارى شود، و در جميع سه مرتبه شستن سنت است.

ودر غسل ارتماسى بعد از نيت به روش مذكـور يك عضو را مقدم داشته به روشى كـه دفعهٔ عرفى صادق آيد جميع بدن را به ميان آب فرو برد و پنهان در آب شود.

مسألهٔ ۳ ـ : تيمم را به چه روش بايد ساخت؟

جواب: بعد از قصدکردن اینکه تیمم‌می‌سازم بدل وضو یاغسل، تاآن‌که‌آنچه طهارت‌شرط‌آن‌است مباح‌شود، ازجهت فرمان‌برداری ورضای خدا، پس هر دو کف دست را بر خاك زند، وسنت است که دستها رابه‌تکاند، وپیشانی را تا بالای سربینی به هر دو کف دست مسح کند، واحوط آن است که به جمیع هر دو کف دست پیشانی مسح شود.

و بعد از آن به شکم دست چپ پشت دست راست را از بند دست تا سر انگشتان مسح کند. وبعد از آن به شکم دست راست پشت دست چپ را مسح کند به روشی که گذشت.

و سنت است که در تیمم بدل از غسل و وضو به جهت مسح پشت دستها نیز هر دو دست برزمین زند، وبایدکه دردستهامانعی نباشد، مثل انگشتر یا زهگیر یا جائی بسته باشد. وباید خاك پاك باشد، و در وقتی که خاك یافت نشود تیمم برسنگ ونمد زین‌و‌یال اسب جایز است، چنانچه یال اسب ونمد زین غبار داشته باشد، والا سنگ مقدم است.

مسألهٔ ٤ ـ : کیفیت نماز را بر وجه کمال که مطلوب شارع است بیان فرمایند؟

جواب: بعد از آن که بدن وجامه‌های نماز گذارنده پاك باشد از نجاست وطهارت شرعی، وآنچه بر او لازم است از وضو وغسل وتیمم بجا آورده باشد، ووقت وقبله را مشخص کرده باشد، وبه قبله ایستاده.

اول اذان بگوید به این روش: الله أکبر چهار مرتبه، أشهد أن لا اله الا الله، أشهد أن محمداً رسول الله صلی الله علیه وآله، حی

علی الصلاة، حي علی الفلاح، حي علی خیرالعمل، الله أکبر، لا اله الا الله، هر یك از این فصول را دو مرتبه.

وبعد از آن که فاصلهٔ میان اذان واقامت به دعای منقول یا نشستن یا سجده کردن به عمل آورد اقامه بگوید مثل اذان، مگر آن که در اول اقامت الله أکبر دو مرتبه بگوید، وبعد از حي علی خیر العمل قدقامت الصلاة دو مرتبه می‌گوید، ودر آخرش تهلیل یك مرتبه.

وبعد از آن که هفت مرتبه الله أکبر بگوید، ویکی از آنها را به قصد تکبیر احرام بگوید وبهتر آن است که اول یا آخر را بعد از نیت نماز بقصد تکبیر احرام بگوید به‌این‌روش: سه‌مرتبه الله‌أکبر بگوید، ودعای منقول را بخواند، وبعد از آن دو مرتبه الله أکبر بگوید ودعای منقول را بخواند، وبعد از آن الله أکبر بگوید.

وبعد از آن که قصد کرد، و در خاطر او هست مثلاکه دورکعت نماز که در صبح حق سبحانه وتعالی واجب کرده بجا می‌آورد به جهت‌فرمانبرداری ورضای خدا، ودستهارابلندکرده مقابل‌گوشها الله أکبر بگوید، ودعای توجه را بر وجه منقول بخواند، وأعوذبالله من الشیطان الرجیم گفته آهسته، بسم الله را در جمیع نمازها بلند بگوید.

والحمدلله را سنجیده به روشی که قراء به لهجهٔ عرب نقل کرده‌اند بخواند، خصوصاً ملاحظه نماید در ادای مخارج حروف که به یك‌دیگر مشتبه نشود. وهمچنین رعایت تشدید واعراب‌کرده که مشتبه نشود، ومد متصل را ترك نکند.

وبعد از آن که حمد تمام شود، به‌قدر نفس زدن صبر کند، و شروع به سوره کند، وسورهٔ کاملی به روش مذکور بخواند، وبعد

ازآن به قدر یك نفس صبر کند ودستها را بلندکرده الله أکبر بگوید.

بعد از آن که تکبیر تمام شود خم شود برای رکوع به‌این روش که به دستها زانو را به روش لقمه بگیرد، وآن قدر خم شود که قطرهٔ آبی بر پشت او ریزد به هیچ‌طرف میل نکند، و سر را در وقت رکوع راست بگیردکه مساوی پشت‌شود، وسبحان ربي العظیم وبحمده سه مرتبه بگوید.

وبعد از اتمام ذکر سر از رکوع برداشته راست بایستد، و اندك صبر کند، وسمع الله لمن حمده بگوید، و درحال قیام الله‌اکبر بگوید، وبه سجود رفته اول دستها را بر زمین رساند.

وباید در وقت سجود هشت عضو بر زمین باشد: پیشانی، وکف دستها، و هر دو زانو، وهر دو سرانگشتان مهین پاها وسر بینی، وپیشانی را بر چیزی گذرد که از جملهٔ زمین باشد، ومأکول و ملبوس عادتی نباشد، وبهترآن است‌که برخاك سجده‌کند، خصوصاً تربت امام‌حسین‌علیه‌السلام، ودروقت سجود بایدبال‌گشاده باشد، و در رکوع وسجود هیچ عضوی از آن بر عضوی دیگر نباشد، وبعد از قرار گرفتن اعضای سجود سبحان ربی الاعلی وبحمده سه مرتبه بگوید.

وبعد از اتمام ذکر سر از سجده بردارد، ودرست به‌نشیند، به روشی‌که پشت پای راست بر شکم پای چپ باشد، والله‌أکبر بگوید، وبعد از آن بگوید أستغفرالله ربي وأتوب الیه، والله أکبر بگوید، و بعد از آن سجدهٔ دوم را به روش سجدهٔ اول بجای آورد.

وبعد ازآن‌که بنشیند الله‌أکبر بگوید، وبه جهت‌جلسهٔ استراحت اندك صبر کند، وبحول الله تعالی وقوته أقوم وأقعد گفته برخیزد.

وبعد از آن‌که درست ایستاد حمدوسوره مثل رکعت اول بخواند،

و بعد از آن الله أکبر گفته دستها را به جهت قنوت خواندن مقابل روی بردارد، به روشی که کفهای دست به طرف آسمان باشد، و قنوت بخواند به دعائی که منقول است.

واقلا این دعا را بخواند: اللهم صل علی محمد وآل محمد، اللهم اغفرلنا وارحمنا وعافنا واعف عنا في الدنيا والاخرة انك على كل شيء قدير، اللهم صل على محمد وآل محمد وعجل فرجهم، والله أكبر بگوید، ورکوع وسجود را به روش رکعت اول بجای آورد.

وبعد از آن که سر از سجدهٔ دوم بردارد، ودرست به نشیند، که پشت پای راست را بر شکم پای چپ گذارد وتشهد بخواند: أشهد أن لا اله الا الله وحده لاشريك له، وأشهد أن محمداً عبده ورسوله، اللهم صل على محمد وآل محمد، وتقبل شفاعته في امته وارفع درجته.

وچنانچه نماز دو رکعتی است سلام نماز بگوید: السلام عليك أيها النبي ورحمة الله وبركاته، السلام علينا وعلى عباد الله الصالحين، السلام عليكم ورحمة الله وبركاته. وچنانچه سه رکعتی یا چهار رکعتی باشد، بعد از آنکه تشهد را تمام کند بحول الله تعالی وقوته أقوم وأقعد گفته برخیزد.

و در دو رکعت آخر مخیر است که الحمد بخواند یا تسبیح، اما تسبیح خواندن مطلقاً بهتر است، و تسبیح را به این روش بخواند: سبحان الله والحمد لله و لا اله الا الله والله أكبر سه مرتبه، و بعد از آن رکوع وسجودهای رکعت سوم وچهارم را وتشهد وسلام را به روش مذکور بجای آورد.

وباید نظر در وقتی که ایستاده است بر موضع سجده باشد، و در رکوع به میان هر دو پا باشد یا چشمها را برهم گذارد، و در سجده به طرف بینی نگاه کند، و در وقت قنوت به کف دستها، و در

جمیع تکبیرها در وقت الله‌أکبر گفتن دستها را مقابل گوشها برده الله أکبر بگوید.

ودر وقت ایستادن دستها را بر رانها مقابل زانو گذارد، ودر وقت تشهد بر بالای رانها مقابل زانو گذارد. و در وقت‌ایستادن میان هر دو پا سرهای انگشتان پا یك شبر فاصله باشد، و سر انگشتان پاها روی به قبله باشد.

ونماز صبح و دو رکعت اول نماز شام و خفتن را بلند باید خواند، و نماز ظهر و عصر را، و یك رکعت آخر نماز شام، و دو رکعت آخر نمازخفتن را آهسته باید خواند، الا نماز جمعه و ظهر روز جمعه، و دو رکعت اول ظهر روز جمعه را بلند باید خواند.

مسألة ۵ـ : شروط وکیفیت نماز جماعت، و معنی عدالت را بیان فرمایند.

جواب: ظاهر این است که عادل کسی است که بعد از قدری از معاشرت اطمینان به تدین و صلاح او بهم رسد، به اینکه بدی از او ظاهر نشود، و ساتر جمیع عیوب خود باشد، و ملازم جمعه و جماعت باشد، و بدون عذر ترك جماعت مسلمانان نکند.

و عمده این‌است‌که بنای مسائل ضروری خود را اصولا وفروعاً به روشی که معمول و مشهور میان علما است گذاشته باشد، که اعتقاد به اصول خمسه را به دلیل یقین کرده، و مسائل طهارت و نماز و باقی آنچه او را ضرور است، چنانچه قوت استدلال دارد از کلام خدا و سنت پیغمبر و اخبار ائمۀ هدی فرا گرفته باشد، و چنانچه قوت آن ندارد رجوع به‌اعلمی‌کند درمسائل ضروری خود،

وفتوی بغیر علم نمی‌داده باشد، و از غیبت کردن و غیبت شنیدن مؤمنان احتراز کند.

اکثر پیشنمازان این زمان را دغدغهٔ عمده که هست در همین باب عدم اخذ مسائل ازمأخذ شرعی وجرأت درفتاوی و غیبت‌کردن و شنیدن، که شیوع در این مجالس در این زمان دارد.

وعدالت به شهادت دو عادل وشیاع ثابت می‌شود، چنانچه از اهل محلهٔ او از کسی پرسند گوید ما ندیده‌ایم از او به غیر از خوبی، و ملازم جماعت باشد نیز عادل است.

و در نماز جماعت بهتر این است که صفها متصل باشد، و از پیشنماز با صف پیش دور نباشد، ودرنیت نماز همین که بخاطرش هست که نماز ظهر مثلا می‌کند اقتداء به پیشنماز حاضر از جهت فرمان برداری و رضای خدا کافی است در نمازهائی که بلند می‌خوانند، چنانچه صدای قرائت پیشنماز را هیچ نشنوند قرائت کنند، و اگر بشنوند گوش کنند قرائت او را.

ودردورکعت‌آخر نمازها تسبیح بگوید به روش مذکور. و در نمازهائی که آهسته می‌خوانند در دو رکعت اول در محل قرائت سبحان الله بگوید، و باقی افعال و اذکار نماز را به غیر قرائت جمیع را مأمومین می‌باید بجای آورند اما بعد از پیشنماز، و در جمیع تابع باشند، تا او به رکوع و سجود نرود ایشان نروند، و تا سر از رکوع و سجود برندارد ایشان برندارند. واگر امام به رکوع رفته باشد، احتیاط این است که اقتدا نکنند، و صبر کنند که در رکعت دیگر اقتدا کنند.

و اگر چنانچه کسی در رکعت دوم و سوم یا چهارم اقتدا کند، این رکعت را اول نماز خود قرار می‌دهد، و حساب نماز خود را

نگاه دارد، و آنچه را با امام دریابد اول نماز او است، و آنچه در کار است از تشهد و قنوت در موضع آن بجا می‌آورد، و به زودی ملحق می‌شود.

و در جائی که محل قنوت و تشهد او نباشد تابع امام شده او نیز به عمل آورد، اما در جائی که محل تشهد او نباشد بر سرپای به‌نشیند و امام که سلام داد برخاسته آنچه نمازش باقی ماند تمام کند.

و اگر پیشنماز دردو رکعت آخر تسبیح بخواند، وآن‌دو رکعت اول مأموم باشد، باید به‌قدر مقدور قرائت حمد و سوره کند، و چنانچه حمد بخواند قرائت سوره در کار نیست چنانچه امام به رکوع رود.

باب دوم
در بیان آنچه متعلق به تطهیر و طهارت است

مسألهٔ ۶ـ : درخانه‌ای‌که بعضی جاها وفرش نجس‌باشد به‌سبب طول مدت خصوص موضع نجس فراموش شده باشد به رطوبت ملاقات فرش خانه چه حکم دارد؟

جواب: ظاهر این‌است‌که موضعی‌که به رطوبت به چنین فرشی رسیده باشد، حکم به‌نجس‌بودن نتوان‌کرد، اما احتیاط بهتراست.

مسألهٔ ۷ـ : زمین نجس را که برو بند گرد آن چه حکم دارد؟

جواب: آن گرد نجس نیست.

مسألهٔ ۸ـ : ازالهٔ نجاست از بول و غیر آن به چه روش باید کرد که پاك شود؟

جواب: ازالهٔ نجاست بول دونوبت باید شستن، و احتیاطاً دو

نوبت به‌فشارد، یکی در نوبت میان، ویکی در آخر. و در باقی نجاسات به غیر از لیسیدن سگ بعد از ازالهٔ نجاست یك مرتبه باید شست.

مسألهٔ ۹ـ : مثلا که نجس شود به محض آب ریختن پاك‌می‌شود یا نه؟

جواب : پاك می‌شود به شرط آن که آن مقدار آب بریزند بعد از برطرف کردن نجاست که آب نفوذ کند در آن موضع نجاست، و در نجاست بول دومرتبه آب بریزد.

مسألهٔ ۱۰ـ : رختخواب که نجاست در آن نفوذ کرده باشد، بلکه از آن طرف نیز بیرون آمده باشد، طریقهٔ شستن آن چه روش است؟

جواب: بعد از ازالهٔ نجاست آن مقدار آب بریزند که همه جا جاری شود و به‌کوبند، و در نجاست بول دو مرتبه برسانند.

مسألهٔ ۱۱ـ : قالی یا پلاس و نمد که نجس شود بدون فشردن به محض آب ریختن دومرتبه پاك می‌شود یا نه؟

جواب: پاك می‌شود به شرط آن که به جای فشردن احتیاطاً به‌کوبند.

مسألهٔ ۱۲ـ : دروضوساختن وغسل‌کردن بعدازآب جاری شدن به اعتبار چربی که در بدن می‌باشد بعضی جاها و بیخ موها خشك می‌ماند، آیا دست مالیدن بسیار ضرور است به قدری که برطرف شود یا نه؟

جواب: به قدری که ظن غالب بهم رسد که آب به جمیع موضع غسل جاری شده کافی است و آنها ضرر ندارد، و مبالغه در دست مالیدن سنت است.

مسألة ۱۳ـ : زنی که دختری شیر دهد در شیر او، وآهن در نجاست و طهارت چه اعتقاد دارید؟

جواب: ظاهراً شیر و آهن هر دو پاك است.

مسألة ١٤ـ : هرگاه چیزی کــه نتوان به آن خــاك مالید سگ بەلیسد چگونه تطهیر باید داد؟

جواب: خلاف است، بعضی می‌گویند نجاست باقی می‌ماند، و حدیثی در این باب ندیده‌ام که مطهر آن چه چیز است.

مسألة ۱۵ـ : با خون جراحت و دنبل یا خونی که از خارج به بدن یا به جامهٔ کسی رسیده زیاده بر قدر معفو عنه باشد، یارخت نجسی به غیر نجاست خون نجس شده باشد، داخل مسجد و روضهٔ ائمه علیهم السلام می‌تــوان شــد یــا نه؟ و رخت نجس را داخل می‌توان کرد یا نه؟

جواب: هرگاه نجاست آنها تعدی نکند در جمیع صور می‌توان کرد.

مسأله ١٦ـ : آب چاه به ملاقات نجاست نجس می‌شود یا نه؟

جواب: نجس نمی‌شود.

مسألة ۱۷ـ : خانه‌ای‌که‌آفتاب‌نیفتد به‌سبب آب‌قلیل‌ریختن پاك می‌شود یا نه؟

جواب: هرگاه آب بریزند که آب مستولی شود پاك می‌شود.

مسألة ۱۸ـ : جامهٔ نجس به احتلام یاغیرآن‌که دیگری‌به‌شوید تا یقین به طهارت هم نرسد محض زوال عین وافعال مسلمانان‌را محمول بر صحت دانستن پاك می‌شود یا نه؟

جواب: هرگاه فی‌الجمله صلاح وتدین داشته باشد کسی که

می‌شوید حکم به طهارت می‌توان کرد.

مسألة ۱۹ـ : در زمستان و بهار در کوچه‌ها بعضی جاها که آب متصل است وگل و برف آب شده و نجاست ظاهری در آن کوچه باشد، آن آب و گل در نجاست و طهارت و ترشح کردن بر رخت این کس چه حکم دارد؟

جواب: چنانچه نجاست متصل باشد تا هر جا که آن آب اتصال دارد نجس است، وگل چنانچه تلیین در آن باشد که نجاست نفوذ به اطراف آن کند آن اطراف نجس خواهد بود.

مسألة ۲۰ـ : هرگاه سگی از دلوی آب بخورد، دلو را به آب‌چاه رسانند چه باید کرد؟

جواب: چهل دلو احتیاطاً بکشند.

مسألة ۲۱ـ : رنگ خون که بعد از ازالهٔ عین و غسل در جامه می‌ماند چون است؟

جواب: بعد از تطهیر شرعی قصور ندارد.

مسألة ۲۲ـ ازالهٔ مخرج بول را به چه روش باید کرد؟

جواب: به دو قدر آبی که بر سر حشفه ایستاده می‌توان کرد، اما احتیاط دو مرتبه شستن و سه مرتبه نهایت احتیاط است.

مسألة ۲۳ـ : چون مردم شعرباف ریسمان پنبه را به خون گوسفند رنگ می‌کنند چه حکم دارد؟

جواب: ظاهراً توان، اگر کسی احتیاط کند بد نیست.

مسأله ۲۴ـ : سلس البول که مشهور میان فقها است که برای هر نماز یك وضو بسازد حدش کدام است؟ و بر صاحب سلس‌چه چیز لازم است؟

جواب: ظاهر این است‌که مراد از سلس البول آن باشد که بول

را محافظت نتواند در اثنای نماز نمود، وظاهر این‌است که‌حدیثی که موجب وضو باشد همان بول معتاد است، وآن‌که برای هرنماز وضو باید ساخت فقها نقل کرده‌اند، حدیثی به‌نظرنرسیده است، و احوط عمل به مشهور است.

مسألهٔ ۲۵ـ : آب کاریز بدون معرفت و اذن صاحب که آیا مال صغیر است یا نه وضو ساختن و غسل کردن و آب برداشتن و رخت شستن چه حکم دارد؟

جواب: استعمال ضروری هر یك از اینها تا عدم رضا مشخص نباشد جایز است.

مسألهٔ ۲۶ـ : در قریه‌ها و مزرعه‌ها حمامی دارند، و عادت چنین جاری شده که آب هر کس باشد می‌برند، و کسی هم مانع نمی‌شود، و گاه می‌شود که صغیر یا غائب دخلی داشته باشد، در آب مذکور غسل کردن و وضو ساختن چه حکم دارد؟ و استدلال کردن به اینکه از قدیم همچنین استمرار یافته، و هرکس می‌خرد و می‌فروشد فی‌الجمله منظور دارد، و هرچند صریح استثناء نمی‌کند؟

جواب: با وجود دانستن‌که صغیر شریك‌است غسل کردن‌مشکل است، هرگاه ملك ایشان باشد احتیاط این است که شخصی قدری آب بخرد و وقف کند بر حمام که هر روز حمام را ازآن‌آب پرکند، و در صورت اضطرار که به هیچ وجه صورت نتوان داد و آب دیگر یافت نشود، دور نیست که به اعتبار ضرورت جایز باشد.

مسألهٔ ۲۷ـ : در آب غصبی وضو می‌توان ساخت؟

جواب: آب غصبی دو قسم است، اگر چنانچه آبی در ظرف بوده و حیازت کرده‌اند غصب کرده، وضو ساختن و غسل کردن و

آشامیدن و باقی از استعمالات صحیح نیست. و اگر نهر را غصب کرده یاکاریز را، ظاهر آن است که استعمالات ضروری مثل وضو ساختن و آشامیدن و غیر آن جایز است.

مسألهٔ ۲۸ـ : درزمین غصبی وضو ساختن وغسل کردن ونماز کردن چه حکم دارد؟

جواب: حکم به بطلان نمی‌توان کرد.

مسألهٔ ۲۹ـ : در آب نشستن از برای طهارت وقتی که آب روان باشد یا کر احتمال دارد که از بابت عاری که نهی دارد که بی‌لنگ داخل آب شود یا نه؟

جواب: از تعلیل حدیث ظاهرمی‌شودکه مکروه باشد، اما حدیث چون در این صورت نیست حکم به کراهت نمی‌توان کرد.

مسألهٔ ۳۰ـ : هرگاه کسی خواهد کـه زمینی که دغدغه داشته باشد وکـری از آب یا زیاده بریزد، اگـر منفصل نشود صورتی دارد یا نه؟

جواب: مشکل است به این طریق، ومطلق کر گرفتن نیز سندی ندارد.

مسألهٔ ۳۱ـ : کسی که فصد کند یا جراحتی داشته باشد که مانع از شستن یا مسح کردن بعض اعضا باشد، جبیره مقدم است یا تیمم باید کرد، وجبیره چه روش است؟

جواب: هرگاه مانع باشد غسل نباید کرد، وتیمم بـدل غسل کرد، وجبیره‌کردن درست نیست. واگر مانع در موضع وضوباشد، اگر آن موضع شکستـه باشد وبسته باشد جاهای صحیـح را باید شست ودست تری به بالای اعضاء بسته باید مالید.

اما اگر فصد کـرده باشد یا دمبـل جراحتی داشته باشد آنچه

مقدور باشد پاك کردن می‌شوید، وآنچه مقدور نشود غسل ومسح ساقط است، اگر احتیاطاً دست تری بر بالای آنهاکه موضعش پاك نباشد بکشید خوب است، واگردراین صورت تیمم‌کند جایز است.

مسألهٔ ۳۲ـ : بعضی اعضا که کوبیده می‌شود وخون در زیر پوست جمع می‌شود، وضو ساختن چه حکم دارد؟ بر فرضی که پوست بالای خون حس ندارد.

جواب: چنانچه پوست سوراخ نشده باشد وضو درست است، وآن خون ضرری ندارد. واگر سوراخ شده باشد کهنهٔ تری بر او بکشند، اگر رنگ دارد به قدرمقدورکه جراحت نشود ازاله‌کنند، واگر رنگ ندهد احتیاج به ازاله ندارد وضو درست است.

مسألهٔ ۳۳ـ : چرك داشتن بیخ ناخن مانع صحت وضو و غسل می‌شود یا نه؟

جواب: مانع شدنش محل اشکال است.

باب سوم
در بیان احکام نماز واجبی وسنتی وآنچه مناسب این باب است

مسألهٔ۳٤ـ : قدمی که میان اذان واقامه پیش می‌گذارند سند صحیحی دارد یا نه؟

جواب: روایتی نقل کرده‌اند، وبعضی از فقها نیز گفته‌اند.

مسألهٔ ۳۵ـ : اذان ثانی را که بدعت می‌دانند در روز جمعه که از حدیث امام صادق علیه‌السلام می‌فهمند به‌اعتقاد شماکدام است؟ وبعضی می‌گویند که اذان اعلام را نباید گفت که اذان نماز ظهر که بعداز آن گفته شود احتمال اذان ثانی خواهد داشت، این حرف صورتی دارد یا نه؟ بر تقدیر ضعف این قول آیا مخصوص نماز

جمعه می‌دانند یا عام است؟ که هر چند نماز جمعه نکنند باید اذان اعلام را نگفت که اذان ثانی بنابراحتمال داخل **بدعت نباشد.**

جواب: اگرمطلقا اکتفاء به یك اذان ازبرای نماز وثانی بکنند احوط است، چنانچه عمل برآن است، اما حکم به حرمت مشکل است، وتفصیلش در بحار مذکور است.

مسألهٔ ٣٦ـ : مثلاکسی در نماز درهنگام سر ازرکوع برداشتن درست نه نشیند نماز او درست است یا نه؟

جواب: نماز او در هر دو صورت باطل است.

مسألهٔ ٣٧ـ: اگر فعلی از افعال نماز واجبی نماز را به طریق جهل بجای نیاورده، ومدت مدید نمازکرده باشد اعاده نماید یانه؟

جواب: احوط و اشهر در غیر جهر واخفات وقصر واتمام وجوب اعاده و قضا است. ودر بعضی سخنی هست، و در رسالهٔ شك اشاره به بعضی شده.

مسألهٔ٣٨ـ : حدیثی واقع شده که اگر کسی عقد نماز را خالی از ریا بسته باشد، و در اثنای نماز ریا به عمل آید نقصان ندارد ومحمول بر ظاهر است یا مأول؟

جواب: حدیث را تأویل کرده‌اند که در اثنای نماز به خاطرش خطور کند وباز تدارك کند ودل به او به بندد.

مسألهٔ ٣٩ـ : کسی که بعد از تکبیرة الاحرام خم شود ودست به زمین برساند ومهر و تسبیح خود را حرکت دهد نماز او چه صورت دارد؟

جواب: اگر به نیت رکوع نرفته جزم به بطلان نمی‌توان کرد، ومشهور بطلان نماز است.

مسألهٔ ۴۰ــ : در رکنیت قیام چه می‌فرمایند؟

جواب: رکنیت قیام مشخص نیست، واما آن کــه هرگاه کسی بدون‌قصدرکوع‌خم‌شود، چون‌خم‌شود به‌خاطرش‌رسدکه‌می‌بایست به رکوع‌رود، اگر راست‌نشود باطل‌باشد بنابرآن است‌که اصل‌رکوع عبارت است از اینکه ایستاده باشد وآن قدر خم شود، پس آن داخل رکوع خواهد بود.

مسألهٔ ۴۱ ــ: التحاف صما که در نماز مکروه است کدام است؟

جواب: آن است که به طریق هند شال را از روی‌کتفها به پیش سینه آورد، وبه زیر بغلها برد، و از عقب بر سر دوش اندازد. و احتمال دارد که از روی کتفها از عقب به زیر بغلها آورد و هر دو را جمع کند و بر یك دوش اندازد.

مسألهٔ ۴۲ ــ : وشاح که مکروه است کدام است؟

جواب: آن است‌که شال را به دوش اندازدکه یك دوش پوشیده شود ویکی نه وسر دیگر را به دوش اندازد به طریق ردا.

مسألهٔ ۴۳ ــ : هرگاه پیشنماز ردا را پهن نکنــد کــه دوش را به‌پوشاند، وهمچنان درگردن اندازد وطرف چپ رابرجانب راست اندازد، چه صورت دارد، واگر آویخته باشد وبیندازد چون است؟

جواب: در صورت اول سنت ردا ممکن است که به عمل نیامده باشد، چون دوشها پوشیده نشده، وصــورت ثانی را طریقهٔ یهود می‌دانند.

مسألهٔ ٤٤ــ : زنان را در نمــاز پشت پا را پوشیــدن در کار است یا نه؟

جواب: معلوم نیست واجب باشد.

مسألهٔ ٤٥ ـ : تحت الحنك را به چه روش باید بست؟

جواب: سر عمامه را آویختن از یك طرف به منزلهٔ اهل مکه.

مسألهٔ ٤٦ ـ : ابریشم که در رخت کسی باشد، مثل زه گریبان یا دکمه قبا چه حکم دارد نماز کردن با او؟ ومثل کیسهٔ ابریشم که با این کس باشد یا عرقچین چه حکم دارد؟

جواب: آنچه لباس بگویند وجزء لباس‌شود مثل‌زه ودکمه ظاهر این است که جایز است، اما مثل کیسه احتیاط اجتناب است، ودر مثل عرقچین دغدغه بیشتر است.

مسألهٔ ٤٧ ـ : هرگاه کسی در رخت غصبی مدتی نماز کند، صحت و بطلان نماز چون است؟ واگر مغصوب منه معلوم یا موجود نباشد به ثمن‌آن رخت چه بایدکرد؟ ونمازها قضا دارد یانه؟ واگر رخت مذکور دزدیده باشد یا از وجه حرام باشد چون است؟

جواب: با علم به غصب و حرمت آن بنا بر مشهور و احوط آن است که نمازها که در رخت غصبی کرده قضا کند، خصوصاً رختی که در حین قیام نماز مثلا در سجود اگر خواهد به صاحب دهد باعث ترك آن شود، و کسی که از او غصب کرده اگر چنانچه موجود یا معلوم نباشد، بعد از ظن مأیوس شدن از او به مستحقین بدهند، و دزدی نیز حکم غصب دارد، و رختی از وجه حرام بخرند چنانچه صیغه بر آن وجه واقع شده حکم غصب دارد، و چنانچه بیع بر ذمه واقع شود وآن وجه را تنخواه بدهد نماز در آن رخت نقصان ندارد.

مسألهٔ ٤٨ـ : اگر شخصی چیزی در پای‌خودکند که ساق داشته باشد مثل مسحی، وبعد ازآن آن را در کفش کند مثلا، آیا در ین صورت به اتفاق نماز جایز است؟ یا در این صورت نیز داخل

خلاف باشد؟

جواب: بــه گمان فقیر قصور نــدارد، و دور نیست که داخل خلاف باشد.

مسأله ٤۹ـ : دهلیزهای مسجدها داخل مسجد است؟ و می‌توان گفت ثواب مسجد دارد یا نه؟

جواب: ثواب داشتن احتمال دارد.

مسألهٔ ۵۰ـ : تسبیح را زینت به طلا و نقره کردن و دانه میان آن را از طلا کردن چون است؟

جواب: اگرمرد مزین به‌طلادست نگیرد احوط‌است، والله‌یعلم.

مسألهٔ ۵۱ـ : در خانه‌ای که چند نفر صغیر و کبیر شریك‌اند، همه به حصهٔ خود به‌نشینند، و جماعت کبار نماز کنند چه صورت دارد؟

جواب: در صورتی که همه به قدر احتیاج خود متصرف باشند شاید بد نباشد، اما در صورتی که صغیر محتاج بــه آن‌قدر نباشد تصرف آنها به اعتبار سکنی زیاده باشد باید اجاره کرده شود، و در شق اول هم احتیاط کرده شود بهتر است.

مسألهٔ ۵۲ـ : مقدار درهم بغلی به اعتقاد شما چه‌قدر است؟

جواب: زیاده از قــدر یك شاهی عجمی را اگــر احتیاط کند بهتر است.

مسألهٔ ۵۳ـ : سجده بر سنگ جایز است و تیمم و همچنین بر آجر پخته؟

جواب: سجده ظاهراً توان بر سنگ کرد، و تیمم نیز ظاهراین است که جایز باشد، و بر آجر هم ظاهر جواز است.

مسألهٔ ۵٤ـ : در حمــد و سوره کــه در نماز می‌خوانند قاعدهٔ

قرائت دانستن و به عمل آوردن کــه نماز بدون آن صحیح نیست چندچیز است؟

جواب: بیرون آوردن هر حرفی از مخرج به روشی که قاریان نقل کرده‌اند به روشی که حروف از یك‌دیگر امتیاز داشته باشد، خصوصاً حروفی که در زبان فرس در وقت تلفظ اشتباهی دارد، مثل صاد و سین و ثا و ضاد و ظا و زا و ذال و قــاف وغین، و در زبان ترکان جا و ها، و اعرابها ظاهر شود بــه سبب توقف بر آن حرف، ومدهای متصل ترك نشود، وحروف مدغم‌را نیز ادغام کند در جاهائی که قراء نقل کرده‌اند، مثل قل ربي قر ربي بخواند که لام را تبدیل بــه را کند، و من ربي نون را در را ادغــام و باقی آداب مستحب است.

مسألة ۵۵ـ : کسی که شك درعدد رکوعهای نماز آیات کندکه چند رکوع بجای آورده چه حکم دارد در حین قیام؟

جواب: بنا بر اقل بــاید گذارد، و همچنین هرگاه شك کند در عدد تکبیرات نماز عیدین.

مسألة ۵٦ـ : هرگاه کسی نماز می‌کــرده باشد، و کسی دیگر قرآن بخواند در نماز یا غیر نماز چه صورت دارد؟

جواب: امر به‌احتیاط نمودن، چون بعضی ازاحادیث عام‌است در سکوت از جهت شنیدن قرائت، وخصوص شنیدن قرائت امام یك حدیث دارد.

مسألة ۵۷ـ : تسبیحات‌أربع دردورکعت آخر خواندن یك‌نوبت کافی است یا نه؟

جواب: ظاهراً کافی باشد، و سه مرتبه بــدون الله أکبر که نه تسبیح باشد بهتر است.

مسألهٔ ۵۸ـ : درخطبهٔ نمازجمعه آنچه‌واجب‌است چه‌چیزاست؟

جواب: باید خطبتین مشتمل بر حمد وثنای خداوند عالمیان، وشهادتین و موعظه و وصیت به‌تقوا وسورهٔ قرآن باشد، درخطبهٔ ثانی آیهٔ قرآن نیز کافی است، و مشتمل بر ذکر ائمه نیز باشد خطبهٔ ثانی.

مسألهٔ ۵۹ـ : وقت نماز جمعه چه مقدار است؟

جواب: از ابتدای زوال تا آن‌که به قدر دو قدم‌که عبارت از دو سبع شاخص است بگذرد.

مسألهٔ ۶۰ـ : مسافر نماز جمعه می‌تواند کرد خواه امام شود و خواه مأموم؟

جواب: امامت کردن مشکل است، و مأموم می‌تواند شد.

مسألهٔ ۶۱ـ : دروقت‌بارش ترك نماز جمعه جایز است؟ بنا بر آن حدیث که واقع شده یا نه؟ و اگر قدری به‌بارد و بعد از اذان وقت باشد عذر می‌تواند شدکه نرود؟ وبرف نیز دراین‌حکم‌است؟

جواب: به آن حدیث جمعی عمل کرده‌اند، و در حدیث مطلق واقع شده، و برف را هم بعضی در این حکم داخل می‌دارند، و احتیاط این است که تا مشقت شدید نباشد ترك نشود.

مسألهٔ ۶۲ـ : کسی که به سفر رود به‌تکلیف حاکم جائر، نماز خود را قصر کند یا تمام؟

جواب: مشهور این است که اگر سفرش مشتمل بر معصیت نیست قصر می‌کند، و بعضی می‌گویند به اعتبار تکلیف آن شخص تمام می‌کند.

مسألهٔ ۶۳ـ : مسافر در چهار فرسخ که قصد رجوع در همان روز نداشته باشد و ده روز هم نماند چه کند؟

جواب: به اعتقاد ما قصر باید کرد و احتیاج تمام معلوم نیست باشد.

مسألة ٦٤ـ : هرگاه‌کسی مسافر باشد، وقصد اقامت در جائی کرده باشد، و از آنجا به حد ترخص رود، و بعد از مراجعت‌ارادهٔ ده روز ماندن نداشته باشد، نماز او چه صورت دارد؟

جواب: اشکال دارد، و اگر هر دو را بکند احتیاط است.

مسألة ٦٥ـ : هرگاه در بلدی نماز جمعه می‌کرده باشند، و به اعتبار موانع اقتدا به آن امام نتوان کرد، و کسی باشد که تواند کرد، واجب است خروج از برای نماز یا نه؟

جواب: وجوب خروج را در ایـن صورت جزم نداریم، اما با عدم مانع احوط است.

مسأله ٦٦ـ : زنی که حائض باشد و زلزله شود نماز زلزله را بعد از زلزله به عنوان وجوب بکند یا نه؟

جواب: حکم به‌وجوب کردن مشکل است، امااحتیاط این است که ترك نکند.

مسألة ٦٧ـ : چنان که سهواً در نماز آیات یك رکوع زیاده‌شود یا کم شود چه حکم دارد؟

جواب: اقوا آن است که نمازش صحیح است، واحوط آن‌است که درصورتی که یك رکوع را فراموش کـرده باشد بعد از تمام نماز، رکوع فراموش کرده را بجا آورد و نماز را اعاده کند.

مسألة ٦٨ـ : درنماز میت حرف زدن عمداً مبطل است یا نه؟

جواب: بـه سبب حرف زدن و بـا کثرت مبطلات نماز حکم به بطلان نماز میت نمی‌توان کرد، اما احوط ترك است.

مسألة ٦٩ـ : پسر بزرگ اگر صلاة وصوم پدر را بجانیاورد،

و پسر کوچك بجا آورد، برائت ذمه حاصل می‌شود یا نه؟ و اگر دختر بجا آورد و پسر نداشته باشد و یا امتناع نماید چون است؟

جواب: ظاهراً به‌کردن پسرکوچك یا دختر اگر درست به عمل آورد برائت ذمه حاصل می‌شود، و سقوط از پسر بزرگ‌تر محل اشکال است، و احوط آن است که او نیز بکند، والله یعلم.

مسألهٔ ۷۰ـ : در نماز میت از برای فاسق که علم به فسق او داریم گفتن اللهم انا لا نعلم منه الا خیرا چون است؟

جواب: ظاهراً بد نباشد، و در بحار تفصیل این مذکور است.

مسألهٔ ۷۱ـ : در نماز جماعت هرگاه قصد شخص معینی کرد امامت‌می‌کند، و آخر مشخص شود که دیگری بوده، نماز او چه حکم دارد؟

جواب: مثلا اگر هر دو نفر را عادل می‌دانسته که یکی از این دو نفر در این موضع نماز می‌کند قصد اقتدا به امام حاضر کرده نمازش درست است هر کدام باشد. واگرحاضر را قصد به‌شخص معینی کرده ظاهر می‌شود که دیگری بوده، چنانچه او را عادل‌داند حکم به بطلان نمازش نمی‌توان کرد، وظاهراً نمازش درست‌است.

مسألهٔ ۷۲ـ : اقتدا کردن در نماز آیات وقتی که امام بعضی‌از رکوعها را بجا آورده باشد چه حکم دارد؟

جواب: حکم به صحت چنین نمازی کردن مشکل است.

مسألهٔ ۷۳ـ : در نمازهای یومیه که امام در رکوع باشد اقتدا می‌توان کرد یا نه؟

جواب: احتیاط این است که در وقتی که امام در رکوع باشد اقتدا نکند، و چنانچه اقتدا کرده باشد، جزم به بطلان نماز

نمی‌توان کرد.

مسألۀ ۷۴ـ: در نماز جهریه مثل نماز صبح هرگاه صدای امام را نشنوند قرائت باید کرد یا نه؟

جواب: احوط این است که قرائت را ترك نکنند هرگاه صدای امام را هیچ نشنوند.

مسألۀ ۷۵ـ : چنانچه کسی در دو رکعت آخر نماز برسد آیا مأموم قرائت باید کرد یا نه؟ و بر فرض قرائت حمد و سوره واجب است یا حمد تنها کافی است؟

جواب: چنانچه امام تسبیح می‌خوانده باشد به قدر مقدور قرائت باید کرد، و اگر حمد بخواند در کار نیست.

مسألۀ ۷۶ـ : دو نفر از علما که به سبب استدلال یا به‌رجوع اعلم یکی نماز جمعه را واجب داند و بجای آورد، و دیگری حرام داند ونکند، این دو نفر به یك‌دیگر اقتدا می‌توانند کرد یا نه؟ و حال آن که حق یکی است.

جواب: هرگاه از اهل دیانت باشند، ودر تحصیل علوم‌ضروری به استدلال یا رجوع به علما سعی می‌کرده، و بذل جهد خود را بجای آورده‌اند، نماز می‌توان کرد.

مسألۀ ۷۷ ـ : نمازی که به جماعت گذارده شود اماماً یا مأموماً مرتبۀ دوم به جماعت می‌توان گذارد یا نه؟

جواب: احتیاط این است که مرتبۀ دوم گذارده نشود.

مسألۀ ۷۸ ـ : هرگاه میان بعضی مأمومین وامام دیواری فاصله باشد، وآن‌مأمومین بعضی مأمومین صف‌پیش خود رامی‌دیده باشند نماز جایز است یا نه؟

جواب: ظاهر این است که نماز جایز باشد.

مسألهٔ ۷۹ ـ : هرگاه فقیه فتوا دهد که اقتدا به فلان کس می‌توان کرد، احتیاج به شهادت عادل دیگر هست، یا همان فتوای او کافی است؟

جواب: ظاهراً اگر آن شخص امامت می‌کند ظاهرالصلاح باشد وفسقی از او ندیده باشند فتوای فقیه کافی باشد.

مسألهٔ ۸۰ ـ : گاه می‌شود که جماعت صلحا که از همه جهت دین‌داری ایشان برما معلوم است حدتی در مزاج ایشان هست، و به اندك امری از جا در می‌آیند، وبه بعضی مردم صالح یا غیر صالح تندی ودرشتی می‌کنند، وکسرقلب‌آن جماعت می‌شود، خواه تقصیر ایشان در مرتبه‌ای باشد که باید تأدیب کرد یا نه، آیا مضر باشد به امامت‌ایشان یا نه؟ واگر مضر باشد بعد از آن علاج همان استغفار کافی است، یا استرضای آن شخص به کار است، واگر نقصان داشته باشد همین‌که مداومت استغفار ازآن شخص می‌شنویم کافی است، یا در اصل محمل صحیح قرار دهیم که موقعش بوده و ضرر ندارد به عدالت وامامت؟

جواب: اگر صلاح ودین‌داری او مظنون شده باشد، وفعل او محمل صحیح داشته باشد بر محمل صحیح‌حمل بایدکرد، والله یعلم.

مسألهٔ ۸۱ ـ : قصد کردن در نماز جماعت به پیشنماز معین شرط است، واگر دو کس باشند که امامت می‌کرده باشند، وقصد یکی کند واتفاقاً دیگری ایستاده باشد چه صورت دارد؟

جواب: ظاهراً درست باشد، وقصد کردن به امام معین ازحدیث ظاهر نمی‌شود، وهرگاه می‌داند که هر دو عادل‌اند واقتدا می‌کند ظاهراً کافی باشد.

مسألهٔ ۸۲ ـ : اگر کسی یك نماز را به دو پیشنماز کند، خواه در اثنا وخواه در ابتدا جایز است یا نه؟

جواب: ابتـدا جایز است به دو تا اقتدا کـردن، ودر اثنا نیز عمومات وحدیث عذر پیشنماز دلالت برجواز دارد، وبعضی اشکال کرده‌اند اما ظاهر جواز است.

مسألهٔ ۸۳ ـ : در نماز جماعت هرگاه صفهای پیش تکبیر گفته باشند صفهای عقب تکبیر می‌توانند گفت یا نه؟

جواب: ظاهراً وقتی که صفها بسته شد کافی باشد چون واقع شده، وهرگاه صفوف فاصله باشد دوری نقصی نه‌دارد، وخصوص هرگاه دو سه نفر تکبیرة الاحرام گویند دغدغه ندارد.

مسألهٔ ۸٤ ـ : هرگاه در میان صفهای جماعت چندین جافاصله باشد به قدر شش هفت ذرع بلکه ده ذرع باشد کـه صف سابق از صف عقب دور است ضرری دارد یا نه؟

جواب: ظاهراً اگر همه جا صفها اتصـال داشته باشد فاصله چندین حوض ونهر آب ضرر نداشته باشد.

مسألهٔ ۸۵ ـ : هرگاه در میان نمـاز از صف پیش دو سه نفر بروند نمـاز صف بعد از آن چـه صورت دارد؟ چون پیش ایشان خالی شده.

جواب: نقصی ندارد وآن جماعت پیشتر می‌توانند رفت.

مسألهٔ ۸٦ـ : هرگاه در وقتی که پیشنماز در رکـوع باشد شما دغدغه می‌کنید از اقتدا کردن ومی‌فرمائیـد که احادیث رخصت احتمال‌تقیه دارد، خبر[1] حمد دررکعت آخر ازبرای پیشنماز افضل می‌دانید وحال آن که اینجا نیز احتمال تقیه دارد؟

جواب: احادیث تسبیح صحیح‌تر است، واحادیث تخییر میان

(۱) در نسخهٔ اصل چنین است، واحتمال سقط می‌رود.

حمد وتسبیح احتمال‌تقیه ندارد، چون‌سنیان قائل به‌تخییر نیستند، وحدیث تعیین حمد احتمال تقیه دارد، پس تسبیح احوط است، و حمد به سبب حدیث افضل، وافضلیت معنی دیگر واحوط بودن معنی دیگر.

مسألة ۸۷ ـ : شما تسبیح را چند نوبت می‌خوانید در دو رکعت آخر؟

جواب: نه نوبت می‌خوانیم که الله اکبر خوانده نمی‌شود، وگاه دوازده نوبت که در هر سه نوبت الله أکبر خوانده شود.

مسألة ۸۸ ـ : در نماز جماعت هرگاه پیشنماز یك شبر بلندتر باشد از مأموم چه صورت دارد؟

جواب: در قدر شبر احتیاط باید کرد، وکمتر ظاهراً نقصی ندارد.

مسألة ۸۹ ـ : ردائی‌که از برای پیشنماز به اعتقاد شمامستحب است، جمعی می‌گویند از احادیث ظاهر نمی‌شود که از برای غیر کسی که کتفش پوشیده نباشد سنت باشد، لهذا بعضی از علما مضایقه کرده‌اند.

جواب: از بعضی اخبار به طریق عموم قدری استحباب ظاهر می‌شود از برای چنان کسی که کتفش پوشیده نباشد تأکید بیشتر دارد، بلکه مکروه است بدون رداء.

مسألة ۹۰ ـ : عبا وپوستین قائم مقام ردا می‌شود؟

جواب: ظاهر این‌است‌که قائم‌مقام بشود هرگاه دست به آستین نکرده باشد.

مسألة ۹۱ـ : هرگاه وفا به‌وعده‌هائی که می‌کنند واجب‌نباشد بنا بر مشهور، پس چرا خلف وعده قادح در عدالت باشد، چنانچه

حدیث في‌الجمله اشعاری به آن دارد.

جواب: در آن حدیث چند چیز مذکور است، می‌تواند به اعتبار بعضی قیود دیگر باشد، واگر از برای ثبوت‌عدالت باشد درحدیث نیست که پیشنماز می‌باید عادل باشد، و بعضی اصطلاحات که متأخرین نقل کرده‌اند مأخوذ از کتب عامه است.

مسألهٔ ۹۲ـ : در جائی که به اعتقاد شما باید جمع‌کرد درنماز میان قصر واتمام بنا بر خلافی، کسی که چنین باشد اگر امامت کند می‌توان به او اقتدا کرد؟

جواب: ظاهراً توان، واگر رجحان درقصر وتمام نباشد مأموم مخیر است، واگر نه هر کدام که راجح است در آن اقتدا کند.

مسألهٔ ۹۳ـ : نماز غفیله ونماز وصیت که میان نماز شام و خفتن باید کرد، بعد از برطرف شدن حمرهٔ مغربیه می‌توان کرد یا نه؟

جواب: دغدغه می‌شود.

مسألهٔ ۹۴ـ: آیا نماز غفیله به غیر از چهار رکعت نماز نافلهٔ شام است؟

جواب: آنچه از اخبار ظاهر می‌شود این است که دو رکعت نافلهٔ شام را به طریق نماز غفیله بجا آورد.

مسألهٔ ۹۵ـ : نافلهٔ پیاده در حضر سند صحیحی دارد یا نه؟ و احادیثی که در جواز نافله در راه رفتن واقع شده اکثر در حالت سواری وبعضی در سفر است.

جواب: بهتر آن است که تا تواند در حضر وقتی که پیاده باشد نافله نگذارد.

مسألهٔ ۹۶ـ : اگر درنماز شب سهواً وتر را برشفع مقدم‌دارد چه باید کرد؟

جواب: باید اول شفع را کرد، ومرتبهٔ دیگر وتر رابجای‌آورد.

مسألهٔ۹۷ـ : دعای چهل مؤمن در نماز شب کردن چون حدیث ندارد، خصوصاً آن وقت چون است؟

جواب: درغیر آن‌وقت بهتراست خصوص جهت عوام که‌الفاظ فارسی را درمیان نماز موافق ضابطه نمی‌توانند گفت، وغیرعوام هم چون روایت به‌خصوص ندارد ودر غیر آن دعا بکنند.

مسألهٔ ۹۸ـ : از برای فساق وظلمه با وجود علم به‌فسق‌ایشان دعا کردن و در زمرهٔ چهل مؤمن شمردن وگاه تعریف ایشان کردن چه صورت دارد؟ با وجود حدیثی‌که ورام نقل‌کرده اذا مدح‌الفاسق اهتزله العرش.

جواب: دعای‌هدایت ومغفرت ازبرای اربابکبائر شیعیان‌خوب است، و مدح ایشان در صفت خوبی ایشان اگر باعث رسوخ‌ایشان در صفات ذمیمه نشود بد نیست، والا نباید کرد.

باب چهارم
در روزهٔ ماه مبارك وبعضی احکام آن

مسألهٔ ۹۹ـ : هرگاه کسی وعدهٔ افطار کند نزد کسی می‌تواند افطار کرد جای دیگر؟

جواب: معلوم نیست لازم باشد آنجا افطار کردن.

مسألهٔ ۱۰۰ـ : خرمائی که کسی بدهد که به آن افطار کنند می‌توان به دیگری داد؟

جواب: محل تأمل است.

مسألة ۱۰۱ـ : اگر کسی در ایام روزه گوش یا دهن یادماغ را به آب برد جدا جدا یا باهم، آیاضرر دارد وقتی کـه تمام به زیر آب نرود؟

جواب: تا کاسهٔ سر به زیر آب نرود قصور ندارد.

مسألة ۱۰۲ـ : گاه می‌شود کـه در آخر مـاه مبارك مرد عامی می‌آید از دهی به مزرعه که چند نفر آنجا هستند و خبر می‌دهند که شب گذشته ماه را در فلان ده جمع‌کثیری دیدند وافطارکردند، آیا به حرف چنین یك نفر می‌توان افطار کرد؟ یاآن‌که از هیچ‌کس نشنیده باشیم اما می‌دانیم که این مرد غرضی ندارد، وگمان‌دروغ به او نداریم، آیا اگر افطار کنند وکاشف به‌عمل بیاید کفاره و قضا دارد یا نه؟

جواب: در این صورت افطار کردن به‌حرف یك‌نفر چنین‌مشکل است، و اگر کسی افطار کند احتیاط قضای آن روز را بگیرد بد نیست، وچون آن جماعت به اعتقاد خود ازروی‌علم افطارکرده‌اند کفاره معلوم نیست.

مسألة ۱۰۳ـ : در کفارهٔ مشروط به تتابع اگرکسی ظن‌داشته باشد که شب است و سحـور کند، اتفاقاً در صبح افتد سهـواً چه صورت دارد؟

جواب: اگر سهواً باشد معلوم نیست تتابع برهم خورد.

مسألة۱۰٤ـ: در وقت صوم فرو بردن بلغم که هنوز به فضای دهن نرسیده باشد که از راه دماغ به حلق برود مبطل‌است یا نه؟

جواب: بطلان معلوم نیست، واحتیاط بد نیست.

مسألة ۱۰۵ـ : بعضی از عوام در دهات در بعضی بلاد در شب ماه مبارك رمضان که جماع می‌کنند زنان ایشان یا مردان نزدیك

به طلوع آفتاب یا بعد از طلوع آفتاب غسل می‌کنند، اما اکثری علم ندارند که کفاره باید داد، با جهل به مسأله یا علم چه صورت دارد؟

جواب: چنانچه متصل به طلوع صبح غسل ممکن بوده قضای آن روز را باید گرفت، واحوط آن است که کفاره نیز بدهد خصوصاً عالم.

مسألة ۱۰۶ـ : در عید ماه مبارك رمضان که اول ماه سی ویك روز نگذشته باشد بدون آن که کسی خود ماه را دیده باشد چه روش باید کرد؟ هرکس ثابت شود تاآن‌که جائز باشد افطارکردن به محض آن که از بعضی علما و صلحا بشنود که در نزد ایشان ثابت شده، یا از کسی بشنود که جماعتی شهادت داده‌اند که ماه را دیده‌اند جائز است افطار کردن یا نه؟

جواب: احتیاط این است که به همین شنیدن از آن جماعت‌که نزد ایشان ثابت شده اکتفا نکنند، بلکه خود از شهود بشنود، یا علم شرعی ایشان را حاصل شود از شهادت عدلین یاشیاع. وظاهر آن است که هرگاه اطلاع بهم رساند که اکثر اهل بلد از علما و صلحا به سبب دیدن ماه‌افطارکرده‌اند افطار توانند کرد، وعورات را کافی باشد خبر دادن مردان ایشان به ثبوت.

مسألة ۱۰۷ـ : هرگاه هوا صاف باشد وابر نباشد، وجمعی گویند وشهادت دهند که ماه را دیده‌اند از بلد یا خارج بلد، یاابر بوده باشد و هوا صاف نبوده باشد به چند گواه ثابت می‌شود؟

جواب: در جمیع این شقوق و بر هر تقدیر به شهادت دو عادل یا شیاع ثابت می‌شود.

مسألة ۱۰۸ـ : غبار غلیظ وگرد خرمن که به حلق می‌رود، روزه را باطل می‌کند یا نه؟

جواب: اجتناب احوط است، امـا حکم بـه بطلان روزه کردن مشکل است.

مسألهٔ ۱۰۹ــ : کسی که خود را جنب کند یا محتلم شود بعداز طلوع صبح غسل کند، روزهٔ قضا یاروزهٔسنت می‌تواندداشت یانه؟

جواب: روزه‌سنت‌می‌تواندداشت، وروزه قضانمی‌تواندداشت.

مسألهٔ ۱۱۰ــ : هرگاه کسی روزهٔ سنتی داشتـه باشد و وارد خانهٔ مؤمنی شود، فنجان قهوه یا گلاب یا تکلیف آب خوردن کنند، وگاه هست که خرمائی یا لقمهٔ نانی می‌دهند، داخل طعام مستحب است، وافطار کردن سنت است یا نه؟

جواب: ظاهر این است که به چنین اموری افطار کردن صورت ندارد. و ظاهر اخبار این است کـه به خانـهٔ مؤمنی وارد شوی و طعامی حاضر کند افطار سنت است.

مسألهٔ ۱۱۱ ــ : هرگاه‌کسی‌درشب‌درفکرسفرکردن نبوده وقبل از ظهر حرکت کرد افطار کند بی‌خلاف یا نه؟

جواب: بعضی تبییت و خـروج قبل از ظهر هـر دو را شرط کرده‌اند.

مسألهٔ ۱۱۲ــ : اگر کسی شب در فکر سفر باشد، وعزم کندکه صباح بعدازظهر بیرون رود و روزه بگیرد، و بعد از ظهر حرکت چه صورت دارد؟ چون شب قصد سفر داشت.

جواب: دغدغـه می‌کنند بعضی، اگـر احتیاط قضائی بکنند بد نیست.

باب پنجم
درخمس وزکات وبیان استطاعت حج

مسألهٔ ۱۱۳ــ : کسی کـه قوت سال از حاصل ملکش یا کسبش

بهم نمی‌رسد، اما ملکی یا سرمایه‌ای دارد که قوت سالش می‌شود هرگاه بفروشد، زکات وخمس می‌توان داد به او، ودر این فرقی میان مستحق زکات وخمس هست یا نه؟

جواب: به چنین جماعت‌زکات وخمس وفطره دادن مشکل‌است.

مسألة ۱۱٤ـ : درخمس حصهٔ امام یاغیرحصهٔ امام علیه‌السلام را مالك باتجویز بعضی از صلحا که مرتبهٔ استدلال نداشته باشند به سادات مستحقین می‌توانند داد یا نه؟

جواب: البته به تجویز عالم به اخبار اهل بیت علیهم السلام بدهند.

مسألة ۱۱۵ـ : خمس را بر مستحقین و یتامی و ابن السبیل متساوات تقسیم باید کرد یا هر قدر خمس که کسی داشته باشدبه یك صنف بلکه به یك شخص می‌تواند داد، واستحقاق در سیدالبته شرط است یا نه؟ و اگر قدری دارد و یا اصلا خبری ندارد، یـا آنچه دارد از قوت سنه می‌توان داد یا نه؟

جواب: حصهٔ امام علیه السلام را البته به تجویز فقیه بدهند و فقیه درتقسیم آنچه مصلحت داند به‌عمل می‌آورد، واستحقاق‌شرط است، وزیاده بر قوت سال نمی‌توان داد.

مسألة ۱۱٦ـ: در یتامی سادات نیز استحقاق شرط است یا نه؟

جواب: احوط آن است که رعایت استحقاق بشود.

مسألة ۱۱۷ـ : از مال صغیر زکات دادن در غلات وغیرها بر وصی یا قیم کـه مال صغیر عرفاً بـه اعتبار خویشی در دست او هست بباید داد یا واجب نیست؟

جواب: مشکل است دادن زکات در چنین صورتی.

مسألة ۱۱۸ـ : در غیر ربح تجارت و آنچه ارباب صناعات که

عرفاً به آن حرفه صادق آید واز زراعت‌که زیاده بر قوت سنه باشد برجمیع که خمس واجب است در امور دیگر، مثل نوکری شخصی کرده، یا نفع از حاصل گوسفند یا شتر بهم رسیده، یا مثل ملائی این زمان یا نماز و روزه گرفتن مبلغی بهم رسانیده، یا به جهت اجرت خواندن قرآن در سر قبر گرفته، واجب است خمس یا نه به این امور مذکوره؟

جواب: درامور هرچه به روشی شده باشد که عرفاً کسب شده باشد باید داد، و احتیاط این است که در هبه که نسبت به حال او خطیر گویند، و در میراث که به او رسد از جائی که گمان نداشته باشد خمس باید داد، بنا بر حدیثی که علی بن مهزیار نقل کرده.

مسألة ۱۱۹ ـ : در باب زکات گوسفند که به سیصد برسد هر صد یکی باید داد تا به چهارصد؟

جواب: احتیاط این است کـه در سیصـد ویك چهار گوسفند بدهند و در چهارصد نیز چهار.

مسألة ۱۲۰ ـ : مثلا کسی ده تومان داشت خمس آن را داد، و دراثنای سال دیگر که تجارت می‌کند جمیع اخراجات سال او باید از فایده باشد یا بعضی از اصل وبعضی از فایده، وبر فرضی که مداخل دیگر نیز داشته باشد چه حکم دارد؟

جواب: اخراجات از فایده است، وچنانچه مداخل دیگـر نیز داشته باشد اخراجات را توزیع بر ربح تجارت ومداخل او بالنسبه می‌کنـد.

مسألة ۱۲۱ ـ : مراد از مؤمنی‌که یتیم او را از زکات توان داد جماعت عامی‌که پروا به دین نداشته باشند، بعضی مثلادوازده‌امام شنیده‌اند ونام‌ایشان را نمی‌دانند، وبعضی نام را یادگرفتـه اما

نمی‌دانند که امام چه معنی دارد کــه خلیفه وجانشین پیغمبراند، چه جای آن که دلیل اجمالی بر حقیت ایشان یا حقیت نبــی داشته باشند شامل چنین جماعت هست؟ یا مراد به مؤمن این است که اول مرتبه‌که معرفت به‌اصول خمس داشته‌باشند، واعتقاد به‌حقیت آن به دلیل اجمالی وظهور صلاحی اقلا داشته باشد.

وبعضی هستند که در نهایت احتیاج هستند اما نماز نمی‌کنند، یا اگر نماز می‌کنند به روشی به عمل می‌آورند که جــزماً از عدم قرائت بلکه غلط کلمات واعراب وترك بعض واجبات کرده کــه نمازش باطل باشد، زکات وفطره دادن به چنین جماعت چه حکــم دارد؟

جواب: چنان که دانشمند صالــح بهم رسد بهتر است، واگر چنین بهم نرسد به ضرورت می‌توان داد.

مسألة ۱۲۲ ـ : سادات اضطرار ایشان به چه حد کــه می‌رسد از زکات واجبه وفطره از غیر سید می‌توانند گرفت؟

جواب: ظاهر این است که اضطراری که به حدی رسیده باشد که خوف تلف باشد به قدر سد رمق می‌توانند گرفت.

مسألة ۱۲۳ـ : کسی که به غریبی آمده ومی‌گویــد من سیدم بدون ثبوت خمس می‌توان داد، وبر فرضی که مشهور باشدکه میر یا سید می‌گویند می‌توان داد بدون علم به ضبط سلسلهٔ ایشان.

جواب: خمس دادن بدون ضبط سلسله یا شهــادت عدلین به روشی که علم شرعی به نسب او بهم رسد مشکل است.

مسألة ۱۲٤ ـ : کسی احسان به‌کسی می‌کند، وگیرنده مستحق نباشد، وقرینه نباشد که آنچه می‌دهد از چه وجه است، آیا واجب

است که بگوید که از چه وجه است یا نه؟

جواب: چنانچه ظن غالبی نداشته باشد که از قرائن ظاهر باشد که از وجه زکات است سؤال کردن در کار نیست.

مسألة ۱۲۵ ـ : جماعتی که نهایت احتیاج دارند، اگر کسی به قرض به ایشان چیزی بدهد وخود از خمس بهم رسانند وتسلیم ایشان نکــرده قرض خود را حساب کند هر چند به ایشان بگوید خوب است، ومنع نقل خمس که واقع شده اگــر به قرض ایشان داده شود و در آن بلدی که سادات حاضر نیستند به قدر قرض از وجه مذکور گرفته شود تا سید بریء الذمه شود صورتی دارد یا نه؟ با وجودی که قارض فی‌الجمله علم فقه داشته باشــد بنابرقولی که به تجویز فقیه باید داد.

جواب: باید او را مطلع کنند، یا اول که قرض به او می‌دهند اذن از او بگیرند که چنانچه خمس بهــم رسد تنخــواه طلب خود بردارد، وخمس را نزد عالــم به اخبار اهل بیت کــه قابل ترجیح مسائل داشته باشد برند آنچه مصلحت داند به عمل می‌آورد.

مسألة ۱۲۶ ـ : هرگاه غله را زکاتش داده باشنــد وسالی بر آن بگذرد زکات خمس دارد یا نه؟

جواب: زکات خمس باید داد، زکات دادن غلــه باعث سقوط این نشده.

مسألة ۱۲۷ ـ : شخصی که از وجوه استحقاق می‌گیرد، خرج او باید به‌چه نحوباشد، مثلا اگرموافق زی اقوام بایدبود زی‌اقوام مختلف باشد بعضی در ده باشند ووضعی نداشته باشند، وبعضی در شهرند وفی الجمله وضعی دارند، موافق کدام باید بود.

ومثلا در مأکولات اگر وسط وعرف را رعایت باید کرد، اینها چیزی نیست که حقیقت آنهاکماینبغی توان دانست، چراکه احوال مردم اختلاف بسیار دارد، واین نیز اشتباه تمام دارد، مثلا در وقت میوه می‌توان قناعت کرد و به نان وخربوزه تنها اکتفا کرد، و می‌توان انگور وپنیر وهندوانه وسایر میوه‌های دیگر گرفت.

وهمچنین هر شب می‌توان گوشت گرفت وطبخ کرد، ودر هفته به دو مرتبه هرگاه ریاضت بکشند اکتفا می‌توانندکرد، وگاه باشد که در این صورت آخرین از این شکایت کنند و بر ایشان بسیار دشوار باشد، امید که متوجه شده ضابطهٔ درستی بیان فرمایند که رفع شبهه ودغدغه شود.

جواب: در این امور ضابطه قرار دادن مشکل است، وعمل به عرف وعادت وامثال آن در آن بلد خوب است، والله یعلم.

مسألهٔ ۱۲۸ ـ : به اعتقاد شما مال وجهات ومصالح الاملاك و تخم از غله بیرون می‌روند، وبعد از آن زکات می‌دهند یا نه؟

جواب: سوای‌خراج‌که می‌گیرند‌دیگر‌دلیل‌ندارد‌که بیرون‌روند.

مسألهٔ ۱۲۹ ـ : هرگاه جنسی را یك نوبت خمس بدهند، مرتبهٔ دیگر خمس باید داد یا نه؟ وبعد از آن لازم است که در سال آینده از آن خرج کنند ومداخل سال آینده ذخیره شود چون نفع سادات می‌شود، یا از مداخل آینده روز به روز خرج کنند یا از هر دوتا؟

جواب: خمس یك نوبت که داد کافی است، وخرج را از هر دو تا بکنند بهتر است.

مسألهٔ ۱۳۰ ـ : هرگاه نوکری مثلا کسب این کس شده باشد، یا بعضی که اکثر اوقات نماز می‌کنند و روزه می‌دارند، اینها اگر

از آن وجوه چیزی از اخراجات سال‌زیاده‌آید خمس باید داد یا نه؟

جواب: بلی خمس می باید داد.

مسألهٔ ۱۳۱ ـ : شما از وظائفی که می‌گیرید اگر چیزی از اخراجات سال زیاده آید خمس می‌دهید یا نه؟

جواب: وجوبش مشخص نیست، واحتیاط خوب است.

مسألهٔ ۱۳۲ ـ : از چه وقت حساب می‌شود مدتی که خرج سال وضع شود که خمس باید از وقت عمل یا از وقتی که آن وجه که کسب کرده به دست افتد، گاه هست که اجرت در محل می‌ماند و بعد از مدتی به دست می‌افتد.

جواب: از وقتی‌که به دست‌آید اجرت عمل تاآن وقت سال دیگر هر چه زیاده آید خمس دارد.

مسألهٔ ۱۳۳ ـ : به سادات رد مظالم می‌توان داد یا نه؟ وکفارهٔ واجبی نیز به ایشان دادن چه صورت دارد؟

جواب: رد مظالم‌را به‌ایشان می‌توان‌داد، بعضی‌متعین می‌دانند دادن به ایشان را، وکفاره نمی‌توان داد، چون از صدقات واجبه است، مگر دهنده سید باشد.

مسألهٔ ۱۳۴ ـ : از وجوه استحقاق صرف راه عتبات کردن چون است؟

جواب: خلاف است.

مسألهٔ ۱۳۵ ـ : در وجوه استحقاق فرق میان بعضی وظائف مقید به استحقاق ومیان خمس وزکوات وبعضی تصدقات واجبه هست یا نه؟

جواب: میان اینها تفاوت معلوم نیست که باشد.

مسألهٔ ۱۳۶ ـ : مردی که ازجملهٔ مستحقین وشغل ذمه به مهر دارد، آیا اگر از وجوه استحقاق زیاده از خرج سال به دست او افتد بگیرد وبه مهر زن بدهد که از قرض خلاص شود بهتر است یا رعایت حال فقراکندکه دیگری صرف خودکندکدام ترجیح دارد؟

جواب: اگر قصدش ابراء ذمهٔ خود باشد می‌تواند گرفت، والله یعلم.

مسألهٔ ۱۳۷ ـ : هرگاه در خمس باید احتیاط کرد که به تجویز فقیه جامع الشرائط داده شود، گاه باشد که طالبان علمان که دان مرتبه نباشند تکلیف نکنند به دادن خمس، وسادات عسرت تمام بکشند، واکثر مردم هم ادای خمس نکنند، آیاتجویز می‌کنید که به نیابت شما تکلیف دادن خمس از برای سادات بر مردمان بکنیم یا بگیریم وبه ایشان به‌رسانیم یا نه؟

جواب: عموماً این تجویز مشکل است، واگرجائی دست به‌فقیه نرسد وصاحب خمس به تجویز محدث صالح متدین بدهند شاید بد نباشد.

مسألهٔ ۱۳۸ ـ : طلبهٔ‌علوم‌که توانندمیان‌قدری تحصیل وکسبی یا تجارتی یا زراعتی جمع کنند بهتر است، یا از وجوه استحقاق بگیرند و در تحصیل بیشتر به‌کوشند؟ وهرگاه جماعت مذکوره از سواد اعظم نقل کرده به رساتیق روند از برای هدایت مردم، و معاش ایشان از غیر وجوه مذکوره میسر شود، لازم خواهد بود رفتن یا راجح یا برعکس؟ چون سواد اعظم مسائل مشکله درخدمت فضلا تحصیل می‌کنند و در علم نیز ترقی می‌کنند.

جواب: بسم الله الرحمن الرحیم، با قدرت برکسب اگر با طلب

علوم ضروریه جمع شود دور نیست که بهتر باشد از اخذ زکات و صدقات. واگر داند که بر تحصیل علم اوفوائد عظیمه ازنشرعلوم ودفع بدع مترتب می‌شود وبا کسب جمع نمی‌شود، اخذ صدقات بهتر خواهد بود، والله یعلم.

مسألهٔ ۱۳۹ ـ : اگر کسی‌که از ارباب استحقاق است آن قدری که در کتابها مضبوط است در نفقهٔ واجب النفقه گاه باشد زیاده بگیرند، مثلا هر عید ونوروز رخت تازه می‌خواهند، واکثر آن است که صرفه کنند وذخیره شود، بیان فرمایند که چه صورت دارد؟ باید دیگر نداد تا کهنه شود یا هر عید ونوروز می‌توان داد؟

جواب: باز به عرف واقارب بلد برمی‌گردد.

مسألهٔ ۱۴۰ ـ : هرگاه کسی از جملهٔ طلبه باشد که از صرف ونحو ومعانی‌وبیان ومنطق واصول وتفسیر وفقه وحدیث هرکدام وقوف داشته باشد تواند در همه اینها درس گفت، یا در بعضی محتاج به خواندن باشد و معاش او از وجه استحقاق باشد، آیا می‌تواند که از تفاسیر سه وچهار داشته باشد و از هر یك از علوم مذکوره کتب متعدده داشته باشد؟ چون گاهی رجوع می‌کند، و در بعضی اوقات کسی در پیش او خواهد خواند، یا آن که چون بعضی کتابهای صرف ونحو جامع‌تر است به آنها اکتفا کند، وهرگاه مباحثه ضرور شود عاریه بگیرد.

وعلی هذا القیاس مثلا از بابت کتاب بحار که کتاب استدلال وحدیث است اکتفا یا هرگاه چهار کتاب را داشته باشد به همان اکتفا کند، وآن کتب مختصره دیگر را تحصیل نکند، چون گاهی به آن محتاج خواهد شد وعمدهٔ رجوع به آن چهار کتاب است، یا آن که همهٔ این کتابها را می‌تواند داشت، چون مذاکره ومباحثهٔ

آنها بعضی اوقات ضرورش می‌شود، از هر کدام متعدد می‌تواند داشت که گاهی حاجت مؤمنان را برمی‌آورده باشد، چه در مذاکره وچه در عاریه.

وبر تقدیر احتیاط که به بعضی که اجمع وانفع باشد اکتفا باید کرد، می‌تواند بعضی از آنها را به فرزند و زن خود تملیك نماید، وهمچنین آنچه به تدریج بهم رسد تملیك می‌کند، خصوصاً در صورتی که متعدده باشد، بلکه آنچه باشد بالتمام به ایشان می‌بخشد که خود مالك چیزی نباشد تا خاطر جمع باشد در گرفتن وجوه معاش.

جواب: آنچه در تحصیل مسائل ضروریه وترویج اخبار و آثار ائمهٔ طاهرین او را ضرور باشد ظاهراً مستثنا باشد، مگر آن که به عاریه به آسانی برای او میسر شود، واگر تملیك به زن و فرزند بکند ظاهراً بدنباشد، اگرچه به‌غیرضرورت شرعیه قبول این‌امور نکردن بهتر است، والله یعلم.

مسألهٔ ۱٤۱ـ : زنی که به قدر پنج تومان یا شش تومان ملك داشته باشد، واطفال سید داشته باشد، می‌تواند از برای ایشان خمس بگیرد یا واجب است‌که از ملك‌خود به‌فروشد وصرف‌ایشان کند هرچند خود به آن نهایت احتیاج داشته باشد؟

جواب: برای ایشان ظاهراً خمس توان گرفت.

مسألهٔ ۱٤۲ـ : اگر کسی مستحق باشد که از وجوه استحقاق به‌سهولت‌معاش‌اومی‌رسیده‌باشد، وخفتی‌وذلتی‌نسبت‌به‌ایشان‌واقع نمی‌شده باشد، به آن اکتفا کند بهتر است یا تلاش جوائز ظلمه و وظائف حکام کند؟ چون اینها گاه باشد به عنوان عطیه به‌دهند و از وجوه استحقاق خلاص شود.

جواب: ظاهراً اولی باشد اگر به استحقاق موصوف باشد.

مسألة ۱٤۳ـ : ارباب استحقـــاق می‌توانند ظروف و فـــروش متعدده داشت، گاه‌باشدکه درعرض‌سال سه چهار نوبت چنددست رخت‌خواب به واسطهٔ مهمان احتیاج خـــواهد داشت، آیـــا از خود ذخیره کند که در آن وقت خجالت مردم نکشد و تصدیع به کسی ندهد یا نه؟

جواب: به قدر عادت امثال چنانچه مذکور شد.

مسألة ۱٤٤ـ : کسی‌که مستحق است ومی‌باید زیاده برمؤونت سال نگیرد سه چهار قبا دارد که دو سه سال اکتفا می‌تواند کرد، و بر این قیاس پوستین و بعضی اسباب ضروری.

جواب: مثل‌سابق‌است، واحتیاط درجمیع‌بهتراست، والله‌یعلم.

مسألة ۱٤۵ـ : کسی که استطاعت حج از راه بیابان نداشته باشد اما استطاعت راه دریا داشته باشد، چنانچه مشهور است‌که ده دوازده تومان اوساط مردمان را بیشتر خرج نمی‌شود آیا حج واجب است یا نه؟

جواب: چنانچه در دریا خوف غالب نباشد و فی‌الجمله مضبوط باشد اخراجات واجب است رفتن، وچنین شخصی مظنون او باشد که مال او بعد آذوقهٔ مال عیال وفا به اخراجات او می‌کنند.

مسألة ۱٤٦ـ : کسی‌که در حین صغر سن میراثی به‌اومی‌رسد که مستطیع شده و در حین بلوغ در دست وصی بوده به تدریج به او می‌داده، وظن غالب داشته کـــه جمیع را به یك مرتبـــه بـــه او نمی‌دهند مگر به عنف وتعدی، واحتمال داشته که با وجودخشونت نیز ندهد، آیا بر چنین شخصی حج واجب شده یا نه؟

جواب: آن کس بهتر می‌داند چنان که ظن غالب بوده که بدون

مرتکب شدن نامشروع گرفتن ممکن نبوده و در وقت اختیار وجه استطاعت برطرف شده واجب نخواهد بود.

باب ششم
درامر به‌معروف ونهی ازمنکر وصلهٔ ارحام
ومواضع وجوب این دو

مسألهٔ ۱۴۷ـ : هرگاه زوجهٔ شخصی نماز نکند یا غلام یا کنیز یا نوکر یا غیر ایشان که ممکن باشد امر به‌معروف ونهی‌ازمنکر، تا چه حد امر به معروف ونهی از منکر واجب است؟ و مراتب امر ونهی به چه عنوان است؟

جواب: بر زن و مملوك تا زدن تجویز شده که بسیار نباشد، بلکه زدن به سهلی باشد، اما درغیرایشان سعی نمودن بدون زدن.

مسألهٔ ۱۴۸ـ : در روی جماعت فساق خنده کردن و بشاشت نمودن و سبقت در سلام کردن چون است؟

جواب: اگر اعراض کردن ازایشان باعث‌ترك نامشروع‌ایشان شود باید کرد، واگر حسن معاشرت باعث هدایت ایشان شود شق اول بهتر خواهد بود.

مسألهٔ ۱۴۹ـ: جماعتی‌که داخل اهل‌ظلم وحکم‌اند وتارك‌جمعه و جماعت‌اند با ایشان معاشرت کردن هرگاه احتمال دارد که کلمهٔ حقی به ایشان گفته شود یا نفعی به مسلمانان رسد چون است؟ با وجود آن که حدیث واقع شده که از ایشان باید دوری کرد مگر با تقیه، و محبت ایشان داشتن چون است؟ وهرگاه به این کس احسان ومهربانی می‌کنند این کس ناچار ایشان رادوست‌می‌دارد.

جواب: اینها به قصد برمی‌گردد، و گاه باشد معاشرت واقع

شده، ومحبت ایشان از راه فسق وظلم ایشان خوب نیست، و در غیر آن معلوم نیست بد باشد.

مسألة ۱۵۰ـ : در نهی از منکر گاه باعث خبث وکسر عرض این کس شود ساقط می‌شود یا نه؟

جواب: بـه سبب خبث کـردن معلوم نیست ساقط شود، واگر هتك عرض شود شاید واجب نباشد.

مسألة ۱۵۱ـ : احادیث بسیار است که شکر نعمت مخلوق باید کرد، چنان که شکر نعمت خالق، هرگاه‌جماعت ظلمه‌وفساق به‌این کس مهربانی و رعایت کنند، نسبت به ایشان چه باید کرد.

جواب: دعای توفیق هدایتش کنند، وشاید کـه در همـان امر تواند تعریف آن کرد.

مسألة ۱۵۲ـ : نسبت به مردم ده یا ولایتی حرفی گفتن که‌اگر به کسی خاص گوئی بدش آید غیبت است یا نه؟

جواب: اگر آن شخص بدش نیاید غیبت نخواهد بود.

مسألة ۱۵۳ـ : دف بی جلاجل کـه فقها استثنا می‌کنند حرام است یانه؟ و سند صحیحی به نظر شریف رسیده؟

جواب: نقلی کرده‌اندکه درعروسی حضرت‌فاطمه علیهاالسلام چنین بود اما صحتش معلوم نیست.

مسألة ۱۵٤ـ : نوشتن زنان که مکروه است، ونهی در حدیث واقع شده از تعلیم کتابت زنان، اگر چنانچه زنی خط خوبی داشته باشد قرآن وصحیفه به‌نویسد بهتراست یاترك‌کند چون‌نهی‌دارد؟

جواب: ابتدا نهی دارد که کتابت تعلیم ایشان نکنند، اما بعد از آن که یاد گرفتند قصور ندارد وکسی خواهدبود ازبرای‌ایشان.

مسألة ۱۵۵ـ : استماع قرآن که واجب است، وقتی که کلمات

درست دریافته شود، واگر به‌محض آواز واجب نباشد گوش‌کردن در جائی که الفاظ درست شنیده می‌شده باشد، اگــر کسی بلند حرف زند یا قرائت کند نقصی دارد یا نه؟

جواب: اگرقرائت پیشنماز باشد همان‌آواز بلند راباید گوش‌داد، و در غیر این صورت وجوب معلوم نیست، وهرگاه لفظ را درست بشنود بلند حرف زدن وقــرائت بلند کــردن معلوم نیست فائده داشته باشد.

مسألهٔ ۱۵٦ـ : کسی‌که ازوجوه استحقاق‌می‌گیرد و صلهٔ‌ارحام کردن خواه مستحق باشد یا نه خوب است؟

جواب: ظاهراً بد نباشد اگر به حد اسراف نرسد، والله یعلم.

مسألهٔ ۱۵۷ ـ : در صلهٔ ارحام ضابطه به‌فرمائید، که هرگاه اقوام این کس فقرا و مساکین باشند، و از عهدهٔ همه برنتواند آمد، آیا به هر کدام قدری از مال باید داد هرچند بــه حــال موت نرسیده باشند، یا همان مهربانی ودیدنی وبشاشت به ایشان‌کافی است؟ وهرگاه از خود زیاده نداشته باشد به ایشان واجب نخواهد بود دادن؟

جواب: با عدم غنا رعایت مالی نسبت به ایشان واجب نیست، مگــر باشدت اضطرار ایشان و قدرت بــر رعایت ایشان بــه مال حلال، والله یعلم.

مسألهٔ ۱۵۸ـ : در صلهٔ رحم کسی قــائل شــده کــه از طرف خویشان سببی داخل رحم‌اند یا نه؟

جواب: به خاطر نمی‌آید؟

مسألهٔ ۱۵۹ـ : حدیث‌صلهٔ‌رحم که تا چهل پشت داخل رحم‌اند نزد شما معتبر است یا نه؟ وبر تقدیر اعتبار اکثر مردم‌که رعایت

دو پشت و سه پشت نمی‌کنند فاسق‌اند یا نه؟ واقل مسمای صلهٔ ارحام که این کس قاطع رحم نباشد به‌فرمائید؟

جواب: صلهٔ رحم بــه عرف برمی‌گــردد، وحسن خلــق وحسن معاشرت و دیدن و ملاطفت کردن و احسان مال با توسعه به قدر متعارف مطلوب است، وقدر واجبش را تعیین کردن مشکل است، والله تعالی یعلم.

باب هفتم

در معاملات وآنچه مناسب این باب است

مسألهٔ ۱۶۰ــ : متعارف ومشهور که تجار قدر اجناس می‌دهند و اصل مایهٔ او را می‌گویند، چنین قرار می‌شود میان ایشان مثلا که چنانچه چهار ماه دیگر قیمت بدهی دوازده تومان بدهی، چنین بیع و شرا و شرطی جائز است؟ و آن بیع لازم است یا نه؟ و دادن چنین جنسی و قیمتی از مشتری طلبیدن مشروع است؟

جواب: چنین شرطی جائز نیست، وبیع و شرا جائز نیست، و جنسی به چنین وجهی دادن وقیمت طلبیدن دغدغه دارد.

مسألهٔ ۱۶۱ــ : شرطی که در ضمن عقد لازم کرده می‌شود، آیا آن شرط لازم می‌شود یا نه؟

جواب: مشهور این است که می‌شود، وخالی از قــوتی نیست، اگرچه لزوم مشکل است.

مسألهٔ ۱۶۲ــ : به جهت خواندن قرآن چیزی می‌توان گرفت یــا نه؟

جواب: حکم به تحریم کردن مشکل است، و اگــر بدون شرط

خواندن و تعلیم کردن بدهند حلال است، واگـر بـا شرط باشد احوط اجتناب است.

مسألهٔ ۱۶۳ـ : در بعضی مواضع پنبه دانه یا کنجد یا غیر آن می‌دهند و روغن می‌گیرند، مثلا ده من یا نه من می‌دهند و یك من روغن می‌گیرند، وهمچنین هرگاه باغهای انگور را خرص می‌کنند به دهقان می‌گذارند و صد من انگور را بـه بیست من یـا بیشتر دوشاب و مویز می‌گیرند اینها دغدغه دارد یا نه؟

جواب: در اینها همه دغدغه می‌کنم، یا زیادتی را بـه عنوان جعاله به آن طرف کم واگذارند، یا جنس زیاده را به‌او به‌فروشند و در ذمهٔ او جنس کم را از او به‌خرند.

مسألهٔ ۱۶۴ـ : خبیث به اعتقاد شما چه نوع چیز است؟

جواب: هر چیز که شارع حرام کرده، بدون این چیز دیگری را خبیث نمی‌فهمیم.

مسألهٔ ۱۶۵ـ : آب رودخانه و چشمه را به محض داخل کردن به نهر خاص اعلا فالاعلا ملك آن جماعت می‌شود یا نـه؟ وباز در آن رعایت اعلا فالاعلا بایدنمود یاکل به‌قدری‌که اخراجات‌کشیدن کندن نهر وغیره کشیده‌اند شراکت دارند؟

جواب: به تبعیت مالك شدن نهر مالك شدن آب را نیز به قدر شراکت مالك می‌شوند، والاعلا فالاعلا در نهر صورت ندارد.

مسألهٔ ۱۶۶ـ : اراضی که در بیابانها و کوه‌ها هست تصرف واجباً که سبب ملك می‌شود به چه نحو است؟

جواب: هرگاه شخصی ازالهٔ اسباب موانع نماید تاآثار اوباقی است و قابلیت زراعت دارد ملك او است، وبعد از برطرف شدن قابلیت زراعت حکم به ملکیت آن نمی‌توان کرد.

مسألة ۱۶۷ـ : هرگاه کسی در ملك مشتری مشاع بدون اذن شرکا باغی به‌سازد، و چون اشجارها به بار رسد شرکا یا بعضی از آنها گویند که رسد مرا از باغ بده، و صاحب باغ گوید به قدر رسد خود از زمین غیر باغ بگیر که بهتر از زمین باغ باشد، یا قیمت زمین باغ را به قدر رسد زیاده ارزش بگیر، آیا آن شریك می‌تواند گفت که رسد خود را از هر جزئی از اجزای باغ از زمین اشجار میوه می‌خواهم یا میوه و درختهای خود را بکن و زمین مرا واگذار.

جواب: موافق مشهور حکم غاصب دارد، و شرکا می‌توانند گفت حکم ازالهٔ اشجار واعیان آن کرد. واگر زمین باشد که مساوی الاجزاء وقابل قسمت اجباری باشد، شاید توان گفت که الحال قسمت کنید، وبعد از قرعه آنچه به قسمت او بیفتد ازاله نتوان کرد.

مسألة ۱۶۸ـ : متعارف‌است‌که ملکی که مشاع است میان چند برادر مثلا، بعضی از آنها درختی می‌کارد وباقی نیز مطلع‌اند، و در آن وقت مذکور نمی‌شود که به جهت خود کاشته یا به جهت جمیع، و آخر میان ایشان یاورثهٔ ایشان نزاع واقع می‌شود، در چنین صورتی حکم چیست؟

جواب: آن شخص که کاشته است درخت را درخت‌مال او است، کسانی که دعوی می‌کنندکه مانیز شریکیم باید ثابت کنندشراکت خود را، ومی‌رسد ایشان را که صاحب درخت یا ورثهٔ ایشان را قسم دهند که به قصد شراکت نکاشته، واکثر شرکا مدعی باشند که اذن نداده‌اند، وبنابر اذن اگر خواهند درخت را از ملك مشاع به‌کنند باید تفاوت قیمت آن را افتاده و صحیح بدهند.

مسألهٔ ۱۶۹ـ : هرگاه املاك واجناس و دکاکین وآسیا و نقد وغیره از کسی بماند، وبعضی وارثها راضی به قسمت هستند، و بعضی راضی نیستند، آیا شرعاً به جبر قسمت می‌توان‌کرد؟ وآنچه مساوی باشد قیمت آنها‌که احتیاج به‌تفاوت‌قیمت نقددادن نباشد.

جواب: مشهور و اقوا این است که جبراً قسمت می‌توان کرد اینها را.

مسألهٔ ۱۷۰ـ : هرگاه شخصی مثلا یك جریب زمین بـه کسی فروخت، و بعـد از مدت چند سال که آن زمین را پیمودنـد زیاده باشد، آن شخص وارث او از مشتری می‌تواند آن‌زیادتی را گرفت یـا نه؟

جواب: می‌تواند گرفت.

مسألهٔ ۱۷۱ـ : هرگاه کسی مدتی ملکی تصرف داشته باشد، و کسی ادعای ملکیت او کند صورتی دارد که منکر متصرف را باید وجه انتقال نمود یا همان محض بینه و قسم است؟

جواب: چنین احکام تعلق به حاکم شرع دارد، ومسأله در غایت اشکال است، صاحب حکم حکم را خواهد دانست.

مسألهٔ ۱۷۲ـ : هرگاه کسی مثلا طاحونه داشته باشد و به اذن صاحب آب ساخته است ومدتی دائر بوده، آیا صاحب آب می‌تواند آب خود را بـه نهری دیگـر بیندازد و طاحونهٔ او را معطل کند، هرچند نقصان بسیار به هر دو طرف رسد؟

جواب: اگر به عنوان مصالحه یا وجه دیگر از وجوه ملزمه تا بر صاحب نهر لازم نشده باشد می‌تواند تغییر داد، اولی و احوط آن است که ضرر به برادر مؤمن نرساند، والله یعلم.

مسألهٔ ۱۷۳ـ : هرگاه کسی راضی شده باشد که بر باغچهٔ او

نهر آبی بگذرد، ومدتی باشدکه جریان داشته باشد، صاحب باغچه می‌تواند مانع شود که بر جائی دیگر جاری کند یا برعکس یا هیچ کدام اختیار ندارند؟

جواب: حکمش همان است که مذکور شد.

مسألهٔ ۱۷۴ـ : هرگاه همسایه رخصت کرده باشد که ناودان همسایهٔ او از بام‌خانهٔ او جاری شود، بعد ازچندگاه می‌تواند مانع شد که آب از این جا نگذرد هرچند که صاحب ناودان متضرر باشد یا نه؟

جواب: بسم‌الله الرحمن الرحیم اگر به محض رخصت باشد و به مصالحه یا التزام بر او لازم نشده باشد منع می‌توان‌کرد، اما سنت است‌که حق همسایه را رعایت باید کرده مانع شود، والله یعلم.

مسألهٔ ۱۷۵ـ : کسی چنانچه ازکسی طلبی داشته باشد، و در دادن تعلل نماید، واگرچه نقد ندارد اما املاك دارد یا وجهی‌دیگر دارد، اما چون به‌قیمتی‌که او درنظر دارد نمی‌خرند و نمی‌فروشد ودین خود را ادا نمی‌کند، به حاکمان این زمان عرض کردن جائز است یا نه؟ خصوصاً حاکمی که اغلبی از احوالش اغلبی نیست‌که به‌شرع رجوع می‌کند، وتحاکم‌به‌ایشان تحاکم‌به‌طاغوت است یانه؟

جواب: حکم کردن به حاکم جائر مشکل است، مگر بعد از آن که درحضور حاکم شرع ثابت شود، چنان که صاحب دین داند که ضرر مالی و بدنی به آن شخص نخواهد رسید، و متحمل خدمتانه واخراجات نشود، شاید در چنین صورتی عرض توان کرد.

مسألهٔ ۱۷۶ـ : کسی که قرض دارد و صاحب طلب می‌خواهد، و آن شخص املاك یا اجناس دارد و به قیمت وقت متعارف نمی‌خرند، اما اگر از آن قیمت وقت ارزان‌تر بدهد می‌خرند، تا

چه حد به نقصان باید فروخت؟ و حدی هست که معذور باشد به اعتبار ضرر؟

جواب: چنانچه صاحب دین را التماس کرد که راضی شود که صبر نمی‌کند به هر قیمت که می‌خرند باید فروخت و قرض را باید داد.

مسألهٔ ۱۷۷ـ : متعارف چنین شده که اجناسی می‌خرند مثلاکه قیمت آن را در عرض سه ماه بدهند، یا قرضی که مدت معین‌ندارد وصاحب دین طلب می‌نماید، و آن شخص قدری دارد اما می‌خواهد که به طلب‌کاری دیگر بدهد، یا به سبب اخراجات یومیه یا متاع ارزانی می‌خواهد بخرد، می‌گوید ندارم برو وقتی دیگر بیا، جائز است یا نه؟

جواب: وقتی که بگوید ندارم هم دروغ گفته و هم تعطیل حق مؤمن کرده، و اگر بگوید برو وقتی دیگر بیا نیز تعطیل حق مؤمن کرده مگر طلب‌کار بسیار داشته باشد تقسیم نماید.

مسألهٔ ۱۷۸ـ : ادای دین‌صاحب دین بی‌چیز بروارثانش هرگاه مال داشته باشند لازم است یا نه؟

جواب: مشهور این است که لازم نیست.

مسألهٔ ۱۷۹ـ : شخصی مشغول‌الذمهٔ به‌حق‌کسی باشد وصاحب حق فوت شده باشد، ورثهٔ صاحب حق یا قرض‌دار بر سبیل صلح یا هبه یا ابراء، بریءالذمه نماید، ذمهٔ آن شخص مطلقا بری می‌شود یا نه؟ وهمچنین عرضی.

جواب: حق عرضی اگرصاحب‌حق نباشد برای اودعا واستغفار باید کرد، ومعلوم نیست استرضای ورثه نفعی داشته باشد، واگر حق مالی باشد ورثه به طیب خاطر یا ابراء او نماید خوب است، یا آن که‌اعلام نماید که این مقدار از مورث شما نزد من است، و

ایشان دانسته صلح کنند، واگر به ضرورت صلح کنند رفع نزاع اخروی نمی‌شود، والله یعلم.

مسألهٔ ۱۸۰ــ : بیع شرط که صیغهٔ فارسی بگویند هم در بیع و هم در اجاره، و همچنین در رهن که بعد از صیغه باز مرتهن از راهن مرهون را دو سالــه و سه ساله بــه بیست سی دینــار اجاره می‌کند حاصل مرهون بر مرتهن به این طریق حلال است بی‌خلاف یا نه؟ وبعضی از مستاجرین در بیع و شرط دغدغه داشته‌اند از چه راه است؟

جواب: ظاهراً صیغهٔ فارسی کافی باشد، و اگر بدون ضرورت اکتفا به آن نکنند احــوط است، و بــا رعــایت شرائط صورت می‌یابد هر چند از ثواب قرض الحسنه محروم می‌گردد.

مسألهٔ ۱۸۱ــ : جماعتی که حیلهٔ شرعی می‌کنند، و مثلاجنسی که به یك شاهی ارزنده است به پنج هزار دینــار، یــا یك تومان می‌دهند و به آن جنس یازده تومان یا دوازده تومان حساب‌می‌کنند صورت شرعی دارد؟ بنا برآن‌که فقها نقل‌کرده‌اند یا نه؟ برتقدیر صحت از صریح روایات ظاهر می‌شود ایــن حکم؟ واگر برعکس کسی که قرض کننده است جنسی داشته باشد از آن بسیار ارزان گرفتن وقرض به او دادن چه صورت دارد؟

جواب: اکثر این صور در احادیث تجویز آنها وارد شده، اما ازثواب قرض‌الحسنه و احسان به بــرادر مؤمن محــروم می‌گردد، والله یعلم.

مسألهٔ ۱۸۲ــ : در نمازی که به نیابت میت می‌کنند به اجاره کردن وصیغه گفتن جائز است؟ وترتیب درنمازنیابت شرط‌است؟ چنان که چند نفر می‌کرده باشند به نوبت یا بــه اتفاق هم بکنند

می‌تواند کرد؟

جواب: به عنوان تبرع چیزی دادن و ایشان نیز تبرع نماز بجای آوردن احوط است، مگر آن که موصی وصیت به استجاره کند، ظاهر این است که استیجار جائز باشد و ترتیب شرط نیست به اتفاق یك‌دیگر توانند کرد.

مسألة ۱۸۳ـ : متعارف است که گوسفندی به اجاره می‌دهندکه باز به‌همان سن بگیرند، وحاصل آن را سال به سال به مبلغ معین به اجاره می‌دهند، مشروع است یا نه؟

جواب: چنین اجاره صورت ندارد، و در اجاره شرط است که ملك موجود مال موجر باشد، واگر به‌میرد یا تلف شود ازمال‌کسی است که به اجاره داده. اگر خواهد به عنوان مشروع صورت داده شود، باید گوسفندان را به آن‌شخص که‌به‌اجاره می‌دهد به‌فروشد به مبلغ معین، واز مشتری به همان قیمت به عنوان سلف در ذمه به همان عدد گوسفند به همان‌وصف بخرد که ده سال یا نه سال دیگر تقسیم نماید، یا در ضمن بیع ثانی شرط کند که هر سال نیز فلان مقدار یا مبلغ نیز به مشتری بدهد، یا بعد از بیع ثانی گوسفندی که در ذمهٔ او هست هر سال به مبلغ معین به اجاره بدهد.

مسألة ۱۸٤ـ : در بعضی جاها متعارف است که ملکی را گرو شخصی به مبلغ معین که دو حاصل یا زیاده یا کم صاحب آن مبلغ از آن زمین بـردارد، و در کاغذ و سند می‌نویسند کـه بـه علت اخراجات دیوانی حاصل دراین مدت تعلق به‌مرتهن‌دارد، گاه باشد که بعد از آن مدت چند سال دیگـر آن شخص یا ورثـهٔ آن ملك را متصرف‌اند و حاصل برمی‌دارند، موافق شرع چه حکم دارد؟

جواب: بنا بر فرض مذکور اجرت المثل ومالکانهٔ آن ملك مال

صاحب آن ملك است، وحاصل سنوات را می‌رسد که از مرتهن بگیرند، مگر آن که شرعاً صورتی داده باشد، مثل آن که ملك‌راهن را به‌صاحب زرکه مرتهن است به‌قلیلی اجاره بدهند، واو را نیز وکیل در تجدید اجاره به قدر مذکور کنند مادامی که مشغول‌الذمهٔ حق او باشد، و صیغهٔ اجاره به قانون شرع گفته باشد، مثل این که صاحب زمین بگوید که این ملك را به تو اجاره دادم مثلا در مدت دو سال به مبلغ یك شاهی، صاحب زر بگوید که قبول اجاره کردم به مبلغ مذکور.

مسألهٔ ۱۸۵ـ : هرگاه کتابی خریده باشم، و از بعضی‌علامات مظنهٔ این شود که وقف باشد، و صاحبش می‌گوید که وقف نیست، و شخصی می‌گوید که من از قدر قیمت کمتر به شما می‌دهم وکتاب را وقف می‌کنم، و اگر علم به وقفیت بهم رسد و صاحبش بی‌پروا باشد وقیمت را هم نمی‌دهد چه باید کرد؟

جواب: تا علم یقینی حاصل نشود به وقفیت قصور ندارد، و اگر وقفیت ثابت شود قیمت از دیگری گرفته صورت ندارد، ودر صورت علم به فقیه باید داد تا ضبط کند.

مسألهٔ ۱۸٦ـ : هرگاه کسی وصیت کرده باشد که کتابهای حدیث را وقف کنند، و کتابهای مقدمات را به‌فروشند و کتاب حدیث بگیرند و وقف کنند. و بعضی از اجزای حدیث باشد که صرفه نداشته باشد تمام کردن، آیا می‌توان فروخت عوض کتاب درست گرفت که وقف شود چون صرفه در این است؟

جواب: هرگاه وصیت کرده باشد که حدیث را وقف کند تغییر دادن آن مشکل است، همان اجزا را وقف کنند

باب هشتم
در نذر و هبه و کفاره

مسألهٔ ۱۸۷ـ : کسی که نذر کند و چنین بگوید که نذرکردم که اگر بیمارم به شود هزار دینار به مستحقین بدهم، آیا به چنین صیغه گفتنی لازم می‌شود یا نه؟ بلکـه بایـد قید مضمون لله علي باید شود، و بر فرضی که به چنان صیغه نذر حضرت امام رضا علیه السلام بکنند باید داد؟ واگر نذر کنند که در ضریح مبارك بیندازد به سادات و خدمه یا طالب علم مستحق می‌توان داد یا نه؟

جواب: به چنین صیغه گفتن لازم نمی‌شود، مگر آن که نام‌خدا را ببرد که به خدا نذر کردم یا عهد کردم لازم می‌شود، وباید که بدون وجهی که نذر کرده ومصرفی که تعیین کـرده برساند، مثلا هرگاه نذر کند به ضریح بیندازد باید به نذر وفا کند.

مسألهٔ ۱۸۸ ـ : اگر ملك به ولایت دیگر باشد آیا بـدون رفتن موهب از برای تصرف موهب یا وکیل‌آن به محض مدتی‌که فاصله شود که توان به آن ولایت رسید کافی است یا نه؟

جواب: تا به قبض نگیرد صورت ندارد، وآن‌مدت فایده ندارد.

مسألهٔ ۱۸۹ ـ : عهد هـم از بابت نذر هرگاه به فارسی صیغه گفته شود و اسم خدا برده شود احتیاط باید کرد یا تفاوتی دارد؟

جواب: ظاهراً اگر اسم خـدای عزوجل را مذکور سازد وبـه صورت نذرواقع شودلازم می‌شود باتحقق باقی شرائط، والله یعلم.

مسألهٔ ۱۹۰ ـ : کفارهٔ وطی کردن زن در حیض واجب است یا سنت است؟

جواب: فعل حرام است، اما کفاره دادن ظاهراین است‌که سنت باشد، واحتیاط این است که ترك نشود.

مسألهٔ ۱۹۱ ـ : اطعام شصت مسکین را اگر به تفریق ضیافت کند جائز است یا نه؟ ویك مسکین را مکرر اطعام کنـد در کفاره محسوب می‌شود یا نه؟ وقدر اطعام چه مقدار است؟

جواب: تفریق جائز است، ویك مسکین را مکرر اطعام کند و بر یك کفاره جائز نیست مگر این کـه مسکین یافت نشود، وچنان که اطعام کند به قدر آن‌که میسر شود. واگر به ایشان دهد احتیاط آن است که دو مد کـه نیم من تبریز است اندك زیاده بدهد با نان خورش چنانچه وسعت داشته باشد والا یك مد بدهد.

مسألهٔ ۱۹۲ ـ : در اطعام کفاره به سادات می‌توان داد یا نه؟

جواب: تصـدقات واجبی به سادات نمی‌تـوان داد مگر آن که صاحب کفاره سید باشد.

باب نهـم
در نکاح ورضاع وعده وآنچه مناسب این باب است

مسألهٔ ۱۹۳ ـ : باکرهٔ بالغـهٔ رشیده در صحت عقـد رضای او کافی‌است یارضای پدروجد پدری‌بنابر‌تشریك یااستقلال‌می‌باید؟

جواب: اقوا این است که رضای دختر کافـی است، واحتیاط این است که به رضای پدر یا جد پدری نیز واقع شود، وبر فرض اختلاف پدر و جد مقدم است.

مسألهٔ ۱۹۴ ـ : کسی که خواجه یا عنین باشد که جماع نتوان کرد، آیا متعه از برای او ثواب دارد یا نه؟ وبعد از قرب عده دارد یا نه؟

جواب: مشخص نیست، واگرقصدمتابعت‌سنت‌کندشاید بی‌اجر نباشد، ومشهور این است که بدون دخـول عدهٔ واجب نیست، و بعضی خلوت را کافی می‌دانند.

مسألهٔ ۱۹۵ ـ : زنانی که مظنون است که عده نمی‌دارند آیا متعه کردن ایشان چه صورت دارد؟

جواب: هرگاه معلوم نباشد که از مشهورات به زنایند ظاهراً توان، وهمین که علم هیچ طرف ندارد که عده داشتن و نه عده نداشتن دور نیست که ثواب داشته باشد.

مسألهٔ ۱۹۶ ـ : دو کس به هم لواط کرده باشند اولاد خود را به هم تزویج توانند کرد یا نه؟ و در این باب فرقی میان واطی و موطو هست یا نه؟

جواب: ظاهراً در اولاد قول به حرمت شده باشد، و روایتی به نظر نرسیده، والله یعلم.

مسألهٔ ۱۹۷ـ : اگر خواستگاری متعارف به غیرعربی وفارسی واقع شده باشد و از ایشان اولاد به هم رسیده باشد چه حکم دارد؟

جواب: اگر عالم به تحریم باشد اولاد ایشان اولاد زنا است، واگر شبهه شده باشد برایشان اولاد شبهه خواهدبود وحکم‌صحیح خواهند داشت، والله یعلم.

مسألهٔ ۱۹۸ ـ : اگر مادر شخصی فرزند پسرش را شیر دهد، مادر آن طفل بر پدرش حرام می‌شود یا نه؟

جواب: اگرمادرمرضعهٔ آن‌طفل باشد مادرمرتضع حرام می‌شود بر پدرش، واگر مادر مرضعه باشد احوط این است که شیر ندهد، واگر داده احوط آن است که طلاق داده شود.

مسألهٔ ۱۹۹ ـ : هرگاه کسی دو زن داشته باشد یکی از آن دوتا می‌توانند طفل دیگری را شیر داد یا نه؟

جواب: می‌توانند شیر داد.

مسألهٔ ۲۰۰ ـ : دو زن سیده در خانهٔ یك عامی حرام است یا مکروه؟ بنابر آن حدیث که آن معنی به حضرت فاطمه علیها‌السلام

می‌رسد و بر او شاق است؟

جواب: به محض همین یك حدیث حکم بـه حرمت مشکل است اگر کسی نکند بهتر است.

مسألهٔ ٢٠١ ـ : می‌تواند زنـی همشیره یا برادر خود را شیر دهد یا نه؟

جواب: ظاهراً تواند، ومیر محمد باقر مضایقه داشت که آن زن به منزلهٔ مادر طفل می‌شود و بر شوهرش حرام می‌شود، اما مشخص نیست.

مسألهٔ ٢٠٢ ـ : اگر کسی خود سعی کرده باشه وحروف را از مخارج ادا نمی‌تواند کـرد، واجب است کـه در صیغه گفتن نکاح دیگری را وکیل کند یا نه؟

جواب: معلوم نیست واجب باشد وکیل کردن.

مسألهٔ ٢٠٣ ـ : هرگاه شخصی با پسری لواط کرده باشد، اما شك در ایقاب نیز داشته باشد، وجاهل مسأله بوده کـه در صورت ایقاب همشیرهٔآن پسر براوحرام می‌شود، وهمشیرهٔ اورا خواسته، بعد از آن ظن در ایقاب بهم رسانیده آیا تفریق واجب است یا نه؟

جواب: در صورت شك وجوب تفریق معلـوم نیست، و در ظن احتیاط در تفریق است، وگاه باشد که بعضی مردم علم دارنـد و ظن می‌نامند چون فرق میان آنها نکرده‌اند.

مسألهٔ ٢٠٤ ـ : زن یائسه عده دارد یا نه؟ وحد یأس زنان چند سال است؟

جواب: در قرشیه که سیده باشد شصت سال است ودرغیرایشان پنجاه سال است

مسألهٔ ٢٠٥ ـ : زوجهٔ مطلقه که قبل از دخول طلاق واقع شود که عده نداردونصف مهر راباید بگیرد دخولدرفرج‌است یامطلقاً؟

جواب: دخول در دبـر یا تفخیذ یا خلوت باعث عده و تمام مهر می‌شود.

مسألهٔ ۲۰۶ ـ : عده مطلقه چند است، وعدهٔ وفات چند، وعدهٔ کنیز محلله چند یا استبراء کنیز، وآن که عده ندارد کدام است؟

جواب: صغیره یا یائسه وزوجـهٔ غیر مدخوله عده ندارد، و مطلقه که غیر اینها باشد آن است که در طهـر غیر مواقعه طلاق واقع شود سه طهر است، که بعد از طلاق دو حیض بیند اول حیض سوم، اگر طلاق در آخر طهر واقع شده باشد، وبعد از طلاق قدری پاك باشد از حیض، والا اول طهر چهارم.

واگر حیض نمی‌دیده باشد، عدهٔ آن سه ماه است، اگردرسه ماه یك‌حیض به‌بیند عده‌اش تمام‌شده، واگردرسه ماه حیض‌به‌بیند یك سال است. و عدهٔ مطلقهٔ حامله وضع حمل است، اگـر حمل زودتر از عدهٔ مذکوره شود.

وعدهٔ وفات چهار ماه وده روز است واگرحامله‌باشد وضع‌حمل و چهار ماه و ده روز هرکـدام دیرتر شود. وعدهٔ طلاق از حیـن طلاق است. وعدهٔ وفات از وقت رسیدن خبر فـوت. وعدهٔ کنیز از طلاق دو طهر است، واگر حیض به‌بیند چهل‌وپنج روز عدهٔ وفات چهار ماه وده روز ومثل عدهٔ کنیز است عدهٔ متعه.

مسألهٔ ۲۰۷ ـ : جدهٔ پدری طفـل پسر شیر دهـد شما دغدغه می‌فرمائید، واگر داده شود احتیاط طلاق داده شود؟

جواب: بلی طلاق گفته شود.

مسألهٔ ۲۰۸ ـ : عمهٔ برادرزادهٔخود راوخواهرکه‌خواهرزاده‌ای را شیر دهد بی‌خلاف یا نه؟

جواب: قول به منع هست اما که می‌تواند داد.

مسألۀ ۲۰۹ ـ : طفل از جانب پـدر تنها یتیم می‌شود یا از هر دو طرف؟

جواب: از طرف پدر تنها.

مسألۀ ۲۱۰ ـ : کسی که زن سیده بخواهد بـه حضرت فاطمه علیها السلام محرم می‌شود از هر فرق سادات باشد یا نسبت به تعصیب، واگر زن سیده وقرشیه در خانۀ یك کس باشد در آن حدیث نهی از جمع دو شده داخل خواهد بود یا نه؟

جواب: اگر از اولاد فاطمه علیها السلام باشد زوجۀ او محرم می‌شود خواه از جانب مادر وخواه ازجانب پدر، وظاهراً که قرشیه که از اولاد آن حضرت باشد در آن حدیث داخل است، والله یعلم.

مسألۀ ۲۱۱ ـ : هرگاه دختری را که صغیر است، ولی آن دختر به کسی صیغۀ عقد منقطع بخواند، آیا محـرم می‌شود؟ ودیدن او مادر آن دختر را خوب است یا نه؟ واگر عقد فضولی باشد وهر دو طرف صغیر باشد که غیر ولی عقد کند حکم اول خواهد داشت یا نه؟

جواب: اگر ولی عقد کند ظاهراً محرم شود، و در فضولی بدون تجویز بعد از بلوغ معلوم نیست که اثری مترتب شود، والله یعلم.

مسألۀ ۲۱۲ ـ : اگر کسی مادر دختری را صیغۀ متعه بخواند با وجودی که دختر حرام مؤبد شده، بدون دخول به مادر دختر به آن مرد حرام می‌شود یا نه؟

جواب: حرام نمی‌شود بدون دخول ومحرم نیز نمی‌شود.

مسألۀ ۲۱۳ ـ : هرگاه کسی کنیزی را از مال حرام می‌خرد و وطی کند فرزند او چه صورت دارد؟

جواب: اگر جاهل به مسأله بوده فرزند شبهه خواهـد بود، و

اگر صاحب زر تجویز بیع کند کنیز مال اواست، اگر راضی نشود بیع‌فاسد است، واگر بعد از آن‌که علم بهم رساندوطی‌کند وفرزند بهم رسدحرام‌زاده خواهد بود، واگرصاحب زر را راضی‌کند مباح وحلال خواهد شد.

مسألۀ ۲۱٤ ـ : کسی زنی را به پسر صغیر خود عقد منقطع کند وبعد ازانقضای مدت آن زن را دیگری بخواهد آیا محرم پدر پسر می‌شود آن زن یا نه؟

جواب: ظاهراً محرم می‌شود در این صورت.

مسألۀ ۲۱۵ ـ : صاحب زن متعدده تقسیم لیالی چگونه بر او لازم خواهد بود؟

جواب: بسم الله الرحمن الرحیم کسی که کمتر از چهار زن داشته باشد زیاده از حصه را نزد هر یك از آن زنان که خواهد می‌تواند خوابید، واحوط آن است‌که در شب نوبۀ زن به جای‌دیگر نرود مگر برای نماز جماعت در مسجد، یا عیادت زنی که بیمار باشد، یا قدری متعارف نشستن بامهمانان وامثال‌آنها، وظاهراًدر قیلوله نزدصاحب نوبه بودن بر سبیل فضل واستحباب باشد، ولیکن احتیاط است که چنین کند، مگر آن که مشغول زیارت وعبادات و قضای حوائج مؤمنان وطلب علم ودرس گفتن وامثال اینها ازامور خیر بوده باشد. واگر صاحب نوبه مرخص سازد به خانۀ دیگری می‌تواند بخشید، ورضای ظاهری کافی است، والله یعلم.

مسألۀ ۲۱٦ ـ : عورت زن نسبت به محارم قبل ودبر است یا از سره تا رکبه؟

جواب: ظاهراً خصوص عورتین است، واجتناب از نظر مابین

سره ورکبه احوط است، والله یعلم.

مسألۀ ۲۱۷ ـ : نظر کردن به زنان اهل ذمه ازبابت زنان یهود و ارمنی نقصی دارد یا نه، وهمچنین زنان ده‌ها ومزرعه‌ها.

جواب: اکثرقائل شده‌اند که جائز است کــه به زنان اهل ذمه نظر کنند، وزنان دهات هم هرگاه پروا نکنند، واگر ایشان را منع کنند برطرف نکنند جمعی رخصت‌کرده‌اند اما به غیر شهوت باشد، و احتیاط این است که به غیر روی ودست نگاه نکنند.

مسألۀ ۲۱۸ ـ : بعضی عوام‌که شبهه می‌کنندکه حضرت فاطمه علیها السلام از خانه بیرون آمد و به مسجد داخل شد وحرف زد به جماعت اجنبی وظاهر می‌شودکه درحجاب نمی‌شد ازبعضی صحابه وخدام جواب چیست؟

جواب: اعصار مختلف‌است وابتداهای اسلام‌چندین تستر عرف نبوده، وبعد از آیه حجاب اندك اندك به این مرتبه رسید، ومنکر اینها نمی‌توان شد چون متواتر است.

مسألۀ ۲۱۹ ـ : زنان را از راه دور بــدون کجاوه بر چاروا سوار کردن وبه زیارت ائمه علیهم‌السلام بردن چون‌است؟ نامحرم گاه حرف ایشان را می‌شنود وایشان را شاید به‌بینند، زیارت سنت است یا نه؟

جواب: ظاهراً خوب است اگر خوف هتك عرض نباشد.

باب دهــم

در بعض وجوه محرمه وبیان بعضی اسباب ملاهی

مسألۀ ۲۲۰ـ : وظیفــۀ طالب علم از وجــوه سرگله وابریشم وغیر آن چون است؟

جواب: اینها صورت شرعی ندارد.

مسألة ۲۲۱ـ : مال وجهات را که حکام می‌گیرند بعداز گرفتن ایشان بر غیر ایشان حلال است هرچند صاحبش را دانیم؟ و عشر گندم دیلجه همین حکم دارد یا نه؟

جواب: از احادیث ظاهر می‌شود که هرگاه ایشان خود بگیرند وحواله نکنند که این کس خود بگیرد، بعد از گرفتن ایشان مباح است، هرچند صاحبش معلوم باشد، و عشر هم ظاهراً همین حکم دارد.

مسألة ۲۲۲ـ : هرگاه دو نفر عالم باشند ویکی را گوئیم اعلم است از دیگری این غیبت خواهد بود یا نه؟

جواب: معلوم نیست که این بیان واقع است که گفته.

مسألة ۲۲۳ـ : موشك اندازی چه صورت دارد؟ داخل آلات لهو است یا نه؟

جواب: احتمال اسراف دارد.

مسألة ٢٢٤ـ : شبها که این‌کس می‌خوابدچراغ روشن‌گذاشتن که وقتی بیدار شود روشن باشد، و شاید کـــه هم خوابش طولانی شود، اسراف است یا نه هرچند که ارباب استحقاق باشد؟

جواب: اگرقصدصحیحی داشته‌باشد معلوم‌نیست‌اسراف باشد.

مسألة ۲۲۵ـ : زراعت قبرستان کردن بعد از آن که اکثر آن مندرس شده باشد و از بعضی شاید اندك علامتی باشد چون‌است؟ وهمچنین سنگی که بر سر قبری اندازند بعد از مدتی که قبر پیدا نیست ورثهٔ آن سنگ را برسر قبری دیگر می‌توانند گذاشت یانه؟ ومالك آن سنگ کیست بعد از مدتی که قبر مندرس شود؟

جواب: احوط آن است‌که تاا‌ثری از بعضی قبور باشد زراعت

وغیر زراعت از تصرفات نکنند، و سنگ دور نیست که حکم وقف داشته، و تا ممکن باشد از جای قبر نباید حرکت داد، و بـا عدم معلومیت قبر بر سر قبر دیگر شاید توان گذاشت.

مسألة ۲۲۶ـ : جماعت جامه‌باف کلافۀ خودرا به‌خون گوسفند رنگ می‌کنند، وبعد از آن مکرر در آب روان می‌شویند تا جوهر خون برطرف می‌شود چه می‌فرمائید؟

جواب: جزم به دغدغه نمی‌کنیم، ونکردن این فعل بهتر است.

مسألة ۲۲۷ـ : عطیه و احسان که زن بـه معلم طفلش می‌کند واحتمال دارد که شوهرش اذن نداده باشد، آیا حمل به صحت‌کنیم یا احتیاط باید کرد؟

جواب: حمل بر صحت می‌توان کرد، و اگـر قـرائن واضحه بر خلاف باشد احتیاط بد نیست، والله یعلم.

مسألة ۲۲۸ـ : اجرت طواحین را بعضی دغدغه می‌کنند از چه راه است؟

جواب: از آنها که دغدغه می‌کنند باید پرسید.

مسألة ۲۲۹ـ : اسباب ملاهی ازبابت دهل وسرنا وکرنا وسنج ونقاره و دف صاحب جلاجل وغیر اینهـا هر چیز از اسباب ملاهی باشد و نص خاص در آن باشد حکم به حرمت آن‌می‌توان‌کرد یا نه؟ وشنیدن آنها در غیر ضرورت چون است، و اگر راه کسی بر آن طرف باشد که این سازها را مینوازند، وراه دیگر غیر آن راه‌باشد که این سازها نباشد، می‌توان گفت که واجب است که از آن راه به‌رود که اینها نباشد یا نه؟

جواب: هرچه داخل ملاهی باشد حرام است هر آن که عرفاً ساز

گویند، واگـر استماع نکند و محظوظ نباشد شایـد تغییر طریق ضرور نباشد، والله یعلم.

مسألة ٢٣٠ـ : با آب گـرم جامه را شستن کـه شپش به‌میرد چون است.

جواب: ظاهراً قصور ندارد ونهی در خاطر نداریم.

مسألة ٢٣١ـ : پای برسفره‌گذاشتن درحالت اختیار چون‌است با وجود این حدیث کـه امام علیه السلام از این فعل متغیر شد و اندك تصدیعی که می‌کشیده باشند به سبب گذاشتن ظروف و نان وغیر آن باعث جواز خواهد شد بدون کراهیت یا نه؟

جواب: تا مقدور باشد نکردن اولا است، و بـا قدری مشقت تخفیف کراهت یا زوال معلوم نیست.

مسألة ٢٣٢ـ : گفتن به کسی بندهٔ توام، خواه استاد باشد یا عالم یا صالح یا از اهل دنیا مرجوح است یـا نـه، هر چند منظور تواضع باشد نه سالوسی؟

جواب: نسبت بـه کسی کـه جهت دینی منظور بـاشد ومعنی صحیحی قصد کند حکم به بدی نمی‌توان کرد، والله یعلم.

مسألة ٢٣٣ـ : مراد به ظروف نقره که استعمالش حرام است چه چیز است؟

جواب: ظاهر این است که هر آنچه در عرف و عادت به جهت استعمال اکل وشرب باشد.

مسألة ٢٣٤ـ : کشمش راهرگاه به‌کوبند، وشیرهٔ آن‌را گرفته به‌جوشانند، آیا درعصیر این‌نیز درحدش برطرف‌شدن‌دوثلث شرط است، یا همین که عرفاً صدق دوشاب و شیره بـر آن صادق است کافی است؟

جواب: به سبب غلیان وجوشیدن حکم به حرمت عصیر کشمش وموبز نمی‌توان‌کرد، امااحتیاط این‌است که‌ذهاب ثلثین به‌عمل‌آید.

مسألهٔ ۲۳۵ـ : کشمش را هرگاه در میان آب نارنج وغیره به‌جوشانند چه حکم دارد در حرمت و حلیت قبل از ذهاب ثلثین؟

جواب: چنان که کشمش به قدری باشدکه شیرهٔ اوآب رارنگین کند به‌حیثیتی که آب مویزش گویند، وهمچنین اگرانگور بیندازند و دغدغهٔ دارد قبل از ذهاب ثلثین، اما اگر قدر قلیلی باشد که شیرهٔ او محسوس نشود حرام نمی‌شود.

مسألهٔ ۱۳٦ـ آوازی که طرب داشته باشد اما ترجیع وتحریر نداشته باشد غنا وحرام است یا نه؟ ودر قرآن خواندن چه حکم دارد، وترجیع وتحریر بدون طرب که به صدائی به‌خواند غنا است یا نه؟

جواب: غنا عبارت از ترجیع صوت مطرب است، پس طرب‌تنها حرام نیست، بلکه صوت حسن است، خصوصاً در قرآن خواندن مستحب است. وترجیع دو احتمال دارد یکی ترجیع که از شأنش طرب باشد، و به اعتبار بد صدائی کو طرب نداشته باشد، و یا ترجیعی که طرب هم داشته باشد، و احتیاط اجتناب از او است.

مسألهٔ ۲۳۷ـ : آب غوره را که به‌جوشانند حرام می‌شود و احتیاج به ذهاب ثلثین هست یا نه؟

جواب: تا شیرین نشود به حیثیتی که در عرف انگور اطلاق کنند حرام نمی‌شود.

مسألهٔ ۲۳۸ـ : شیر زنان حرام است اگر کسی در کبر سن به‌خورد، و همچنین در طفل بعد از دو سال یا نه؟

جواب: بعد از دو سال تا دو ماه حدیث دارد، اما بعضی حمل

کرده‌اند بر حالت اضطرار، وبعد از دو ماه دغدغهٔ حرمت دارد، بلکه مطلقاً برایشان سوای همان قدر احتمال حرمت دارد.

مسألة ٢٣٩ـ : در بعضی بلاد که أهل تسنن می‌باشند وکشك و روغن می‌سازند، وگاه اتفاق می‌شود که مهمان ما می‌شوند، یا ما را به ایشان رجوعی هست، چیزی دادن بـه ایشان، و در خانهٔ ایشان چیزی خوردن چون است؟ وخـریدن کشك و روغن ایشان هرچند ضرورت نباشد چه صورت دارد؟

جواب: چنان که تعصب ایشان ظاهر نباشد ظاهراً جائز است، و با ظهور تعصب ایشان اجتناب کـردن بدون ضرر شاید احوط باشـد.

مسألة ٢٤٠ ـ : دعا هرگاه حدیث داشته باشد کـه بنویسند و بیاشامند به‌مرکب نوشتن وآشامیدن چون‌است باوجود نفرت طبع؟

جواب: حرمت هرچیز که طبع از آن متنفر باشد ثابت نیست، اما احتیاط آن است که به زعفران وامثال آن **نوشته شود.**

مسألة ٢٤١ ـ : پوست بادام تلخ وجوز وپوست پسته که مانند چوب است و در بعضی کوهسار پوست آن را با مغز آن آرد می‌کنند وبا دوشاب ممزوج می‌کنند، وگاه باآردگندم ممزوج می‌کنند ونان می‌پزند، وتلخی آن برطرف می‌شود، بلکه لذت بهـم می‌رساند، و همچنین عرق یا آب دهن هرگاه در میان مأکول یا مشروب افتـد و مخلوط شود چه صورت دارد؟ ودلیل منع یا رخصت در هر یك از اینها کدام است؟ ودیگر علفی که برگ‌آن بیخ است وچوب‌آن جزم است تخمی دارد دانه‌های ریزه وقتی کـه خام است می‌کوبند کـه فی‌الجمله کیفیتی دارد؟

جواب: پوست به روش مذکور وآب دهن وعرق ظاهر این است

که حلال باشد، وجماعتی که دغدغــه می‌کنند از راه خباثت است، وخباثت آنها ثابت نیست، خصوصاً به‌روش مذکور در پوست و در باب چرس و بیخ ودردانه حرمت آنها تابع‌اسکار است، هرچه کثیر آن باعث اسکار شود قلیلش نیز حرام است.

مسألة ۲۴۲ ـ : زن ذبح می‌تواند کرد یا نه؟

جواب: مکروه است ذبح کردن ایشان اما جائز است.

مسألة ۲۴۳ ـ : در وقتی که دوشاب می‌پزند دو محل است که یکی از برای انگور است ودیگــری از برای عصیر، اول نسبت به ثانی ارتفاع دارد، وعمق هرکدام به‌قدر یك کر شاید زیاده باشد، اگر احدهما نجس شود جریان آب اگر مقدور نشود، تطهیر به آب قلیل چه نحو می‌توان دارد؟ وهمچنین اگر کر پیش از آن که از آب کرده شود وآب روان وباران وتابیدن آفتاب ممکن نباشد علاج آن به چه خواهد بود؟

جواب: چنانچه‌کر میسر شود که بریزند آن‌آب را برمحل نجس احوط است. وطریق تطهیر در جمیع به آب قلیل آن است که اول پائین او را بشوینــد، وهمچنین به تدریــج از پائین بسمت بالا شسته شود، وآخر غسالــۀ آن را به کوزه بردارند به کهنــه خشك کنند، وآن کوزه وکهنه را آب کشند احتیاطاً، واحتیاط این است که دو مرتبه به این روش شسته شود.

مسألة ۲۴۴ ـ : بعضی اوقات گوسفند را می‌دوشند واین کس غافل است در میان ظرف شیر بول می‌کند یا فضله‌اش می‌ریزد، و گاه هست که فضله‌اش روان است و به شیر ممزوج می‌شود دغدغه دارد یا نه؟

جواب: ظاهراً دغدغه ندارد وحلال است.

مسألۀ ۲۴۵ ـ : زراعتهائی که مدار آنها بر فضلۀ انسان است که از میان آن می‌روید وآب می‌کشد چه صورت دارد؟

جواب: مباح وحلال است.

مسألۀ ۲۴۶ ـ : در وقتی که گاو در خرمن می‌کنند که به‌کوبند گاو گندم را بسیار می‌خورد وباز گندم را درست دفع می‌کند در میان خرمن وبه گندم خرمن ممزوج می‌شود چه صورت دارد؟

جواب: ظاهر این است که دغدغه نداشته باشد. ودرمیان‌گوشت می‌جوشد وآب گوشت به میان آن می‌رود وممزوج می‌شود اشتباهی ندارد.

وتا علم بهم نرسیده باشد که از آن چیزی متصل شده باشد دغدغۀ آن معلوم نیست اگر چه بیرون کردن آن از میان گوشت اولا است، ودر اعضای دیگر که حرام است اگر درمیان‌گوشت به‌جوشد اشکال بیشتر است.

مسألۀ ۲۴۷ ـ : در جلد کله‌که پخته شود چه‌می‌فرمایند می‌توان خورد یا نه؟ وبعضی می‌گویند مطلق جلد حرمتش معلوم نیست این حرف صورتی دارد یا نه؟

جواب: حرمت جلد معلوم نیست واباحه اظهر است.

مسألۀ ۲۴۸ ـ : در قلیان چه می‌فرمایند داخل شبهات می‌دانید یا نه؟ وبر تقدیر دانستن اجتناب از چنین شبهه چرا سنت باشد و حال آن که تهدید بلیغ در بعضی روایات بر ارتکاب شبهات نمی‌دانید، چه می‌فرمائید در این که آیات و روایات داله بر اباحت اشیاء ظاهراً بر مأکول و مشروب است، وقلیان را در عرف ولغت هیچ‌کدام مشروب نمی‌نامند، بلکه فعلی است که کردن آن موقوف بر رخصت شارع است.

جواب: عمومات اباحت اکثر اعم از مأکول ومشروب است، و جواب این سخنان در این مواضع ذکر نمی‌تواند کرد.

مسألهٔ ۲۴۹ ـ : بسیار می‌شود که بر مویز وانجیر وامثال آنها از مو و پشم و پنبه وغیرآنها می‌چسبد خوردن آن چه صورت دارد؟

جواب: دلیل بر حرمت مو و پشم و پنبه وامثال اینها قائم نشده، وحکم به حرمت بدون دلیل نمی‌توان کرد، والله یعلم.

مسألهٔ ۲۵۰ ـ : در وظیفهٔ سرکار فیض آثار حضرت امام رضا علیه السلام به‌فرمایند که اکثر مصارف آن بهم مخلوط شده، و بعضی مداخل آن به مصارفش وفا نمی‌کند، ومجموع به مجموع وفا می‌کند، آیا اگر در این صورت اگر مجموع مخلوط بهم شده باشد و به مصارف مقررهٔ آن بدهند حرام است ونامشروع چون خلاف گفتهٔ واقف یا نه؟

جواب: اگر در خصوص آن وجهی که به این کس دهند معلوم او باشد که خلاف شرائط وقف درآن به عمل آمده نمی‌توان‌گرفت، اما اکثر اوقات شرائطش معلوم نمی‌باشد، والله یعلم.

مسألهٔ ۲۵۱ ـ : هرگاه جمعی باشند که در پنجهٔ مال وجهات با هم شریك باشند یا سرشماری که در بعض بلاد باشد و یك نفر از ایشان‌که به اعتبار دنیا اعتبار او بیشتر است‌اورا التماس می‌کنند که ما را آنچه باید داد به شما می‌دهیم که شما تسلیم نوکر حاکم کنید ومنت‌دار هستند، وشاید نفعی هم به ایشان برسد از دادن آن شخص، اگر کسی چنین کند ومرتکب این امر شده از ایشان بگیرد و به حاکم دهد آیا آثم است یا نه؟

جواب: اگر کسی به رضای خود کسی را التماس کند، دور نیست که به اعتبار مصلحت او خوب باشد، اما چنانچه اغلبی آن

است که سرگردانی کسی را رئیس می‌کنند والتماس می‌نمایند و بیچارگان هستند که از ایشان به تعدی می‌گیرند وجهی ندارد و اعانت بر ظلم است، ومرتکب شدن چنین امری صورت ندارد.

مسألة ۲۵۲ ـ : گاه می‌شود که در مزرعه چند نفر تحصیل‌دار از مالو جهات وغیره وارد می‌شوند و به‌قدر دوهزار دینار طلب دارند، وهر شب قریب هزار دینار خرج ایشان است، آیا اگرکسی از شرکا یا غیره وجه مطالبهٔ آن جماعت از خود بدهد تاایشان حرکت کرده اخراجات کمتر واقع شود وباعث نفع شرکاء شود، و بعد از آن از شرکاء متفرقه یا مجتمع الاجزاء بگیرد چه صورت دارد. ودر صورت مذکوره هرگاه به اعتبار مکث محصلان نقصان آن ده باشد آیا سعی نمودن وتحریك مردم شرکاء از برای زود دادن وجه اعانت ظالم خواهد بود یا نه؟

جواب: این نیز از جواب مسألهٔ سابق معلوم می‌شود، وچنین امور را حسبتاً مرتکب نمی‌توان شد.

مسألة ۲۵۳ ـ : تشدید قرآن را لازم است نوشتن یا نه؟

جواب: در کتابها که نوشته می‌شود مشخص نیست که واجب باشد اما در قرآن باید نوشت.

مسألة ۲۵۴ ـ : خربزه‌بازی حرام است یا نه؟

جواب: سوای چند چیزکه رخصت دارد در آن‌گرو بستن درغیر آن دیگر دغدغه دارد.

مسألة ۲۵۵ ـ : غلط قرآن را واجب است درست کردن، واگر کسی غلط بخواند البته به او باید گفت یا نه؟

جواب: به طریق امر معروف کردن اینها بهتر است وبعضی می‌گویند واجب است.

مسألهٔ ۲۵٦ ـ : حدیثی که حضرت رسول صلی الله علیه وآله به حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمـود که سگهای هرزه‌گرد را به‌کشد معتبر است می‌توان کشت یا نه؟

جواب: بلی حدیث است، وسایر حیوانات کـه موذی نیستند نکشند بهتر است.

مسألهٔ ۲۵۷ ـ : شبها که کسی مطالعه می‌کنـد اگر چراغ را خاموش نکند وبخوابد داخل اسراف است یا نه کـه هرگاه بیدار شود چراغ مهیا باشد؟

جواب: اگر بر اودشوار باشد روشن‌کردن ظاهراً قصور ندارد.

باب یازدهــم

در بعضی مسائل میراث

مسألهٔ ۲۵۸ ـ : زوجهٔ غیــر ذات الولد از چــه چیزها میراث می‌برد از متروکات زوج و از چه چیز نمی‌برد؟

جواب: از آب وزمین میراث نمی‌بــرد، واز قیمت عملهٔ خانه وباغ ودکاکین وآسیا و از عین منقولات می‌برد.

مسألهٔ ۲۵۹ ـ : حبوه کــه مخصوص پسر بزرگ است چــه چیزها است؟

جواب: اشهر واقوا در مسألهٔ حبوه این است که جامه‌هائی که پوشیــده‌باشد یا مهیا کرده باشد برای پوشیدن داخل است، وآنچه نه‌پوشیده باشد محل تأمل است. وظاهراً عمامه ورداء داخل باشد، و عدم دخول یاپونچی وکلاه وکفش وموزه وکمربند پوست اشهر است. و در جامه‌هائی کــه از پوست باشد یا جایــز الصلاة نباشد

خلافی است، ودخول خالی ازقوت نیست، ویك انگشتر که اختصاص بیشتر داشته باشد، واگر نیست همه مساوی باشد شاید تعیین به قرعه اولا باشد.

وهمچنین در تعیین یك مصحف اگـر متعدد باشد، و در داخل بودن غلاف مصحف وزیور شمشیر خلافی هست، ودخول خصوصاً در اخیر اقـوا است، واحوط در اینها که محـل خلاف است صلح است، والله تعالی یعلم بحقائق الاحکام وحججه الکرام.

مسألة ٢٦٠ ــ : متعارف است که در بعضی جاها که از میراث دختر حصهٔ واقعی او را نمی‌دهند، وآن وقت به همان قلیلی کـه می‌دهند راضی می‌شوند، وآخر او یا وارث او دعوی می‌کنند کـه تمام حصهٔ خود را می‌خواهد، صورت شرعی دارد یا نه؟

جواب: هرگاه هبه نکرده باشد، هرگاه خواهند حصهٔ آن دختر را می‌توانند تمام گرفت.

مسألة ٢٦١ ــ : مال یتیم وغائب را هرگاه دست به حاکم شرع نرسد بنابر آیهٔ کریمهٔ «المؤمنـون بعضهم اولیاء بعض» جماعت مؤمنین متوجه حفظ آن می‌توانند شد یا نه؟

جواب: اگر جماعتی باشند که دیانت ایشان معلوم باشد ظاهراً توانند حفظ آن کرد.

باب دوازدهـم
در بعضی مسائل متفرقه

مسألة ٢٦٢ ــ : غیر آبـاء رسول الله صلی‌الله علیه وآله که از احادیث فهمیده می‌شود که بایدکه از کفروشرك پاك بوده‌اند باقی انبیاء دیگر فهمیده می‌شود که چنین هستند یا نه؟

جواب: اکثر گفته‌اند اما معلوم نمی‌شود.

مسألهٔ ۲۶۳ ـ : در اصول دین چه قسم جماعتی را تقلید نکنند؟ چه مقدار دلیل از برای ایشان کافی است که کمتر از آن احتمال دغدغه داشته باشد؟

جواب: هر کس به‌قدر فهم وقابلیت خود مکلف است، وهردلیل که موجب علم ایشان شود کافی است، اگرچه دلائل اجمالیه باشد، والله تعالی یعلم.

مسألهٔ ۲۶۴ ـ : کسی که از علومی کــه به اعتقاد شما موقوف علیه احادیث است از بابت صرف ونحو ومعانی وبیان ولغت وفقه واصول وقدری منطق وتفسیر وحدیث فی‌الجمله در هر کدام آنها را تواند مباحثه کرد، هرچند در این فنون نهایت مهارت نداشته باشد، چنین کسی اگــر نقل آیات کــلام واحادیث ائمهٔ معصومین علیهم السلام کند مرخص خواهد بود یا نه؟ با وجود آن که هرگاه رجوع به تفاسیر کند ومعنی آیه را به‌فهمد وبر علما عرضه کند موافق فهمیدهٔ ایشان باشد.

وبر این قیاس در احادیث وکلام فقهــاء هرگاه چیزی به‌فهمد نادر می‌شود که خلاف فهم علما باشد، وچنین کسی را آیا رجوع به‌احادیث اهل‌بیت باید کرد، وآنچه نه‌فهمــد از مسائل به علما رجوع کند، و در آنچه به‌فهمد مقلد کسی نباشد، یا باید در احکام ومسائل رجوع به اعلم آن عصر کند، واز او بی‌واسطه یا باواسطه عادل اخذ کند؟

جواب: این مسأله را جواب گفتن مشکل است، اشخاص در این باب اختلاف بسیاردارند وعمل به‌اقوای صوراحوط است، والله یعلم.

مسألهٔ ۲۶۵ـ : اوساط طالب علم دانستن که فرض ایشان رجوع به علما است در این مرتبه تتبع وقدرت به استدلال است یا این نیز رجوع به اعلم است؟

جواب: این مسألهٔ اصول است باید به‌استدلال بر او معلوم شود که فرض او استدلال است یا رجوع به علما است.

مسألهٔ ۲۶۶ـ : کسی که رجوع به اعلم کند، و برفرض رجوع باید طلب دلیل کند یا به اعتقاد او عمل کند؟

جواب: این را نیز به دلیل باید دانست.

مسألهٔ ۲۶۷ـ: اگر کسی تتبع تمام ندارد، وعالمی نیست که رجوع به او کند، چنین شخصی که مسائل از کتب فقهی فهمد یا در کتب احادیث حدیثی که دلالت بر بعضی مسائل دارد داند جمعی که از او پرسند می‌تواند گفت یا نه؟

جواب: اگر بگوید علما یا بعضی علما چنین گفته‌اند یا حدیث چنین وارد شده بد نباشد.

مسألهٔ ۲۶۸ـ : اگر کسی در اصول مذهب علم قطعی در بعضی مواد نداشته باشد حال او چون است؟

جواب: احوال اشخاص مختلف است نسبت به بعضی شاید علم حاصل نشود به ظن اکتفا خواهد کرد.

مسألهٔ ۲۶۹ـ : در اخبار آحاد این کس را علم بهم رسد که همه جا عمل به علم کرده باشد؟

جواب: مشکل است علم بهم رسانیدن با وجود آن که بعضی احتمال تصحیف دارد، اما علم داریم که تمام اینها مورد علم است، اما در هر کدام بخصوصه علم بهم رسانیدن معلوم نیست.

مسألهٔ ۲۷۰ـ : در اثبات باری تعالی و وحدانیت او لازم است

که کسی کتب کلامیه به‌بیند یا به همـان دلائلی کـه از معصوم متلقی شده است کافی است؟

جواب: درکار نیست بلکه از قرآن فهمیده می‌شود.

مسألة ٢٧١ـ : چشم اثر دارد یانه؟ وهمچنین سحر راکه بعضی منکرند؟

جواب: هر دو اثر دارد، و شاید در سحر به طریق‌میرانیدن و بعضی اقسام وجود نداشته باشد.

مسألة ٢٧٢ـ : لعن أهل تصوف مطلقاً می‌توان کرد یا نه؟

جواب: مطلقاً لعن نمی‌توان کرد، وبعضی‌که اعتقاد آن‌جماعت سابق را دارند کافرند، وبعضی جهال‌که همان اسم تصوفی دارند هرچند چرخ و سماع کنند فاسق‌اند لعن نمی‌توان کرد.

مسألة ٢٧٣ـ : در بعضی احادیث کـه بر افعالی مکروهه لعن واقع شده، لعن می‌توان کرد یا نه؟

جواب: آن لعن را شاید ایشان کرده باشند یا معنی دیگر مراد است.

مسألة ٢٧٤ـ : عباس و عقیل چه حـال داشتند بعضی حرکات از ایشان ناشی شده؟

جواب: هر دوتا ضعیف الایمان بوده‌اند قدری.

مسألة ٢٧٥ـ : دفن اموات در روضۀ مقدسه چه صورت دارد باوجود نبش قبور؟

جواب: جزم به حرمت نمی‌توان کرد، اما رخصت دادن مشکل است.

مسألة ٢٧٦ـ : نقل کردن اموات به مشاهد مشرفه چه صورت دارد؟

جواب: ترک چندین سنت می‌شود، و باعث ریختن عرض میت است، و آزار مؤمن می‌شود، وحدیث رخصت نقل در کتب مشهوره نیست، وامانت سپردن میت نیز محل تأمل است، و تأخیر دفن مدتی می‌شود، و در زیر سردابها که به امانت می‌گذارند به طریق معهود مدفون نمی‌شود.

مسألهٔ ۲۷۷ـ : بر طفل کمتر از شش سال به اعتقاد شما نماز کردن سنت است یا نه؟

جواب: نماز نمی‌کنم چون دغدغهٔ بدعت می‌شود.

مسألهٔ ۲۷۸ـ : دفن در نجف اشرف افضل است یا کربلای معلا و کعبهٔ معظمه و مدینهٔ طیبه؟

جواب: احادیث در باب نجف بیشتر است.

مسألهٔ ۲۷۹ـ : آیا قبرستان کهنه را آجرش را می‌توان کند و تعمیر حمام نمود مطلقاً یا نه؟ وهمان کسانی که قبر را ساخته‌اند می‌توانند کند بی آن که نبش قبر شود؟

جواب: نمی‌توانند کند.

مسألهٔ ۲۸۰ـ : مثلا هرگاه‌کسی وقف کند املاکی‌چند را وقف حضرت امام رضا علیه السلام یا بعضی قبور جماعتی به اعتبار حسن ظنی که به آن داشته‌اند کــه مذهب ایشان مشخص نیست، یا بر مساجد یا مسجد معینی، از مال چنین وقف مستحقین به ازاء استحقاق می‌توانند گرفت؟ ومصرف چنین وقفی چه چیز است؟

جواب: باید حاصل موقوفات صرف و خرج آن مزار از فرش و روشنائی، وکسی که به خدمت آن‌مزارومسجد مشغول باشد به‌قدر اجرت عمل می‌توان گرفت، وبه‌ازای استحقاق جائز نیست‌گرفتن.

مسألهٔ۲۸۱ـ: هرگاه حوضی یا پلی خراب شده باشد اجزاء آن

را در حوض دیگر صرف کنند که هر دو خراب است یا یکی‌ساخته شود مشروع است یا نه؟

جواب: نمی‌توان مگر آن که آن حوض را تعمیر نتوان کرد در این صورت شاید بد نباشد.

مسألهٔ ۲۸۲ـ : حجرهٔ بعضی مدارس کـه شرط کنند کـه شب باشند، اگر متولی شرعی گوید که شب باید بود چه صورت دارد؟ واگر شب نباشد و روز مسما بودن به عمل آورد کافی است یا نه؟

جواب: هرگاه متولی شرعی بگوید که شب باید بود مشکل‌است ترك کردن، واگر از واقف شرط پرسنده بـاشد و متولی بگوید روز کافی خواهد بود.

مسألهٔ ۲۸۳ـ : گاه می‌شود که جماعتی کـه در مدارس حجره دارند، به قدر پنج ماه و شش ماه و بیشتر و کمتر حرکت می‌کنند بـه ولایت خود یا عتبات یـا غیر آنهـا، و کسی در حجرهٔ ایشان می‌باشد، وبعد از شش ماه که آمدند متولی شرعی می‌خواهد که ایشان آنجا باشند، وکسی که نشسته است‌گاه باشد که چون‌متولی می‌خواهد از این جهت بیرون می‌روند یا ازرو درمی‌مانند ودست از حجره برمی‌دارند، آیا نشستن آن اول چه صورت دارد و حق مرد ثانی شده بود یا نه؟

جواب: اگر شرط واقف معلوم باشد عمل به آن کنند، و اگر معلوم نباشد به‌قدر شش مـاه و هفت ماه کـه بگذرد مشکل است اخراج‌کسی که نشسته باشد هر متولی گوید، مگر آن شخص به طیب خاطر دست بردارد و اولی بنشیند.

مسألهٔ ۲۸٤ـ : منجزات مریض از اصل اعتبار دارد یااز ثلث؟

جواب: احتیاط باید کرد.

مسألة ۲۸۵ـ : در ثـواب الاعمال و غیر آن حـدیثی هست از حضرت صادق علیه السلام که کسی که صلوات بر محمد و آل‌محمد فرستد خدا و عالمیان از برای او هزار حسنه می‌نویسند، و از عمار بن موسی حدیثی واقع شده کـه گفت بـودم در نزد حضرت صادق علیه السلام پس مردی گفت: اللهم صل‌علی محمد وأهل‌بیت محمد، پس گفت امام علیه‌السلام: ای مرد به‌تحقیق‌که تنگ‌گرفتی بر ما آیا می‌دانی که به تحقیق کـه اهل بیت محمد صلی الله علیه وآله اصحاب عبایند پس گفت آن مرد چگـونه بگـویم؟ گفت بگو اللهم صل علی محمد وآل محمد، پس بوده باشیم ما و شیعیان ما که به تحقیق داخل شده باشیم در آل. حدیث بـه حسب ظاهر بـا سابق منافات دارد؟

جواب: حدیث عمارکم است‌که تشویش لفظی یامعنوی نداشته باشد، وشاید آن مرد از اهل بیت اصحاب کبار اراده کرده باشد، لهذا منع فرموده، واگـر کسی معنی اعم اراده کند خوب بـاشد، **والله یعلم.**

در آخر رساله چنین آمده: تمت الرسالة في يوم الجمعة (۱۷) شهر جمادي الثاني من شهور سنة (۱۱۲۷) على يد احقر العباد محمد حسن.

و تمام شد استنساخ وتصحیح وتحقیق این بیست و پنج‌رساله در روز مولود پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله سنهٔ (۱٤۱۲) هـ ق بر دست این فقیر ناچیز سید مهدی رجائی عفي عن جرائمه بحق محمد و اهل بیته الطاهرین.

ثالثه ٥٨٢ ـ : [illegible]

[illegible]

(٧٢) [illegible] (٧٢٢) [illegible]

[illegible] (٢١٤) [illegible]

رسالة
بیان عدد تألیفات علامه مجلسی قدس سره

تالیف

علامه متتبع

سید محمد حسین بن محمد صالح حسینی خواتون آبادی

سبط علامه محمد باقر مجلسی قدس سره

متوفای ۱۱۵۱ هـ ق

تحقیق

سید مهدی رجائی

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمـدلله رب العالمين، وصلى‌الله علـى محمد وآله الطاهرين أجمعين.

وبعد: چنين گويد الفقير الى عفو الله الغنى **ابن محمد صالح الحسيني محمد حسين** عفى الله عن ذنوبهما، كه‌اين رساله‌اى است در بيان عدد تأليفات و تصنيفات فاضل كامل علامه رئيس العلماء والمحدثين و ملاذ الفقهاء والمجتهدين آية‌الله في العالمين، شيخ الاسلام والمسلمين، الوحيد في عصره و زمانه، مولانا محمد باقر مجلسى أحسن الله اكرامه و رفع فى عليين مقامه، وعدد أبيات‌آنها مشتمل بر دو فصل و خاتمه، و من‌الله التوفيق والاستعانة.

فصـل اول
(در بيان تصانيف عربى)

وآنها ده عدد است.

اول: كتاب بحار الانوار، و سبب تأليف اين كتاب آن است كه بعـد از واقعه هائله كـربلاى معلى خلفاء بني اميه عليهم اللعنه بسيار قوى بودند، و تقيه بسيار شديد بود، و أكثر شيعيان به‌اين

جهـت کمتـر به خدمت أئمه علیهم السلام می‌رسیدند و أحادیث فرانمی‌گرفتند، تازمان حضرت امام محمد باقر وامام جعفرصادق علیهما السلام، که ملاعین بنی امیه منقرض شدند و هنوز خلفای بنی عباس استقلال تمام بهم نرسانیده بـودند، وتقیه بسیار کم بود، وشیعیان وموالیان بسیار به خدمت آن‌دوبزرگوار می‌رسیدند وأحادیث فرامی‌گرفتند، وچهارصد کتاب حدیث نوشته شد کـه مشهور به چهارصد أصل است.

و در اعصار بعد به سبب عدم اعتناء مردم به ضبط أحادیث و رغبت ایشان به علوم حکمی و أقوال فلاسفه بسیاری از چهارصد أصل تلف شده بـود، لهذا آن مرحـوم سعی بلیغ در ضبط و بهم رسانیدن چهارصد اصل نموده تا آنکه دویست وکسری از آن‌جمله را بهم‌رسانید، و از راه آنکه مباداباز به طریق سابق تلف شود، مجموع رادراین‌کتاب‌جمع‌نمود، ومشکلات أحادیث را دربیان‌همگی توضیح نمود، و این کتاب مشتمل است بر بیست و پنج مجلد، و از آن جمله شانزده مجلد آن کتاب به اتمام رسیده است.

أول: جلد عقل و علم، و آن دوازده هزار بیت است.

دویم: جلد توحید، و آن شانزده هزار بیت است.

سیم: جلد عدل ومعاد، و آن سی هزار بیت است.

چهارم: احتجاجات، و آن شانزده هزار بیت است.

پنجم: تاریخ أحـوال حضرت آدم علیه السلام تـا پیغمبر ما صلی الله علیه وآله، وآن چهل هزار بیت است.

ششم: تاریخ‌أحوال پیغمبر ما صلی الله علیه و آله، و آن شصت وهفت هزار بیت است.

هفتم: جلد امامت، وآن سی و یك هزار بیت است.

هشتم: فتن و محن، یعنی فتنه‌ها ومحنت‌ها کـه بعـد از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله بر حضرت أمیرالمؤمنین و فاطمه وحسنین صلوات الله علیهم وشیعیان ایشان واقع شد، و آن شصت ویك هزار بیت است.

نهم: احوال حضرت أمیرالمؤمنین علیه السلام، و آن پنجاه و پنج هزار بیت است.

دهم: احوال حضرت فاطمه زهرا و حسنین صلوات الله علیهم، وآن بیست و سه هزار بیت است.

یازدهم: أحوال حضرت امام زین‌العابدین و حضرت امام محمد باقر وحضرت امام جعفر صادق وامام موسی کاظم علیهم السلام، وآن هجده هزار بیت است.

دوازدهم: احوال حضرت امام رضا و امام محمد تقی و امام علی نقی و امام حسن عسکری علیهم السلام، وآن دوازده هزار بیت است.

سیزدهم: احوال حضرت صاحب الزمان صلوات الله علیه، وآن بیست و یك هزار بیت است.

چهاردهم: جلد سما و عالم، و آن هشتاد هزار بیت است.

پانزدهم: جلد طهارت و صلاة، واین موافق ترتیب کتاب جلد هجدهم است، و دو جلـد در میان نوشته نشده است. و آن یك صد و یك هزار و پانصد بیت است.

وشانزدهم جلد زیارات أئمه علیهم السلام، و این جلد بیست‌و دویم کتاب است، و چند جلد در میان نـوشته نشـده است، و آن سی هزار بیت است، و یك جلد نیز ناتمام است، که آن جلد کفر

وایمان است، و آن ده هزار بیت است.

دویم: کتاب مرآة العقول فی‌شرح أخبار آل‌الرسول، و آن‌کتاب شرح کافیست، وقدری از آن ناتمام است، زیراکه ازاصول نصف کتاب دعا وتمام کتاب عشرت مانده است، و از فروع نصف کتاب صلاة وتمام کتاب زکات مانده‌است، وکتاب خمس نیزمانده‌است، و این کتاب تخمیناً صد هزار بیت می‌شود.

سیم کتاب ملاذ الاخیار فی شرح تهذیب الاخبار، و آن کتاب شرح تهذیب است و آن نیز ناتمام است، زیرا که تا کتاب صوم[1] نوشته شده است و آن تخمیناً پنجاه هزار بیت است.

چهارم: کتاب شرح أربعین است، وآن شرح‌چهل حدیث‌متفرق است، و دوازده هزار و پانصد بیت است.

پنجم: فرائد الطریفة في شرح الصحیفة الشریفة، وآن کتاب شرح صحیفه است، و آن نیز ناتمام است، زیرا که تا دعای‌چهارم نوشته شده است، و این حقیر بنا بـر وصیت آن مرحـوم مبرور شروع نموده‌ام، والحال بحمدالله تعالی شرح یك دعا نوشته شده است، امید چنان است که خدای تعالی به زودی توفیق اتمام دهد، و آن پنج هزار است.

ششم: رسالۀ رجال است، و آن هزار بیت است.

هفتم: رسالۀ اعتقادات، و آن‌را دریك شب تألیف نموده است، وآن هفتصد و پنجاه بیت است.

هشتم: رسالۀ اوزان است، و آن اول کتابی است کـه تألیف نموده است، و دویست بیت است.

نهم: رسالۀ شکیات نماز است، وآن هفتصد وپنجاه بیت‌است.

(۱) این کتاب شرح تمام تهذیب شیخ است از طهارت تا آخر دیات ودر شانزده جلد بتحقیق این جانب چاپ ومنتشر گردیده است.

دهم: جواب مسائل متفرقه که مسمی به مسائل هندیه است، و آن مسائلی است که مرحـوم مغفور ملا عبدالله بـرادر او از هند فرستاده و از او سؤال نموده است، وآن یك‌صد وپنجاه بیت‌است، وحواشی متفرقه برچهار کتاب حدیث وغیر آنها از کتب حدیث وفقه نوشته است که آنها تخمیناً چهارصد هزار بیت می‌شود.

فصل دوم
(در بیان کتابهای فارسی)

وآنها چهل و نه عدد است:

اول عین الحیات است که مشتمل است بر مواعظ ونصایحی که رسول خدا صلی الله علیه وآله به أبی‌ذر رضی‌الله عنه فرموده، و به تقریبات مواعظ و قصص مشتملـه بـر ترك دنیـا مـانند قصهٔ بلوهر و یوذاسف وغیر آن در آن کتاب مذکور شده، و آن بیست و یك هزار بیت است.

دویم مشکاة الانوار واین مختصری‌است از کتاب عین‌الحیات، و سه هزار بیت است.

سیم: حلیة المتقین، و آن مشتمل است بر أعمال و أفعالی‌چند که اکثر اوقات ضرور می‌شود، مثل ناخن گرفتن، وشارب گرفتن، وحمام رفتن، و سر تراشیدن، وسفر رفتن، وآداب‌عروسی وزفاف وعقیقه، وغیر آن، و آن دوازده هزار بیت است.

چهارم: حیات القلوب، و آن‌چـه نوشته شده از آن سـه مجلد است: اول تاریخ أحوال حضرت آدم تا حضرت رسول صلی الله‌علیه وآله و أحوال بعضی از پـادشاهان سلف کـه معاصر انبیاء سلف علیهم السلام بوده‌اند، و آن بیست و شش هزار بیت است. دویم

أحوال حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله، و آن سی و شش هزار بیت است. سیم جلد نبوت و امامت که مشتمل است بر أدلهٔ عقلیه و اثبات نبوت وامامت، وفوائد فرستادن پیغمبر و امام، و اینجلد ناتمام است، و قدری قلیلی از آن نوشته شده است، و آن سه هزار بیت است.

پنجم: تحفة الزائر، وآن مشتمل است بر زیارات ائمه علیهم السلام، و آن سیزده هزار بیت است.

ششم: جلاء العیون، و آن مشتمل است بر تاریخ‌ولادت وکیفیت شهادت أئمه معصومین علیهم السلام و معجزات ایشان وقدری از احوال ایشان و آن بیست و دو هزار بیت است.

هفتم: مقباس المصابیح، و آن مشتمل بـر تعقیب نمـازهای شبانه روزی است و آن پنج هزار وپانصد بیت است.

هشتم: ربیع الاسابیع، که مشتمل است بر اعمال هفته، و آن سه هزار بیت است.

نهم: زاد المعاد، و آن مشتمل است بر أعمال دوازده ماه سال، و یازده هزار بیت است.

دهم: رسالهٔ دیات، و آن مشتمل است برآن‌که هرزخمی که‌کسی به دیگری زند یا او را به قتل رساند چه‌قدر باید دیه بدهد، وآن سه هزار بیت است.

یازدهم: رسالهٔ شکیات نماز و آن هفتصد وپنجاه بیت است.

دوازدهم: رسالهٔ اوقات نوافل شبانه‌روزی، وآن‌یك‌صد وپنجاه بیت است.

سیزدهم: رسالـهٔ رجعت، و آن مشتمل است بـر ذکـر کیفیت

برگرديدن أئمه عليهم السلام و شيعيان ايشان در آخرالزمان، وآن دو هزار بيت است.

چهاردهم: ترجمۀ رسالۀ مالك اشتر كه مشتمل است برذكر نامه حضرت أميرالمؤمنين عليه السلام كه به مالك اشتر نوشته است، و در آنجا مذكور است كه حاكم چگونه بايد با رعيت سلوك كند، و آن هزار بيت است.

پانزدهم: رسالۀ اختيارات، وآن مشتمل بر آن كه هر كارى را آدمى در چه روز از روزهاى ماه اختيار كند خوب است، و آن پانصد بيت است.

شانزدهم: رسالۀ بهشت ودوزخ، وآن هفتصد بيت است.

هفدهم: رسالۀ جنائز كه مشتمل است بر ذكر تكفين اموات و كيفيت دفن ونماز ايشان، و آن هفتصد بيت است.

هجدهم: رسالۀ كبيرۀ أعمال حج وعمره، وآن هزار بيت است.

نوزدهم: رسالۀ صغيرۀ حج است، واين‌مختصرى است ازرسالۀ سابق، وهفتصد بيت است.

بيستم: مفاتح الغيب‌كه مشتمل است برذكر أقسام استخاره‌ها، وآن هزار وپانصد بيت‌است.

بيست ويكم: رساله مال نواصب كه چه نحو بايد نمود وآن پنجاه بيت است.

بيست ودويم: رسالۀ زكاة كه در چه چيز زكاة واجب و در چه چيز سنت است، وآن پنجاه بيت است.

بيست وسيم: رسالۀ كفارات كه در كجا كفاره بايد داد، وآن يكصد بيت است.

بيست وچهارم: رسالۀ آداب تيراندازى، وآن پنجاه بيت است.

بیست وپنجم: رسالهٔ نماز شب، وآن نیز پنجاه بیت است.
بیست وششم: رسالهٔ آداب نماز، وآن یك‌هزار بیت است.
بیست وهفتم: رسالهٔ تحقیق آیهٔ کریمهٔ والسابقون السابقون اولئك المقربون في جنات النعیم، وآن پنجاه بیت است.
بیست وهشتم: رسالـهٔ فرق میان صفات ذاتـی وصفات فعلی حق تعالی، و آن دویست بیت است.
بیست ونهم: رسالهٔ تعقیب مختصر نمازهای شبانروزی وآن صد بیت است.
سی‌ام: رسالهٔ تحقیق بدا، وآن نیز صد بیت است.
سی ویکم: رسالهٔ جبر وتفویض، که مشتمل است بر آن که حق تعالی را در افعال بندگان دخلی هست یا نه وآن نیزصد بیت‌است.
سی ودویم: رسالهٔ نکاح، وآن پنجاه بیت است.
سی وسیم: ترجمهٔ رسالهٔ فرحة الغری، کـه مشتمل است بـر معجزات وامور غریبه کـه از مرقـد مطهر حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام بظهور رسیده، و آن چهار هزار بیت است.
سی وچهارم: ترجمهٔ توحید مفضل، و مشتمل است بر حدیث طولانی که مفضل از حضرت صادق علیـه السلام در باب یگانگی حق تعالی‌وعلم وحکمت اوروایت‌کرده‌است، وآن دوهزار وهشتصد بیت است.
سی وپنجم: ترجمهٔ توحید حضرت امام رضا علـیه السلام، و آن مانند توحید مفضل وهفتصد وبیست بیت است.
سی وششم: ترجمهٔ زیارت جامعه، وآن دویست بیت است.
سی وهفتم: ترجمهٔ دعاء کمیل، وآن نیز دویست بیت است.
سی وهشتم: ترجمهٔ دعای‌مباهله، وآن یکصدوپنجاه بیت‌است.

سی و نهم: ترجمهٔ دعاء سمات، و آن دویست بیت است.

چهلم: ترجمهٔ جوشن صغیر، و آن یکصد بیت است.

چهل ویکم: ترجمهٔ حدیث عبدالله بن جندب، و آن دویست بیت است.

چهل ودیم: ترجمهٔ حدیث رجاء بن ابی‌ضحاك، و آن در اعمال وآدابی است که از حضرت امام رضا علیه السلام منقولست، و آن سیصد بیت است.

چهل وسیم: ترجمهٔ قصیدهٔ دعبل خزاعی است، که در مدح حضرت امام رضا علیه السلام گفته است، وآن پانصد بیت است.

چهل‌وچهارم: ترجمهٔ حدیث ستة أشیاء، و مشتمل است بر ذکر شش چیزی‌که در آنها دخلی نیست، وآن صد بیت است.

چهل وپنجم: انشائی است که در وقت مراجعت از نجف‌اشرف وکربلاء معلی در باب اشتیاق به آن دو مکان شریف انشاء نموده است، وآن سیصد بیت است.

چهل وششم: مناجات، وآن صد بیت است.

چهل وهفتم: صواعق الیهود، که مشتمل است بر ذکر چگونگی جزیه یهودان وحلیت وحرمت آن، و آن صد وپنجاه بیت است.

چهل وهشتم: جواب سؤالهای متفرقه، وآن مشتمل است بر جواب از سؤالهائی که مردم از او نموده‌اند وجواب مسأله‌ای چند که بسیار ضرور می‌شود در آنجا مذکور است، و آن پنجهزار بیت است.

چهل ونهم: حق‌الیقین، و آن مشتمل است بر اصول دین و بیست ویکهزار بیت است، وآخر تصنیفات آن مرحوم مغفور است اسکنه الله بحبوحة الجنان.

خاتمه

بدان كه عدد آبيات جميع آنچه مذكور شد از عربى وفارسى يك هزار وچهارصد ودوهزار وهفتصد بيت مى‌شود، وهرگاه بر مجموع سن آن مرحوم كه هفتاد وسه سال بى‌زياد وكم است قسمت شود سالى نوزده هزارودويست وپانزده بيت‌وپانزده حرف‌مى‌شود، وماهى يكهزار وششصد ويك بيت وسيزده حرف وچهاريك حرف مى‌شود‌وروزى‌پنجاه‌وسه بيت‌وهفده‌حرف‌و نصف‌حرف‌مى‌شود، واگر بر سن تكليف كه پنجاه وهشت سال است قسمت شود، سالى بيست وچهار هزار ويكصد وهفتادوهفت بيت وسى‌حرف مى‌شود، وماهى دوهزار وچهارده بيت وچهل حرف مى‌شود، وروزى شصت وهفت بيت وهشت حرف مى‌شود.

فهرست کتاب